

مجموعه مقالات همایش

# امام حسین (علیه السلام)

(امام حسین علیه السلام و اصلاح طلبی)



تهران

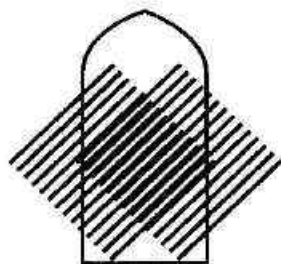
اسفند ماه ۱۳۸۱











مجموعه مقالاتها

جلد هشتم:

**امام حسین علیه السلام و اصلاح طلبی**

**همایش امام حسین علیه السلام**

تهران اسفند ۱۳۸۱ هـ. ش مطابق با محرم الحرام ۱۴۲۴ هـ. ق

مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام



نام کتاب: امام حسین (علیه السلام) و اصلاح طلبی

مؤلف: جمعی از نویسندگان

ناشر: مرکز چاپ و نشر مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)

با مشارکت نشر شاعند

نوبت چاپ: اول

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

سال چاپ: اسفند ۱۳۸۱ هـ. ش (محرم الحرام ۱۴۲۴ هـ. ق)

شابک: ۲۸۰۳-۷۷۵۶-۹۶۴ ISBN: 964-7756-28-3

«حق چاپ محفوظ است»

تهران - ص.ب. ۷۳۶۸-۱۴۱۵۵

تلفن: ۸۹۰۷۲۸۹ (۰۰۹۸۲۱) - فاکس: ۸۸۹۳۰۶۱ (۰۰۹۸۲۱)

## فهرست

۹	امام حسین <small>علیه السلام</small> و اصلاحات
۲۵	اصلاحات از منظر امام حسین <small>علیه السلام</small>
۴۵	احیاگری و اصلاح طلبی در نهضت حسینی
۶۹	امام حسین <small>علیه السلام</small> اصلاح طلب بزرگ
۸۱	اصلاح طلبی در مکتب امام حسین <small>علیه السلام</small>
۸۹	نگرشی تحلیلی به راهبرد اصلاح طلبی در نهضت عاشورا
۱۱۵	امام حسین <small>علیه السلام</small> پیشوای اصلاح طلبان
۱۳۳	حضرت امام حسین <small>علیه السلام</small> و اصلاحات اجتماعی
۱۵۷	امام حسین <small>علیه السلام</small> و آزادی
۱۷۹	امام حسین <small>علیه السلام</small> معلم آزادی
۲۱۳	آزادی از دیدگاه امام حسین <small>علیه السلام</small>
۲۲۵	امام حسین <small>علیه السلام</small> و حکومت امویان
۲۶۳	امام حسین <small>علیه السلام</small> و قیام برای تشکیل حکومت اسلامی
۲۸۵	حکومت دینی از دیدگاه امام حسین <small>علیه السلام</small>
۳۰۹	امام حسین <small>علیه السلام</small> و حکومت دینی
۳۲۱	حکومت از دیدگاه امام حسین <small>علیه السلام</small>
۳۲۹	بازنمایی دو الگوی قدرت در حادثه کربلا

۳۴۳	عاشورا از اسلام تا اسلام.....
۳۶۲	انگیزه مخالفت امویان و عباسیان با زیارت کربلا.....
۳۸۱	فتنه‌ای تاریک و کور.....
۴۰۷	امام حسین <small>علیه السلام</small> و مبارزه با بدعت‌ها.....
۴۱۹	بازخوانی رفتار سیاسی امام حسین <small>علیه السلام</small> در عصر معاویه.....
۴۲۹	تحلیل عملکرد کوفیان در قیام امام حسین <small>علیه السلام</small> .....
۴۵۱	پیشوای خیرخواهان.....
۴۷۳	امام حسین <small>علیه السلام</small> و اسلام آزادی‌بخش.....

## بسمه تعالی

### مقدمه

بی شک، شاهراه رشد و کمال انسانی، نبرد با نادانی است، و طبیعی ترین بلکه والاترین راه تلاش فرهنگی، کنکاش و پژوهش در روش و منش راهبران و پیشوایان می باشد. برای این که مردم سره را از ناسره، روا را از ناروا، حق را از باطل و پوچی، و راه را از بی راهه برای رهروی خود تشخیص دهند؛ باید آموزه های هادیان و راهنمایان، و به ویژه معصومان را پیش روی خود داشته، و حتی از زندگی آنان مطلع باشند.

در مقابل، باطل نیز خود را با هر زر و زیوری می آراید، و پوچی خود را پشت این پوشش ها می پوشاند، و در تمام ساعت های شب و روز، زن و مرد و کوچک و بزرگ و پیر و جوان را، با انواع امواج صدا و سیما و رسانه ها و خبرگزاری ها، به صد دام خود گرفتار کرده، و به ورطه ی نابودی خود می کشاند، و هزاران بی راهه و گمراهه شیطانی در پیش پای مردم می گستراند: ﴿وَ أَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ، وَلَا تَتَّبِعُوا السَّبِيلَ فَتَفْشَقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ﴾. (انعام، آیه ۱۵۳).

برای این که این صراط مستقیم هدایت و راهنمای الهی، رهروان خود را به نقطه نظر مطلوب نهایی برساند، به ناچار باید مشعلی فروزان فرا روی رهروان باشد، و این است که بحث و بررسی پژوهش و تحقیق و حتی بزرگداشت و تجلیل از الگوهای بشری و اسوه های انسانی، و به ویژه بزرگان و برگزیدگان الهی و پیشوایان دینی و مذهبی، و سعی و تلاش و کوشش و جهاد آنان، در واقع و حقیقت سخن از انسانیت و حکمت، و پاکی و سلامت خواهد بود.

مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام، با چنین هدف و رسالتی مقدس، انسانی و مکتبی، پیش از این، در سندج کردستان، همایشی به عنوان «مودت ذوی القربای رسول خدا» و دیگری در بندر عباس به عنوان «امام جعفر صادق علیه السلام و تجدید حیات اسلام» برگزار نمود.

و اینک که سال جاری را رهبر معظم حضرت آیه الله خامنه‌ای - مد ظله العالی - در سخنرانی خود در جوار مرقد مطهر حضرت امام رضا (ع) به عنوان «سال عزت و افتخار حسینی» مزین نمودند. مجمع جهانی اهل بیت (ع) برای برپائی همایش مجددی به همین نام و نشان، دانشوران، فرهیختگان و نویسندگان را به تحقیق و تقدیم مقالاتشان فرا خواند.

در نتیجه این فراخوانی، مقاله‌های بسیاری به دبیرخانه همایش رسیده است، که مجلدات حاضر توسط «هیئت نظارت علمی مجمع» برای نشر برگزیده شده، که پس از ویرایش و تنظیم، همزمان با برگزاری همایش، به تشنگان فرهنگ اهل بیت (ع) به ویژه سرور و سالار شهیدان حضرت امام حسین (ع) در موضوعات ذیل، تقدیم می‌شود:

- (۱) شخصیت و سیمای امام حسین (ع)؛ (۲) عزت حسینی؛ (۳) اقتدار حسینی؛ (۴) حماسه حسینی؛ (۵) حماسه عاشورا؛ (۶) انگیزه‌های قیام امام حسین (ع)؛ (۷) اهداف و آثار قیام امام حسین؛ (۸) امام حسین و اصلاح طلبی؛ (۹) نقش زنان در نهضت عاشورا؛ (۱۰) تعالیم اخلاقی و عرفانی امام حسین (ع)؛ (۱۱) امام حسین (ع) و دیدگاه‌ها؛ (۱۲) امام حسین (ع) در آئینه شعر و ادب.

از همه نویسندگان و دانشورانی که فراخوان مقاله این «مجمع» را اجابت نموده و مقاله‌ای به دبیرخانه این اجلاس ارسال نموده‌اند، و در برپائی آن سهیم و شریک شدند و گوشه‌ای از تحقق هدف والای آن را برعهده گرفته‌اند تشکر می‌کنیم. هم چنین زحمات برادران ارجمندی که در بررسی و ارزیابی، آماده‌سازی و ویرایش و نشر این مجموعه، همکاری کردند سپاس می‌گوییم.

سید محسن موسوی

دبیر همایش سراسری امام حسین (ع)

مجمع جهانی اهل بیت (ع)



## امام حسین علیه السلام و اصلاحات

محمد رضا مانی فر

### دیباچه

«اصلاحات»، واژه‌ای است که همواره نمودی از «زیبایی» و جلوه‌ای از «حرکت» را در بر می‌گیرد. این واژه که در لغت به معنای «به کردن»، «تیک کردن»، «بسامان کردن» و «سازش دادن» است، زیبایی نماید؛ زیرا تلاش، کوشش و جهد انسان و جامعه انسانی در زدودن «ضعف‌ها» و بسامان کردن «امور»، احساسی از شور و شغف را با خویش به همراه دارد که جز «زیبایی» لغتی مناسب بیان آن نیست. اما این واژه، «حرکت»، «جوشش» و «تکاپو» را نیز در بر می‌گیرد، زیرا تلاش و کوشش انسان و جامعه انسانی در راه‌پیمایی به سوی «آرمان‌ها» و «ایده‌آل‌ها»، جز با «حرکتی» مستمر، «کوششی» مداوم و «تلاشی» مضاعف، امکان‌پذیر نیست.

از سویی دیگر، «اصلاحات» در بیان دانشمندان اصول، لفظ و واژه‌ای «مشترک» است، زیرا در دیدگاه هر انسان و هر جامعه انسانی، «آرمان» را، تعریفی و «حرکت» را، بیانی است؛ از این روست که «اصلاحات» بنا به خاستگاه فردی و اجتماعی، تعریفی «مشخص» و «ویژه» می‌یابد، که گاه ممکن است فرسنگ‌ها این تعاریف از یکدیگر فاصله داشته باشند. شاید از این منظر و چشم‌انداز، «اصلاحات» سرنوشتی چون سرنوشت لغاتی، مانند «آزادی»، «حقوق بشر» و... پیدا می‌کند که فرموده حضرت مولانا درباره آن صدق می‌کند:

وز درون من نجست اسرار من

هر کسی از ظن خود شد یار من

از این روست که اگر می‌خواهیم از «اصلاحات» سخن بگوییم و آن‌گاه به بررسی حادثه‌ای بزرگ، چون حادثه «عاشورا» در سال ۶۱ هجری قمری و تحلیل رابطه آن با «اصلاحات» بپردازیم، باید در نخستین گام به تعریفی دقیق، روشن، شفاف و واضح از «اصلاحات» دست یابیم.

از سویی دیگر، لازم است که منابع شناخت و رهنمایی ما به سوی دست‌یابی به تعریف دقیق این واژه نیز مشخص و معین شود، تا بتوان بنایی رفیع را بر پایه‌هایی مستحکم بنا نمود.

در این مقاله، آنچه درباره «اصلاحات» و نسبت آن با «قیام امام حسین بن علی (ع)» به رشته تحریر درمی‌آید، فقط بر اساس دیدگاه منابع اساسی «مکتب اسلام» و «مذهب شیعه» است؛ از این رو، در این مقاله بارها به قانون اساسی تغییرناپذیر و جاودان مکتب، قرآن کریم، سخنان پیامبر بزرگوار اسلام، حضرت محمد بن عبدالله (ص) و سخنان امامان بزرگوار «شیعه»، استناد می‌شود.

امید که این مقاله تحقیقی، مورد توجه پژوهش‌گران ارجمند و جست‌وجوگران ناآرام «حقیقت» قرار گیرد.

## اسلام و اصلاحات

سخن از «اصلاحات» و رابطه آن با مکتب «اسلام» بدون در نظر گرفتن به پدیده‌ای چون «تاریخ» و مبحثی چون «تکامل تاریخ» از دیدگاه اسلام، امکان‌پذیر نیست، زیرا پاسخ به این پرسش که دگرگونی‌های تاریخی، تصادفی و یا بر اساس قانون و قاعده‌است، در نگرش ما به پدیده «اصلاحات» بسیار مؤثر است.

در نگاه اول (تصادفی بودن دگرگونی‌ها)، اصلاحات، به منزله گام‌های التیام‌بخش، تسکین دردهای اجتماع، خیانت، تخدیر و نازواست، در این نگاه، اصلاحات، سنگ‌اندازی بر سر راه تکامل جامعه و ورود در صف دشمنان تکامل جامعه می‌نماید، زیرا گام‌های اصلاحی، شکاف‌های اجتماعی را، که مقدمه «بیشرفت» جامعه است، می‌کاهد

و آهنگ ستیز را در جامعه کند می‌کند. کندی این آهنگ به تأخیر موعد جهش و انقلاب می‌انجامد که برابر با توقف جامعه در مرحله پیشین و تأخیر «تکامل» است.

اما در نگاه دوم، که اسلام نیز به آن معتقد است و در قرآن کریم آمده است، تاریخ یک درس، منبع شناخت، موضوع اندیشه، مایه تذکر و «آینه عبرت» است. در دیدگاه قرآن، این گمان که اراده‌ای گراف، مشیتی بی حساب و بی قاعده، سرنوشت‌های تاریخی را دگرگون می‌سازد، جای‌گاهی ندارد! قرآن به صراحت و روشنی بیان می‌کند که قاعده‌ای ثابت و قانونی تغییرناپذیر بر سرنوشت اقوام و ملل پیشین حاکم است:

«فهل ينظرون الا سننه الاولين فلن تجد لسننه الله تبديلا و لن تجد لسننه الله تحويلا»<sup>۱</sup>.

آیا این مردم جز روشی که بر ملل پیشین جاری شده است، انتظاری دارند؟ هرگز در قانون خداوندی تبدیل (جانشینی قانونی به جای قانونی دیگر) و یا تغییر (دگرگونی یک قانون) نخواهی یافت.

نکته‌ای دیگر را نیز که قرآن کریم، به روشنی بیان می‌کند و «آموزنده» می‌نماید، بهره گرفتن از قوانین الهی در تاریخ است که با توجه به آن مردم می‌توانند سرنوشت خود و جامعه خویش را نیک یا بد گردانند. این به آن معناست که «قوانین حاکم» بر سرنوشت‌ها، در حقیقت یک سلسله واکنش‌ها و بازتاب‌ها در برابر کنش‌ها و اعمال است. اعمال معین و مشخص اجتماعی، بازتاب‌های مشخص و معینی به دنبال دارند. از این رو، در دیدگاه قرآن و به دنبال آن مکتب «اسلام»، تاریخ با آن که با «قوانین» قطعی و تخلف‌ناپذیر اداره می‌شود، نقش انسان، آزادی انسانی و اختیار انسانی را به هیچ وجه محو نمی‌گرداند.

قرآن مجید، آیات بسیاری در این باره دارد که آیه ذیل، نمونه‌ای کوتاه و گویا از این نگرش اسلامی است:

«ان الله لا يغير ما بقوم حتى يغيروا ما بانفسهم»<sup>۲</sup>؛

۱. سوره فاطر، آیه ۴۳.

۲. سوره رعد، آیه ۱۶.

بروردگار، سرنوشت هیچ ملتی را دگرگون نمی‌سازد، مگر آن‌که آن ملت خواهان تغییر و دگرگونی شوند.

براساس این نگرش و بینش، تاریخ مانند طبیعت به حکم درون مایه خویش، متحول و دگرگون شده است. حرکت به سوی «کمال»، لازمه درونی اجزای طبیعت و از آن جمله تاریخ است. تاریخ فقط «حیوان اقتصادی» نیست و تکامل تاریخ فقط جنبه فنی تکنیکی و آنچه بدان «تمدن» نام می‌دهند، ندارد. این تکامل، گسترده و همه جانبه است و همه عرصه‌های معنوی و فرهنگی انسان را دربر می‌گیرد و سبب آزادی انسان از وابستگی‌های محیطی و اجتماعی است.

انسان، به سبب همه جانبه بودن تکاملش، به تدریج از وابستگی‌اش به محیط طبیعی و اجتماعی، کاسته می‌شود و به نوعی وارستگی - که به وابستگی به عقیده، ایمان و ایدئولوژی، تعبیر می‌شود - دست می‌یابد و آزادی کامل معنوی را به آغوش می‌کشد.

در این دیدگاه، نبردهای پیش برنده تاریخ، که انسانیت را به جلو برده است و به تکامل رسانده است، نبرد میان انسان متعالی مسلکی و وارسته از خودخواهی با منفعت‌پرستی و نبرد انسان وابسته به عقیده، ایمان و ایدئولوژی با انسان بی‌مسلک، خودخواه، منحط، حیوان صفت و فاقد حیات عقلایی و آرمانی بوده است. تاریخ گذشته و حال، شاهدی بر این مدعاست که نبردهای انسانی به تدریج جنبه ایدئولوژیک پیدا کرده، و خواهد کرد و انسان نیز به تدریج به مرحله انسان آرمانی، پای می‌گذارد؛ تا آن‌جا که در نهایت، حکومت عدالت؛ یعنی، حکومت کامل و ارزش‌های انسانی که از آن به «حکومت مهدی» تعبیر شده است، مستقر خواهد شد و از حکومت نبردهای باطل، حیوان مآب، خودخواه و خودگرا اثری بر جای نخواهد ماند.

از این‌رو، در این بینش، اصلاحات به هیچ وجه محکوم نیست، زیرا نه عاملی سرکشنده وجود دارد و نه تاریخ راه خویش را از میان ستیز انفجارآمیز و انقلاب می‌پیماید تا «اصلاحات» مانع از انفجار شود و جلوی حرکت تکاملی تاریخ را بگیرد. عامل اصلی

حرکت تاریخ، فطرت و سرشت تکامل جو و قناعت‌ناپذیر است که به هر مرحله‌ای رسد، مرحله دیگر را آرزو می‌کند و به جست‌وجوی آن بر می‌خیزد.

«اصلاحات»، آرام آرام به مبارزه انسان «حق‌طلب»، با انسان «حق‌ستیز» کمک می‌کند و آهنگ حرکت تاریخ را به سود «حق‌باوران»، تند می‌کند. فسادها، تباهی‌ها و پلشتی‌ها کمک به «حق‌ستیزان» است نه «حق‌باوران». «اصلاحات» از این منظر به منزله طی فرایند «رسیدن میوه بر شاخه درخت» است و بس، نه انفجار دیگ بخار. اگر با آفات درخت سیب مبارزه شود و به طور مرتب به آن رسیدگی گردد، میوه بهتر، سالم‌تر و زودتر به بار خواهد نشست.

«اصلاحات»، چه در عرصه فرد و چه در عرصه اجتماع، در دیدگاه مکتب اسلام، نه فقط لازم که امری بسیار ضروری است. شاید هیچ دستوری از دستورهای عملی اسلام، به اندازه دستور «امر به معروف و نهی از منکر» روایت‌کننده و شاهد این مدعا نباشد؛ در قرآن کریم در این باره آمده است:

﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾<sup>۱</sup>

و باید گروهی از شما باشند که به سوی خیر دعوت کنند و به کارهای خیر فرمان دهند و از زشتی‌ها باز دارند و اینان رستگارانند.

این امر اصلاحی، آن‌چنان در فرد و جامعه آثار مفیدی بر جای می‌گذارد که امام محمدباقر علیه السلام می‌فرماید:

«بوسیله این اصل، سایر دستورها زنده می‌شود، راه‌ها امن می‌گردد، کسب‌ها حلال می‌شود، مظلالم به صاحبان اصلی برگردانده می‌شود، زمین آباد می‌گردد، از دشمنان انتقام گرفته می‌شود و کارها روبه راه می‌شود.»

«امر به معروف و نهی از منکر»، نماد و شاخصه اصلی اصلاحات در جامعه است و آثار بسیار خوبی در جامعه بر جای می‌گذارد، اگر این اصل عملی، فقط در دایره فرد محدود نماند و به عرصه اجتماع کشانده شود و ساختار قدرت را در جامعه در بر گیرد، آن گاه می‌توان به راحتی خورشید تابناک آن را در جامعه تماشاکرد.

اما، شاید یادآوری این نکته لازم باشد که اگر سخن از اصلاحات به میان می‌آید، منظور در برابر «انقلاب» نیست؛ یعنی، نباید این گونه پنداشت که در مکتب اسلام، «اصلاحات» در برابر «انقلاب» است. در قرآن کریم، به هرگونه حرکت که سبب بازگرداندن و یا هدایت فرد و جامعه به سمت «رستگاری مورد نظر اسلام» شود، اصلاحات گفته می‌شود.

حال ممکن است این حرکت آرام و تدریجی یا تند و پرشتاب باشد که در هر دو صورت، این حرکت، در دایره «اصلاحات» قرار می‌گیرد.

### قیام عاشورا و اصلاحات

با توضیحی کوتاه درباره مفهوم «اصلاحات» از دیدگاه مکتب «اسلام» و بیان کوتاهی در مورد حرکت‌های اجتماعی و تحولات تاریخی از دیدگاه این مکتب، اکنون می‌توانیم به بررسی و تحلیل قیام عاشورا و آموزه‌های آن از جمله «اصلاحات» بپردازیم. در بررسی هر پدیده اجتماعی، باید در گام نخست به بررسی و تحلیل ابعاد گونه‌گون آن و علل پدید آمدن آن بپردازیم تا در درک پدیده مورد نظر، بتوانیم موفق عمل کنیم. شاید نقل این سخن مرحوم استاد عبدالحسین زرین کوب در کتاب «تاریخ در ترازو» بی‌مناسبت نباشد، آن جا که می‌فرمایند:

«آنچه که برای نویسنده و مورخ ضرورت دارد، به گمان من رهایی از حال است، از زمان حاضر. مورخ که می‌خواهد یک قسمت از گذشته را ادراک درست کند و آن را درست در مختصات زمانی و مکانی خویش جای دهد، باید فاصله‌ای را که بین او و گذشته

هست، در نورد. آمادگی نویسنده و مورخ، دانستن بیشتر از این حوادث و واقعیات گذشته نیست.

نداشتن آنچه امروز وی را از هم جوشی با گذشته باز می دارد، نیز شرط آمادگی است. ممکن است که مورخ بتواند برای بنای مینیاتوری که می خواهد از یک گذشته بسازد، از مصالح و مواد جمع آمده، آنچه را برای کار او مناسب است، بردارد و باقی مواد را کنار بگذارد. تاریخ را مینیاتور خواندم و این از آن روست که می پندارم گذشته ای را که تمام یک دنیای طی شده است، یک انسان حقیر محدود، نمی تواند بازسازی کند.

فقط وقتی دو مینیاتور که دو مورخ از یک گذشته نقش کرده اند، هر دو ممکن است با وجود تفاوت هایی که دارند، یادآور گذشته و حتی تصویر آن باشند که هر دو با یک نوع «پرسپکتیو»، با یک نوع هندسه و یا یک نوع اندازه سازی درست شده باشند. از اینجا است که وحدت تکنیک و بررسی قواعد و اصول فنی، اهمیت پیدا می کند و بی آن نمی توان توفیق مورخ و یا نویسنده را در بازسازی گذشته تقدیم کرد.»

از این رو، درک اوضاع زمان و مکان در بستر سازی قیام خونین حضرت حسین بن علی علیه السلام، در بررسی این واقعه شگرف، امری لازم و واجب است. برای آشنایی با اوضاع زمان و مکان، باید اندکی به گذشته بازگردیم.

شاید، سقیفه بنی ساعده، آغازی بر سعی ما در فهم اوضاع شکل گیری قیام حسین بن علی علیه السلام باشد؛ با آن که هنوز دو ماه از اجتماع پر شور غدیر و سخن تاریخی رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نمی گذشت، با رحلت آن فرستاده پروردگار، گروهی از مهاجران و انصار، بی توجه به آنچه رسول به زبان جاری ساخت، در مکانی به نام «سقیفه بنی ساعده» گرد هم آمدند، و بر سر جانشینی او به گفتگو نشستند؛ در حالی که علی علیه السلام و بنی هاشم در خانه پیامبر خدا به نماز خواندن و به خاک سپردن آن حضرت مشغول بودند، همه در اندیشه بودند که چگونه نامزد خویش را بر کرسی جانشینی نشانند. سرانجام جدال بالا گرفت.

ابوبکر، یا خواندن روایتی: «امامت خاص قریش است»، که آن را به پیامبر منصوب کرد، انصار را از میدان به در کرد. برخی از مهاجران حاضر در صحنه، با تعاریف یکدیگر و گفتگو با هم، ابوبکر را پیش افکندند و سرانجام علی (ع) را که دو ماه قبل به جانشینی پیامبر برگزیده شده بود، از حق خویش محروم کردند و از این جا خلافت دو ساله خلیفه اول، آغاز شد و نخستین گام‌ها در انحراف جامعه اسلامی از: منع روایت احادیث پیامبر گرامی اسلام (ص) به منظور به فراموشی سپردن آن برداشته شد، احادیث دروغین جعل گردید و ترویج این باور که رأی و نظر خلیفه نیز مانند رأی پیامبر است؛ ترویج یافت.

با فوت خلیفه اول، نوبت به خلیفه دوم، عمر رسید. در زمان خلیفه دوم، انحرافات بزرگی در جامعه اسلامی روی داد که به سبب توسعه جامعه اسلامی و مرزهای آن، دامنه انحرافات وسیع‌تر بود، از آن جمله: ترویج سیاست برتری جویی برای قریش و نژاد عرب، ایجاد نظام طبقاتی در جامعه اسلامی، پدیدآوردن ذوی‌القربی، اهل بیت و یاران نزدیک برای پیامبر (ص) جهت منتسب دانستن قضایلی که برای اهل بیت (ع) در قرآن و سخن پیامبر (ص) وجود دارد به آنان، تداوم جلوگیری از نشر حدیث پیامبر (ص)، حبس صحابه در مدینه، صدور اجازه رسمی از مقام خلافت برای نشر افکار بنی‌اسرائیل در میان مسلمانان، عمل خلیفه به رأی خود و خلاف نص صریح کتاب و سنت پیامبر (ص) - همان‌گونه که در دوران ابوبکر نیز بی‌گیری شد - و روایت کردن حدیث، در تأیید سیاست حکومت و به ناروا آن را به پیامبر (ص) نسبت دادن.

عمر در ذی‌الحجه سال بیست و سوم هجری با خنجرری که در پهلوی او فروشد، در بستر افتاد و پس از چند روز درگذشت. او، پیش از مردن، شش تن از یاران پیامبر؛ یعنی علی (ع)، عثمان، زبیر، سعد پسر ابی وقاص، عبدالرحمان پسر عوف و طلحه را، که در آن روز در مدینه نبود، نامزد کرد تا به مشورت بپردازند و در مدت سه روز خلیفه مسلمانان را تعیین کنند.



در پایان سه روز، عبدالرحمان، نزد علی رفت و گفت: «اگر خلیفه شوی به کتاب خدا و سنت رسول خدا و سیرت دو خلیفه پس از او رفتار خواهی کرد؟» علی علیه السلام گفت: «امیدوارم در حد توان و علم خود رفتار کنم.» و چون از عثمان پرسید، گفت: «آری.» با خلافت تقریباً دوازده ساله عثمان، انحرافات دیگری در جامعه اسلامی به وجود آمد که عبارتند از:

اختصاص فرمان‌روایی شهرها، به افراد قبیله خود (بنی امیه) و گشودن در خزانه مسلمانان به روی خویشان و نزدیکان خود، به نام صله رحم.

این موارد، تنها انحرافات نبود که در زمان خلفا پدید آمد که خود، سبب‌ساز بروز انحرافات دیگری در جامعه اسلامی شد: ضلالت، گمراهی، ظلم و ستم در جهان اسلام پای گرفت و پارسایی و پرهیزگاری از میان مردم رخت بربست.

با کشته شدن عثمان و هجوم مردم به در سرای علی علیه السلام آن حضرت در ابتدا با نپذیرفتن این مسئولیت، به مردم آثار انحراف سال‌های پیشین را گوشزد می‌کند: «مرا بگذارید و دیگری را به دست آرید که پیشاپیش کاری می‌رویم که آن را رویه‌هاست و گونه‌گون رگه‌هاست، دل‌ها برابر آن بر جای نمی‌ماند و خرده‌ها بر پای. همانا کوران تا کوران را ابر فتنه پوشیده است و راه راست ناشناسا گردیده و بدانید که اگر من درخواست شما را پذیرفتم، با شما چنان کار می‌کنم که خود می‌دانم و به گفته گوینده و ملامت سرزنش‌کننده، گوش نمی‌دارم. و اگر مرا واگذارید هم‌چون یکی از شمایم و برای کسی که کار خود را بدوی سپارند، بهتر از دیگران فرمان‌بردار و شنوایم. من اگر وزیر شما باشم بهتر است تا امیر شما باشم.»

با این حال، مردم آن‌چنان برای بیعت به او هجوم آوردند که آن حضرت می‌فرماید: «چنان بر من هجوم آوردند که شتران تشنه به آب‌شخور روی آرند و چراننده بای‌بند آن‌ها را بردارد و یکدیگر را بفشارند، چندان که پنداشتم خیال کشتن مرا در سر می‌پروراندند یا در محضر من بعضی خیال کشتن بعضی دیگر را دارند.»

بیعت مردم، آغاز حکومت تقریباً پنج ساله حضرت علی علیه السلام شد و آن حضرت که راهی جز «اصلاحات علوی» در زدودن انحرافات و بازگشت به آغاز پیش از انحراف را در برابر خود نمی‌دید، برنامه عملی حکومت خویش را برای اجرای «عدل» در جامعه اسلامی قرار داد، ولی افسوس که جامعه اسلامی تاب «عدالت» و «اصلاحات» او را نداشت و فتنه‌های قاسطین، مارقین و ناکثین که در سه جنگ داخلی (جمل، صفین و نهروان) تجلی یافت، شاهی بر موانع اساسی اصلاحات علوی بود. سرانجام، پس از پنج سال ستیز بی‌امان با منحرفان از راه مستقیم حقیقت، آن حضرت به شمشیر یکی از همان منحرفان، در محراب عبادت به شهادت رسید، در حالی که سردهسته مخالفانش، معاویه پسر ابوسفیان خویش را در چند قدمی وصال خلافت و انتقام از علی علیه السلام و فرزندان و خاندان او می‌دید.

با شهادت امام علی علیه السلام، نوبت به امامت و به دنبال آن، خلافت امام حسن علیه السلام رسید که مردم با وی بیعت کردند، ولی معاویه که از انحراف جامعه اسلامی حداکثر استفاده را می‌برد، با لشکری انبوه به جنگ امام آمد و از سویی دیگر، با فریب، نیرنگ، زر و زور اطرافیان و سرداران سپاه امام را به خویش مایل ساخت که سست عنصری آنان، امام حسن علیه السلام را در کارزار نبرد از پای درآورد و اوضاع را آن چنان کرد که حتی شهادت امام و یاران اندکش چاره‌ساز نبود، زیرا زمینه مساعد شهادت که آن را به یک پدیده اجتماعی تأثیرگذار مبدل سازد، فراهم نبود. معاویه با جنگ روانی، پرده‌پوشی حقایق و شایعه‌افکنی، آن چنان اوضاع را وارونه کرده بود که راه هرگونه ستیز و مبارزه مستقیم را از امام و یارانش سلب کرده بود. در این اوضاع، تنها راهی که می‌توانست از «حقیقت مغلوب» چهره‌ای پیروزمندانه سازد، صلح با معاویه با شروطی چند بود، از جمله این شروط، عمل معاویه در حکومت به کتاب خدا، سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و عدم تعیین جانشین از سوی معاویه بود. اما، معاویه چندان به این عهد و پیمان وفادار نماند و به سرعت این پیمان را نقض کرد، تا آن جا که خود در یک سخن‌رانی در جمع مردم کوفه چنین گفت:

«من برای نماز و روزه با شما نمی‌جنگیدم، من برای حکومت بر شما، کارزار می‌کردم... آگاه باشید، آنچه را من با (امام) حسن پیمان بستم، زیر این دو پای خویش می‌نهم.»

شاید، درست در همین زمان بود که خلافت، شانی همانند سلطنت پیدا کرد و خلیفه همانند سلطان شد و در زمان نسبتاً کوتاهی پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله، خلیفه، درباری چون دربار قیصر و کسری یافت و همه دستاوردهای جدی جامعه اسلامی در روزگار پیامبر، حتی در ظاهر، مورد بی‌حرمتی و تعرض قرار گرفت. لعن بر علی علیه السلام بر گل‌دسته‌ها و منابر، فساد بی‌اندازه در خزانه مسلمانان، دنیاگرایی بی‌حد و حصر خلیفه و اطرافیان، همه دستاوردهای خلافت معاویه در جامعه اسلامی بود. با شهادت امام حسن علیه السلام که معاویه به طور غیرمستقیم در آن نقش آفرینی کرد، ثبوت به امامت امام حسین علیه السلام رسید و از آن جا که بر اساس عهدنامه میان امام حسن علیه السلام و معاویه پسر ابوسفیان، تا زمان زنده بودن معاویه، او می‌بایست خلیفه مسلمانان باشد، امام حسین علیه السلام فقط به هدایت و ارشاد مردم در مدینه می‌پرداخت.

با فرارسیدن زمان مرگ معاویه، او در صدد برآمد بر خلاف مفاد عهدنامه، پسرش یزید را بر کرسی خلافت نشاند. اگر معاویه در ظاهر قوانین اسلامی را رعایت می‌کرد، فرزندش یزید حتی در ظاهر نیز به این مسائل پای‌بند نبود و به بوزینه‌بازی و شراب‌خواری مفرط می‌پرداخت. در این اوضاع، که فردی شناخته شده به فساد و بی‌دینی بر مسند خلافت نشسته بود و با این که خلیفه مسلمین بود به مقدسات دینی توهین می‌کرد، دیگر مشکلات پیچیده سیاست‌بازی‌های معاویه وجود نداشت و راه برای ابراز آشکار، صریح و بی‌برده اندیشه‌های اصلاحی در جامعه فراهم شده بود. از این رو، امام حسین علیه السلام زمانی که یزید از او طلب بیعت کرد، آشکارا به مخالفت برخاست و آماده برای آغاز نهضتی اصلاحی در جامعه گردید؛ نهضتی با انگیزه اصلاح ریشه‌ای امور. شاید

سخنان او در وصیت‌نامه‌اش خطاب به برادرش محمد بن حنفیه بهترین سند بر بیان چنین مطلبی باشد، آن جا که می‌فرماید:

«انگیزه نهضت و انقلاب من، هوا و هوس و تمایلات بشری نیست، هدف من فساد و ستمگری نیست، بلکه هدف من اصلاح اوضاع نابسامان امت جدم پیامبر (ص) است. هدف من امر به معروف و نهی از منکر است.»

از این روست که دیگر سکوت را جایز نمی‌داند و به حرکت در می‌آید. به میان اصحاب پیامبر (ص) می‌رود و در اجتماع پرشور حج، آنان را با فریاد فرا می‌خواند و برای انحراف ایجاد شده در امت جدش و بی‌مسئولیتی نخبگان، جامعه را شماتت می‌کند. بر دنیاطلبی آنان می‌تازد و آنان را به بازگشت به خویش و اصلاح خود و جامعه دعوت می‌نماید و خود پای به میانه میدان ستیز با قدرت حاکم یزید می‌گذارد. شاید خود نیز می‌داند، نمی‌تواند به تنهایی دست به اصلاح زند، ولی بر این نکته اطمینان دارد که «خون سرخش» در این روزگار، می‌تواند خلقی را به خروش وادارد و خون تازه زندگی را بر اندام مرده جامعه تزریق کند. او تنها به اصلاح و احیای جامعه اسلامی می‌اندیشد و خود را برای پذیرش هزینه‌های این امر، آماده می‌سازد. شاید از این روست که در هنگامه نبرد نابرابر روز «عاشورا» که عزیزان خویش را یکی پس از دیگری از دست می‌دهد، از اعماق دل با پروردگار می‌گوید: «بیش از این دیگر نمی‌توانستم.»

او در راه اصلاح جامعه‌اش حاضر است که با «مردن» خویش، تضمین «حیات» یک ملت را دهد و در راه این هدف «مقدس» ابایی ندارد که جان عزیزترین عزیزانش را فدا کند که در مکتب اسلام، «فدا کردن جان در راه اهداف عالی مکتب» به منظور اصلاح «جامعه مکتبی»، عملی ستودنی و تحسین برانگیز است.

قیام «عاشورا» این «تابلوی حماسه» که آیینه تمام نمای «اصلاحات» و «اصلاح طلبی» در جامعه اسلامی است، در مکتب اسلام و برای پیروان آن، آموزه‌های

بسیاری به دنبال دارد که برخی از آن‌ها عبارتند از:

الف) روحیه «اصلاح طلبی» در جامعه اسلامی، امری ضروری و لازم است که فقدان آن می‌تواند، آثار زیان‌باری را به همراه داشته باشد. همان‌گونه که در انحراف جامعه اسلامی از مسیر راستین، در پس از رحلت پیامبر گرامی اسلام، فقدان آن کار را به جایی رساند که فردی چون حسین بن علی علیه السلام ناگزیر از فدا کردن جان خود شد.

ب) اصلاح طلب و حرکت «اصلاح طلبی»، اگر می‌خواهد در جامعه‌ای به سرانجام رسد، بدون در نظر گرفتن اوضاع زمان و مکان و غافل شدن از آن، ره به جایی نخواهد برد. چنان‌که امام حسین علیه السلام در دوران حکومت معاویه که چهره آشکار حقیقت در سیاست‌بازی‌های معاویه و دستگاه هیئت حاکم مکتوم بود، بهترین راه‌برد را سکوت و بسترسازی قیام عاشورا می‌دید تا با فوت معاویه، مجالی دیگر برای حرکت‌های بارز و آشکار به وجود آید.

ج) آرمان «اصلاحات» و حرکت «اصلاحی» باید کاملاً مشخص، شفاف و روشن باشد و از کلی‌گویی و ابهام‌آفرینی پرهیز شود. چنان‌که در جریان قیام عاشورا، امام در سخنرانی‌هایش از هدف قیام و حرکت موردنظر قیام به صراحت سخن می‌گوید، تا این حرکت «اصلاحی» به ابهام دچار نشود.

د) رهبران یک حرکت «اصلاحی» باید در سیر «اصلاحات» هر حرکتی را از خود آغاز کنند و با فرا فکنی سعی نکنند مجالی برای فرار خود و خانواده خود از زیر بار شعارها و حرکت‌های اصلاحی فراهم کنند که این امر سبب شکست «اصلاحات» و بی‌اعتقادی مردم می‌شود. در قیام عاشورا، شهادت امام، فرزندان و اقوامش در صحرای کربلا، خود بهترین دلیل بر حقانیت هدف و اصالت «نهضت اصلاحی» بود.

ه) «اصلاح طلبان» در یک جامعه اسلامی باید خویش را برای پرداخت هزینه‌های عمل اصلاحی خود آماده سازند که جز این، «اصلاحات» با شکست مواجه می‌شود. امام حسین علیه السلام بر اثر پای فشاری بر اهداف آرمانی خود و پرداخت هزینه‌هایی؛

چون شهادت خود و یارانش و اسارت خاندانش توانست، مخالفان «اصلاحات» را به پذیرش شکست وادارد و خویش و حرکت انقلابی اصلاحی خود را جاودانه سازد.

و - نومیدی و یأس نشانه‌های زندگی کافران و آفت اساسی به ثمر رسیدن یک حرکت اصلاحی است، زیرا این عامل، روحیه انسان را تضعیف می‌کند و گام‌های استوار و اراده محکم او را به لغزش و لرزش دچار می‌سازد. در صحنه‌های حساس بسیار پردرد عاشورا، تنها روح «توکل» به پروردگار یکتا و سپاس او در سخت‌ترین لحظات، بسیار آموزنده می‌نماید.

### منابع:

- ۱- فروغ کافی، ج ۵، صف ۵۶.
- ۲- سید جعفر شهیدی، زندگانی امیرمؤمنان علی علیه السلام، ص ۶۷.
- ۳- همان، ص ۶۸.
- ۴- صلح امام حسن علیه السلام، ترجمه آیت الله خامنه‌ای، ص ۳۸۷.
- ۵- مرتضی مطهری، حماسه حسینی، ص ۱۰۰.





## اصلاحات از منظر امام حسین (ع)

حمید رضا قنبری نژاد اصفهانی

درآمد

«اصلاح» و «اصلاح‌گری» از جمله مباحثی است که دارای سابقه‌ کهنی است. ضرورت اصلاحات و ارزش حیاتی آن، در قرآن و روایات و نیز در اندیشه‌ دانشوران با تعبیر گوناگون بیان شده است.

رهبران ادیان و پیامبران، خود را مصلح و اصلاح‌گران جامعه بشری معرفی کرده‌اند. برخی از آنان نیز در همین راه به شهادت رسیده‌اند. موضوع اصلاح‌طلبی، امروزه در گفتمان سیاسی - اجتماعی بحث مهم و دامنه‌داری است که اندیشمندان هر کدام به فراخور حال و دیدگاه خود بدان پرداخته‌اند. اما در این بین، کسانی بوده و هستند که به نام اصلاح‌گری به «افساد» مشغول بوده و جامعه را به فساد و تباهی می‌کشند.

یکی از مباحث مهمی که می‌تواند در بحث اصلاحات رهگشا باشد، تفکیک اصلاحات دینی از اصلاحات غیر دینی است که در روشن شدن مسأله اهمیت به سزایی دارد. بر همین اساس، در این مقاله سعی شده است، مبانی و مولفه‌های بنیادین اصلاحات اسلامی (حسین (ع)) ترسیم شود تا به تصویری روشن از اصلاحات حسینی دست یابیم. این مهم موجب تمییز مصلحان و اصلاحات راستین از اصلاح‌طلبان و اصلاحات دروغین خواهد گردید.

## معنا و مفهوم اصلاحات

پیش از آن که به بررسی اصول و مولفه‌های «اصلاح طلبی» از چشم انداز دینی، به ویژه از دیدگاه امام حسین (ع) بپردازیم، ارائه تعریفی روشن از واژه اصلاح و اصلاحات در تفکر دینی لازم و ضروری است.

«اصلاح» به معنای سامان دادن، بهینه ساختن و به نیکی درآوردن<sup>۱</sup> و نیز «درست کردن، نیکو کردن، به سازش درآوردن، آراستن و به صلاح آوردن»<sup>۲</sup> است. مرحوم شیخ طوسی می‌نویسد: «الصلاح استقامة الحال، و الاصلاح: جعل الشيء علی الاستقامة»<sup>۳</sup> یعنی اصلاح معتدل قرار دادن چیزی است. علامه طباطبایی آن را به «لیاقت و شایستگی»<sup>۴</sup> معنا می‌کند.

اصلاح در قرآن، در مقابل فساد است. فساد یعنی نابسامانی ایجاد کردن و از حالت تعادل بیرون بردن<sup>۵</sup>. چنان که راغب اصفهانی می‌گوید: «الفساد خروج الشيء عن الاعتدال قليلاً كان او كثيراً و يصاده الصلاح، و يستعمل ذلك في النفس و البدن و الاشياء الخارجة عن الاستقامة»<sup>۶</sup>؛ فساد، هر گونه خارج شدن اشیا از حالت اعتدال است خواه کم باشد یا زیاد، و نقطه مقابل آن، اصلاح است که در جان و بدن و اشیا که از حد اعتدال خارج می‌شوند، تصور می‌شود.

المیزان، این دو واژه را در دو صفت متقابل و متضاد قرار داده است: «فإن الصلاح و الفساد شأنان متقابلان»<sup>۷</sup> به گفته شهید مطهری: «افساد و اصلاح از زوج‌های متضاد

۱. راغب اصفهانی، مفردات، ماده صلح.

۲. فرهنگ عمید.

۳. شیخ طوسی، تفسیر تبیان، ج ۱، ص ۷۵.

۴. محمد حسین طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۷۵.

۵. سید مصطفی خمینی، تفسیر القرآن الکریم، ج ۳، ص ۱۰۹-۱۱۵.

۶. مفردات، ماده فسد.

۷. تفسیر المیزان، ج ۱۰، ص ۱۱۲.

قرآن است، زوج‌های متضاد یعنی واژه‌های اعتقادی و اجتماعی که دو به دو در برابر یکدیگر قرار گرفته‌اند و به کمک یکدیگر بهتر شناخته می‌شوند؛ از قبیل: توحید و شرک، ایمان و کفر، هدایت و ضلالت، عدل و ظلم، خیر و شر، اطاعت و معصیت، تقوا و فسوق، استکبار و استضعاف و غیره.

برخی از این زوج‌های متضاد، از آن جهت در کنار یکدیگر مطرح می‌شوند که یکی باید نفی و طرد شود تا دیگری جامهٔ تحقق بیوشد. اصلاح و افساد از این قبیل است.<sup>۱</sup> قرآن کریم نیز این دو واژه را مقابل هم به کار برده، می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يَفْسُدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يَصْلَحُونَ﴾

﴿وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ﴾<sup>۲</sup>

﴿إِنَّمَا نَجْعِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ﴾<sup>۳</sup>

از این رو، مرحوم علامه طباطبایی می‌فرماید: «فساد عبارت است از تغییر دادن هر چیزی از آنچه طبع اصلی آن اقتضا دارد، و اصلاح، باقی ماندن هر چیزی است به مقتضای طبع اصلی اش تا آنچه خیر و فایده در خور آن است بر آن مترتب گردد، بدون آن که به خاطر فسادش چیزی از آثار نیک آن تباه گردد.»<sup>۴</sup>

و به فرموده رهبر معظم انقلاب: «اصلاح این است که هر نقطهٔ خرابی، هر نقطهٔ نارسایی، هر نقطهٔ فاسدی به یک نقطهٔ صحیح تبدیل شود.»<sup>۵</sup>

از همین جا معنای «عمل صالح» روشن می‌شود. هر چند قرآن کریم دقیقاً مشخص نفرموده و نام نبرده که عمل صالح چیست،<sup>۶</sup> اما از آثار آن می‌توان آن را شناخت؛

۱. مرتضی مطهری، نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر، ص ۹.

۲. بقره، ۲۲.

۳. سورهٔ ص آیه ۲۷.

۴. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۴۰۰.

۵. روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۷۹/۱/۲۸.

۶. تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۴۵۶.

از جمله: (شایستگی به درگاه خداست)<sup>۱</sup>؛ در مقابلش ثواب قرار داد<sup>۲</sup> (کلمه طیب را بالا می برد).<sup>۳</sup>

پس عمل صالح یعنی عمل بی عیب و نقص، خوب، اصلاح شده، پاک، بر اساس تقوا، پسندیده و شایسته، کار پرسود و فایده برای مومنان و جامعه در تمام زمینه ها. قاعده کلی که از آیات قرآن به دست می آید، این است که عمل صالح باید همراه با ایمان باشد؛ زیرا ایمان به عمل جهت می دهد و مصلحان را هدایت می کند.<sup>۴</sup> از این رو، منظور از اصلاحات قرآنی، صرف انجام کار خوب، از هر کس، با هر انگیزه و اعتقادی نیست، بلکه کار شایسته و اصلاح گری باید همراه با ایمان باشد از همین روست که در آیات متعدد، ایمان در کنار عمل صالح آمده و فواید آن ذکر شده است؛ مانند رسیدن به حیات طیب، عدم خوف و ترس برای انجام دهنده آن، جزای نیکو، پاداش کامل نزد خدا، بخشش الهی، و پاداش دو برابر.

به طور کلی، اعمال صالح در مقابل مال دنیا نهاده شده و بر آن برتری داده شده است: ﴿الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا﴾.<sup>۵</sup>

بنابراین اصلاح طلبی به مفهوم قرآنی، باید توأم با اعتقاد به خدا و در واقع، در جهت اهداف الهی باشد.

بدین منظور، قرآن کریم رسالت بزرگ پیامبران را اصلاح در زندگی مادی و معنوی انسان ها معرفی نموده، پیامبران را مصلح می نامد. برای مثال، حضرت شعیب (ع) هزاران سال پیش فرمود: ﴿إِنْ أَرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ﴾<sup>۶</sup> و پس از وی

۱. سوره رعد، آیه ۲۳؛ سوره بقره، آیه ۲۷۲.

۲. سوره قصص، آیه ۸۰.

۳. سوره فاطر، آیه ۱۰.

۴. سوره یونس، آیه ۹.

۵. سوره کهف، آیه ۴۶.

۶. سوره هود، آیه ۸۸.

حضرت موسی (ع) فرمود: ﴿اصلاح و لا تتبع سبیل المفسدین﴾<sup>۱</sup>

مفهوم اصلاح به دلیل بار ارزشی و عاطفی مثبت آن در ادبیات دینی سابقه دیرینه‌ای دارد. در این جا تنها به سه مورد اشاره می‌شود:

۱- خداوند در قرآن کریم درباره منافقان می‌فرماید: ﴿چون به آنان گفته شود، در زمین فساد نکنید، می‌گویند: ما خود اصلاح گر هستیم. به هوش باشید که آنان فسادگراند و لکن نمی‌فهمند﴾<sup>۲</sup>

از این آیه و آیات مشابه به دست می‌آید که افراد و گروه‌های مختلف همواره با شعارهای زیبا و مورد پسند و مقبول عامه، کالای خود را عرضه می‌دارند و بعضاً نیز موفق می‌شوند با پنهان کردن نیات و مکنونات باطنی خود، به اهداف شومشان دست یابند.

۲- فرمان حضرت علی (ع) به مال اشتر است؛ حضرت امیر (ع) یکی از مأموریت‌های چهارگانه مالک اشتر را «استصلاح اهلها» در کنار جهاد با کفار، اخذ مالیات و عمران بلاد می‌داند. استصلاح نیز به معنای تربیت دینی و اخلاقی است. به عبارت دیگر، اهتمام به تربیت دینی و اخلاقی مردم، حقی است که مردم بر عهده‌والی دارند و وظیفه‌ای بر دوش والی نسبت به مردم است.

البته، وجود این حق مستلزم درک خاصی از انسان و حقوق و تکالیف اوست که عمدتاً در انسان‌شناسی الهی و اخلاقی قابل ردیابی است. این حق را در صورتی می‌توان ردیابی کرد که برای انسان، غایت و هدفی در نظر بگیریم.

۳- به انگیزه قیام امام حسین (ع) و عبارت «انما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی» باز می‌گردد. مراد حضرت از این تعبیر، اصلاح بدعت‌ها و رشتی‌هایی است که به نام اسلام و حکومت دینی، پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) و شهادت حضرت امیر (ع) بر جامعه اسلامی تحمیل شده است.

۱. سوره اعراف، آیه ۱۴۲.

۲. سوره بقره، آیه ۱۲-۱۱.

هدف امام حسین (ع) بازگشت به سیره پیامبر اکرم (ص) و حضرت امیر (ع) است. به عبارت دیگر، هدف قیام اصلاح طلبانه سیدالشهدا، بازگشت به اسلام ناب محمدی (ص) بوده است که می‌فرمایند: «انما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی. اريد ان آمر بالمعروف وانهی عن المنکر و اسیر بسيرة جدی و ابی علی بن ابی طالب (ع)»<sup>۱</sup>

### آموزده امام حسین (ع) در اصلاحات

به طور خلاصه، اصلاحات حسینی بر مدار و محور «دین» و ارزش‌های دینی می‌چرخد. پژوهش‌گران علوم اجتماعی نهضت عاشورا را واکنشی در برابر ناهنجاری‌های جامعه آن عصر می‌شمارند.

اگر چه این برداشت در جای خود درست است، ولی تمام نیست؛ زیرا ناهنجاری‌های اجتماعی عکس‌العمل‌های متفاوتی را به دنبال دارند.

هر تعریفی از هنجارهای اجتماعی، مؤید این معناست که تحویل یا از میان بردن قواعد مورد پذیرش و احترام جامعه، ناهنجاری تلقی می‌شود. در این که سنت‌های دینی و ارزش‌های انسانی و آرمان‌های موسس جامعه اسلامی در آن زمان فراموش شده و از میان رفته بود، هیچ تردیدی نیست.

فجایی که در روز عاشورا و حتی پیش و پس از آن به وقوع پیوست، خود بهترین شاهد بر این مدعاست. به راستی، چه رخدادهایی موجب شد که تنها ۶۱ سال پس از هجرت پیامبر اکرم (ص) فرزندان آن حضرت را بدان صورت ناجوانمردانه و سنگدلانه و شگفت‌آور به قتل برسانند و زنان و کودکان ایشان را به اسارت درآورند؟! جامعه اسلامی به چه درجه‌ای از انحطاط دینی، اخلاقی و فرهنگی رسیده بود که در برابر آن حادثه بزرگ دم فرو بست و واکنشی از خود بروز نداد؟ عوامل انحراف چه بودند؟ آیا همه جوامع انقلابی با چنین عواملی روبه‌رویند؟ آیا ممکن است چنان حادثه‌ای دوباره تکرار شود؟ این‌ها و

ده‌ها پرسش دیگر، پژوهشی وسیع می‌طلبد که از حوصله این مقال خارج است.

تنها می‌توان گفت: زمینه‌ها و عواملی که آن نهضت عظیم را به وجود آوردند و آن فاجعه غم‌انگیز را رقم زدند، عبارتند از:

۱- زمامدار جامعه اسلامی نه تنها شرایط لازم برای تصدی منصب حکومت را نداشت که متظاهر به فسق و فساد بود؛

۲- ارزش‌های معنوی از یاد رفته بود و نخبگان جامعه، که مدیریت فکری و سیاسی را بر عهده داشتند و الگویی برای مردم به شمار می‌رفتند، به مفاهیم اخلاقی پای بند نبودند؛

۳- حکومت نیز فاقد قواعد و معیار بود و قانون و ضابطه‌ای را در میان کارگزاران معمول نمی‌داشت. در نتیجه، ظلم و تبعیض به غایت خود رسیده بود؛

۴- بدعت‌ها و پیرایه‌های بسیار در دین راه یافته و مذهب وسیله تخدیر مردم و تأمین خواسته‌های حکام و مفسدان شده بود؛

۵- دنیامداری و ماده‌گرایی، جهان‌برین و آخرت را از یادها زدوده بود؛

۶- رعب و دنیاپرستی هم چون بیماری، متدینان را زبون و زمین‌گیر و آنان را تسلیم پیش آمده‌ها کرده بود، دلیری و رادمردی نیز تنها در اسطوره‌ها به جای مانده بود. بنابراین، اصول جامعه‌ای که پیامبر اکرم (ص) تأسیس کرده بود به راه فنا می‌رفت و سنت‌ها و ارزش‌های دینی به فراموشی سپرده می‌شدند.

انحطاط دینی، اخلاقی و فرهنگی جامعه، به ویژه در نیمه اول دهه چهارم هجری، به اوج خود رسیده بود. از زمان خلیفه سوم، اشرافی‌گری و بذل و بخشش‌های بی حد و حصر از بیت المال به اقوام و نزدیکان، متعارف شد و مسلط کردن تبعیدی‌های عصر نبوی بر مقدرات جامعه اسلامی و در نهایت، قدرت بخشیدن به حزب اموی، خلافت اسلامی را به سلطنت کسری و قیصر مبدل ساخت.

اکنون چه کسی باید برای اصلاح امور قیام کند؟ یک فرد انقلابی و اصلاح طلب! اما کسی که به ناهنجاری‌های جامعه معترض است و ادعای اصطلاح‌طلبی دارد، باید پیش از آن که مصلح شود، صالح باشد؛ زیرا آرمان‌گرایی و اصلاح‌طلبی در سخن و شعار خلاصه نمی‌شود، بلکه درگیری با مشکلات و معضلات را طلب می‌کند.

از این رو، مصلح باید آگاه، خودساخته، مدیر و مدبر باشد؛ زیرا اصلاح اسلامی، حرکتی انقلابی است؛ انقلاب در افکار، فرهنگ، اخلاق و روحیات انسان‌ها و به موازات آن، تغییر در نظام‌های اجتماعی فاسد و حاکم بر آن‌ها.

بنابراین، اصلاح اسلامی، تغییری است در راستای رشد و کمال انسان، که هم مبارزه با آداب و عادات ناپسند را لازم می‌شمرد و هم نظام‌های حاکم بر اجتماع را به رعایت حق و عدالت و انجام اعمال صواب و صلاح وا می‌دارد.

از این رو، پیامبر بزرگ اسلام (ص) دو جهاد را بر مسلمانان متعهد، تکلیف کرده است؛ جهاد اکبر یا مبارزه با تجاوزات و طغیان‌های نفس انسان و جهاد اصغر، یا مبارزه با دشمنان خارجی و داخلی جامعه اسلامی.

امامان بزرگوار شیعه، زمانی که جامعه انسانی گرفتار فساد شده بود، برای اصلاح آن، پیروان خویش را به هر دو جهاد فرا می‌خواندند.

چنان که حسین بن علی (ع) به عنوان یک مصلح اجتماعی، با قیام خود علیه ظلم و فساد، در همان حال که زمینه انقلاب اجتماعی را فراهم می‌سازد، یاران و هوادارانش را به تهذیب نفس و تقوای الهی دعوت می‌کند.

این امر نه تنها به لحاظ هدفی که اسلام دنبال می‌کند، یعنی تربیت انسان‌های وارسته و خداگونه، بلکه از جنبه عقلی نیز دارای اهمیت است؛ زیرا اگر اصلاح‌طلبان خود صالح نباشند، نه معنای اصلاح را به درستی درک خواهند کرد و نه می‌توانند بر فساد غلبه یابند!



چه این که در مسیر مبارزه ممکن است پیش از آن که دیگران را به صلاح آورند، خود تسلیم فساد شوند، چنان که بسیاری مبارزان و مصلحان به دلیل عدم خودسازی و تقوای لازم، خویش را به دشمن تسلیم کرده و با در صورت پیروزی، به دلیل همین وابستگی‌های نفسانی و رذایل اخلاقی، تشکیلات و نظام فاسدی را بنیان نهادند که در برخی مواقع به مرور از رژیم‌های گذشته بدتر شدند. پیروزی عباسیان بر امویان و فسادى که بعدها در دستگاه حکومت آنان به وجود آمد، شاهدهی روشن بر این مدعاست.

از سوی دیگر، اصلاح فردی نیز بدون توجه به اصلاح اجتماعی ره به جایی نمی‌برد؛ زیرا رشد و تکامل و بالایش انسان در گرو همین مبارزات اجتماعی است.<sup>۱</sup>

از این رو، اسلام بر اصلاح رهبری سیاسی جامعه تأکید می‌ورزد و پیروان خویش را بر رهبران فاسد می‌شوراند تا نظام‌های جور را مورد تهدید قرار داده، رهبری آنان را به صالحان و با تقوایان برگردانند. چنان که امام حسین (ع) انگیزه قیام خود را چنین تبیین می‌فرماید: «مردم! پیامبر خدا (ص) فرمود: هر کس سلطان زورگویی را ببیند که حرام خدا را حلال کرده، پیمان الهی را در هم شکسته، با سنت و قانون پیامبر از در مخالفت درآمده، در میان بندگان خدا، راه گناه و دشمنی در پیش می‌گیرد، اگر در برابر چنین زمامداری با عمل یا با گفتار خویش مخالفت نکند، بر خداوند است که، این فرد (بی تفاوت) را به جایگاه همان طغیانگر، که آتش جهنم است، داخل گردانند.

مردم! آگاه باشید، ایتان (بنی امیه) اطاعت خدا را ترک کرده و پیروی از شیطان را پیشه خود ساخته‌اند. فساد را ترویج و حدود الهی را تعطیل کرده قبیء را به خود اختصاص داده و حلال و حرام خداوند را تغییر داده‌اند. در خالی که من به هدایت و اصلاح جامعه اسلامی از دیگران شایسته‌ترم.»<sup>۲</sup>

۱. محمد جواد صاحبی، احیای کرمی و اصلاح طلبی در نهضت حسینی، ص ۳۹.

۲. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۰۳.

## روش‌شناسی اصلاح‌گرایی در نهضت عاشورا

پیش از این که به مؤلفه مهم و بنیادی نهضت امام حسین (ع) بپردازیم، بهتر است که به تجزیه و تحلیل «روش امام حسین (ع) در حرکت اصلاح‌گرایانه» نظری افکنیم.<sup>۱</sup>

بر آگاهان پوشیده نیست که گزینش روش درست، منطقی، کارآمد و فراگیر در انجام حرکت و نهضت اصلاحی بسیار مهم می‌باشد. اگر شرایط اوضاع و احوال جامعه رو به پیچیدگی بیش‌تر و سخت باشد، انتخاب روش، دشوارتر خواهد بود.

به راستی، روش چه روشی باید باشد؛ روش فرهنگی صرف، سیاسی و اجتماعی محض، روش نظامی و مسلحانه صرف، روش ترکیبی فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و یا قیام مسلحانه؟ هم چنین این که هر کدام از این روش‌ها جوهره عقلانی و خردگرایانه محض داشته باشد یا عاشقانه، عارفانه و جهادی، بسیار مهم و سرنوشت‌ساز می‌باشد.

حال، با رویکردی تاریخی - تحلیلی به قیام امام حسین (ع) و بررسی شواهد حدیثی و روایی در مجموعه سخنان حسین بن علی (ع) باید به درستی دریافت که امام (ع) چه روشی را با چه جوهره‌ای انتخاب کرد؟ چه تناسب و سنخیتی بین روش و جوهره وجود داشته است؟ چه همگونی بین روش و جوهره با علل فاعلی و غایی نهضت عاشورا وجود دارد؟

آیا جوهره قیام نیز عقلانی - عاشقانه بوده است یا نه؟ در پرتو پاسخی جامع به این پرسش‌هاست که می‌توان تصور و تصویرگری کلان و جامع از قیام جاودانه کربلا به دست آورد.

روش‌پدیدارشناسی در تحلیل قیام تاریخی امام حسین (ع) ما را به این نتیجه رهنمون می‌کند که امام حسین (ع) در نهضت خود، اهداف روشن و روش‌های شفاف و زلال را برگزید و در تمام سخنان و نامه‌های خود، در هر مناسبتی بر اهداف و روش‌های

۱. محمد جواد روگرد، اصلاح‌گرایی از منظر حسین بن علی (ع)، ص ۴۵.

خود تأکید داشت و حتی شعارهای وی متناسب با اهداف و روش‌هایش بود.

به طور مثال، امام (ع) در تبیین هدف‌ها، هدف اصلاح جامعه نبوی را، احیای ارزش‌ها و معیارهای اصیل اسلامی، نفی و محو بدعت‌ها و از بین بردن آفات و آسیب‌های فرهنگی و اجتماعی، که اسلام ناب محمدی (ص) را تهدید می‌کرد، زنده کردن شعار دینی، اقامه حق و عدالت اجتماعی، نابودی استبداد، ظلم و فسق و فجور، اعتلای کلمه توحید، احیای روش کارآمد و سعادت بخش پیامبر اکرم (ص) و علی (ع) در جامعه، خرافه زدایی از چهره اصیل دین، دیندار نمودن جامعه در عرصه‌های گوناگون و حوزه‌های مختلف فکری و عملی و در روش‌ها، روش جهاد و مبارزه و احیای عنصر امر به معروف و نهی از منکر و در واقع، ترکیب فرهنگی (احیای اصول، حقایق دینی و اصلاح امت اسلامی)، سیاسی و اجتماعی (اصلاح مدیریت و حکومت، استبداد زدایی و اقامه عدل) و جهاد مسلحانه، خروج علیه خلافت غصبی و خلیفه فاقد صلاحیت برای اداره جامعه اسلامی و... می‌دانند.

جوهره و روح قیام فرهنگی، اجتماعی و مسلحانه امام حسین (ع) نیز عشق و درد بود؛ درد دین و غیرت دینی که از درک عمیق، روح بلند و ژرف الهی و اوج دینداری او سرچشمه می‌گرفت.

درک شرایط فرهنگی و اجتماعی اسلام و اقتضای زمان (زمان‌شناسی امام (ع)) نیز عامل مهم حرکت علیه خلافت و خلیفه حاکم بود که عشق و خون در باطن و جان مایه قیام تحلی یافت.

بنابراین، قیام خونین سرخ حسینی شکل گرفت و امام (ع) در وداع با قبر نورانی پیامبر (ص) از «و ان یراک قتیلًا» سخن به میان آورده و هنگام حرکت از مکه به کربلا نیز ندای استرجاع «انا لله و انا الیه راجعون» سردادند.

چهره قیام خود را از مدینه تا کربلا و از کربلا تا مدینه، یعنی حرکت دورانی که دایره عشق، شهادت، پیام و خون بود، ترسیم کردند تا حوزه وظایف و رسالت‌ها مشخص باشد.

عده‌ای از سرعشق، خون خود را هدیهٔ اسلام اصیل و ناب کردند و گروهی نیز ز سر عشق از کربلا تا کوفه، شام و مدینه، کاروان آزادگان را در پیام‌رسانی به راه انداخته و با بصیرت انجام وظیفه نمودند که در اصل، وظیفه‌گرایی و تکلیف محوری روح جهاد، شهادت، اسارت ظاهری و حریت واقعی بود تا مسلمانان همهٔ اعضار بدانند که اسلام‌شناسی، وظیفه‌شناسی، زمان‌شناسی، دشمن‌شناسی، ولایت‌شناسی، و ولایت مداری از اصول مهم حیات دینی و زندگی اسلامی آنان خواهد بود. البته، به تعبیر حسین بن علی (ع) در همیشهٔ تاریخ «قل الدیانون» نمودار خواهد شد.

در قیام اصلاحی و نهضت احیایی امام حسین (ع) هدف‌ها، شعارها، مسیرهای قیام و حرکت روشن و روش‌ها نیز بسیار روشن و شناخته شده و دست یافتنی است و هیچ نکته مبهم و نقطهٔ متشابهی در قیام الهی آن حضرت وجود ندارد. عجیب است که نه تنها کلیات قیام امام، بلکه جزئیات نهضت حضرت نیز روشن و مستند در تاریخ است و بسیار حیاتی، مهم و دخیل در تحلیل قیام می‌باشند و این خود معجزه‌ای در قیام معصومانه، آسمانی، توحیدی و عدالت خواهانه امام حسین (ع) است.

پس، انتخاب روش امام حسین (ع) نیز الگویی برای گزینش روش‌ها و اصلاح‌گرایی و احیاگری است.

بدیهی است که امام (ع) با درک صحیح و همه‌جانبهٔ مسأله، روش کردن هدف‌ها، شعارها، آگاه‌سازی مردم، اتمام حجت، دین محوری، عدالت‌گرایی، احیای امر به معروف و نهی از منکر، ظلم ستیزی، دلسوزی برای مردم و نسل‌های مختلف جامعه، آینده‌نگری، حفظ حقوق و کرامت انسانی و آزادی خواهی، به وظیفه خویش عمل نموده‌اند.

در نهضت اسلامی نیز، که نهضتی حسینی بود، امام خمینی از همان ابتدا هدف‌ها و استراتژی حرکت و قیام خویش را علیه طاغوت مشخص کرد و روش مبارزه خویش را روش فرهنگی، سیاسی و اجتماعی قرار داد و در همهٔ عرصه‌ها، حقیقت، عدالت و حریت را در اسلامیت ناب جست و جو نمود؛

نظریه حکومت اسلامی را نظریه ولایت فقیه قرار داد؛ اساس نهضت خویش را احیای اسلام اصیل قراموش شده، مهجور، منزوی و ناب محمدی قرار داد و ندای بازگشت به صدر اسلام، اسلام پیامبر (ص) و علی (ع) را سر داد و همواره انقلاب اسلامی را انقلابی احیاگرانه و اصلاح طلبانه در ابعاد فکری، فرهنگی، اخلاقی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی توصیف می نمود.

### مؤلفه های اصلاحات حسینی (ع)

#### ۱. اهتمام به دین

یکی از اصول و مؤلفه های اصلی اصلاح گری مدرنیستی، دین زدایی و مخالفت با دین است. اما در اصلاحات حسینی (ع) اهتمام به دین و احیا و اصلاح ارزش های دینی، عنصر اصلی و محوری اصلاحات می باشد.

اساساً قیام امام حسین (ع) این بود که در عصر ایشان، انحرافات و بدعت هایی در دین رسوخ و نفوذ کرده و چهره واقعی دین را تغییر داده بود.

از آن جا که نظام حاکم، به تعالیم دینی اهتمام نمی ورزید، آن حضرت در صدد اصلاح و احیای دین برآمدند. از سخنان و خطابه های امام حسین (ع) به خوبی به دست می آید که هدف امام (ع) از قیام، نه حکومت و ریاست و نه اغراض فردی و امور شخصی، بلکه مبارزه با انحرافات و بدعت ها در دین بوده است.

در عصر امام حسین (ع) وضع اسلام و مسلمانان و حکومت به حدی بد و غیر قابل پذیرش شده بود که وظیفه هر مسلمانی اظهار مخالفت و جلوگیری از انحراف و سقوط آن بود.

#### ۲. تشکیل حکومت دینی و نفی سکولاریزم

یکی از اصول اساسی و مهم اصلاحات مدرنیستی و شبه مدرنیستی، سکولاریزم و جدا سازی ساخت دین از ساخت سیاست می باشد؛ بدین معنا که اصلاح طلبان غربی و

غرب زده سعی می‌کنند دین را از دخالت در قلمرو سیاسی - اجتماعی دور نگه دارند و منحصر و محدود در امور شخصی و فردی نمایند.

در مقابل، حرکت اصلاحی امام حسین (ع)، حرکتی سیاسی - اجتماعی بود و با این حرکت خود، بر علیه چنین تفکر و جریانی (تفکر سکولاریستی) قیام نمود. حضرت با قیام خونین خود نشان داد که مرز سیاست از دیانت جدا نیست و در اسلام بین این دو، همگرایی و هماهنگی وجود دارد و هر وقت در رأس حکومت، زمامداران و حاکمانی فاسد قرار گیرند که لیاقت منصب حکومت و کشورداری را ندارند باید بر علیه آنها شورید و از منصب حکومت عزل کرد.

حرکت اصلاحی امام حسین (ع) دارای ابعاد و اضلاع مختلفی است که جنبه سیاسی و اجتماعی (یعنی تشکیل حکومت دینی) یکی از آنهاست؛ چرا که در زمان ایشان، معاویه و پسرش یزید، عملاً سکولاریزم را ترویج می‌دادند، به عنوان نمونه وقتی که معاویه بر خلافت استیلا یافت، بلافاصله به عراق آمده، در سخنرانی خود به مردم اخطار نمود که من با شما سرنماز و روزه نمی‌جنگیدم، بلکه می‌خواستم بر شما حکومت کنم و به مقصود خود رسیدم.<sup>۱</sup>

مرحوم علامه طباطبائی در مورد این سخن معاویه می‌فرماید: «معاویه با این سخن اشاره می‌کرد که سیاست را از دیانت جدا خواهد کرد و نسبت به مقررات دینی ضمانتی نخواهد داشت و همه نیروی خود را در زنده نگه داشتن حکومت خود به کار خواهد بست و البته روشن است که چنین حکومتی سلطنت و پادشاهی است، نه خلافت و جانشینی پیغمبر خدا».<sup>۲</sup>

برخی از روشنفکران با مردمی خواندن نهضت و قیام امام حسین (ع) وانمود می‌کنند که حرکت امام (ع) صد در صد به خواست خود مردم بوده است و از این سخن،

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۶۰.

۲. سید محمد حسین طباطبائی، شریعت در اسلام، ص ۴۴.

جدایی دین از سیاست را نتیجه می‌گیرند!<sup>۱</sup>

در خصوص این سخن، پرسش‌ها و نقدهای فراوانی مطرح است که به دلیل ضیق مجال، تنها به یک نکته اساسی اکتفا می‌کنیم.<sup>۲</sup>

یکی از اهداف قیام امام (ع)، اصلاح جامعه اسلامی و احیای فریضه امر به معروف و نهی از منکر است. آن حضرت هنگام ترک مدینه، بر این مطلب تأکید می‌کنند: «انما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی، ارید ان امر بالمعروف و انهی عن المنکر».<sup>۳</sup>

معنای این سخن این است که اگر امام از عدم تشکیل حکومت و هم چنین از نقض عهد مردم کوفه نیز مطمئن بود، هرگز دست از نهضت اصلاح‌گرانه خویش بر نمی‌داشت؛ چرا که انگیزه اصلی و اولی آن حضرت، احیای دین بود و مسأله حکومت و زمام‌داری در مراحل بعد اهمیت قرار داشتند.

بنابراین، این ادعا که حرکت امام حسین (ع) صد در صد مردمی و در جهت نیل به زمامداری بود، موافق منابع روایی و تاریخی و سخنان خود حضرت نیست.

### ۳. نفی فردگرایی و قیام خدامحورانه

فردگرایی غربی، آن گونه که در بستر اومانیسم شکل گرفت و منتهی به سودانگاری مطلق گردید، هرگز در اسلام پذیرفته نیست؛ زیرا فردگرایی، ارزش و اخلاقی ناصواب است.

انسان، مدار و محور اخلاق و ارزش‌ها نیست. بلکه باید بدان‌ها پای بند باشد. اصول و پایه‌های اخلاقی و قضایای ارزشی، امور عینی و مستقل از ذهنیت و خواست و میل آدمیان است.

از همین روست که مبانی اصیل اخلاقی، مطلق و پالوده از نسبیت هستند. سر عینی بودن و مطلق بودن امهات قضایای اخلاقی آن است که این قضایا در واقع بیانگر

۱. ر.ک: مهدی بازرگان، آخرت و خدا هدف بعثت انبیاء، ص ۴۳.

۲. محمد حسن فردان قوام‌لکی، سکولاریزم در مسیحیت و اسلام، ص ۲۱۵-۲۱۶.

۳. موسوعه کلمات الامام حسین (ع)، ص ۲۱۹.

وجود رابطه واقعی میان عمل اخلاقی و کمال نهایی و روحانی آدمی اند. اگر عدالت، خوب است و اگر خیانت و جنایت، بد، از آن روست که این امور به واقع موجب کمالاتی روحانی و یا خساراتی معنوی در باطن و حقیقت انسان می شوند، نه آن که به دلیل کارکرد اجتماعی مثبت این قضایا یا گرایش و ترجیح ذهنی طرفداران آنها مقبول افتاده اند.<sup>۱</sup>

قیام و نهضتی که امام حسین علیه السلام بر پا نمودند، نهضتی خدا محورانه و الهی بود، نه فردگرایانه و بر اساس مصلحت فردی.

این تصور که قیام حضرت علیه السلام به دلیل مصالح فردی و انتقام گیری از خاندان بنی امیه است، توهمی باطل و غرض ورزانه است که منشأ آن عدم معرفت به ساحت قدس و ملکوتی ائمه علیهم السلام و از جمله امام حسین علیه السلام می باشد.

تمامی حرکات و سکنات امام حسین علیه السلام و از جمله اصلاح گیری ایشان، هیچ صبغه ای جز صبغه الهی نداشت و رضای الهی در همه حال، مورد توجه ایشان بود.

قیام عاشورا چون رنگ خدایی داشت، جاویدان و پیروز شد. به تعبیر حضرت امام علیه السلام، «شکست نبود کشته شدن سیدالشهدا، چون قیام لله بود، شکست ندارد»<sup>۲</sup> «آگاه بودند که ما آمدیم ادای وظیفه خدایی بکنیم، آمدیم اسلام را حفظ کنیم»

#### ۴. قرائت واحد از دین، مبنای اصلاحات حسینی

روشن است که جامعه بدون استعداد و بهره گیری از ارزش های الهی، در ادامه حیات اجتماعی خود، دچار انحراقات و مشکلات هنجاری خواهد شد؛ چرا که رفتار و اعمال اجتماعی افراد در جامعه، مبتنی بر ارزش های حاکم بر آن می باشد.

بر این اساس، معاویه که ارزش های الهی و خاندان نبوت را از جامعه اسلامی کنار گذاشته بود، در صدد برآمد تا با ترویج افکار التقاطی و قرائت های دیگر از دین، این نقیصه

۱. احمد واعظی، جامعه مدنی - جامعه دینی، ص ۹۶.

۲. صحیحقه نور، ج ۱۵، ص ۵۵ و ج ۱۷، ص ۲۳۹ به نقل از جواد محدثی، پیام های عاشورا، ص ۱۴۱.



را جبران کند. از این رو، وی به ترویج تفکر «مرجئه»، که قرائتی جدید از ایمان بود، پرداخت.

او مدعی بود که ایمان قلبی برای انسان کفایت می‌کند.<sup>۱</sup> مبنای اصلاحات امام حسین (ع)، بر پایه یک قرائت از دین بود و بر اساس همین قرائت واحد، به مبارزه با سایر قرائت‌ها پرداخت.

اگر قرائت‌های مختلف از دین صحیح باشد، آن گونه که پلورالیست‌ها مدعی‌اند، دیگر اصلاح‌گری، امر به معروف و نهی از منکر، قیام برای عدالت اجتماعی و... معنا و مفهومی ندارد؛ چرا که براساس قرائت‌های مختلف از دین، هر کسی برای خود فہم و قرائتی از دین دارد و همه این قرائت‌ها نیز صحیح می‌باشد.

امام حسین (ع) یک قرائت از دین دارد، یزید قرائتی دیگر و هر دو بر حق‌اند! لازمه چنین نگرشی، آنارشیسم و شکاکیت تمام‌عیار است که هم با اصول و قواعد عقلی و برون‌دینی ناسازگار است و هم به لحاظ درون‌دینی، یعنی کتاب و سنت، باطل می‌باشد. اگر تمامی قرائت‌ها صحیح‌اند، پس چرا اسلام دعوت به مبارزه با ظلم و طاغوت و... کرده است؟ اگر قرائت‌های مختلف همه بر حق‌اند، پس چرا امام حسین (ع) در مقابل این قرائت‌های صحیح! قیام کردند؟ امام (ع) با قیام و اصلاح‌گری خود نشان دادند که هر قرائتی از دین بر طریق صواب نیست و باید در مقابل قرائت‌های انحرافی و بدعت‌آمیز از دین ایستاد.

## ۵. اصلاح همه جانبه

مصلحان غربی و غرب زده بر این باورند که اصلاح دین یعنی بازگشت به تجارب دینی، نه بازگشت به تمامیت دین.

اما اصلاحات امام حسین (ع)، برخلاف تجربه گرایان - که با تحویل و تنزل دادن دین به تجربه دینی، فقط یک بعد از دین را اخذ کرده و ادعای بازگشت به آن را دارند - اصلاحات همه جانبه و چند بعدی بود.

آن حضرت با قیام خویش در صدد اصلاح تمام جوانب دین از جمله معارف، شعائر، اخلاقیات، ارزش‌ها، احکام و مناسک دینی بود چرا که در زمان ایشان، هم عقاید مردم سست و متزلزل شده بود، هم احکام الهی رو به تعطیلی می‌رفت و هم ارزش‌ها و اخلاقیات دینی به دست فراموشی سپرده شده بود.

بر اساس عقیده تجربه گرایان دینی، که گوهر دین را تجربه دینی قلمداد می‌کنند و سایر ابعاد دین مانند بعد معرفتی، اخلاقی و... را در حاشیه و صدف دین قرار می‌دهند، اصلاح در عقاید، اخلاقیات و... دین، لازم نیست؛ چرا که این‌ها اموری عرضی محسوب می‌شوند.

اما امام حسین (ع) با اصلاحات همه جانبه خویش، نشان داد که نباید گذاشت هیچ بعدی از دین دچار آسیب و افت شود و در صورت آسیب پذیری، باید در صدد اصلاح آن برآمد.

## منابع:

- ۱- راغب اصفهانی، مفردات.
- ۲- فرهنگی عمید.
- ۳- شیخ طوسی، تفسیر تبیان.
- ۴- محمد حسین طباطبائی، تفسیر المیزان.
- ۵- سید مصطفی خمینی، تفسیر القرآن الکریم.
- ۶- مرتضی مطهری، نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر.
- ۷- روزنامه جمهوری اسلامی، تاریخ ۲۸ / ۱ / ۱۳۷۹.
- ۸- عماد افروغ، درآمدی بر آسیب‌شناسی اصلاحات.
- ۹- محمد جواد صاحبی، احیاء گری و اصلاح‌طلبی در نهضت حسینی، نشر احیاءگران.
- ۱۰- محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، دار التراث العربی، بیروت.
- ۱۱- محمد جواد رودگر، اصلاح‌گرایی از منظر حسین بن علی (ع)، انتشارات تجلی.
- ۱۲- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه.
- ۱۳- سید محمد حسین طباطبائی، شیعه در اسلام، دفتر انتشارات اسلامی.
- ۱۴- مهدی بازرگان، آخرت و حذا هدف بعثت انبیاء، نشر رسا.
- ۱۵- محمد حسن قدردان قراملکی، سکولاریزم در مسیحیت و اسلام، انتشارات بوستان کتاب.
- ۱۶- موسوعة کلمات الامام الحسین (ع)، پژوهشگاه باقر العلوم (عج) دار المعروف، قم.
- ۱۷- احمد واعظی، جامعه مدنی - جامعه دینی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- ۱۸- صحیفه نور.
- ۱۹- شمس الله مریجی، عاشورا را پیامد تغییر ارزش‌ها، مجله معرفت.



## احیاگری و اصلاح طلبی در نهضت حسینی

مهدی باباپور

### واژگان احیا و اصلاح

واژگان «احیاء» و «اصلاح» در ادبیات دینی سابقه دیرینه‌ای دارد و استعمال آن به عصر نزول وحی برمی‌گردد. این دو واژه در برخی از آیاتی که خداوند بر پیامبر ﷺ خاتم نازل کرده به کار رفته و سپس به متون و نصوص دیگر راه یافته است.

### احیاگری در فرهنگ قرآنی

این واژه در مواضع و موارد متعددی در قرآن آمده است که معنای کلی آن، به معنای زنده کردن، حیات بخشیدن است. که این زنده شدن و یا زنده کردن، در حوزه‌های مختلف مورد بحث است. و ما به آیاتی که با موضوع مورد بحث، ارتباط نزدیک تری دارد، اشاره می‌کنیم:

– احیای افراد جامعه از مرگ مادی و معنوی توسط هم نوعان خویش.

﴿مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا﴾<sup>۱</sup> «هر کسی یک انسان را زنده کند، مثل

این است که همه مردم را حیات بخشیده.»

– احیای جامعه به سبب اجرای احکام الهی.

«و لکم فی قصاص حیاة یا اولی الابواب»<sup>۱</sup> «در اجرای حکم الهی قصاص برای شما حیات و زندگی است ای صاحبان عقل و خرد».

— احیا در پرتو ایمان و پذیرش دعوت خدا و رسولش.

قرآن کریم به مومنان نیز فرمان داده که دعوت احیاگرانه خداوند و پیامبر او را اجابت کنند:

«یا ایها الذین امنوا استجبوا لله و لِرَسُولِهِ اِذَا دَعَاکُمْ لِمَا یَحْیِیْکُمْ»<sup>۲</sup> «ای اهل ایمان چون خدا و رسول، شما را به ایمان دعوت کنند اجابت کنید تا به حیات ابدی رسید. مفسران، مطالبی را از این آیه برداشت کرده‌اند، برخی گفته‌اند: منظور از آن «دعوت حیات‌بخش»، جهاد است، زیرا به وسیله جهاد، دین عزت می‌یابد. چنان که علی علیه السلام می‌فرماید:

«فرض الله الجهاد عزاً للإسلام»<sup>۳</sup>.

و وقتی دین در جامعه عزت یابد، آن جامعه، جامعه‌ای زنده خواهد بود و در صورت رسیدن به فیض شهادت (در جهاد)، خود نیز حیات جاودانه می‌یابد.

برخی نیز ایمان آوردن و پذیرش دعوت پیامبر را سبب «حیات دل و جان» و کفر را علت مرگ آن دانسته‌اند.

گروهی هم اعتقاد به قرآن و فراگرفتن علم و دین را مایه حیات انسان به شمار می‌آورند، زیرا که مشابهت و مناسبتی میان نادانی و دانایی یا «مرگ و زندگی» وجود دارد. شماری از مفسران، مقصود از دعوت حیات‌بخش را دعوت به سوی بهشت تعبیر کرده‌اند، زیرا که حیات جاودانی در آن جاست.<sup>۴</sup>

علامه طباطبایی گر چه همه این برداشت‌ها را وجوهی می‌داند که می‌توان آیه را با آن تطبیق داد، ولی خود بر این باور است که اصولاً دعوت حق در همه ابعاد آن احیاگر

۱. سوره بقره، آیه ۱۷۹.

۲. سوره انفال، آیه ۲۴.

۳. نهج البلاغه، کلمه قصار ۲۵۲.

۴. مجمع البیان فی تفسیر القرآن ابوعلی الفضل بن الحسن الطبرسی، ذیل آیه ۲۴ و ۲۵ انفال.

است. آموزه‌ها و احکام الهی انسان را برای درک زندگی حقیقی و معنوی آماده می‌سازد و حیاتی می‌بخشد که علم نافع و عمل صالح سرچشمه آن است، آن چنان که خداوند فرموده است:

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»<sup>۱</sup>، هر زن و مردی که کاری نیک و شایسته کند، در حالی که مؤمن باشد، هر آینه او را به زندگی پاک و خوش زنده بداریم و مزدشان را بر پایه نیکوترین کاری که می‌کردند پاداش دهیم».

آیه مورد بحث که می‌فرماید: «اِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ» مطلق است و از این که شامل مجموع دعوت‌های رسول خدا ﷺ که مایه زنده شدن دل‌ها است، و یا دسته‌ای از دعوت‌هایش که طبیعت احیا را دارد بشود، هیچ ابایی نداشته و هم‌چنین شامل نتایج دعوت او که عبارت است از انواع زندگی‌های سعیده حقیقیه، مانند زندگی اخروی در جوار خدا نیز می‌شود. چون همه اینها را شامل می‌شود، پس نباید آیه شریفه را مقید کرده و... بلکه آیه شریفه همان طوری که گفتیم عام است و همه را شامل می‌شود و هیچ دلیلی نیست که آن را از معنای عام و وسیعش برگردانیده و بگوییم مرادش این وجه است یا آن وجه.<sup>۲</sup>

### احیاگری در نهضت حسینی

کلمه احیا و احیاگری در سخنان امام حسین ﷺ به معنای بیدار کردن، بازگرداندن ارزش‌ها، زنده کردن انسان‌ها و جامعه اسلامی از خواب غفلت و بی‌خبری به کار رفته است.

امام ﷺ در نامه‌ای به بزرگان بصره از آنها می‌خواهد که به کتاب الهی و سنت نبوی بیندیشند و از واقعیت‌های جامعه غافل نباشند؛ سنت‌ها و روش‌های پسندیده مرده و از

۱. سوره فصل، آیه ۹۷.

۲. المیزان فی تفسیر القرآن، سید محمد خلیل طباطبائی، ص ۷۳ - ۷۴.

میان رفته و بدعت‌ها و ارزش‌های جاهلی زنده و جای آنها را گرفته است:

«و انا ادعوك الى كتاب الله و سنة نبيه ﷺ فان السنة قد اُميتت و ان البدعة قد اُحييت و ان تسمعوا قولي و تطيعوا امری اهدكم سبیل الرشاد»<sup>۱</sup>؛ من شما را به پیروی از کتاب خدا و راه و روش پیامبر فرا می‌خوانم. زیرا هم اکنون سنت پیامبر از میان رفته و بدعت‌ها و احکام تاروا زنده شده است. پس اگر گوش به این پیام من فرا دهید و آن را بپذیرید، شما را به راه سعادت رهبری خواهم کرد.

هم چنین آن حضرت سبب پذیرش دعوت کوفیان را، هویت احیاگرانه آن می‌داند و می‌فرماید:

«ان اهل الكوفة كتبوا الیّ یسألوننی ان اقدم علیهم لما رجوا من احياء معالم الحق و امانه البدع»<sup>۲</sup>.

از این رو، در این راه، قاطع و بی تردید گام برداشت؛ زیرا که قیام برای احیای حق و میراندن باطل را وظیفه دینی خود می‌دانست:

«ما اهلون الموت علی سبیل العزّ و احياء الحق، لیس الموت فی سبیل العزّ الا حیاة خالدة، لیست الحیاة مع الذلّ الا الموت الذی لا حیاة معه»<sup>۳</sup>.

اما به راستی این احیای حق و زنده کردن سنت‌ها و روش‌های درست چه بود که حسین بن علی (ع) بر آن اصرار داشت و جان خود و یارانش را در پای آن گذاشت؟ تردیدی نیست، که احیای سنت و ارزش‌های مورد پسند شارع و از میان بردن شیوه‌ها و روش‌های غلط بود. از این رو، حسین بن علی (ع) «احیای سنت‌ها» و «امانه بدعت‌ها» را شعار خود قرار می‌دهد و در سخنان نورانی خود آنها را به خوبی تبیین می‌کند.

۱. تاریخ طبری، تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۵، ص ۳۵۷.

۲. اخبار الطوال، احمد بن داود دینوری، تصحیح عبدالمصنع غامر، ص ۲۴۶.

۳. مسند محسن الامین، اعمان الشیع، ج ۱، ص ۵۸۱.



## اصلاح طلبی در فرهنگ قرآنی

اصلاح؛ یعنی سامان بخشیدن. در قرآن کریم واژه‌های اصلاح<sup>۱</sup>، مصلح<sup>۲</sup>، مصلحون<sup>۳</sup> و مشتقات آن بارها به کار رفته است و انسان‌هایی که در اندیشه اصلاح جامعه و در صدد سامان دادن کار مردم هستند، ستایش شده‌اند.<sup>۴</sup>

واژه‌های فساد، افساد و فسادان در مقابل اصلاح بارها مطرح شده و از زورمداران، زراندوزان و طاغوتیان به عنوان مفسد و فسادگران یاد شده و تعبیرهای بسیار کوبنده و نکوهش کننده‌ای نسبت به آنها به کار گرفته شده است.<sup>۵</sup>

قرآن کریم، رسالت بزرگ همه پیامبران و اولیای الهی را اصلاح در زندگی مادی و معنوی انسان‌ها معرفی می‌کند و رسولان حق را مصلح می‌نامد.

شعیب پیامبر علیه السلام هدف رسالت و مأموریت اصلی خود را اصلاح امور مردم معرفی می‌کند و می‌گوید:

﴿إِنْ أَرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾<sup>۶</sup> من هیچ انگیزه‌ای جز اصلاح امر شما ندارم و از خدا توفیق می‌طلبم و بر او توکل کرده و به درگاه او پناه می‌برم.

او از ابتدای فعالیت خویش، به سامان بخشی و نیکوسازی معیشت دنیایی و رفع فساد و تباهی در روابط اقتصادی آنان می‌پردازد و با دعوت و ترغیب فراوان، آنان را به تبعیت از مقررات و دستورالعمل‌های دینی به منظور اصلاح همه شئون مادی و معنوی حیات دنیایی دعوت می‌کند.<sup>۷</sup>

۱. سوره هود، آیه ۸۸؛ سوره اعراف، ۵۶ - ۸۵.

۲. سوره بقره، آیه ۲۲ - ۱۱؛ سوره هود، آیه ۱۱۶؛ سوره اعراف، آیه ۱۷؛ سوره قصص، آیه ۱۹.

۳. همان.

۴. سوره بقره، آیه ۱۶؛ سوره آل عمران، آیه ۸۹؛ سوره نساء، آیه ۱۴۶؛ سوره نحل، آیه ۱۱۹؛ سوره توره، آیه ۵.

۵. سوره بقره، آیه ۱ - ۱۴ - ۲۳۰ - ۲۰۵؛ سوره نحل، آیه ۳۴؛ سوره یونس، آیه ۸۱.

۶. سوره هود، آیه ۸۸.

۷. سوره اعراف، آیه ۸۵.

از دیدگاه قرآن، رسالت اصلی دین، اصلاح فکر و عقل بشر است و پایداری و ابقای جوامع، در گرو اصلاح طلبی و اصلاح گرایی است.<sup>۱</sup> و سرانجام نیکو و پاداش نیک نیز از آن اصلاح گران است.<sup>۲</sup>

از دیدگاه قرآن، اصلاح بشر تنها در پرتو اجرای قوانین کتاب آسمانی و دین خدا، امکان پذیر است. تعالیم قرآنی به ما می آموزد که علاوه بر پیامبران و پیشوایان دین و اولیای الهی، همه کسانی که به کتاب آسمانی و قوانین و احکام الهی تمسک جویند، راه تقوا و عفاف را بیویند، در برابر پروردگار سر تسلیم فرود آورند و قادر به اصلاح امور مردم باشند؛ جزء مصلحان هستند.<sup>۳</sup>

در قرآن به همان اندازه که از حرکت های اصلاحی دفاع می شود، به حرکت های ضد اصلاحی حمله می گردد، هر چند رهبران آن به ظاهر مدعی اصلاح طلبی باشند؛ به عنوان مثال، ادعای اصلاح طلبی منافقان به شدت تخطئه شده است:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ﴾؛<sup>۴</sup> هر گاه به آنها گفته شود در زمین فساد نکنید، می گویند: ما فقط اصلاح گرانی، آگاه باشید که اینها مفسدانند و خود هم به دقت درک نمی کنند.

«اصلاح طلبی یک روحیه اسلامی است. هر مسلمانی به حکم اینکه مسلمان است خواه ناخواه اصلاح طلب و لااقل طرفدار اصلاح طلبی است، زیرا اصلاح طلبی هم به عنوان یک شأن پیامبری در قرآن مطرح شده و هم مصداق امر به معروف و نهی از منکر است.»<sup>۵</sup>

۱. سوره هود، آیه ۱۱۷.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۷۰.

۳. همان، آیه ۱۷.

۴. سوره بقره، آیه ۱۱.

۵. شهید مرتضی مطهری، نهضت های اسلامی در صد ساله اخیر، ص ۷.

## ویژگی‌های مصلح

انجام حرکت اصلاحی همه جانبه، در گرو دارا بودن ویژگی‌ها و صفاتی بایسته است که متصدیان صالح باید واجد آن باشند. مردم قبل از آن که به گفته افراد بنگرند، نوعی ارزیابی کارشناسانه و دقیق نسبت به اعمال، رفتار و خصوصیات مدعیان اصلاح دارند و در چهار چوب آن اوصاف و زمینه‌ها، عملکرد و گفته‌های افراد را ارزیابی می‌کنند. در این قسمت، گذرا به چند صفت مصلحان اشاره می‌کنیم:

## ۱- اصلاح خویش (خودسازی)

نخستین گام در هر حرکت اصلاحی، از نگاه دین، اصلاح خویشتن یا جهاد با نفس است که به «جهاد اکبر» معروف است. امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«عَجِبْتُ لِمَنْ يَتَصَدَّى لِإِصْلَاحِ النَّاسِ وَ نَفْسَهُ أَشَدَّ شَيْءٍ فُسَاداً فَلَا يَصْلَحُهَا وَ يَتَعَاطَى إِصْلَاحَ غَيْرِهِ»<sup>۱</sup> «تعجب می‌کنم از کسی که متصدی اصلاح مردم می‌شود، در حالی که خودش فاسد است و خود را اصلاح ننموده و به دنبال اصلاح دیگران می‌باشد». شبیه به این حدیث، از امام معصوم آمده است:

«چطور کسی ادعای اصلاح دیگران را دارد، در حالی که هنوز خودش را اصلاح نکرده است».

فلذا مصلحان راستین، پیش از دعوت به اصلاح دیگران، باید به اصلاح خویش بپردازند.

بنابراین هر حرکت اصلاحی، رهبری صالح و مصلح می‌خواهد.

۱. نهج البلاغه، ص ۴۵؛ محمد رضا حکیمی و دیگران الحیاء، ترجمه احمد آرام، ج ۱، ص ۹۷.

## ۲- شناخت داشتن از اقدام اصلاحی خود

مصلح باید شناخت کافی از اصلاح داشته باشد، تا عملش به جای اصلاح، به افساد نکشد. امام علی (ع) می‌فرماید:

«عشرة یفتنون انفسهم و غیرهم و یرید للصلاح و لیس بعالم»<sup>۱</sup> «ده نفرند که خود و دیگران را به مشکل گرفتار می‌کنند: یکی از آنان اصلاح طلبی است که عالم و گاه به اصلاح نیست.»

یک مصلح باید مثل طبیب، اول درد را شناسایی و سپس درمان را ارائه دهد. و باید بداند که هر دردی، درمان خاص خود را دارد و هر فساد، اصلاح خاص خود را می‌طلبد، به قول مرحوم شرف الدین:

«لا یأتی الصلاح الا من یأتی الفساد»<sup>۲</sup> «صلاح را از همان راهی وارد جامعه کنید که فساد را وارد کرده‌اند.»

بنابراین، کسی که در جای گاه اصلاحات سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی و دینی قرار می‌گیرد، باید به احکام و قوانین الهی آشنا و عالم باشد و صلاح و فساد را کاملاً بشناسد.

## ۳- حق‌گرایی و حق طلبی

ویژگی دیگر مصلح آن است که تمام اقدام‌هایش براساس حق و حق‌مداری باشد. و اسیر نفس، مال و دنیازدگی نشود.

به تعبیر امام علی (ع):

«لا یمنعکم رعایة الحق لاحد عن اقامه الحق علیہ»<sup>۳</sup> «میادای رعایت و بزرگداشت کسی مانع شما از اجرای حد گردد.»

۱. الحیوة، ج ۱، ص ۳۷.

۲. یادداشت‌های استاد مطهری، ج ۱، ص ۱۷۵.

۳. غرر الحکیم، ج ۱، ص ۳۲۸.

علی‌علیه‌السلام که انگیزه خود را اصلاح امور جامعه مطرح می‌کند، این اصلاح‌طلبی را در محور احیاء حق می‌داند:

«و الله لاهی أحب الی من امرتکم إلا أن اقیم حقاً و ادفع باطلاً؛ به خدا سوگند! هر آینه این کفش که‌نه در نزد من از حکومت کردن بر شما محبوب‌تر است، مگر این که اقامه حق بکنم یا باطلی را دفع کنم.»

حضرت حق محوری را در حرکت اصلاحی خود اصلی مسلم می‌داند. و امام حسین‌علیه‌السلام که انگیزه قیام خود را اصلاح‌طلبی، براساس حق‌طلبی و حق‌گرایی می‌داند، می‌فرماید:

«ألا ترون أن الحق لا یعمل به و أن الباطل لا یتناهی عند لیزغ المؤمن فی لقاء الله محقاً؟<sup>۱</sup> آیا نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود و از باطل پیشگیری نمی‌شود؟ پس سزاوار است که مومن برای ملاقات خدا مشتاق باشد.»

بنابراین، اصلاحات امام حسین‌علیه‌السلام در مسیر اجرا و اقامه حق در جامعه می‌باشد. و اگر چنین شد، آن اصلاح، یک اصلاح دینی و اسلامی می‌شود.

#### ۴- صداقت و اخلاص

دیگر ویژگی مصلح، آن است که در کار خویش صداقت داشته باشد و با تمام اخلاص، درصدد کمک کردن به مردم و نجات جامعه از بدبختی و فساد باشد. رمز جاودانگی قیام امام حسین‌علیه‌السلام که مرزهای زمانی و مکانی را در نوردید، صداقت و اخلاص او بود. که در آخرین لحظه‌های زندگی فرمود:

«الهی رضا بقضائک، تسلیم لا مرک، لا معبود سواک؛ خدایا راضی هستم به قضای تو و تسلیم هستم در مقابل اوامر تو و هیچ معبودی جز تو نیست.»

۱. نهج البلاغه.

۲. ابن طاووس، الملهوف، ص ۳۵.

این ویژگی‌ها، برای کسی که ادعای اصلاح جامعه را دارد ضرورت دارد. هم چنین پرهیز از به کارگیری ابزار نامشروع برای رسیدن به اهداف مشروع، پرهیز از سازش کاری و ملاحظه، قاطعیت و صراحت و شجاعت، برنامه عملی داشتن، واقع بینی و وسعت فکر و اندیشه از ویژگی‌هایی است که برای مصلح لازم و ضروری است.

### اصول و مبانی احیاء و اصلاح طلبی در نهضت حسینی

در خصوص اصول و مبانی احیا و اصلاح، کلامی عمیق و زیبا از امام حسین (ع) وجود دارد، که می‌تواند راه‌گشای کار ما باشد. امام حسین (ع) حرکت اصلاحی خود را الگویی از سیره و روش پیامبر (ص) و علی (ع) می‌داند.

امام در وصیت‌نامه خود که هنگام حرکت از مدینه به سوی مکه، برای محمد مشهور به ابن حنیفه نگاشت، هویت حرکت احیاءگرایان و اصلاح طلبانه خود را بیان می‌کند.

آن حضرت پس از بیان عقیده خویش درباره توحید، نبوت و معاد می‌نویسد:

«وَأَنِّي لَمْ أَخْرَجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ

الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي (ع)، أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي

و أَبِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ (ع)؛ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَرْوِيَ هَوًى، سَرَكَشِي، تَبْهَ كَارِي وَ سَتَمَكْرِي قِيَامَ

نَكْرَدَم، تَنْهَاهَا بِهَ انْكِزَةِ إِصْلَاحِ دَرِ اَمْتِ جَدِّمِ بِرِخَاسْتَمِ. می‌خواهم به نیکی‌ها فرمان دهم و

از بدی‌ها باز دارم و روش جد خود و پدرم علی بن ابی‌طالب را دنبال کنم.»

امام حسین (ع) در سخنرانی خود در سرزمین «جنی» خود را مصلح معرفی و همان

سخنان پدر بزرگوارش را تکرار می‌کند:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُسًا فِي سُلْطَانٍ، وَلَا اِتِّبَاسًا مِنْ قُضُولِ

الْخُطَامِ، وَ لَكِنْ، لَنَرَى الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ. وَ نُظْهِرُ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ وَ نَأْمُنُ مَظْلُومُونَ

من عبادک و یعمل بفرائضک و سننک و احکامک...<sup>۱</sup> پروردگارا! تو می دانی این حرکت ما نه به خاطر رقابت بر سر حکومت و قدرت، و نه به منظور به دست آوردن مال دنیا است، بلکه به خاطر آن است که نشانه های دین تو را به مردم بنمایانم و اصلاحات را در کشور اسلامی اجرا کنم؛ تا بندگان ستم دیده ات از جنگال ظالمان در امان باشند و واجبات و احکام و سنت های تعطیل شده تو دوباره اجرا گردد.»

امام حسین علیه السلام که این سخنرانی را در ایام حج در جمع صحابه بزرگ پیامبر و تابعین در زمان معاویه ایراد فرمودند، با صراحت از اصلاحات سخن می گوید و با همان صراحت و شفافیت، اصول و مبانی این حرکت اصلاحی را بیان می دارد. این اصول و مبانی در چهار اصل بنیادین بیان شده است. همین جمله های نورانی را علی علیه السلام در نهج البلاغه بیان فرمود و اهداف و انگیزه فعالیت های خود را بر این مبانی استوار می ساخت.

### الف) بازگشت به اصول واقعی اسلام

«لنری المعالم من دینک»: نشانه های محو شده راه خدا را - که همان اصول واقعی اسلام است - بازگردانیم». یعنی بازگشت به اسلام نخستین و اسلام راستین، بازگرداندن اصول محو شده، احیای آنچه از این نشانه ها محو گشته و یا کم رنگ شده، از بین بردن بدعت ها و جایگزین ساختن سنت های اصیل اسلامی؛ یعنی اصلاح در فکرها و اندیشه ها و تحولی در روح ها و ضمیرها و قضاوت ها در زمینه خود اسلام.

### ب) تحوّل بنیادین در اوضاع زندگی مردم

«و تظهّر الاصلاح فی بلادک»: حاکم نمودن اصلاح در کشور، اصلاح اساسی و آشکار و چشم گیری که نظر هر بیننده را جلب نماید و علائم بهبودی وضع زندگی مردم در

آن کاملاً هویدا باشد، را در شهرها و مجامع به عمل آوریم؛ یعنی تحولی بنیادین در اوضاع زندگی خلق خدا.

### ج - تحول بنیادین و اساسی در روابط اجتماعی

«يَا أَيُّهَا الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكُمْ»: ایجاد محیطی امن برای عبادگان خدا.  
 بندگان مظلوم خدا از شر ظالمان امان یابند، و دست تظاول ستم‌کاران از سر ستم‌دیدگان کوتاه شود؛ یعنی اصلاح در روابط اجتماعی انسان‌ها.

### د - تحولی ثمربخش و اسلامی در نظام‌های مدنی و اجتماعی

«وَيُعْمَلُ بِفَرَائِضِكَ وَ سُنَّتِكَ وَ احْكَامِكَ»: عمل به قوانین، احکام و سنت‌های تعطیل و فراموش شده.

مقررات تعطیل شده خدا و قانون‌های نقض شده اسلام، بار دیگر به پا داشته شود و حاکم بر زندگی اجتماعی مردم گردد.

شهید مطهری در این باره می‌فرماید:

«هر مصلحتی که موفق شود این چهار اصل را عمل سازد، افکار و اندیشه‌ها را متوجه اسلام راستین سازد و بدعت‌ها و خرافه‌ها را از مغزها بیرون براند، به زندگی عمومی از نظر تغذیه و مسکن و بهداشت و آموزش و پرورش سامان بخشد، روابط انسانی انسان‌ها را براساس برابری و برادری و احساس اخوت و همسانی برقرار سازد، و ساخت جامعه را از نظر نظامات و مقررات حاکم طبق الگوی خدایی اسلامی قرار دهد، به حداکثر موفقیت نائل آمده است».<sup>۱</sup>

امام حسین (ع) تأکید می‌کند که اصول مزبور، مخدوش و مغفول واقع شده‌اند. پس کسی را طلب می‌کند که برای سامان بخشیدن به ناهنجاری‌ها و احیای سنت‌ها و



ارزش‌های مقدس جامعه عصر نبوی قیام کند، و البته این کار بزرگ، مصلحتی خود ساخته و به دور از شائبه‌های قدرت پرستی، دنیا دوستی و رفاه‌طلبی می‌خواهد که امام در وصیت‌نامه مذکورش بر این مطلب تأکید می‌کند.

### ابعاد احیاء‌گری و اصلاح‌طلبی در نهضت حسینی

امام حسین علیه السلام حرکت احیاء‌گرانه و اصلاح طلبانه خود را در ابعاد مختلف و حوزه‌های گوناگون آغاز کرد، که در این قسمت به برخی از مهم‌ترین آنها اشاره می‌شود:

#### الف) اصلاح سیاسی و مبارزه با سلطه باند اموی

ابوسفیان در حدود بیست سال با پیامبر صلی الله علیه و آله جنگید و در حدود پنج شش سال آخر، قائد اعظم تحریم، علیه اسلام بود. ولی متأسفانه به دلیل سیاست‌های قومی خلفا، پس از ده سال از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله، پسر او معاویه، که همیشه دوش به دوش و پا به پای پدرش با اسلام می‌جنگید، والی شام و سوریه شد و سی سال بعد از وفات پیغمبر، خلیفه و امیر مؤمنان گردید.

امویان، ثروت و سیاست را به دست آوردند، اما دیانت را هرگز و چون به حکومت رسیدند، تظاهر به دین و مومن‌نمایی را به جای آن برگزیدند و روحانیون بی‌تقوا، مانند ابوهزیره را به کار گرفتند. دنیاداران به دلیل وجود رقیبان بر دنیای خود هراسناک بودند و گاه ناخشنود، و دین‌داران به این دلیل که دین در مخاطره و تهدید قرار گرفته بود، بر می‌آشفتنند. این است که هم زبیر و عبدالله بن زبیر و... و هم مقداد و ابوذر و عمار و حجر و... همگی سر به شورش برداشتند.

در ماجرای قتل عثمان دسته قدرت‌طلبان و دنیاداران، بیشترین دخیل بودند. عمرو عاص خود می‌گفت که بر هیچ چوپانی نگذشتم، مگر این که او را به قتل عثمان تحریک کردم.<sup>۱</sup>

معاویه با این که پرورده عثمان بود، فکر کرد که از مرده عثمان بیشتر می توان سود برد، تا از زنده او؛ هم از نظر برانگیختن احساس ها برای بیرون کردن مخالفان و رقیبان از صحنه و هم از جهت قبضه قدرت.

معاویه برخی را به تهدید و برخی را به تطمیع به سوی خویش متمایل کرد و علی هم چنان پایدار به عنوان دشمن اصلی او باقی ماند. این بود که از دشنام و جعل احادیث علیه او و تهمت و منع نقل فضایل او و از میان بردن دوستان و یارانش و هر کار دیگری کوتاهی نکرد. علاوه بر اینها در این دوره، کسانی چون حکم بن عاص - که پیامبر خدا ﷺ آنان را از جامعه مسلمانان طرد کرده بود - به فرماندهی ولایات گماشت و مروان ر نیز چندان قدرت بخشید که به جای خلیفه فرمان می داد و قلمرو حکومت را چندان گسترش داد که «فلسطین» و «حمص» را هم بدان افزود و رهبری و قیادت سپاهی چهارگانه را به وی سپرد و برای او که پول و نیروی بسیار گرد آورده بود، زمینه ای ساخت که در زمان علی (ع) در برابر آن حضرت ایستاد و خواهان ادامه سلطنت خود شد. هر چند که معاویه از زمان خلیفه های پیشین به فرمانداری برگزیده شده بود، اما این اقتدار و افسار گسیختگی را نداشت.

عزم امام حسین (ع) برای اصلاح سیاسی و ساختار حکومتی و تحقق حکومت دینی، به ویژه پس از مرگ معاویه و روی کار آمدن یزید، آشکارتر و راسخ تر شد. زیرا که سلطه باند اموی گسترده تر و یزید بسی بی پرواتر از پدر خویش به نابودی هم سنت پیامبر و اصول و ارزش های دینی پرداخته بود. از این رو در برابر بیعت خواهی یزید ایستاد و اظهار داشت:

«انا لله و انا الیه راجعون و علی الاسلام، السلام اذ قد بُلیت الامة براع مثل یزید»:

همه از خداییم و به سوی او می رویم، بنابراین باید با اسلام خداحافظی کرد که

امت اسلامی به فرمانروایی چون یزید گرفتار آمده است.»

«و قد سمعتُ رسولَ الله ﷺ يقول: الخلافةُ محرمةٌ علی آلِ ابی سفیان...؛  
من از رسول خدا ﷺ شنیدم فرمود: خلافت بر دودمان ابوسفیان و طلقاء و فرزندان  
طلاقاء حرام است».

اگر معاویه را بر منبر دیدید شکمش را بشکافید. «به خدا سوگند! اهل مدینه او  
را بر منبر جذم دیدند و به فرمانش عمل نکردند؛ از این رو خدا آنان را به فرزندش یزید  
مگرفتار کرد. خدا عذابش را در آتش بیفزاید».<sup>۱</sup>

این جاست که امام نوک پیکان اصلاح خود را متوجه ساختار حکومت و رهبری  
جامعه می‌کند و تمام تلاش خویش را در جهت افشای حکومت ظالم و مستبد اموی به  
کار می‌گیرد. و فرمود:

«فیاعجابا! و مالی لا اعجب و الارض من غاش غشوم و متصدق ظلوم و عامل  
علی المومنین بهم غیر رحیم»<sup>۲</sup> شگفتا! و چرا در شگفت نباشم که زمین در تصرف مردی  
دغل و ستم‌کار و مالیات‌گیری نابکار است، حاکمی است بر مومنان که نسبت به آنها  
مهربانی ندارد.

و نیز فرمود:

«نحن اهل البيت اولى بولاية هذا الامر عليكم من هؤلاء المدعين ما ليس لهم».<sup>۳</sup>  
ما خاندان پیامبر ﷺ از این‌ها که ادعای دروغ دارند و با شما به ستم و دشمنی رفتار  
می‌کنند به ولایت و رهبری برتریم».

بنابراین، اصلاح ساختار حکومت و رهبری تشکیل حکومت اسلامی حقیقی،  
یکی از مهم‌ترین ابعاد نهضت حسینی است.

۱. فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام، ص ۳۲۲ - ۳۲۳.

۲. تحف العقول، ص ۱۶۹ - ۷۰.

۳. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۰۳.

ب) اصلاح اجتماعی و بدعت ستیزی، خرافه زدایی و احیای سنت نبوی یکی از ابعاد اصلاح‌گری امام حسین (ع) مقابله با بدعت‌ها، پیدایش اختلافات طبقاتی و دور شدن و انحراف از سنت نبوی بوده است. هنگامی که صحابه پیامبر (ص) و پیروان علی (ع) به این ناهنجاری‌های اجتماعی لب به اعتراض می‌گشودند، به امر خلیفه شکنجه می‌شدند و یا نفی بلد و تبعید می‌گردیدند؛ چنان‌که ابن مسعود، صحابه بزرگ پیامبر (ص) در پای منبر عثمان بر او اعتراض کرده و پاسخ عثمان این بود که او را از مسجد اخراج کنید، و مأموران او را کشان کشان روی زمین کشیدند و پس از بیرون بردن از مسجد، آن قدر او را به زمین کوبیدند که استخوان‌هایش درهم شکست. خلیفه به این هم بسنده نکرد، بلکه فرمان داد که حقوق وی را نیز قطع کنند و حتی عیادت از او را در بستر بیماری ممنوع کرد.

عمار یاسر صحابه دیگر پیامبر نیز بارها نزد عثمان شتافت و به روش او بانگ اعتراض داشت. پند عمار این بود که بیت‌المال را از دسترس اغنیا دور نگاه‌دار و به شیوه‌ای درست و عادلانه بپرداز؛ و دست از تعصب قومی بردار و خانواده و منسوبان خویش را بر مردم مسلط مساز! عثمان این بار خود با عصایش بر عمار حمله کرد و ضرباتی چند بر صورتش نواخت. غلامانش نیز به پیروی از وی، صحابه پیامبر را کتک زدند.

ابوذر نیز در برابر این نابسامانی‌ها و کردارهای ناشایست تاب نیاورد و روزی فریاد برآورد:

«ای عثمان! کارهای تازه‌ای در پیش گرفته‌ای که ما با آن آشنایی نداریم. به خدا سوگند! کردار، تو نه در قرآن پیدا می‌شود نه در روایات پیامبر. به خدا سوگند! می‌بینم که نور حق خاموش می‌گردد، باطل زنده می‌شود و سودجویی رواج دارد. ای ثروتمندان! با فقرا همراهی کنید، که خداوند فرمود: به آنان که طلا و نقره‌ها را انبار می‌کنند و در راه خدا نفاق نمی‌نمایند، بشارت بده که با آهن گداخته پیشانی، پهلوی و پشت شما را داغ می‌کنند.

برده‌های حریر آویزان ساخته‌اید، متکاهای دیبا تهیه کرده‌اید و به خوابیدن روی بسترهای نرم خو گرفته‌اید، اما پیامبر خدا روی حصیر می‌خوابید. غذاهای رنگارنگ در اختیار شماست، ولی محمد ﷺ از نان جوین سیر نمی‌گردید. ابوذر به شام تبعید شد، اما در شام کردارهایی از معاویه دید که کارهای عثمان در برابرش ناچیز می‌نمود.

هنگامی که معاویه «قصر الخضراء» کاخ سبز را بر پا می‌داشت، ابوذر برایش پیغام فرستاد: ای معاویه! اگر این کاخ سبز را از بیت المال ساخته‌ای، به ملت خیانت ورزیده‌ای و اگر از اموال خود ساخته‌ای، اسراف کرده‌ای!

این حق‌گویی، واکنش معاویه را برانگیخت و او را ناگزیر ساخت که برای عثمان گزارش‌هایی دروغین بفرستد. از این رو، طبق فرمان خلیفه، او را بر شتری چموش و بدخو و بی‌روپوش نشانند و مأموران سنگ‌دلی بر وی گماشتند که شتر را با شتاب می‌رانند؛ آن‌گونه که چون به مدینه رسیدند گوشت‌های ران‌هایش فرسوده، و پیکرش کوبیده شد. به هر حال عثمان از تحقیر، تهدید و دشنام به این صحابه بزرگ رسول خدا کوتاهی نکرد، ولی هنگامی که از بستن دهان حق‌گویی ناامید شد، خواست تا با پرداخت دوپست دینار به ابوذر وی را رام و خاموش سازد.

اما ابوذر هشیارتر و پاک‌تر از آن بود که فریفته مال و منال دنیا شود و از این‌رو به فرستاده عثمان گفت:

«ایا عثمان به همین اندازه که به من داده به مسلمانان دیگر هم داده است؟»  
نماینده عثمان پاسخ داد: «نه». ابوذر گفت: «پس من هم یکی از مسلمانانم، آنچه دیگران طاقت آن را دارند من هم طاقت آن را دارم! پول‌ها را باز گردانید.»

عثمان چاره‌ای جز تبعید ابوذر نیافت و گواهی پیامبر بر راست‌گویی و درست‌کاری ابوذر را، که علی ﷺ بر آن تاکید داشت، ناشنیده انگاشت.

شگفت این‌که از ترس خلیفه جز علی ﷺ و حسین ﷺ و عمار و عقیل، هیچ مسلمانی به بدرقه این صحابی صادق و صالح نشتافت.

آری، ابوذر به جرم اعتراض به کج رفتاری‌های خلیفه به بیابان بی آب و علف رفته تبعید شد و در آن جا تنها جان باخت.<sup>۱</sup>

هنگامی که عثمان دستور داد عمار یاسر را به خاطر اعتراض‌هایش علیه اسراف کاری‌های مزبور، کتک بزنند، عایشه بر وی فریاد زد:

«که این موی و جامه و کفش پیامبر است که هنوز نفرسوده است، ولی شما سنتش را از میان برده‌اید.»<sup>۲</sup>

در این اوضاع و احوال، معاویه توانست با ترفند و سیاست بازی، هنگام مصاف با علی (ع) در طلیمه شکست، با افراشتن قرآن به نوک نیزه‌ها مردم را بفریبد و ماجرای حکمیت را تحمیل کند و قرآن ناطق را از مردم بگیرد و با به شهادت رساندن عمار یاسر و مومنان دیگر، باز هم در حفظ قدرت خویش پیروز و کامیاب باشد. ماجرای جمل و نهروان در هر صورت، برخاسته از این ستیز است.

هم‌چنین با تداوم بخشیدن به سیاست تهدید و تطمیع مردم در دوران امام حسن (ع) توانست از وحدت و پیروزی لشکر آن حضرت بیش‌گیری کند و با تحمیل قرارداد صلح، نتیجه را به سود خود تغییر دهد.

نفوذ در میان نیروهای وفادار به امام و توطئه برای از میان بردن آن حضرت، که مناسفانه کارساز هم واقع گردید، غرور و گردن قرازی و نخوتی را در پی داشت که جاودانگی حکومت اموی را در ذهنش ترسیم می‌ساخت، لذا با موروئی کردن سلطنت در خاندان خویش و بیعت گرفتن از مردم برای یزید، آشکارا بدعتی دیگر نهاد و دگر بار سر از سنت برتافت.

اینک که برخی صحابه پیامبر از میان امت رخت بر بسته و به دیار باقی شتافته‌اند و نه تنها علی و حسن به شهادت رسیده‌اند، بلکه عمار یاسر و ابوذر و حجر بن عدی و

۱. جرج جرداق، الامام علی صوت العدالة الانسانیة، ج ۵، ترجمه فارسی، ص ۲۵۵ - ۲۷۵.

۲. یلاذری، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۴۸.

صعصعة بن سوهان نیز به ایشان پیوسته‌اند، و دیری نمی‌پاید که مقدار و رشید هجری نیز دستگیر و مصلوب می‌شوند. حسین علیه السلام به عنوان فرزند پیامبر و وارث او، در برابر ارتجاع، فساد بدعت، ستمگری و منکری که جامعه اسلامی را در بر گرفته بود، چه واکنشی باید نشان دهد؟

اکنون که به جای خانه ساده پیامبر و مسجد مدینه، کاخ سبز معاویه و قصرهای کوفه و شام خودنمایی می‌کند، و به جای محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام، شرک پیشه‌گان منافق، حکم‌روایی می‌کنند و بدتر از آن، جوان جاهل و شراب‌خوار و عیاشی که جز به شراب‌خواری و میمون بازی و قمار بازی و سگ‌بازی و لودگی و شهوت‌رانی به چیزی نمی‌اندیشد، به عنوان خلیفه مسلمانان بر کرسی سلطنت می‌نشینند و به زور می‌خواهد از بزرگان قوم حتی فرزندان پیامبر بیعت بگیرد.

این جاست که حسین علیه السلام به عنوان مصلح اجتماعی و احیاءگر سنت فراموش شده پیامبر صلی الله علیه و آله وارد مبارزه می‌شود و صریحاً بیان می‌کند:

«انما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی؛ همانا من برای اصلاح امت جدم و از بین بردن انحراف‌ها و بدعت‌ها و ناهنجاری‌های اجتماعی دست به قیام زدم». و هم‌چنین در نامه‌ای به سران قبایل بصره می‌نویسد:

«و قد بعثت رسولی الیکم بهذا الکتاب و انا ادعوکم الی کتاب الله و سنة نبیه صلی الله علیه و آله، فان السنة قد اُمتیت و ان البدعة قد اُحیت و ان تسمعوا قولی و تطعوا امری، اهدکم سبیل الزشاد صلی الله علیه و آله؛<sup>۱</sup> اینک بیک خود را با این نامه به سوی شما می‌فرستم. شما را به کتاب و سنت پیامبر دعوت می‌کنم، زیرا در شرایطی قرار گرفته‌ایم که سنت پیامبر به کلی از بین رفته و بدعت‌ها زنده شده است. اگر سخن مرا بشنوید و امر مرا اطاعت کنید، شما را به راه راست هدایت خواهیم کرد».

### ۳- اصلاح فرهنگی و مقابله با ناهنجاری‌ها

یکی دیگر از ابعاد حرکت اصلاحی امام حسین (ع) افشاگری به ناهنجاری‌های فرهنگی و اخلاقی می‌باشد که ناشی از عملکرد بد حکومت است. امام (ع) در سخنرانی خود در «منی» به این موضوع اشاره می‌کند و می‌فرماید:

«ای دانشمندان و روشن‌فکران! شما گروهی هستید که بر دانش و نیکی و خیرخواهی شهرت یافته‌اید... شما به چشم خود می‌بینید که پیمان‌های الهی را می‌شکنند و با قوانین خدا به مخالفت برمی‌خیزند. افراد کور و لال و زمین‌گیر در کشور اسلامی بدون سرپرست و مراقب مانده‌اند و به آنها رحم نمی‌شود. با سازش‌کاری و همکاری و مسامحه با ستمگران خود را آسوده می‌دارید. زمام امور در دست کسانی است که عالم به دین خدا نیستند. ستمگران را بر مقدرات خود مسلط ساختید».<sup>۱</sup>

آن حضرت در ادامه، به ناهنجاری‌های فرهنگی و اخلاقی، مانند: رواج ستمگری، گسترش فساد و فحشاء در جامعه، تضییع حقوق مستضعفان، بی‌تفاوتی مردم در برابر حرمت شکنی مقدسات، بی‌توجهی مردم به شکستن حریم حرمت قرآن و سنت پیامبر، نفوذ یافتن شبهه‌پراکنان در مراکز فرهنگی، دنیاگرایی و دنیازدگی دانشمندان، سپرده شدن امور فرهنگی به دست تنگ‌مایگان علمی، انحراف از آموزه‌ها و ارزش‌های دینی اشاره می‌کند.

آن حضرت در راه عراق در منطقه «ذی حسم» ایستاده، حمد و ثنای خداوند به جای آورد و فرمود:

«إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ بِنَا مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ، وَ أَنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَغَيَّرَتْ وَ تَنَكَّرَتْ وَ أَذْبَرَ  
معروفها، وَ اسْتَشْرَتْ جَدًّا وَ لَمْ يَبْقَ إِلَّا صُبَابَةٌ كَصَابَةِ الْإِنَاءِ، وَ حَسِيسٌ غَيْشٍ كَالْمَرْعَى  
الْوَيْلِ، أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يَعْمَلُ بِهِ وَ أَنَّ الْبَاطِلَ لَا يَتَنَاهَى عَنْهُ، لَيَرَعَبُ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ  
اللَّهِ مُحَقَّقًا، فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً (شهادة) وَ لَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا، إِنَّ



الناس عبید الدنیا و الدین لَعِقُ عَلَى السَّنتِهِمْ یَحُوطُونَهُ مَادَرَّتْ عَلَیْهِمْ مَعَاشِهِمْ فَاِذَا مُحْصَوًا بِالْبَلَاءِ قُلَّ الدِّیَانُونَ؛<sup>۱</sup> کار ما به این جا کشیده است که می بینید. چهره دنیا دگرگون و ناسازگار شده، نیکی اش پشت کرده، با شتاب در گذر است و از آن، جز اندکی همچون ته مانده ظروف بیش نمانده است که آن نیز زندگی پستی است، همچون چراگاهی سخت و خطرناک. آیا نمی بینید که به حق عمل نمی کنند و از باطل باز نمی دارند؟! در چنین شرایطی مؤمنان را بایسته است که خواهان دیدار خدا [و شیفته شهادت] باشند که من چنین مرگی را جزء سعادت [شهادت] و زندگی در کنار ظالمان را جز ننگ و خواری نمی بینم. حقاً که مردم بندگان دنیایند و دین، ناچیزی بی جان بر زبانشان است [لقلقه زبان] که برگردش تا آنجا حلقه می زنند که دنیاشان در فراخ باشد و هر گاه با بلا آزموده شوند، دینداران اندک گردند.»

و هم چنین آن حضرت در منطقه «بیضه» برای هر دو سپاه (سپاه خودش و سپاه حر) سخن گفت و آنها را به ناهنجاری های فرهنگی جامعه و انحرافی که حاصل شده آگاه کرد و فرمود:

«ایها الناس: ان رسول الله ﷺ قال:

مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحْلًا لِحُرْمِ اللَّهِ، نَاكثًا لِعَهْدِ اللَّهِ، مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ يُعْمَلُ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ بِالْأَثَمِ وَالْعُدْوَانِ فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ، كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَدْخُلَهُ أَلَا وَ إِنَّ هَؤُلَاءَ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ، وَ تَرَكُوا طَاعَةَ الرَّحْمَنِ، وَ أَظْهَرُوا الْفَسَادَ، وَ عَطَلُوا الْحُدُودَ، وَ اسْتَأَثَرُوا بِالْفَنَى، وَ أَحْلَوْا حَرَامَ اللَّهِ، وَ حَرَمُوا حَلَالَهُ، وَ أَنَا أَحَقُّ مِنْ غَيْرٍ»<sup>۲</sup>؛ هان ای مردم! همانا رسول خدا ﷺ فرمود:

هر که فرمان روایی ستمگر را ببیند که حرام های خدا را حلال می شمرد، پیمان خدا را می شکند، با سنت رسول خدا ﷺ مخالفت کرده، در میان بندگان خدا با گناه و

۱. همان، ص ۳۹۸.

۲. فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام، ص ۴۰۵.

تجاوز رفتار می‌کند و او یا کردار و گفتار خود بر او قیام نکند، بر خداست که او را در جایگاه ایست و عذاب آور[ آن ستمگر در آورد.

بدانید اینان به پیروی از شیطان چسبیده، اطاعت خدای رحمان را ترک گفته، تباهی‌ها را اشکار ساخته، حدود خداوند را تعطیل کرده، بیت‌المال را در انحصار خود درآورده، حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام ساخته‌اند و من از هر کس دیگر سزاوارترم که بر اینان شوریده و در برابرشان بایستم».

## نتیجه

حرکت احیاگرانه و اصلاحی امام حسین علیه السلام حرکتی است که شامل تمام زوایای جامعه آن روز و جوامع بعدی می‌گردد، همه نواقص و کاستی‌ها را شناسایی می‌کند و طرح و برنامه‌هایی را بر اساس مبانی قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سیره علی علیه السلام برای مقابله با آنها عرضه می‌دارد.

نمی‌توان و نباید هیچ یک از ابعاد و جنبه‌های اصلاحات را نادیده انگاشت و بعضی را شدت بخشید و از برخی چشم پوشید و از شتاب بازداشت. اگر بنا داریم حسین وار در همه ابعاد اصلاحاتی را دنبال کنیم، باید با حفظ مبانی قرآنی و دینی و در چار خوب ارزشهای اسلامی چنین کنیم.

مقام معظم رهبری در خطبه‌های نماز جمعه و سخنرانی‌های عمومی، اصول و ابعاد مختلف اصلاحات، در جامعه امروز را بیان فرمودند، که بدون شرح و تفصیل، فهرستی از آنها را ذکر می‌کنیم. باشد که فرمایشات - معظم له - که ترجمان بی‌بدل و کم‌نظیر سیره اهل بیت و خصوصاً اباعبدالله الحسین علیه السلام می‌باشد، مورد توجه همه مسئولان و مردم قرار گیرد.

ایشان فرمودند:

۱- ما احتیاج داریم که دستگاه اداری مان مقرراتی داشته باشد که برای همه

- ۱- یکسان باشد و در آن، تبعیض نباشد. اگر بود، فساد است و فساد باید اصلاح شود؛
- ۲- باید رشوه و ارتشا نباشد و اگر بود، فساد است و باید اصلاح گردد؛
- ۳- راه‌های کسب ثروت مشروع باشد. اگر کسانی از راه‌های نامشروع کسب ثروت کردند، این فساد است و باید اصلاح شود؛
- ۴- اگر کسانی از امتیازات بی‌جا استفاده کرده‌اند، ثروت‌های بادآورده پیدا کردند و دیگران را به قیمت این که خودشان ثروت‌مند شوند، فقیر کردند، این فساد است و باید اصلاح شود؛
- ۵- اگر در جامعه، امتیازهای انحصاری به وجود آوردند و همه نتوانستند از فرصت‌های برابر استفاده کنند، این فساد است و باید اصلاح شود؛
- ۶- اگر مردم دچار بی‌انضباطی‌اند، به خصوص مسئولان بخش‌های اداره کشور، بی‌انضباط‌اند و انضباط اجتماعی نیست، این فساد است؛
- ۷- در جوانان اگر ملکات انسانی، یعنی شجاعت، صفا، صدق، نشاط، فعالیت، و کار، رشد پیدا نمی‌کند این فساد است و باید اصلاح شود؛
- ۸- اگر اعتیاد در جامعه هست، این فساد است؛
- ۹- اگر وظیفه‌شناسی در مسئولان نیست، این فساد است؛
- ۱۰- اگر جرم و جنایت هست، اگر دسترسی به قضاوت عادلانه نیست، اگر رسیدگی‌های قضایی طولانی می‌شود و پرونده‌ها تا مدت‌ها می‌ماند، این فساد است و باید اصلاح گردد و باید از جرم و جنایت پیش‌گیری کرد.<sup>۱</sup>



## امام حسین علیه السلام اصلاح طلب بزرگ

محمد سلمانی کیاسری

### مقدمه

واژه اصلاحات، مفهومی گسترده دارد، هنگام تعریف این واژه، می توان از آن توصیف میزان اصلاحات و مقصد و مقصود را فهمید.

امام حسین علیه السلام مخالفت خود با حکومت یزید و خروج از مدینه را گام اصلاحی نامید و عملاً اصلاحات در جامعه دینی را آغاز نمود. در این جا به چند نکته باید توجه شود:

ابتدا باید دانست که اصلاحات در برابر افساد (تخریب) انحراف و کج روی است و برای اصلاح جامعه ای چند چیز ضروری است: فهم دقیق از انحراف و چگونگی برخورد با آن و سپس معیار و محور و هم چنین ابزار اصلاحات.

امام حسین علیه السلام در عصر خود از دانش بسیار بالایی در تشخیص انحراف و کج روی در حکومت و جامعه برخوردار بود. اگر به ابعاد (بیان) امام در مسائل حکومت (جامعه) و روحیات مردم آن زمان توجه شود، کوچک ترین نقصی در فهم امام از جامعه شناسی (مردم شناسی) دین شناسی و حکومت نمی توان یافت. امام این فهم دقیق (حرکت اصلاحی) را آغاز نمود که ابزار آن امر به معروف و نهی از منکر، طریقه و روش اش سنت

پیامبر (ص) و علی (ع) و لازم‌هایش بایرداری و استقامت و شهادت است:

«انما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی اريد الى امر بالمعروف ونهی المنکر و اسیر بسيرة جدی و ابی علی بن ابیطالب (ع)».

### امام حسین (ع) اصلاح طلب بزرگ

بررسی قیام و نهضت امام حسین (ع) از زوایای مختلف امری است ممکن و لازم، همان طور این که تاکنون بسیاری از نویسندگان و گویندگان بدان پرداخته‌اند. یکی از ارکان نهضت امام حسین (ع) - همان گونه که در گفتار و روش آن امام همام می‌باشد - اصلاح طلبی در جامعه دینی است. بررسی واژه اصلاح طلبی در نهضت امام حسین (ع) از آن جهت حائز اهمیت است که بسیاری از افراد امروز با شعار اصلاح طلبی با انگیزه‌ها و سلیقه‌های شخصی و گروهی در صدد بهره‌برداری از آن برای رواج نوعی تسامح و تساهل و به فراموشی سپردن ارزش‌ها به ویژه ارزش‌های حاکم بر نهضت بزرگ اصلاح طلب کربلا می‌باشند. اینک به و اختصار چگونگی اصلاح طلبی در نهضت امام حسین (ع) را بررسی می‌کنیم.

### اصلاح طلبی

واژه اصلاح طلبی بیشتر در جایی بکار گرفته می‌شد که انسان، انحراف و کج روی و خلاف مصالح مردم را در جامعه ببیند و براساس مسئولیت و نیاز، به تبیین اصلاحات و اقدام عملی مبادرت ورزد.

اساس کار در امر اصلاح طلبی ریشه‌های فکری و باورهای اعتقادی است، لذا اصلاح طلبی در هر جامعه‌ای متوجه گرایش اصلاح طلبان می‌باشد که چرا و چگونه و با کدام ابزار به اصلاح طلبی اقدام می‌کنند؟

## اصلاح طلبی سرآغاز نهضت امام حسین (علیه السلام)

امام حسین (علیه السلام) پس از امتناع از بیعت با حکومت یزید بن معاویه و اعتراض به حکومت وی عزم به خروج از مدینه نمود. قبل از خروج وصیتی نوشت و به برادرش محمد حنفیه سپرد. وصیت نامه امام حسین (علیه السلام) حاوی نکته‌های بسیار عمیق و با ارزشی است که بندبند آن، حقیقت نهضت امام حسین (علیه السلام) را روشن می‌سازد.

امام حسین (علیه السلام) در این وصیت نامه با نفی هرگونه خودخواهی، خوش گذرانی، فساد و تباهی و ستمگری - برای خروج از مدینه و مخالفت با بیعت و حکومت یزید - انگیزه اولیه‌اش را چنین می‌فرماید:

«أَنَا خَرَجْتُ لَطَلِبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِي ...»<sup>۱</sup> خروج من فقط برای اصلاح طلبی در امور امت جدم پیامبر (صلی الله علیه و آله) است.

با این بیان به خوبی روشن می‌شود:

- ۱- خروج امام برای فرار از بیعت نبوده است؛
- ۲- خروج امام صرفاً به منزله عدم بیعت و اعتراض به دستگاه خلافت یزید نبوده است؛

۳- امام مفسده‌ای را در جامعه اسلامی احساس نمود و براساس آن در صدد اصلاح آن بر آمد و لذا برای جلوگیری و مقابله با انحراف و مفسده در جامعه دینی راه خروج و حرکت از مدینه را در پیش گرفت؛

۴- خط و مشی امام حسین (علیه السلام) همان سیره پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و روش پدر بزرگوارش علی بن ابی طالب بوده است. بسی روشن است که حرکت امام حسین (علیه السلام) در امتداد خط اصلاح طلبی در فرمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و علی ابن ابی طالب بوده است؛

### شعار مهم اصلاح طلبی امام حسین (ع)

امام حسین (ع) در حرکت خود به دو نکته مهم اشاره فرمود:

۱- «أُرِيدُ أَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ»<sup>۱</sup> می‌خواهم برای اصلاح جامعه امر به معروف و نهی از منکر نمایم.

۲- «و اسیر بسیره جدی و ابی علی ابن ابیطالب»<sup>۲</sup> به سبک و روش جدم پیامبر اکرم (ص) و پدرم علی (ع) عمل می‌کنم. تأکید بر سیره پیامبر (ص) تضمین کننده سلامت راه و برخورد با کسانی بود که تحت عنوان دین از حقیقت دین فاصله و در ضلالت مهلك تحریف و بدعت قرار گرفته بودند.

عنصر امر به معروف و نهی از منکر نیز به دو رکن مهم جامعه توجه داشت:

۱- حکومت؛ ۲- مردم و افراد جامعه آن زمان.

در حقیقت طرح امر به معروف و نهی از منکر امام، جنبه اجتماعی و حکومتی داشت، گرچه در برخورد با افراد مطرح آن زمان حقایق از دین و جامعه را بیان می‌فرمود. اما اگر به زوایای سخن و کلام امام (ع) خوب توجه شود، در می‌یابیم که انگیزه امام (ع) اصلاح امور جامعه و حکومت بوده است. امام حسین (ع) درصدد دعوت به معروف؛ یعنی دعوت به دین خدا و پذیرش حاکم عادل و امام مسلمین بود. معروف فراموش شده در آن زمان، امامت بحق مسلمین بوده و امام (ع) بارها افراد جامعه را به همراهی و توجه به خود دعوت نمود، اما مردم با کج فهمی، از پذیرش و درک دعوت به حق سرباز زدند و گران بهاترین معروف الهی را در مسیر حق، تنها و بی‌یاور گذاشتند.

### جایگاه مردم برای اصلاح حکومت

امام حسین (ع) خلافت آل ابی سفیان را باطل و از سوی دیگر، جهل، سکوت و همراهی مردم را عامل مهم این معضل اجتماعی می‌دانست و دلیل این انحراف را بی‌توجهی عناصر جامعه به توصیه پیامبر اکرم (ص) می‌دانست.

۱. همان.

۲. همان.



امام حسین علیه السلام می فرماید:

«وَلَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: الْخِلَافَةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَى آلِ أَبِي سَفْيَانَ فَإِذَا رَأَيْتُمْ مُعَاوِيَةَ عَلَى مَنْبَرِي فَأَبْقَرُوهُ بَطْنُهُ وَقَدْ رَأَى أَهْلَ الْمَدِينَةِ عَلَى الْمَنْبَرِ فَلَمْ يَبْقَرُوا فَأَبْتَلَاهُمْ اللَّهُ بِيَزِيدَ الْفَاسِقِ؛<sup>۱</sup> مَنْ أَزْجَمَ رَسُولَ اللَّهِ شَنِيدَمَ كَمَا فَرَمُوهُ: خِلَافَتُ بَرِ خَانْدَانِ ابْنِ سَفْيَانَ حَرَامٌ أَسْتَ وَ أَكْرَ رُوزِي مُعَاوِيَةَ رَا بَرِ بِالَايِ مَنْبَرِ مَنْ دِيدِيدِ، شَكْمَشِ رَا بَدْرِيدِ [اَوْ رَا بِكَشِيدِ]. وَ مَرْدَمِ مَدِينَةِ اَوْ رَا بَرِ مَنْبَرِ پِيَامِبِرِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دِيدِنْدِ، وَ اَوْ رَا نَكَشْتِنْدِ. پَسِ خِدَاوِنْدِ مَرْدَمِ رَا بَهِ يَزِيدِ فَاسِقِ گُفْتَارِ نَمُودِ».

جامعه‌شناسی امام حسین علیه السلام بسیار دقیق و روشن است، لذا نقش مردم را در دوره کار آمدن یزید با ادله بیان می‌کند. امام حسین علیه السلام برای نهی مردم از پذیرش حکومت یزید می‌فرماید:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مِنْ رَأْيِ سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحْلًا لِحَرَامِ اللَّهِ نَاكِثًا عَهْدَهُ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْمَلُ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ فَلَمْ يَغْيِرْ بِفَعْلٍ وَلَا قَوْلٍ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ؛<sup>۲</sup> مَرْدَمِ! پِيَامِبِرِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خُدَا فَرَمُودِ: هَرِ مُسْلِمَانِي بَا سُلْطَانِ زُورْگُويِي مُوَاجِهِ گُردِدِ كِه حَرَامِ خُدَا رَا حِلَالِ نَمُودِه وَ پِيْمَانِ الهِي رَا دَرْهَمِ مِي شَكْنْدِ وَ بَا سُنْتِ پِيَامِبِرِ مُخَالَفَتِ مِي كَنْدِ وَ دَرِ مِيَانِ بَنْدِگَانِ خُدَا گِناه وَ دَشْمَنِي رَا دَرِ پِيَشِ مِي گِيرِدِ. وَلِي اَوْ دَرِ بَرَابَرِ چَنِينِ سُلْطَانِي بَا عَمَلِ وَ گُفْتَارِ خُودِ مُخَالَفَتِ نَنْمَايِدِ خِدَاوِنْدِ اَنِ شَخْصِ رَا بَهِ مَحَلِ هِمَانِ طَاغِي، دَرِ آتَشِ جَهَنَّمَ دَاخِلِ مِي كَنْدِ».

## انگیزه‌های قیام اصلاح طلبانه امام حسین علیه السلام

### ۱- حکومت

خلافت معاویه، فساد و تباهی و ظلم و جور را در جامعه گسترش داد و از سویی، موجب تحریف و واژگون شدن حقایق دین در جامعه گردید. به گونه‌ای که وی به عنوان

۱. لهوف، ص ۲۰.

۲. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۰۰.

جانشین و وصی پیامبر (ص) بر گرسی خلافت تکیه زد و هزاران منبر برای سب علی بن ابی طالب به وجود آورد. عمق فاجعه را کسی جز حسین بن علی پس از هلاکت معاویه درک نکرد. حکومت مورثی یزید که مورد اعتراض بعضی از شیوخ و بزرگان آن زمان بود، گویای حقیقت پنهان فاجعه نبود. امام حسین (ع) پس از شنیدن طرح خلافت یزید فرمود:

«و علی الاسلام السلام اذ بلیت الامة براع مثل یزید؛<sup>۱</sup> دیگر باید فاتحه اسلام را خواند چرا که مسلمانان به فرمانروایی مثل یزید گرفتار شدند».

امام (ع) سپردن خلافت را به شخصی، مثل یزید بزرگ‌ترین مصیبت جامعه اسلامی می‌داند. امام (ع) با ژرف‌اندیشی و عمق‌نگری، بالای اسلام را در جامعه دینی حاکمیت فرد ظالم و فاسق مثل یزید می‌داند. امام (ع) در معرفی یزید می‌فرماید:

«یزیدُ رَجُلٌ شاربُ الخمر و قاتلُ النفسِ المحترمة معلنٌ بالفسق؛<sup>۲</sup> یزید مردی است شراب‌خوار که دستش به خون افراد بی‌گناه آلوده است او علناً مرتکب فسق و فجور می‌شود».

خلافت در آن عصر رهبری جامعه اسلامی و به تعبیری جانشینی پیامبر (ص) را در اذهان به همراه داشت. امام حسین (ع) دین و خلافت و امامت و رهبری بر جامعه اسلامی را دست خوش هوسرانی و ظلم و جور می‌دید، لذا لحظه‌ای نه از مخالفت و عدم بیعت کوتاه آمد و نه از آگاه کردن افکار عمومی و مبارزه حق طلبانه دست برداشت. امام حسین (ع) وضعیت حکومت و طریقه خلافت را غیر قابل تحمل می‌داند، در منزل بیضه می‌فرماید:

«الْأَهْلُ لَا قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ وَ تَرَكَوا طَاعَةَ الرَّحْمَنِ وَ أَظْهَرُوا الْفَسَادَ وَ عَطَلُوا الْحُدُودَ وَ اسْتَثَارُوا بِالْفِئَاءِ وَ الْحُلُوءِ حَرَامَ اللَّهِ وَ حَرَّمُوا حِلَّالَهُ وَ أَنَا أَحَقُّ مِمَّنْ غَيْرُهُ؛<sup>۳</sup>

۱. لاهوت، ص ۲۰.

۲. ارشاد، ص ۲۰۰.

۳. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۰۰.

مردم، آگاه باشید اینان [بنی امیه] اطاعت خدا را ترک و پیروی از شیطان را در پیش گرفتند، فساد را ترویج و حدود الهی را تعطیل نموده و فیء را [که مختص به خاندان پیامبر (ص) است] به خود اختصاص دادند حلال خدا را حرام و اوامر و نواهی الهی را تغییر دادند و من به رهبری جامعه مسلمانان از این مفسدان که دین جدم را تغییر دادند شایسته ترم».

### نکته مهم

امام حسین (ع) علاوه بر بیان مفاسد حکومت آل ابی سفیان و عدم استحقاق رهبری آن‌ها به طرح جای گاه و شایستگی خود برای اصلاح امور اشاره می‌کند و مردم را برای پذیرش حکومت و رهبری عادل دعوت می‌نماید. برای اثبات این مدعا، به چند نمونه اشاره می‌شود:

۱- در آغاز نقی بیعت یزید ضمن سخنانی به فرماندار مدینه می‌فرماید: «إِنَّا أَحَقُّ بِالْخِلاَفَةِ وَ الْبَيْعَةِ»<sup>۱</sup>.

۲- در منزل «شراف» ضمن یک سخنرانی می‌فرماید: «و نحن اهل البيت محمدی اولى بولاية هذا الامر»<sup>۲</sup> و ما اهل بیت پیامبر (ص) به ولایت و رهبری مردم شایسته‌تر از این‌ها می‌باشیم».

۳- در نامه به مردم کوفه می‌فرماید: «يُخَيِّرُنِي بَايَعَتَاكُمْ عَلَى نَصْرِنَا وَ الطَّلِبِ بِحَقِّنَا»<sup>۳</sup> خبر اجتماع و هماهنگی شما را که برای نصرت و یاری ما خاندان و مطالبه حق ما بود دریافت نمودم.

۴- در پاسخ نامه مردم کوفه می‌فرماید: «فلعمرى ما لامام الا العامل بالكتاب و الاخذ بالنسب و الدائن بالحق و الحابس نفسه على ذات الله»<sup>۴</sup> سوگند به جانم! امام و

۱. الهوف، ص ۲۰.

۲. سخنان حسین ابن علی، ص ۱۰۳.

۳. همان، ص ۷۸.

۴. ارشاد، ص ۲۰۳.

رهبر کسی که به کتاب خدا عمل نموده و راه قسط را در پیش گرفته و از حق پیروی و وجود خود را وقف فرمان الهی نماید».

۵. در نامه‌ای به مردم بصره می‌فرماید: «و نَحْنُ نَعْلَمُ أَنَّا أَحَقُّ بِذَلِكَ الْحَقِّ الْمُسْتَحَقِّ عَلَيْنَا مِمَّنْ تَوَلَّاهُ»<sup>۱</sup> و ما با علم و آگاهی بر شایستگی خویش نسبت به این افراد برای پرهیز از اختلاف رضایت دادیم».

۶. «وَكُنَّا أَهْلَهُ وَ أَوْلِيَاءَهُ وَ أَوْصِيَاءَهُ وَ وَرَثَتَهُ وَ أَحَقُّ النَّاسِ بِمَقَامِهِ فِي النَّاسِ فَاسْتَأْثَرَ عَلَيْنَا قَوْمَنَا بِذَلِكَ»<sup>۲</sup> و ما خاندان اولیا اوصیا و وارثان وی و شایسته‌ترین افراد به مقام او از میان امت بودیم، ولی گروهی این حق را از ما گرفتند...».

آن‌چه، به روشنی از این عبارات‌ها می‌توان فهمید، این است که خلاف آل ابی‌سفیان غاصبانه و ناحق است. امام و رهبر باید، عادل و براساس کتاب و سنت عمل نماید. خلافت و رهبری حق مسلم خاندان عصمت و طهارت، و امام حسین (ع) شایسته‌ترین و جامع‌ترین فرد برای رهبری و امامت مسلمانان بوده است.

## ۲- جامعه

افراد هر جامعه در مسایل فکری و فرهنگی و اجتماعی خود سهم به سزایی دارند. گرایش موجود در هر جامعه‌ای - علاوه بر نقش حکومت - برخاسته از روحیات و خواسته‌های فکری آن جامعه است. امام حسین (ع) بخش مهمی از سخنانش را متوجه باورها و اندیشه‌های کج و مرده عصر خود نمود و به مردم که ظاهراً مسلمان و پیرو پیامبر (ص) بودند، سخت هشدار و انذار می‌داد.

امام حسین (ع) در نامه‌ای به مردم بصره می‌فرماید:

۱. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۴۰.

۲. همان، ص ۲۴۰.

«فان السنة قد امیتت و البدعة قد احيیت»<sup>۱</sup> سنت و روش پیامبر (صلی الله علیه و آله) از میان رفته، بدعت جای آن را گرفته و احیا شده است.

در واقع، امام (علیه السلام) به مردمی که ادعای پیروی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) را دارند هشدار می‌دهد که روش پیامبر را به فراموشی سپرده‌اید و بدعت را جای آن قرار داده‌اید. امام حسین (علیه السلام) پس از ورود به صحرای کربلا خطبه‌ای می‌خواند که تمام حقیقت جامعه آن زمان را به تصویر می‌کشد و روحیات آن مردم را با دید وسیع و جامعه شناختی‌اش بیان می‌کند و تازیانه کلامش را براندیشه مرده و جامد آن روزگار، فرود می‌آورد. با جان دل بشنوید. می‌فرماید: اما بعد، پیشامد ما همین است که می‌بینید، اوضاع زمان به طور جدی دگرگون گردیده، زشتی‌ها آشکار و نیکی‌ها و فضیلت‌ها از محیط ما رخت بر بسته است. از فضایل انسانی چیزی باقی نمانده، مگر اندکی مانند قطرات ته مانده ظرف آب. مردم در زندگی ننگین و ذلت باری به سر می‌برند. که نه به حق عمل و نه از باطل روگردانی می‌شود. شایسته است در چنین محیط ننگین، شخص با ایمان و با فضیلت فداکاری کند و به دیدار پروردگارش بشتابد. من در چنین محیط ذلت باری، مرگ را جز سعادت و خوش بختی و زندگی با این ستمگران را چیزی جز رنج و نکبت نمی‌دانم.

امام (علیه السلام) به سخنانش چنین ادامه داد: این مردم برده‌های دنیایند و دین لقلقه زبان‌شان است حمایت و پشتیبانی‌شان از دین، تا آن جاست که زندگی‌شان در رفاه است و آن‌گاه که در بوته امتحان قرار گیرند، دین‌داران کم خواهند بود.<sup>۲</sup>

## عزت خواهی و نفی ذلت و روح حماسی در حرکت اصلاح طلبانه امام حسین (علیه السلام)

لحظه‌ای سکوت، کوتاهی، مسامحه و سازش در نهضت امام حسین (علیه السلام) به چشم نمی‌خورد، بلکه سراسر حرکت امام حسین (علیه السلام)، در آرمان خواهی، نفی ذلت، روح حماسی و

۱. همان، ص ۲۴۰.

۲. محمد صادق نجفی، سخنان حسین بن علی، ص ۱۳۵.

شجاعت و مبارزه متبلور است.

۱- امام در ابتدای امر فرمود:

«و مثلی لا یباع مثله»<sup>۱</sup> فردی مثل من با فردی مثل یزید، هرگز بیعت نمی‌کند.

۲- در مدینه خطاب به برادرش، محمد حنفیه فرمود:

اگر در این دنیا هیچ پناهگاه و ملجأ و مأوایی برای من نباشد، باز هم با یزید بیعت

نخواهم کرد.<sup>۲</sup>

۳- در پاسخ عمر اطراف می‌فرماید: به خدا قسم! من هیچ گاه زیر بار ذلت

نخواهم رفت.<sup>۳</sup>

۴- در روز ورود به صحرای کربلا فرمود: «أئی لا ارمی الموت الا السعادة و الحیات

مع الظالمین الا برما».

۵- در پاسخ نامه ابن زیاد، آن را به زمین انداخت و فرمود: این نامه در نزد ما

پاسخی ندارد، چرا که عذاب خداوند بر وی ثابت گردیده است.<sup>۴</sup>

۶- امام حسین (ع) در روز عاشورا در برابر لشکر یزید و به دنبال درخواست «قیس

ابن اشعث» برای بیعت با یزید فرمود: نه، به خدا سوگند! نه دست ذلت در دست آنان

می‌گذارم و نه مانند بردگان از صحنه جنگ و از برابر دشمن فرار می‌کنم.<sup>۵</sup>

۷- امام حسین (ع) در برابر لشکر ابن زیاد می‌فرماید: آگاه باشید! این فرومایه (ابن

یزید) فرزند فرومایه، مرا در بین دو راهی شمشیر و ذلت قرار داده است، هیهات منا الذله.<sup>۶</sup>

۱. ارشاد مقدس، ص ۴۰۰.

۲. خوارزمی، ج ۶، ص ۱۸۸.

۳. لیهوف، ص ۲۴.

۴. همان، ص ۶۹.

۵. نجفی، سخنان حسین بن علی، ص ۱۷۰.

۶. مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۷.

۸. پس از کشته شدن گروهی از یاران فرمود: به خدا سوگند! من به هیچ یک از خواسته‌های این‌ها جواب مثبت نخواهم داد، تا در حالی که به خون خویش خضاب شده‌ام به دیدار خدایم نائل گردم.<sup>۱</sup>

### اصلاح‌طلبی در این عصر

گرچه فضای عمومی و اجتماعی عصر ما با زمان امام حسین (ع) تفاوت دارد، اما، امام حسین (ع) آموزگار بزرگ آزادی خواهان در هر زمانه‌ای است. باید دید مدعی اصلاح‌طلبی در این زمان، براساس کدام معیار و اندیشه و سلیقه‌ای اصلاح طلب است؟ آیا عنصر فعال نهضت حسینی؛ یعنی امر به معروف و نهی از منکر در این دیدگاه جای گاهی دارد؟ آیا کتاب و سنت، سبک و روش اصلاح‌طلبان را هدایت می‌کند؟ یا حرکت آنان برخاسته از تفکرها و تمایل‌های شخصی و گروهی است؟ آیا عزت خواهی و آرمان خواهی و توجه به بعد معنوی جامعه، از اصول فکری اصلاح‌طلبان است؟ آیا پایداری و مقاومت و نفی حرکت‌های ذلت‌پذیری، جزء اهداف و برنامه‌های مدعیان اصلاح‌طلبی است؟ و آیا تفکر شهادت‌طلبی در اندیشه و افکار آنان جایی دارد یا خیر؟

با پاسخ به این سؤال‌ها، هم سویی و عدم هم سویی هر مدعی اصلاح‌طلبی با حرکت جامع و اصلاح‌طلبانه امام حسین روشن و هویدا خواهد شد. امام حسین (ع) متعلق به همه اعصار، و در همه زمان‌ها زنده، و آموزگار بزرگ همه انسان‌های اصلاح‌طلب با محوریت کتاب و سنت و سیره ائمه (ع) است.





## اصلاح طلبی در مکتب امام حسین علیه السلام

### تقی حسینی

نام آن بزرگوار «حسین» است و این اسم به انتخاب پروردگار عالم است. مشهورترین کنیه ایشان «ابی عبدالله» و مشهورترین القاب ایشان «سیدالشهداء»، «المظلوم»، «الشهید» می باشد. عمر پربرکت آن حضرت پنجاه و هفت سال بود. در سوم شعبان سال چهارم هجرت متولد شد و در دهم محرم الحرام سال شصت و یک هجری در صحرای کربلا به دست لشکریان یزیدین معاویه به شهادت رسید. شش ساله بود که جد بزرگوارش از دنیا رفت. سی سال با پدر بزرگوار خود زندگی کرد و ده سال بعد از شهادت پدر، با برادر بزرگوارش حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام بود و ده سال هم امامت کرد.

حسین علیه السلام علاوه بر دارا بودن فضائلی که همه اهل بیت علیهم السلام دارا هستند، امتیازهای دیگری هم در میان ایشان دارد. اولین امتیاز این است که ائمه طاهرين همه از صلب او هستند. دیگر این که تداوم حیات اسلام مرهون شهادت اوست. امتیاز سوم حسین علیه السلام این است که شعله های محبت او همیشه در دل ها باقی خواهد ماند. امتیاز چهارم حسین علیه السلام بر سایر اهل بیت این است که در تربت او شفاست و استجابت دعا در حرم او - از نظر روایات - مسلم و قطعی است و آخرین امتیاز این که او عشق و فداکاری و گذشت در راه خدا را عملاً معنا کرد و باید گفت: اگر فداکاری حسین علیه السلام و یارانش در روز

عاشورا نبود بسیاری از مفاهیم و لغات را نمی شد معنا کرد، مفاهیمی هم چون: ایثار، شهادت، رشادت، عرفان، امریه معروف و نهی از منکر، اصلاح در دین و...

### انحرافات در امت پیامبر پس از رحلت آن حضرت

امام حسین علیه السلام قبل از خروج از مدینه در خطبه ای ضمن ستایش و حمد خداوند بزرگ، انگیزه قیام خود را نه برای اخلاص و افساد، بلکه به خاطر امر به معروف و نهی از منکر و نشان دادن راه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و همچنین اصلاح مفاصد در امت جد بزرگوارش می داند.

این که چگونه و به چه طریق، مفاصد در امت پیامبر بزرگوار اسلام به وجود آمد و عمق آنها چقدر است؟ به بحث مفصلی نیاز است، لیکن به طور اجمال می توان به این موضوع اشاره کرد که آغاز انحراف و افساد در دین پس از رحلت پیامبر عظیم الشان اسلام و دقیقاً در سقیفه بنی ساعده اتفاق افتاد.

سقیفه، ابی بکر را به جای امیرالمؤمنین علیه السلام نهاد و چون روایات منقول از رسول اکرم صلی الله علیه و آله مغایر با این کار بود به شعار «حسبنا کتاب الله» تمسک شد. لذا با انتشار احادیث رسول الله صلی الله علیه و آله شدیداً مخالفت شد؛ حتی نقل می کنند که ابی بکر پانصد رویت از رسول اکرم صلی الله علیه و آله داشت که آن را در میان مردم آتش زد. پس از آن که دیدند اگر به قرآن بسنده شود کار بنی ساعده غیر قابل توجیه و خنثی می شود، از این جهت شعار «نهینا عن التعمق والتكلف فی القرآن» شایع شد، یعنی نهی شده ایم که در قرآن تأمل و تفکر کنیم و خود را به زحمت اندازیم.

مصیبت دیگری که باعث انحراف امت پیامبر گردید، اختلاف طبقاتی ای بود که در زمان عثمان به اوج خود رسید که امیرالمؤمنین در خطبه شقشقیه به آن اشاره می کند و می فرماید: بنی امیه اطراف عثمان را گرفتند و بیت المال مسلمین را - نظیر شتری که علف ها را می بلعد - بلعیدند.

سومین مصیبتی که دامن گیر دین شد، جعل روایات از روحانی نماهای درباری ای بود که پایه اسلام را می زد. مصداق این احادیث جعلی این است که می گفتند وقتی سوره النجم نازل شد، رسول اکرم ﷺ آن را برای مشرکان خواند و وقتی آیه «و افراتیم اللات والعزى» را قرائت کرد، شیطان در دهان پیامبر نهاد که بگوید شفاعت این دو بت در روز قیامت مورد آرزوست، مشرکین از این گفته خشنود شدند و چون پیامبر سجده کرد، آنان نیز سجده کردند. بر واضح است که این گونه روایات جعلی چگونه پایه اسلام و قرآن و پیامبر را از بین می برد.

انحراف دیگری که پس از رحلت پیامبر بزرگوار اسلام به وجود آمد، این بود که حق و باطل با یکدیگر مخلوط شدند و دشمنان با تن پوش حق به جنگ حق افتادند و در واقع باطل خود را حق جلوه دادند. سرگذشت معاویه بیانگر این حقیقت است. چه شد که معاویه توانست پست خلافت را اشغال کند. وقتی عثمان بر اثر انحراف هایش در خطر کشته شدن بود معاویه هیچ کمکی برای او نفرستاد، زیرا با عثمان کاری نداشت، او به دنبال ریاست خودش بود و چنین فکر می کرد که کشته شدن عثمان بیشتر به نفع اوست. جاسوسان معاویه به دستور او پیراهن عثمان را آوردند و بر سر دروازه شام آویزان کردند. معاویه بالای منبر قرار می گرفت و اشک می ریخت و می گفت: ایها الناس! خلیفه مظلوم پیامبر را کشتند و صدای گریه و شیون مردم نیز برمی خواست!! معاویه روزها از مردم اشک گرفت و از مظلومیت خلیفه مقتول سخن گفت و مردم را به قصاص و انتقام خون خلیفه از علی بن ابی طالب ع تشویق و ترغیب می نمود.

این است امتزاج بین حق و باطل که در این مورد معاویه از خود نیرویی نداشت، بلکه از نیروی حق برای اهداف باطل خود استفاده می کرد. در این راه، جهالت و نادانی مردم نیز عامل مؤثر و مکمل بود.

مصیبت و مسئله پنجم، ارباب و ترس عجیبی بود که بر مسلمانان حکمفرما شده بود؛ مخصوصاً در زمان معاویه که هرکس لب به اعتراض می گشود او را از دم تیغ

می‌گذراندند. مصداق بارز حاکمان جور و ظلم در آن زمان زیادابن ابیه بود، جَلاد خونریزی که از طرف معاویه مأمور بود مخالفین را قلع و قمع کند، آن هم به نام دین و به نام خلیفه مسلمین (معاویه) و این سبب شد که واعظین بر منبر قرار گرفته و به علی لعن و فرین کنند و شرایط به گونه‌ای پیش برود که مردم علی (ع) را بی‌دین و بی‌نماز بخوانند و پس از شهادت آن حضرت در محراب از یکدیگر بپرسند که علی در مسجد چکار می‌کرد؟ مگر او هم نماز می‌خواند!

مصیبت بزرگ دیگری که گریبان‌گیر دین مقدس اسلام شد روی کار آمدن یزید پس از معاویه به عنوان حاکم اسلامی بود.

معاویه قبل از مرگ خویش به یزید وصیت کرد و گفت: من همه کارها را برای سلطنت تو مهیا کرده‌ام و تمام سرکشان را رام نموده‌ام، مگر سه نفر که برای بیعت تو حاضر نشده‌اند: ابی‌عبدالله‌الحسین، عبدالله‌بن‌زبیر و عبدالله‌بن‌عمر. اگر به ابن‌زبیر و ابن‌عمر دست یافتی، قطعه‌قطعه بکن، اما مبدا معترض حسین شوی. البته واضح است که ترس معاویه نه به خاطر خدا و عاقبت اخروی است، بلکه به لحاظ این بود که با تعرض به حسین (ع) پایه‌های حکومت بنی‌امیه منهدم و بر باد می‌رفت و همین‌طور هم شد.

معاویه فردی بود که ظاهر اسلام را حفظ می‌کرد، لیکن یزید به صورت علنی در جمع شراب‌خواری می‌نمود، سگ‌بازی و میمون‌بازی می‌کرد و در شهوت جنسی کم نمی‌گذاشت. و اینها باعث می‌شدند تا در سیاست و درایت یا به‌طور دقیق‌تر در حقه و نیرنگ به پای معاویه نرسد. این اوج مصیبت و انحراف برای دین بود که چنین شخص پلیدی در رأس اداره جامعه اسلامی قرار گرفته و حاکم بلامنازع مسلمین باشد.

یزید با زیر پا گذاشتن وصیت معاویه از حسین (ع) بیعت خواست. حسین (ع) که نور پاک و مطهر و عزیز علی (ع) و زهراست می‌بایستی دست خود را با دست پست‌ترین و پلیدترین انسان که حکومت اسلامی را غصب کرده بود، آشنا سازد. مگر می‌شود! و چه زیبا فرمود حسین‌بن‌علی (ع) - سرور آزادگان جهان - که این ذلت را برای خود و دین خود نمی‌خرم: «هیئات منا الذلة».

آری، به حکومت رسیدن یزید اوج انحراف در دین بود و این جا حسین (ع) تقیه را بر خود حرام می دانست، زیرا وضع زمان طوری بود که اگر ابی عبدالله خلافت یزید را تأیید می کرد، اسلام از بین می رفت. خودش فرمود که شنیدم از جدم رسول خدا (ص) که فرمود: هرگاه سلطان جابری که هتک حکم خدا و سنت پیغمبر می کند و حرمت عباد را می شکند، هرکس به قول یا به فعل با او اظهار مخالفت نکند بر خدا حق است که او را با آن ظالم محصور فرماید، یعنی اگر با یزیدی که شراب خواری، زناکاری و قماربازی او علنی است اظهار مخالفت نکنم، به حکم خدا در ظلم او شریک هستم.

### مصلح اصلاحات دینی

زمان خاص سیدالشهدا و انحرافات آن دوران - به تعدادی از آنها به طور خلاصه اشاره شد - قیام را برای امام حسین (ع) غیر قابل اجتناب نمود. او به عنوان پرچمدار بزرگ آزادی جهت احیای ارزش های دینی و سنت جد بزرگوارش قیام بزرگ عاشورا را آغاز نمود. هر مصلحی اول باید صالح باشد تا بتواند مصلح باشد. او باید پیش برود بعد به دیگران بگوید که پشت سر من بیایید. خیلی فرق است میان کسی که ایستاده و به سربازانش فرمان می دهد و کسی که خودش جلو می رود و می گوید که من رفتم شما هم پشت سر من بیایید. در آن دوران چه کسی شایسته تر و مصلح تر از حسین (ع) که دارای مقام عصمت می باشد و از نظر حسب و نسب کس همانند او نمی توان یافت.

لحظه لحظه حرکت امام از مدینه به مکه و سپس به طرف کربلا دارای پیام است. ترک کردن حریم امن خدا در ایام حج و روزهایی که مسلمانان به فرمان خدا در مکه هستند نشان از اهمیت موضوع دارد. خطبه های مختلف و سخنان ارزشمندی که خطاب به یاران و اهل بیت خود می فرماید حاکی از حرکت روشن، ضروری و مؤثر می باشد.

در جاهای مختلف و خطبه های گوناگون امر به معروف و نهی از منکر زبانی می نماید. مخالفین را به دین و اطاعت از دستورات الهی فرا می خواند و دوستان و یارانش

را به صبر در برابر مصائب دعوت می‌کند، اما اصل امر به معروف و نهی از منکر در عمل حسین (ع) نهفته است، نه در کلام او. انحرافات به قدری زیاد است که همانند ظلمت شب ظلمانی بر همه جا مستولی شده، منکرات، دنیای اسلام را فرا گرفته، دیگر امر به معروف و نهی از منکر زبانی کارساز نیست، سیلاب خون حسین (ع) و یارانش لازم است تا این انحرافات را از ذهن و فکر مردم پاک و ارزش‌های اسلامی را حقیقی و آشکار نماید.

### تأثیر قیام حسین (ع) در اصلاحات اساسی

امام حسین (ع) با قیام خود حجاب از چهره ارزش‌های دینی برداشت و آنها را آشکار نمود. البته در این میان نقش پیام‌رسانان کربلا - به ویژه ام‌المصائب حضرت زینب کبرا (ع) - بسیار ارزشمند و مؤثر بود و به تعبیری اگر پیام‌رسانان نبودند، پیام ناقص می‌ماند:

کربلا در کربلا می‌ماند اگر زینب نبود      سر نی در نینوا می‌ماند اگر زینب نبود  
حوادثی که بعد از شهادت امام حسین (ع) اتفاق می‌افتد، خطبه‌هایی که توسط حضرت امام سجاد (ع) و زینب کبرا (ع) ایراد می‌شود، چهره یزید را برای مردم برملا نموده و آنها را به قیام بر ضد او تشویق می‌نماید.

دیگر کسی به علی (ع) ناسزا نمی‌گوید، قیام مختار اتفاق می‌افتد و جنایتکاران و قاتلان حسین (ع) و یارانش قصاص می‌شوند. خورشید اسلام به برکت درخشش خون حسین (ع) و یارانش درخشان‌تر می‌شود.

زمینه برای بسط علوم اسلامی آماده می‌گردد به طوری که در زمان امامت امام محمد باقر (ع) و امام جعفر صادق (ع) علوم اسلامی به طور گسترده در جامعه نشر و شاگردان بزرگ و ممتازی تربیت و تعلیم می‌شوند. احادیث جعلی‌ای که در دوران معاویه و یزید فراوان شده بودند تا حد زیادی محو می‌شوند.

مردم سعادت دنیا و آخرت خود را در اطاعت و حمایت از حکومت صالح و مصلح می‌بینند و امر به معروف و نهی از منکر به عنوان اساسی‌ترین محور حرکت امام حسین (ع)

احیای می‌گردد و در واقع حسین (ع) به امر به معروف و نهی از منکر ارزش داد و آن هم نهضت حسینی را بالا برد. در یک کلام، قیام حسین (ع) باعث شد تا یک‌بار دیگر ارزش‌های اصیل اسلامی و دینی رخ بنمایانند. ارزش‌هایی که به برکت خون حسین (ع) و یارانش در جوامع اسلامی جاودانه خواهند ماند، هر چند که هر از گاهی دشمنان دین قصد کمرنگ کردن آنها را داشته باشند.

## منابع:

- ۱- حماسه حسینی، استاد شهید مرتضی مطهری.
- ۲- حق و باطل، استاد شهید مرتضی مطهری.
- ۳- تحلیلی از عاشورا، شیخ محمد ابراهیم کریمی ابرقویی.
- ۴- زندگانی چهارده معصوم (ع)، آیه الله حسین مظاهری.
- ۵- سید الشهداء (ع)، آیه الله شهید عبدالحسین دستغیب.



## نگرشی تحلیلی به راهبرد اصلاح طلبی در نهضت عاشورا

سید ابوالحسن مخزن موسوی

### مقدمه

از آن جا که به موازات پیشرفت عظیم علمی و صنعتی جامعه امروز بشری، فرهنگ زورمداری و ذلت آفرینی نیز نسبت به هر زمانی پیشرفت فزاینده تری داشته، و این فرهنگ، بیشتر از هر زمان اصول و ارزش های انسانی و دینی جوامع بشری، از جمله جامعه ما را در مخاطره جدی قرار داده است، نیاز جوامع به درک و فهم عمق نهضت عزت آفرین عاشورا برای مبارزه با این شبیخون فرهنگی جهانی نیز بیش از هر زمانی است. لذا نویسنده بر آن شد تا در حد بضاعت ناچیز خود، قطره ای از این اقیانوس بیکران برگیرد و آن را تقدیم تشنگان ساحل نشین این اقیانوس نماید و موضوع «راهبرد اصلاح طلبی در نهضت عاشورا» را به عنوان یک بحث کلیدی در حد یک مقاله مورد بررسی و تحلیل قرار دهد.

در این مقاله، پس از بحثی اجمالی پیرامون هدف نهضت اصلاح طلبی، به آسیب شناسی اجتماعی عصر نهضت که بسترساز انحراف جامعه به اصول گریزی و اصول ستیزی می گردد، پرداخته شده، پس از آن ویژگی های هر نهضت اصلاح طلب دینی از جمله نهضت عاشورا و موانع آن، مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته، و متعاقب آن به راهبرد

امام حسین (ع) برای نهضت اصلاح طلبی به تفصیل پرداخته شده که محورهای عمده آن به قرار زیر است:

- ۱- امر به معروف و نهی از منکر؛
  - ۲- مراتب یاران امام (ع)؛
  - ۳- روشهای نظری و عملی هدایت و جذب.
- امید آن که این مختصر مورد قبول حضرت ولی عصر (عج) قرار بگیرد. و برای جامعه، خاصه نسل جوان مفید واقع شود.

### هدف نهضت عاشورا

هدف نهضت عاشورا، اصلاح بنیادی ساختار جامعه و سوق دادن آن به سمت اصول و ارزشهای دینی جامعه بود؛  
به عبارت دیگر، هدایت جامعه از اصول گریزی و اصول ستیزی به اصول گرایی و پایبندی به ارزشهای دینی بود.

### مهمترین اصول و ارزشهای دینی جامعه عبارتند از:

- ۱- خدا محوری در زندگی فردی و اجتماعی؛
- ۲- حاکمیت رهبری الهی بر جامعه؛
- ۳- پایبندی جامعه به احکام شرع مقدس اسلام؛
- ۴- عدالت گرایی و ظلم ستیزی؛
- ۵- عزت طلبی و ذلت گریزی.

چنان که امام حسین (ع) طی سخنانی در مسیر حرکت به سوی عراق فرمودند:  
«ان رسول الله (ص) قال: «من رأى سلطاناً جائراً، مستحلاً لحرام الله، ناكثاً لعهد الله، مخالفاً لسنة رسول الله (ص)، يعمل فى عباد الله بالاثم والعدوان، لم يغير عليه

بفعل و لا قول، کان حقاً علی الله ان یدخله مدخله.»

آلَا وَاِنْ هُوَ لَا یَقْدِرُ عَلٰی شَیْءٍ وَّ تَرٰکُوا طَاعَةَ الشَّیْطَانِ وَ تَرٰکُوا طَاعَةَ الرَّحْمٰنِ وَ ظَهَرُوا الْقِسَادَ وَ عَطَلُوا الْحُدُودَ وَ اسْتَأْثَرُوا بِالْفِیءِ، وَ احْلَوْا حَرَامَ اللَّهِ وَ حَرَمُوا حَلَالَهٖ، وَ اَنَا اَحَقُّ مِنْ غَیْرِی.»<sup>۱</sup>  
 «امام حسین علیه السلام فرمود: ای مردم، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس حاکم ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال می‌شمرد، عهد الهی را نقض می‌کند، با سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله مخالفت می‌کند و در بین بندگان خدا به عصیان و ستمگری رفتار می‌کند و کسی با عمل یا با زبانش با او مقابله نکند، بر خداوند فرض است که این شخص (بی تفاوت) را با او محسور گرداند.»

سپس امام علیه السلام فرمود: آگاه باشید که این قوم از شیطان تبعیت می‌کنند و از اطاعت خدای رحمان سر باز می‌زنند، فساد را در جامعه رواج داده‌اند و حدود الهی را به اجرا در نمی‌آورند و از بیت المال به نفع خود بهره برداری می‌کنند، و حرام الهی را حلال می‌کنند، حلال الهی را حرام می‌کنند، در این شرایط من سزاوارتر از هر کسی هستم که قیام کنم و با آنها مبارزه نمایم و این جامعه را اصلاح کنم.

آن حضرت در وصیت‌نامه خویش نیز فلسفه قیامش را اصلاح جامعه ذکر می‌فرماید.<sup>۲</sup>

و از آن جا که پرداختن به موضوع این مقاله مستلزم آسیب‌شناسی اجتماعی عصر امام حسین علیه السلام می‌باشد، از این رو موضوع به طور اجمال مورد بررسی قرار می‌گیرد.

### آسیب‌شناسی اجتماعی عصر تحقق نهضت عاشورا

هر چند تحقیق و بررسی پیرامون آسیب‌هایی که در هر مقطعی از زمان جامعه را به اصول گریزی و اصول ستیزی می‌کشاند، حائز اهمیت فراوان است، اما آسیب‌شناسی

۱. سیخ عباس قمی، نفس المهموم، ص ۱۱۵؛ و در کتاب: من کلمات الامام حسین، تألیف محمد الشیرازی، ص ۶۹، جمله یابانی به این صورت است: «و ان احق بهذا الامر، لقرايتي من رسول الله صلی الله علیه و آله».

۲. ...انما خرجت لطلب اصلاح فی امة جدی... (بخارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۷۹).

اجتماعی عصر تحقق نهضت عاشورا از آن جهت که با جامعه اصول گرایی عصر پیامبر (ص) بیش از نیم قرن فاصله ندارد، اهمیت بیشتری دارد، زیرا باید مشخص شود که چرا بنای مستحکم جامعه اصول گرایی که پیامبر (ص) آن را پی ریزی کرده بود، پس از نیم قرن به گونه‌ای فرو ریخت که امام حسین (ع) ناچار شد برای بازسازی آن قیام کند؟! به دیگر تعبیر باید روشن شود، چرا جامعه خدا محور عصر پیامبر به جامعه‌ای دیاگرا تبدیل شد، به حدی که مردم به خاطر دنیاشان دینشان را به حراج گذاشتند؟!

بدیهی است که نوع حاکمیت و رهبری جامعه در هدایت یا انحراف و اصلاح یا افساد جامعه نقش تعیین کننده دارد و ایجاد انحراف در جایگاه رهبری بعد از پیامبر (ص)، از مسلمات تاریخ است که این خود یکی از بزرگترین آسیب‌های اجتماعی محسوب می‌شود!

چنانکه امیرالمؤمنین (ع) در این باره می‌فرماید:

«... و تفلوا البناء علی رص اساسها<sup>۱</sup> فتبوء فی غیر موضعه»<sup>۲</sup>

که ابن ابی الحدید در معنای این جمله می‌نویسد:

«نقلوا الامر عن اهله الی غیر اهله»<sup>۳</sup>

یعنی امر رهبری جامعه را از اهلش گرفته و به غیر اهلش واگذار کردند.

اما مهم این است که دانسته شود کدام آسیب اجتماعی زمینه ساز عدول جامعه از اصول و ارزش‌های دینی اش گردید. به گونه‌ای که نه تنها حاکمیت رهبری غیر الهی را بپذیرفت، بلکه در سایه حاکمیت او علیه رهبر الهی جامعه صف آرایی کرد؟!

چنانکه امیرالمؤمنین از تحقق چنین حادثه‌ای ابراز نگرانی کرد، و می‌فرماید:

۱. منظور از «رص اساسها»: اساسه الموضوض یا اساسی محکم آن است که این گفته می‌شود: بنیان مروض

(نهج البلاغه، تستری، ج ۳، ص ۵۰۸).

۲. نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۵۰.

۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۱۳۳.

«... و لکنی اسی اَنْ یلی اَمْرَ هَذِهِ الْاُمَّةِ سَفَهَاءُهَا وَ فَجَارُهَا فیتَّخَذُوا مَالَ اللَّهِ دُولًا وَ عِبَادَةً خَوْلًا وَ الصَّالِحینَ حَزْبًا وَ الْفَاسِقینَ حَزْبًا...»<sup>۱</sup>

«... ولی نگرانی من از این است که بر امور این امت، بی خردان و بدکاران حکومت کنند و بیت المال را بین خود تقسیم کنند و بندگان خدا را غلامان و صالحان را دشمنان و فاسقان را یاران خود قرار دهند.»

چنانکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز فرمود:

دو طائفه از امت من اگر صالح شدند، تمامی مردم صالح می شوند و اگر فاسد شدند، تمامی مردم فاسد می شوند. یکی امرا و دیگر علما، آسیب هایی که منجر به موفقیت پروژه تغییر رهبری هر جامعه می شود، عبارتند از:

- ۱- جهل و غفلت عامه؛
  - ۲- ضعف بینش و ساده اندیشی خواص؛
  - ۳- میدان داری چهره های نفاق و تبلیغات فریبنده آنها و در نتیجه کشاندن جامعه به دنبال خود؛
  - ۴- سکوت خواص عافیت طلب و مرعوب، خصوصاً علما و روشنفکران، به خاطر ترس از به مخاطره افتادن منافع و موقعیت مادی و دنیایی خودشان.
- بدیهی است جامعه ای که دین مدار و اصول گرا و پایبند به ارزش های دینی است، نمی توان به آسانی از اصول و ارزش هایش دور کرد، الا این که چهره های نفاق با حفظ قالب های دینی و در سایه سکوت خواص عافیت طلب، به ویژه علما و روشنفکران و همراه با تبلیغات فریبنده، جامعه را به دلخواه خود به هر سو بکشانند و رهبری نالایقی را بر آنها مسلط نمایند!

چنانکه امام حسین علیه السلام در این باره و در خصوص سکوت علماء در برابر ظلم می فرماید:

«ای مردم از موعظه الهی نسبت به اولیاء خود در سرزنش علمای یهود، در قرآن عبرت بگیرید که فرمود: چرا علمای یهود مردم را از سخنان گناه آمیز نهی نمی کنند؟... خداوند آنان را نکوهش نمود، زیرا گناه و فساد ستمگران را می دیدند ولی به سبب ترس از مال و جان خویش سکوت اختیار می کردند...»<sup>۱</sup>

شرایط اجتماعی عصر امام حسین علیه السلام که به حاکمیت شخصی متجاهر به فسق و حریم شکنی مثل یزید انجامید، و تغییر رنگ و جهتی که کوفه پیدا کرده، تحلیلی غیر از این ندارد.

امام حسین علیه السلام همچنین بر این حقیقت تأکید می فرماید که چون مردم به تکلیف خود مطابق دستور پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به معاویه عمل ننمودند، مستوجب حاکمیت کسی بدتر از معاویه شدند، چنانکه می فرماید:

«لقد سمعت جدی رسول الله صلی الله علیه و آله يقول:

ان الخلافة محرمة على آل ابی سفیان، فاذا رأيتم معاوية على منبري فابقروا بطنه»؛

به درستی که از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: خلافت بر آل ابی سفیان حرام است، پس اگر معاویه را بر منبر من دیدید شکمش را بدرید»!

سپس امام می فرماید:

«و لقد راه اهل المدينة على منبر رسول الله صلی الله علیه و آله فلم يفعلوا بما أمرؤا به فابنواهم بائنه يزید»؛<sup>۲</sup>

۱. تحف العقول، ص ۳۳۷.

۲. بحوالعلوم، مقتل الحسين، ص ۲۳۶.

«یعنی حقیقت امر این است که مردم معاویه را بر منبر رسول خدا ﷺ دیدند اما امر رسول خدا ﷺ را درباره‌اش اجرا نکردند و در نتیجه خداوند آنها را به حاکمیت یزید مبتلا کرد.»

در چنین شرایطی که جامعه به گمراهی کشیده شده و حریم شکنان فاسق و اصول ستیزان بر جامعه حاکم شده‌اند، نیاز به قیام مصلحتی است که بتواند، جامعه را بیدار و انقلاب و تغییر بنیادی در ساختار آن ایجاد نماید و جامعه را از اصول گریزی و اصول ستیزی به اصول گرایی برگرداند.

### ویژگی‌های نهضت‌های اصلاح طلب دینی از دیدگاه امام حسین

امام ﷺ در آغاز نهضت خود به منظور متهم نشدن به قدرت‌طلبی و دنیا‌گرایی غرض قیام خود را در متن وصیت‌نامه‌اش این چنین ذکر فرموده است:

«...إِنِّي لَمْ أَخْرِجْ أَيْراً وَ لَأَبْطِراً وَ لَأَ مُفْسِداً وَ لَأَ ظالِماً إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدَى أَرِيدُ أَنْ أُمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَ عَلِيِّ بْنِ ابْنِ طَالِبٍ»<sup>۱</sup>

«...حقیقت این است که قیام من نه از روی هوا و هوس و خودکامگی، و نه به خاطر فساد و ظلم، بلکه به خاطر اصلاح امت جدم می‌باشد و می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر نمایم، و مطابق سیره جدم و پدرم علی بن ابی طالب رفتار نمایم. و در بیان دیگر می‌فرماید:

«اللهم انک تعلم انه لم یکن ما کان منا منافساً فی سلطان و لا التماساً من فضول الحطام. و لکن لئری المعالم من دینک و نظهر الاصلاح فی بلادک و یامن المظلومون من عبادک، وَ یَعْمَلُ بِفَرَائِضِکَ وَ سُنَّتِکَ وَ احْکامِکَ»<sup>۲</sup>

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۲۹.

۲. تحف العقول، ص ۲۳۷.

«بار خدا یا تو خوب می‌دانی که قیام ما به خاطر رقابت در دستیابی به قدرت و کسب موفقیت‌های مادی نیست، بلکه به خاطر این است که معالم دینیت را به بندگان بشناسانیم و جامعه را اصلاح کنیم تا بندگان مظلومت در امنیت بسر برند، و دستورات و سنن و احکام به اجرا درآید...»

و نیز آن حضرت در دعوت نامه‌اش خطاب به چند تن از بزرگان بصره برای یاری رساندن به او نیز چنین می‌نویسد:

«... اما بعد فائی ادعوکم الی احیاء معالم الحق و امانة البدع، و ان تجیبوا نهتدوا سبیل الرشاد»<sup>۱</sup>؛

«... شما را برای احیای نشانه‌های حق و از بین بردن بدعت‌ها به یاری می‌طلبم، اگر دعوت‌م را بپذیرید به سر منزل مقصود خواهید رسید»

چنانکه قرآن کریم نیز ویژگی اصلی هر قیام‌کننده را این می‌داند که قیامش برای خدا باشد و می‌فرماید:

«قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَ خِزْفَةٍ»<sup>۲</sup> ای رسول ما به امت بگو که شما را نصیحتی می‌کنم و آن این است که به طور جمعی و فردی برای خدا قیام کنید... با توجه به سخنان مذکور، ویژگی‌های هر نهضت اصلاح‌طلبی را می‌توان چنین برشمرد:

۱- برای خدا باشد؛

۲- به دور از هر گونه شائبه خودکامگی، قدرت‌طلبی و دنیاطلبی باشد؛

۳- برای مبارزه با فساد و ظلم و بی‌عدالتی باشد؛

۴- برای زدودن غبار جهل و غفلت و هدایت جامعه از اصول گریزی و اصول ستیزی به اصول گرایی باشد.

۱. بحرالعلوم، مقتل الحسین، ص ۱۴۶.

۲. سوره سبا، آیه ۴۶.



بنابراین اصلاح طلب خود باید اصول گرا باشد و در نهضت اصلاحی خویش مرتکب کمتر ظلم و بی عدالتی و فسادى نشود.

### موانع راه نهضت‌های اصلاح طلبی دینی

اهم این موانع عبارتند از:

۱- وجود خودکامگان و مفسدان دین ستیز که دین و ارزشها و رهبری دینی را با منافع مادی و عیاشی و خودکامگی خود در تعارض می بینند. چنانکه قرآن کریم می فرماید:

«و ما ارسلنا فی قریة من نذیر الا قال مترفوها انا بما ارسلتم به کافرون»<sup>۱</sup>

«ما هیچ رسول و هدایتگری را به دیاری نفرستادیم مگر آنکه مترفان و دنیاطلبان عیاش آن دیار با آنها به مخالفت برخاستند.»

۲- وجود چهره‌های نفاق که با نقاب دین داری، نقش کارگزاران دسته اول و میدان داران تبلیغاتی و بستر سازان حاکمیت آنها را ایفا می کنند.

۳- وجود خواص عافیت طلب و مرعوب و عوام ساده اندیش و سطحی نگر که بخاطر داشتن ویژگیهای زیر، عرصه سیاسی و فرهنگی را در اختیار دسته اول و دوم قرار می دهند:

الف) ضعف بینش سیاسی؛

ب) ضعف معرفت عمیق دینی؛

ج) ضعف ایمان؛

د) ترس از به مخاطره افتادن جان و مال و موقعیت اجتماعی خود.

اینها تا آنجا دین دارند که به دنیایشان لطمه‌ای وارد نشود.

لذا در مقابل نص، اجتهاد می‌کنند، و در مقام دلسوزی و با زبان موعظه، به امام و رهبری الهی جامعه پیشنهاد توأم با تأکید و اصرار به سازش با طاغوت و ستمگر می‌دهند. چنانکه امام حسین علیه السلام درباره آنها فرمود:

«الناس عبيد الدنيا و الدين لعق على السنتهم يحوطونه ما درت معاشيهم و اذا محصوا بالبلا، قل الديانون.»<sup>۱</sup>

«مردم بنده دنیا هستند و دین لقلقه زبانشان است، و تا موقعی دین دارند که به دنیایشان لطمه‌ای وارد نشود، و هرگاه امتحانی پیش آید، دین داران کم‌اند!»

### موضع امام حسین علیه السلام در برابر موانع مذکور

موضع اصلی امام حسین علیه السلام در برابر موانع مذکور اصرار ورزیدن بر اصول عزت طلبی است.

چنانکه می‌فرماید:

«موت في عز خير من حياة في ذل»<sup>۲</sup>

«مرگ با عزت از زندگی ذلت بار بهتر است.»

و نیز می‌فرماید:

«ان الدعى بن الدعى قد رکز بين اثنتين، بين السلة و الذلّة و هيهات منا الذلّة»<sup>۳</sup>

«... آگاه باشید که زنازاده پسر زنازاده، مرا بین دو چیز مخیر کرده است، بین ذلت و مرگ و هیهات که ما ذلت را بپذیریم!»

و در پاسخ به درخواست مروان بن حکم که گفت: از تو می‌خواهم که با یزید بیعت کنی که به نفع دین و دنیا تو است»!

۱. بخارا الاثوار، ج ۴، ص ۳۸۳.

۲. مقتل الحسين، بحر العلوم، ص ۱۳۴.

۳. ليهوف، سيد بن طاووس، ص ۹۶.

فرمود: «انا الله وانا اليه راجعون، و علی الاسلام السلام اذ قد بليت الامه براع مثل

یزید...»<sup>۱</sup>؛

... اگر جامعه گرفتار حاکمی مثل یزید شود، در آن وقت فاتحه اسلام را باید

خواند...»

و در پاسخ به درخواست اشعث بن قیس برای بیعت با یزید فرمود:

«لا والله ما اعطیکم بیدی اعطاء الذلیل و لا افر فرار العبید»<sup>۲</sup>؛ «به خدا سوگند نه

هرگز دست ذلت به شما می‌دهم و نه مانند ترسوها فرار می‌کنم...»

و در پاسخ به نصایح دلسوزانه ابن عباس در بازداشتن امام از حرکت به خاطر ترس

از کشته شدن فرمود:

«من شما را ناصح دلسوزی می‌دانم و لکن مسلم برای من نوشته است که اهل

کوفه برای بیعت و یاری من آماده‌اند»<sup>۳</sup>، و این نامه‌هایی است که برای من فرستاده‌اند،

پس اجابت دعوت آنها بر من واجب است.<sup>۴</sup>

و یزید قیام امام حسین (ع) را فتنه‌انگیزی تلقی کرده و برای بازداشتن آن

حضرت از قیام، به ابن عباس، متوسل می‌شود و عمال یزید نیز در مکه، حرکت

امام حسین (ع) را تفرقه‌انگیزی تلقی نموده و سعی در جلوگیری از حرکت آن حضرت

می‌نمایند و می‌گویند: ای حسین! آیا از خدا نمی‌ترسی که از جماعت خارج می‌شوی و

بین آنها تفرقه ایجاد می‌کنی؟!

که امام (ع) ضمن مخالفت شدید با نظر آنها فرمود: «لی عملی و لکم عملکم،

انتم بریتون مما اعمل و انا برئ مما تعملون»<sup>۵</sup>؛

۱. مقتل الحسین، بحر العلوم، ۱۳۱.

۲. الارشاد، شیخ مفید، ص ۱۴۴.

۳. مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۵.

۴. بحر العلوم، مقتل الحسین، ص ۱۵۷.

۵. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۸۹.

من مسئول عمل خودم هستم و شما هم مسئول عمل خود، شما از عمل من بیزارید و من هم از عملتان بیزارم...»

و نیز عبدالله بن جعفر ضمن نامه دلسوزانه‌ای خطاب به امام حسین (ع)، ضمن ابراز نگرانی از به خطر افتادن جان امام، از آن حضرت مصرانه می‌خواهد که از حرکت به سوی عراق تعجیل نکند و وعده می‌دهد که از یزید برای آن حضرت امان نامه دریافت می‌کند!

امام در پاسخ به وی تصریح می‌کند، هیچ چاره‌ای جز رفتن ندارد که من هر کجا باشم، اینها مرا خواهند کشت!<sup>۱</sup>

عبدالله متعاقب ارسال نامه و قبل از دریافت پاسخ امام نزد حاکم مکه می‌رود و امان نامه را دریافت نموده و به محضر امام می‌رسد و امام از بازگشت به مکه امتناع می‌کند که عبدالله پس از مایوس شدن از بازگرداندن امام، هر دو فرزندش (عون و محمد) را برای جهاد در رکاب حضرت می‌فرستد.

امام (ع) در پاسخ به امان نامه حاکم مکه می‌نویسد:

... وقد دعوت الى الامان والبر والصله، فخير الامان، امان الله، و لن يوم من الله يوم القيامة من لم يخفه في الدنيا، فانسأل الله مخافة الدنيا توجب لنا امانة يوم القيامة<sup>۲</sup>.  
یعنی «... مرا دعوت کرده‌ای که در امان تو باشیم و به من نیکویی کنی و انعام دهی، اما بدان! که بهترین امان، امان خداست، و کسی که در دنیا از خدا ترسد هرگز در امان الهی، در قیامت نخواهد بود، پس از خداوند درخواست خوفی از او در دنیا می‌کنیم که امان ما در قیامت باشد.»

### راهبرد امام حسین (ع) برای نهضت اصلاح طلبی

مهمترین راهبرد امام (ع) برای نهضت اصلاح طلبی دینی، اجرای تمام مراتب امر به معروف و نهی از منکر است.

۱. همان، ج ۴، ص ۳۸۸.

۲. بحر العلوم، مقتل الحسین، ص ۱۷۵.

چنانکه قبلاً نیز اشاره شد، امام علیه السلام علت اصلی غفلت، انحراف، اصول‌گریزی و اصول‌سنجی جامعه را ترک امر به معروف و نهی از منکر، خصوصاً از جانب خواص و در رأس آنها علماء و روشنفکران می‌داند و از نظر آن حضرت اجرای همه فرائض الهی بستگی به اجرای امر به معروف و نهی از منکر دارد. چنانکه می‌فرماید:

«... فبذلک بالامر بالمعروف والنهی عن المنکر فریضه منه، لعلمه بانها اذا اديت و اقيمت، استقامت الفرائض کلها هینها و ضعيفها، و ذلک ان الامر بالمعروف والنهی عن المنکر، دعاء الى الاسلام مع رد المظالم و مخالفة الظالم، و قسمة الفئ و الغنائم، و اخذ الصدقات و وضعها فی حفاها...»<sup>۱</sup>

یعنی: «... خداوند امر به معروف و نهی از منکر را به عنوان وحی از ناحیه خود آغاز کرد، زیرا خداوند می‌داند اگر این دو امر انجام گیرد، به تمام واجبات عمل می‌شود، خواه آسان باشد یا مشکل.

امر به معروف و نهی از منکر دعوتی است به اسلام همراه با بازگرداندن حقوق دیگران، و مخالفت با ستمگر، و تقسیم بیت المال و غنائم، و گرفتن زکات از مکان‌های خود، و پرداخت آن به مستحقان آن است...»

دلیل این که خداوند علما و روشنفکران را در قرآن مورد مذمت قرار داده و آن را توبیخ می‌کند، سکوت آنها در برابر ظلم و فساد و عدم اجرای تکلیف الهی امر به معروف و نهی از منکر است.

و امام حسین علیه السلام چنانکه قبلاً نیز اشاره شد، علت سکوت آنها را ترس از جان و مال می‌داند و این بر خلاف امر الهی است، زیرا خداوند فرمود: ﴿و لا تخشوا الناس و احشون﴾<sup>۲</sup> از مردم نهراسید از من بترسید.

۱. تحف العقول، الحرانی، ص ۲۴۷.

۲. سوره مائده، آیه ۴۴، رک: تحف العقول، ص ۲۳۷.

چنانکه از امام رضا علیه السلام روایت شده که فرمود:

هرگاه امر به معروف و نهی از منکر را ترک کردید، اشرار تان بر شما مسلط می شوند و نیکان تان دعا می کنند، ولی مستجاب نمی شود.<sup>۱</sup>

چنانکه در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام آمده است:

«... امر به معروف و نهی از منکر، شیوه انبیاء و روش صلحا است و آن فریضه بزرگی است که با اجرای آن، تمام فرائض الهی به اجرا در می آیند. راهها امن و کسبها حلال می شود. مظلالم به صاحبانش بر می گردد و زمین آباد و حق از دشمنان گرفته می شود و امر حکومت تحکیم می یابد.»<sup>۲</sup>

### روش های اجرای امر به معروف و نهی از منکر در نهضت عاشورا

در این بحث به مراتب یاران امام که منطبق بر مراتب امر به معروف و نهی از منکر است و محدود به عصر نهضت عاشورا هم نیست و به همه اعصار باز می گردد، پرداخته می شود.

چنانکه امام حسین علیه السلام این یاران موجود در همه اعصار را از قول پیغمبر صلی الله علیه و آله اعضاء حزب اهل بیت علیهم السلام معرفی می کند و می فرماید: «ولدی حسین یُقتلُ بطلف غریباً وحیداً عطشاً، فمن نصره فقد نصرنی و نصر ولده القائم، و لو نصرنا بلسانه فهو فی حزبنا یوم القیامه»<sup>۳</sup>.

«جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

فرزندم حسین در کربلا در حالی که غریب و تنها و تشنه است، کشته می شود. هر کس او را یاری کند مرا و فرزندش حضرت قائم عج را یاری کرده است و حتی اگر بازایش ما را یاری کرده باشد، در قیامت در حزب ما خواهد بود.»

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۱، کتاب الامر بالمعروف و النهی عن المنکر، ص ۳۹۴.

۲. همان مأخذ، ص ۳۹۵.

۳. موسوی، بلاغۃ الحسین، ص ۱۲۴، به نقل از ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۵۸.

لذا مراتب یاران امام حسین علیه السلام به ترتیب زیر می باشند:

#### ۱- مرتبه یاران قلبی:

این ها یاران قلباً موافق ارمان امام هستند، اما به علت ضعف ایمان قدم به مرتبه فراتر نگذاشته اند.

#### ۲- مرتبه یاران زبانی:

یاران این چنینی هم قلباً موافق و دوستدار ارمان امام علیه السلام و هم با زبان از او دفاع می کنند.

#### ۳- مرتبه یاران عملیاتی:

این گروه یاران عالی رتبه امام هستند که نه تنها قلباً دوستدار ارمان امام علیه السلام هستند و با زبان از آن دفاع می کنند، بلکه همواره آماده اند تا به اشارتی به منای عشق حسینی روند و جان تقدیم مقدم یار کنند.

بعضی از اینها در رکاب امام علیه السلام به شهادت رسیدند و برخی در مقاطع دیگر تاریخ در راه ارمان آن حضرت شهید شدند از آن جهت که «هر روز عاشورا و هر زمینی کربلاست» سر بدار شدند و به قافله شهیدان پیوستند، و بعضی دیگر منتظرند: «...فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلاً...»<sup>۱</sup>

برخی از مؤمنان بر عهده‌ی که با خدا بسته بودند، ایستادگی کردند (و به شهادت رسیدند) و بعضی دیگر در انتظار (شهادت) نشستند و زیارت عاشورا بیعت نامه اینان با سید شهیدان است. به روش‌های اجرای امر به معروف و نهی از منکر و روش‌های هدایت و جذب در نهضت عاشورا می پردازیم.

امام حسین علیه السلام در اجرای مراتب مختلف امر به معروف و نهی از منکر روش‌های خاصی را برای هدایت و جذب اعمال می فرمود، که برخی از آنها عبارتند از:

## ۱- دعوت از طریق ارسال نامه و اعزام سفیر و قاصد

الف) دعوت اختصاصی کتبی از حبیب بن مظاهر برای پیوستن به یاران عملیاتی:  
 «من الحسين بن علي بن ابي طالب الى الرجل الفقيه حبیب بن مظاهر، اما بعد، یا حبیب فانت تعلم قرابتی من رسول الله ﷺ فانت اعرف بنا من غیرک و انت ذو شیمه و غیره، فلا تبخل علينا بنفسک یجازیک جدی رسول الله ﷺ یوم القیامه»<sup>۱</sup>

از حسین بن علی بن ابی طالب به شخصیت فقیه حبیب بن مظاهر  
 ای حبیب! تو از نسبت ما با رسول خدا ﷺ باخبری، آشنایی تو با ما بیش از دیگران است، و تو مرد با غیرت و تعصبی، پس در جان فشانی در راه ما تعلل مکن، که جدم رسول خدا ﷺ در قیامت به تو جزای خیر خواهد داد  
 حبیب سر از پا نشناخته و خود را برای جان فشانی از کوفه به کربلا رساند.

ب) بعضی را بوسیله قاصد فرا می خواند، مثل زهیر بن قین.  
 همین که قاصد بر او وارد شد و گفت: ابو عبد الله ﷺ تو را می خواند که به حضورش  
 برسی. زهیر مات و مبهوت چشم به زمین دوخت و در رفتن تأنی کرد تا این که همسرش  
 به وی اعتراض کرد و گفت:

«سبحان الله! ایعت الیک ابن رسول الله ﷺ، ثم لاتأتیه، فلو اتیته فسمعت من کلامه ثم انصرفت؟!»

سبحان الله! خیلی عجیب است فرزند رسول خدا تو را می خواند و تو نمی روی؟!  
 چه می شود که به روی و کلام او را بشنوی سپس برگردی؟  
 زهیر به محضر امام رفت و طولی نکشید که با چهره‌ای بشاش بازگشت و به  
 همسرش گفت تصمیم گرفته‌ام که حسین (ع) را یاری کنم و جانم را فدای او کنم.<sup>۲</sup>

۱. موسوی، بلاغه الحسین، ص ۱۷۶ به نقل از معالی السبطین، ج ۱، ص ۲۲۸.

۲. بحر العلوم، مقتل الحسین، ص ۱۸۴.



ج) دعوت از چند تن از بزرگان و اشراف بصره از جمله مسعود بن عمرو برای یاری خویش در مرتبه عملیاتی که امام علیه السلام خطاب به آنها می نویسد:

«سلام علیکم، اما بعد فانی ادعوکم الی احیاء، معالم الحق و امانة البدع، فان تجیبوا تهتدوا سبیل الارشاد و السلام»<sup>۱</sup>؛

سلام علیکم من شما را دعوت می کنم به زنده کردن نشانه های حق و حقیقت و نابود کردن بدعت ها، پس اگر دعوتم را اجابت کنید به سعادت می رسید.

مسعود پیام امام را به قبایل مختلف بصره رساند و از آنها خواست که به یاری حسین بشتابند، اما قبل از آن که به کربلا برسد، خبر شهادت امام را شنید و متأثر شد.

د) در نامه اش به محمد بن حنفیه و بنی هاشم می نویسد:

«... فانه، من یلحق بی منکم استشهد و من لم یلحق بی لم یبلغ الفتح و السلام».

این حقیقت را باور کنید که هر کدام از شماها به من ملحق شود، به فیض شهادت می رسد، و هر کس از شما به من ملحق نشود، گشایشی برایش نخواهد بود و السلام».

ه) اعزام سفیر و قاصد به کوفه و ارسال نامه برای اهل کوفه.

۲- از طریق خطبه و سخنرانی

الف) در مکه؛

ب) در مسیر حرکت به عراق؛

ج) در کربلا؛

د) در میدان نبرد.

محور کلیه نامه ها و سخنرانی ها و خطبه ها، روشنگری برای زدودن غبار جهل و غفلت و هدایت به اصول گرایی خصوصاً مهمترین اصل آن رهبری الهی است که در خیلی از موارد امام علیه السلام در خطبه های<sup>۲</sup> خود، برای اثبات حق خویش احتجاج می کرد.

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۷.

۲. رک: سید بن طاووس، لهوف، ص ۱۲۲.

## روش‌های عملی و غیر مستقیم، امام (ع) برای تبلیغ و اجرای امر به معروف و نهی از منکر

ذیلاً به برخی از آنها پرداخته می‌شود:

۱- هجرت از مدینه به مکه، در حالیکه این ایه را تلاوت می‌فرمود: «فخرج منها خائفاً يترقب»<sup>۱</sup>؛ به حال ترس و نگرانی از شهر خارج شد، و اقامت در حرم امن الهی از سوال تا هشتم ذی الحجة، که این عمل متضمن آثار زیر بود:

الف) ایجاد ستوال در اذهان جامعه مبنی بر اینکه: چرا امام از محل زندگی خود مدینه النبی هجرت کرد؟! چرا امام به حرم امن الهی پناه آورده؟! چه خطری امام را تهدید می‌کند و از ناحیه چه کسی؟!؛

گسترده شدن این سوالات در اذهان و پیگیری جامعه برای یافتن پاسخ، افکار عمومی را به سمت امام (ع) جلب می‌کرد.

و حقیقت این است که امام در مدینه و مکه تهدید به قتل شد و حاکم مدینه و مکه برای این مهم تحت فشار بودند.

ب) برقرار کردن ارتباط مستقیم با مردم به نحو مطلوبتر و گسترده‌تر در موقعیت مناسبی که در مکه و در ایام برگزاری عمره و حج برای امام فراهم بود، و بالاخره انعکاس خبر به این گونه بود که امام (ع) به عنوان مخالفت با یزید هجرت کرده است.

## ۲- ناتمام گذاشتن اعمال حج و هجرت از مکه به سوی عراق

در هشتم ذی الحجة به جای حرکت به همراه بقیه حجاج به سوی منی و عرفات که در بردارنده آثار زیر بود:

الف) بازتاب گسترده تبلیغی مبنی بر این که فرزند پیغمبر به خاطر عدم احساس امنیت در حرم الهی، به ناچار هجرت می‌کند!

۱. ابن الجوزی، تذکرة الخواص، ص ۲۱۴.

۲. سورة قصص، آیه ۱۲۱.

چنانکه در پاسخ به سؤال فرزندق در علت تعجیل در خروج از مکه فرمود:

«لوم اعجل لاخذ»<sup>۱</sup>؛ اگر در خروج از مکه عجله نکنم، دستگیر می‌شوم و به قتل خواهیم رسید، کما اینکه یزید برای قتل امام توطئه کرده بود، و سی نفر از عمالش را مأمور کرده بود که امام علیه السلام را اگر شد به صورت پنهانی و الا در هر وضعیتی، حتی اگر به پرده خانه شمشک شده بود، به قتل برسانند.<sup>۲</sup>

ب) تبلیغ عملی این معنی که اجرای امر به معروف و نهی از منکر خصوصاً مبارزه با بستمگر فاسدی مثل یزید مهمتر از همه فرائض از جمله حج است.

ج) تبلیغ این حقیقت که حج بدون ولایت و امامت حج نیست، زیرا در تعارض دو واجب (وجوب حج و وجوب اطاعت از امام)، وجوب اطاعت از امام مرجح بود، پس تکلیف مسلمان‌ها در آن وقت ترک حج و همراهی با امام بود!

خصوصاً این که امام در روز قبل از خروج از مکه اعلام فرمود: «من کان باذلاً فینا مُهْجَةً، و موطناً علی لقاء الله نفسه، فلیرحل، فانی راحل مصباحاً ان شاء الله...»<sup>۳</sup>؛ آگاه باشید، هر کس آماده است که جانش را در راه ما نثار کند، و خود را برای لقای پروردگار مهیا نماید، همراه ما بیاید، چرا که من انشاء الله فردا صبح عازم هستم.

**۳- همراه بردن زنان و کودکان در هجرت از مدینه به مکه و از مکه به کربلا**  
متضمن آثار زیر بود:

الف) تبلیغ این معنی که اهل بیت و زنان و کودکان فرزندان پیغمبر در مدینه و مکه امنیت ندارند.

ب) بهره برداری تبلیغی بیشتر جلوه گر شدن حرکت امام.

۱. طبرسی، اعلام الوری باعلام الهدی، ج ۲۲۷.

۲. یتابع المودة، قندوزی، ج ۶.

۳. موسوی، بلاغة الحسین، ج ۱۱۰، به نقل از حقل منیر الاحزان، ج ۲۹.

ج) تفهیم این حقیقت که برای اجرای امر به معروف و نهی از منکر باید ز همه امکانات استفاده کرد، خصوصاً از این جهت که آنها پیام رسان اصلی نهضت و تکمیل کننده آن بودند!

د) تحریک عواطف به منظور هدایت و جذب.

۴- سیراب نمودن لشکریان و مرکب‌های دشمن به فرماندهی حر، که این عمل به تصویر کشیدن و به نمایش درآوردن اوج مروت و انسانیت بود که می‌توانست اثر تبلیغی مهمی داشته باشد.

۵- ابراز مظلومیت به انحاء مختلف از جمله ابراز تشنگی و به عنوان نمونه آوردن کودک شیرخوار به میدان مبارزه و اظهار جملاتی از این قبیل که:

«ای مردم! آیا نمی‌بیند آب فرات را چگونه همچون شکم ماهیان موج می‌زند، و یهود و نصاری و سگ‌ها و خوک‌ها از آن سیراب می‌شوند، اما اهل بیت پیغمبر (ص) از شدت عطش با مرگ دست در گریبان بمانند؟!»

و این ابراز مظلومیت و تشنگی نه به عنوان عجز بود، چرا که او خلیفه الله است و کل عالم به اذن الله در دست قدرت و نفوذ و سر بر فرمان اوست، بلکه غرض امام: الف) نشان دادن چهره ضد انسانی و ضد دینی دشمنی بود که چگونه در زیر نقاب دینداری، عوام را برای کشتن پسر پیغمبر بسیج کرده؟!؛

ب) بهره برداری از آخرین امکان تبلیغات (تحریک عواطف) به عنوان آخرین فرصت برای بیدار شدن مردمان غفلت زده.

۱. «معاشر الناس، اما ترون الى ماء الفرات يمشي كانه بطون الحيتان بشرية اليهود والنصارى والكلاب والخنزير، و ال الرسول يمشون عطشاناً» (مقتل ابی مخنف، ص ۶۰).

ج) به نمایش گذاشتن شدت حرص امام برای هدایت غافلان که آن گونه که خدا در وصف پیغمبرش فرمود: ﴿حریص علیکم، بالمؤمنین رؤف رحیم﴾<sup>۱</sup> پیامبر در هدایت شما حریص و نسبت مؤمنان مهربان است.

## ۶- استمهال از دشمن برای به تعویق انداختن جنگ برای مدت یک شب جهت عبادت

چنانکه امام حسین علیه السلام فرمود: «... زیرا خدا می داند که من نماز خواندن برای او و تلاوت قرآنش را دوست می دارم»<sup>۲</sup>

که این عمل متضمن آثار زیر بود:

الف) میزان عشق امام و یارانش به مناجات با معشوق و تفهیم این حقیقت که لشکریان دشمن در زیر لوای دینداری برای کشتن کسانی قیام کرده اند که استمهال برای عبادت کرده اند!

ب) آخرین فرصت برای پالایش یاران؛

ج) آخرین فرصت برای پیوستن عقب مانده ها.

چنانکه طبق نقل بعضی از ارباب مقاتل، در آن شب ۳۲ تن از لشکر عمر سعد به لشکر امام حسین پیوستند و به فیض شهادت رسیدند.<sup>۳</sup>

آن امامی که حبیب را گزینش می کند و با پیامی از کوفه به کربلا می کشاند، آن هدایتگر دلسوزی که زهیر بن قین را که همچون صیدی که از ترس دام به صیاد نزدیک نمی شد، بالاخره اسیر دام عشق خویش می کند، هم او در تمام طول مسیر خود تا کربلا ضمن تلاش برای هدایت و جذب فریب خوردگان دشمن، فرمانده شجاع دشمن (حر) را نیز برای جذب کردن زیر نظر داشت، کم کم جلوه هایی از نور در درون او تابانید، و تازیانه های موعظه را به طور مکرر و در منازل مختلف بر سر همه، خصوصاً او فرود آورد، تا

۱. سوره توبه، آیه ۱۲۸.

۲. سید بن طاووس، لهوف، ص ۲۲۴.

۳. بحر العلوم، مقتل الحسین، ص ۲۸۴.

این که توانست از درون حر را جذب کند، که یکی از نشانه‌های آن، اقتدای او به امام (ع) در نماز بود!

اما او تا شب عاشورا، از دشمن کناره نگرفت، بنابراین گویی این حر بود که برای پالایش کامل درون خود به استمهال نیاز داشت! یا به دیگر تعبیر استعمال امام (ع)، برای پیوستن جامانده‌های مستعد خصوصاً حر بود.

تا این که فریاد «اما من معیت یغیثنا لوجه الله و اما من ذاب یذب عن حرم رسول الله»<sup>۱</sup> از زبان امام (ع) در صبح عاشورا همه اندام او را به لرزه درآورد و در نتیجه منقلب شد و با شتاب خود را به امام (ع) رساند و در رکاب آن حضرت جنگید و به شهادت رسید.<sup>۲</sup>

## ۷- اقامه نماز ظهر در بحبوحه جنگ

صرف نظر از این که امام الگوی عملی شریعت است و بهتر می‌داند که نماز در هیچ شرایطی قابل ترک شدن نیست و تأخیر آن از اول وقت برای او جایز نیست، خود این عمل متضمن آثار تبلیغی زیر بود:

الف) تعظیم و تکریم نماز و این که در هیچ شرایطی قابل ترک نیست؛

ب) تفهیم این حقیقت که همه هدف قیام، اقامه نماز است، زیرا که طبق کلام الهی، اگر نماز اقامه شود، فحشاء و منکر از بین می‌رود، «ان الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنکر»<sup>۳</sup>

ج) به نمایش درآمدن اوج شکوه عشق عاشق نسبت به معشوق و به تصویر کشیدن اوج عظمت انسان که چگونه بی اعتنا به هجوم تیرهای دشمن، جبهه پرسیش را ترک نمی‌کند؛

۱. آیا فریاد منی نیست که برای رضای خدا به فریاد ما رسد؟ آیا سادغانی نیست که از حرم رسول خدا (ص) دفاع نماید؟! (لُهو ف، ج ۲۸)

۲. همان.

۳. سوره نمل، آیه ۴۵.

ه) به نمایش درآمدن اوج صداقت و اخلاص و عشق یاران سرو قامت امام علیه السلام، این که چگونه دو تن از آنها (سعید بن عبدالله و زهیر بن قین) با جان های خود در مقابل امام علیه السلام سیر دفاعی ایجاد کردند تا به امام در حال نماز آسیبی نرسد، و تنها به سعید بن عبدالله سیزده تیر اصابت کرد که پس از پایان نماز بر زمین افتاد و خطاب به امام حسین علیه السلام این کلام زیبا بر زبانش جاری شد: اَوْفَيْتُ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟ ای پسر رسول خدا آیا درست انجام وظیفه کردم؟

امام علیه السلام در پاسخ فرمود: نعم، انت امامی فی الجنة.<sup>۱</sup>

یعنی آری، تو در بهشت نیز در جلوی من هستی.

ه) همانطور که امیرالمومنین علیه السلام با عوام خشکه مغز مواجه بود که به محض دیدن صحنه خدعه امیز بلند کردن قرآن بر سر نیزه ها از جنگ دست کشیدند و امام را تحت فشار گذاشتند تا از جنگ دست بکشد. اقامه نماز جماعت امام و لشکریانش در بحبوحه جنگ می توانست برای بیدار ساختن عوام فریب خورده لشکر دشمن مؤثر باشد، تا شاید به خود آیند که برای کشتن کسانی قیام کرده اند که در بحبوحه جنگ در برابر عظمت خالق به نماز ایستاده اند!!

امام حسین علیه السلام در صبح عاشورا نیز قرآن بر سر گرفت و به طرف دشمن رفت و با آنها احتجاج کرد.<sup>۲</sup>

۹- شهادت آخرین برنامه عملی امام حسین علیه السلام برای هدایت انسان ها  
بالاخره آخرین برنامه عملی امام حسین علیه السلام برای زدودن غبار جهل و غفلت از جامعه و مبارزه با فساد و ظلم و بی عدالتی و هدایت جامعه تقدیم جان خود و یارانش است.

۱. لاهوت، ص ۱۵۰.

۲. بحر العلوم، مقتل الحسین، ج ۲۷۹.

ابراهیم خلیل (ع) فرزندش اسماعیل را به منای تسلیم برد تا امر خدا را که قربانی کردن اسماعیل بود، اجرا کند اما خداوند راضی نشد که اسماعیل قربانی شود و به جای او فدیهای برای ابراهیم فرستاد. چنان که قرآن کریم می‌فرماید:

﴿فلما أسلما وتله للجبين \* وناديناه ان يا ابراهيم \* قد صدقت الرويا انا كذلك نجزي المحسنين \* ان هذا لهو البلاء المبین \* و قدیناه بذبح عظیم...﴾<sup>۱</sup>

پس چون هر دو تسلیم امر حق شدند، ابراهیم او را برای قربانی کردن به روی درافکند، ما در آن حال خطاب کردیم که ای ابراهیم آنچه را که به تو امر کرده بودیم، به انجام رساندی، و ما نیکوکاران را چنین نیکو پاداش می‌دهیم، این امتحان بزرگی بود، و برای او ذبح بزرگی فدا ساختیم.

خداوند راضی نبود که پیغمبر خاتم (ص) از شدت حرص برای هدایت بندگان خدا، جانش را به خطر بیندازد، چنان که می‌فرماید:

﴿فلعلک باخع نفسك علی آثارهم ان لم یؤمنوا بهذا الحدیث اسفاً﴾<sup>۲</sup>  
 «ای رسول ما! نزدیک است که اگر به قرآنت ایمان نیاورند، جانت را از شدت حزن از دست بدهی».

نوبت به امام حسین (ع) که رسید خداوند دوست داشت که او را کشته ببیند! چنان که پیامبر به حسین، در عالم رویا می‌فرماید: «ان الله شاء ان یراک قتلاً» یعنی خدا می‌خواهد تو را کشته ببیند.

این به آن معنا نیست که خدا اسماعیل را از حسین بیشتر دوست می‌داشت! یا آن که حسین (ع) را به اندازه جدش دوست نمی‌داشت. بلکه خداوند، کشته شدن حسین را، رمز جاودانگی خون می‌دانست.

حقیقت این است که به فرموده رسول اکرم (ص) «ان الحسین مصباح هدی و سفینه نجاه»؛ حسین باید چراغ هدایت و کشتی نجات بشریت در همه اعصار باشد، و این

۱. سوره صافات، آیات ۱۰۳-۱۰۷.

۲. سوره کهف، آیه ۶.



مسیر نیست، مگر با شهادت او. در زیارت اربعین می‌خوانیم:

«... فبذل مهجته فیک لیستنفذ عبادک من الجهالة و حیرت الضلالة»؛

... پس به این دلیل او خونس را در راه تو نثار کرد تا بندگان را از ظلمت جهالت و حیرت گمراهی برهاند و به سرمنزله نور و سعادت بکشاند و از حسیض ذلت به اوج عزت برساند.

آن حضرت در نامه‌اش خطاب به محمد بن حنفیه می‌نویسد:

«برادرم! اگر در همه دنیا هیچ ملجا و پناهگاهی نداشته باشم، هرگز با یزید بیعت نخواهم کرد»<sup>۱</sup>

به این جهت بود که امام حسین علیه السلام در آخرین دقایق عمرش نیز هم چنان بر حفظ عزت و لو با شهادت اصرار می‌ورزد، و ذلت‌پذیری و سازش با ستمگران و خودکامان را حتی برای لحظه‌ای جایز نمی‌داند و می‌فرماید:

«اما والله لا جیبهم الی شی مما یریدون، حتی القی الله و انا مخضبٌ بدمی» «آگاه باشید! به خدا سوگند هرگز تن به هیچ یک از خواسته‌های آنها نخواهم داد، تا این که خدا را در حالی که محاسنم از خونم رنگین است، ملاقات کنم».

سپس برای این که این درس بزرگ را به همه انسان‌ها برساند، خفگان را بیدار سازد و عقب مانده‌های قافله شهادت را بر کشتی نجات خویش سوار نماید این چنین فریاد زد:

«اما من معیت یغیثنا لوجه الله؟!»<sup>۲</sup>

راوی می‌گوید: سپس امام حسین علیه السلام فریاد زد:

آیا فریاد رسی نیست که برای رضای خدا به فریاد ما برسد؟! آیا مدافعی نیست تا از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع نماید؟!<sup>۳</sup>

۱. لهوف، ص ۱۲۸.

۲. همان، ص ۱۲۸.

## منابع

- ۱- قرآن کریم
- ۲- اعلام الوری باعلام الهدی، الطبرسی، دارالمعرفة، بیروت، ۱۳۹۹ هـ.
- ۳- ارشاد القلوب، دیلمی، ترجمه مسترحمی، کتابفروشی مصطفوی، تهران، ۱۳۶۶ هـ.
- ۴- الارشاد، الشیخ المفید، ترجمه ساعدی خراسانی، اسلامیة، تهران، ۱۳۷۶ هـ.
- ۵- بحار الانوار، مجلسی، محمد باقر، دارالکتب، تهران، ۱۳۸۸ هـ.
- ۶- بهج الصباغة، التستری، محمد تقی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۲ هـ.
- ۷- بلاغة الحسین، الموسوی، السید مصطفی، الطیار، قم، ۱۴۲ هـ.
- ۸- تحف العقول، الحرانی، علی بن شعبه.
- ۹- تذکرة الخواص، ابن الجوزی، مؤسسه اهل البيت، بیروت، ۱۳۹۵ هـ.
- ۱۰- تاریخ الطبری، محمد بن جریر، مؤسسه الاعلمی، بیروت.
- ۱۱- شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، داراحیاء التراث العربی، بیروت ۱۳۸۵ هـ.
- ۱۲- لهوف، سید بن طاووس، انتشارات نبوغ، قم، ۱۳۸۰ هـ.
- ۱۳- مقتل الحسین، بحر العلوم، دارالزهراء، الطبعة الثانية، بیروت ۱۴۰۵ هـ.
- ۱۴- من کلمات الامام الحسین، ام محمد الشیرازی، مؤسسه امام رضا، قم، ۱۴۱۲ هـ.
- ۱۵- نفس المهموم، قمی، شیخ عباس، مکتبة الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۷ هـ.
- ۱۶- نهج البلاغة، صبحی صالح، بیروت ۱۳۸۷ هـ، ق، ۱۹۶۷ م.
- ۱۷- وسائل الشیعة، الحر العاملی، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۱۲ هـ.
- ۱۸- ینابیع المودة، القندوزی، چاپ سنگی، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره ۳۹۹۰.

## امام حسین علیه السلام پیشوای اصلاح طلبان

علی خشنود مقدم

محمد تقی جعفری

### مقدمه

مهم‌ترین موضوعی که در انقلاب امام حسین علیه السلام توجه مردم را به خود جلب نموده، جنبه تاریخی و داستان انقلاب امام حسین علیه السلام است، زیرا اوج مجد و عظمت انسانی در قهرمانان کربلا - مخصوصاً در شخصیت بی‌نظیر امام حسین علیه السلام - متجلی است. امام حسین علیه السلام با عده کم در مقابل دشمنان بسیار قابل مقایسه نبود و امید هیچ نوع پیروزی ظاهری وجود نداشت.

اما چون بای ایمان و عقیده و مرام و دفاع از مظلوم در میان بود از عزیزترین چیزهای خود که مال، جان، زن و فرزند بود با اخلاص و فداکاری گذشتند. انقلاب حسین علیه السلام نمایش دهنده عزت و اقتدار یاران امام حسین علیه السلام و خواری و زبونی فکری و اخلاقی حکومت اموی و عمال و مزدوران آنان بود. تاریخ، شاهد فجیع‌ترین حادثه سال شصت و یک هجری است که انقلابیون قهرمان در نهایت مظلومیت به خاک و خون کشیده شدند.

انقلاب ابا عبدالله علیه السلام مظهر و تجلی صفات عالی انسانی بود. یاران آن حضرت دل در گرو امام علیه السلام داشتند و از بر تو افسانی آن وجود نازنین نور و روشنایی می‌گرفتند.

کربلا صحنه ظهور و بروز همت و مردانگی یاران حسین (ع) بود که برای رسیدن به لقای پروردگار داوطلبانه لباس رزم می پوشیدند تا در مصاف دشمن غدار وفاداری خود را به حسین (ع) به اثبات برسانند.

انقلاب حسین (ع) علل و عوامل مختلف دارد. در واقع ریشه های هر انقلاب را باید در نظام اجتماعی جست و جو کرد که انقلاب در آن به وجود آمده است.

باید دید چه علل و عوامل و شرایطی، زمینه ساز انقلاب امام حسین (ع) شدند. شرایط سیاسی و اجتماعی ای که انقلاب امام حسین (ع) در آن به وقوع پیوست و اوضاع و شرایطی که موجب این انقلاب شد و آثاری که این انقلاب در حیات جامعه اسلامی ز خود به جا گذاشت از جمله مباحثی است که باید در بحث امام حسین (ع) و اصلاحات مورد بررسی و کنکاش قرار گیرد. زمانی که امام حسین (ع) به امامت رسید، کسانی به ظاهر ادعای مسلمانی داشتند ولی در باطن کافر بودند. عده ای از افراد هم بودند که اقوامشان در جنگ های اسلامی کشته شده بودند و بالاخره عده ای هم بودند که هدفشان خشکاندن ریشه اسلام و به دست گرفتن قدرت و حکومت بود.

امام حسین (ع) از آغاز این جنبش ضد اسلامی در همه صحنه ها ناظر و مراقب بود، مدتی در دوران حکومت امام علی (ع) و همراه با برادر بزرگوارش امام حسن (ع) و مدتی هم در زمان حکومت کوتاه امام حسن (ع) بانیروهای منحرف و گج اندیش مسلمان نما مبارزه کرد. اینک پس از شهادت امام حسن (ع) در صحنه مبارزه با کافران، ملحدان و منافقان تنها مانده بود. امام حسین (ع) انحراف امت اسلامی را از خط اسلام و قرآن و سیره پیامبر اکرم (ص) و علی (ع) به چشم خود می دید.

حسین (ع) روشی را که معاویه و عمال مزدورش برای به انحراف کشاندن امت اسلامی در پیش گرفته بودند، مشاهده می کرد. اومی دید که مردم بی گناه به دلیل مخالفت با مطامع پست قدرت حاکم دچار گرسنگی و فشار و شکنجه می شوند. او می دید که احکام اسلام توسط عالمان دربار مورد تعرض قرار گرفته و برای تأمین منافع سیاسی و

اجتماعی حکومت بدعت‌های بی‌شماری در دین اسلام به وجود آمده است؛ حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال کردند. فسق و فجور و بی‌عدالتی و فساد، امت اسلام را تهدید می‌کرد.

اجتماعی که تحت سلطه حکومت اموی قرار داشت با حرف و شعار اصلاح پذیر نبود.

حرف‌های خدایی در دل‌های بیمار و مرده هیچ تأثیری ندارد. جامعه به بند کشیده شده، شدیداً به رهبری مصلح نیاز داشت تا با اصلاح فکری و اخلاقی جامعه، افکار مسموم اجتماع را از دل‌ها و ذهن‌های منحرف پاک کند.

جامعه اسلامی به یک پالایش عمیق فکری و روحی نیاز داشت تا از انحراف و فساد و بی‌عدالتی نجات پیدا کند. امام حسین علیه السلام برای سامان دادن اوضاع اسف‌بار امت اسلامی رسالتی بر عهده داشت که می‌بایست بدان جامعه عمل می‌پوشاند. ایشان برای حفظ مصالح عمومی مسلمانان، دفاع از حق مظلوم، بقا و عظمت اسلام و حکومت قرآن به خاطر مسئولیت بزرگ امامت، برای حفظ ناموس و شرف مردم، به خاطر امر به معروف و نهی از منکر و برای اصلاح حال امت قیام کرد. با قیام خود سرمشق و الگویی شد برای مبارزه با ستم‌گران و مفسدان در همه اعصار و قرون و تا زمانی که زمین در سیطره ظلم و ستم و فساد قرار دارد. آری مجاهدت‌های امام حسین علیه السلام و یارانش عملی شد و انقلاب او به وقوع پیوست.

### مفهوم واژه اصلاح

واژه اصلاح در مقابل واژه افساد است. اصلاح به معنای به صلاح آوردن، سر و سامان دادن، آراستن و نیکی کردن به کسی است. اصلاح به هر نوع تغییری - سیاسی یا اجتماعی - گفته می‌شود.

واژه (رفورم = اصلاح) در کاربرد روزمره معمولاً مفاهیم پیشرفت، ترقی و نوسازی را به ذهن متبادر می‌کند. اما معانی آن در مباحثات میان گروه‌های دینی و مذهبی به این

اندازه محدود نیست، بلکه در متن موضوعاتی بی نهایت متفاوت به کار می رود و به طیف گسترده‌ای از مسائل فردی و اجتماعی - به ویژه مسائل و موضوعات دینی - اشاره و عنایت دارد.<sup>۱</sup>

اصلاح و افساد، دو واژه متضاد در قرآن است که بارها در قرآن مطرح شده‌اند. این واژه‌های اجتماعی و اعتقادی دو به دو در برابر هم قرار می گیرند تا بهتر شناخته شوند؛ مثل واژه‌هایی از قبیل: ایمان و کفر، علم و جهل، عدل و ظلم، خیر و شر، شکر و کفران، وحدت و اختلاف، هدایت و ضلالت و غیره...

این واژه‌ها از آن جهت در کنار یک دیگر قرار گرفتند که یکی باید نفی و طرد شود و دیگری به مورد اجرا گذاشته شود، تا مرز میان اصلاح و افساد مشخص گردد.

مورد استفاده «اصلاح» در قرآن، گاهی «اصلاح اجتماع» و گاهی «اصلاح ذات البین» و زمانی «اصلاح محیط خانوادگی» است.

هدف از مفهوم واژه اصلاح، در مباحث مطروحه، اصلاح در سطح اجتماع و به عبارت کامل تر، اصلاح اجتماعی است.

### امام حسین (ع) و اندیشه اصلاح طلبی

امامان شیعه، در زمانی که جامعه اسلامی گرفتار انحراف و انحطاط و افساد بود؛ برای اصلاح آن، دست به قیام می زدند. در همان حال زمینه انقلاب اجتماعی را فراهم می آوردند. امام حسین (ع) نیز به عنوان یک مصلح دست به قیام زد. تا زمینه اصلاح اجتماعی را فراهم آورد.

امام حسین (ع) در زمان معاویه خود را برای قیام آماده می کرد. بزرگان صحابه را در منی جمع و برای آنها سخنرانی کرد. آنها را با حقایق موجود جامعه آشنا کرد و ب بیان اوضاع و احوال جامعه برای آنها فرمود: شما هستید که چنین وظیفه‌ای دارید. آن حدیث

۱. فرهنگ و دین - ویراسته میر خالید، هیئت مترجمان زیر نظر بهاء الدین خرمساهی، ص ۲۸۵.

معروف که در تحف العقول مسطور است این جریان را کاملاً نشان می‌دهد و این که امام حسین علیه السلام چگونه فکر می‌کرده است.

حسین علیه السلام در اواخر عمر معاویه نامه‌ای به او می‌نویسد و او را زیر رگبار ملامت خود قرار می‌دهد و از آن جمله می‌گوید: معاویه بن ابوسفیان! به خدا قسم من از این که الان با تو نبرد نمی‌کنم، می‌ترسم در بارگاه الهی مقصر باشم. [یعنی خیال نکن اگر حسین امروز ساکت است، در صدد قیام نیست.] من دنبال یک فرصت مناسب هستم تا قیام من مؤثر باشد و مرا در راه آن هدفی که برای رسیدن به آن کوشش می‌کنم، یک قدم جلو ببرد.<sup>۱</sup>

امام حسین علیه السلام زمانی که از مکه بیرون می‌آید در وصیت‌نامه معروف خود خطاب به برادرش محمد حنفیه، به کار خود عنوان «اصلاح» و به خود عنوان «مصلح» داد.

در آن جا چنین نوشت: «إِنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطَرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا، إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي، أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَابِي»<sup>۲</sup>

قیام من، قیام فردی جاه طلب یا کام‌جو یا آشوب‌گر و یا ستم‌گر نیست. در جست و جوی اصلاح کار امت جدم به یا خاسته‌ام، اراده دارم امر به معروف و نهی از منکر کنم و به سیرت رسول خدا صلی الله علیه و آله جدم و پدرم علی علیه السلام رفتار نمایم.

امام حسین علیه السلام به عنوان یک مصلح اجتماعی با حرکت خاص خود در زمانی که مسیر اسلام و اجتماع مسلمین به انحراف گراییده بود، زمینه یک اصلاح اجتماعی بزرگ را فراهم می‌سازد.

یاران و طرفداران حق را به تهذیب نفس و تقوای الهی دعوت می‌کند و به این نکته واقف است که اصلاح فردی بدون توجه به اصلاح اجتماعی سودی ندارد و اصلاح اجتماعی بدون اصلاح فردی، عملی عقیم و ابتر است. امام حسین علیه السلام به عنوان یک

۱. شهید مطهری، حماسه حسینی، ص ۱۲۶.

۲. محمد صادق نجمی، سخنان حسین بن علی علیه السلام، ص ۳۷.

مصلح، چندین سال موضوع امر به معروف و اصلاح فردی و اجتماعی را برای حفظ سنت‌های اصیل اسلامی به عنوان یک اصل اساسی یادآوری می‌نماید.

### یک متفکر اسلامی چنین می‌گوید:

«درد آشنایی، روشن بینی، آرمان خواهی و اصلاح طلبی، انسان را حر و آزاد و با شهامت بارمی‌آورد. انسان درد آشنای روشن بین آرمان خواه اصلاح طلب نخست می‌کوشد تا خود را اسیر هیچ قید و بندی نکند و در دام عنوانی، مقامی وظیفه‌ای، درآمدی و... نیفتد. این چنین کسی سپس آنچه را دید و دانست و درک کرد می‌گوید، هم درست می‌فهمد و هم با شهامت ابراز می‌دارد.»<sup>۱</sup>

از این رو اسلام برای اصلاح رهبری فکری و سیاسی جامعه تأکید کرده، پیروان خود را علیه رهبران مفسد برمی‌شوراند تا نظام‌های جور را از بین برده، رهبری آن را به افراد صالح و با تقوا برگردانند. چنان که امام حسین (ع) انگیزه انقلاب خود را این چنین بیان می‌فرماید:

«ایها الناس ان رسول الله ﷺ قال من رأى سلطاناً جائراً مستحلاً لحرام الله. ناكثاً لعهد الله، مخالفاً لسنة رسول الله، يعمل في عباد الله بالاثم والعدوان. فلم يغير عليه بفعل ولا قول. كان حقاً على الله ان يدخله مدخله ألا وان هولا قد لزموا طاعة الشيطان وتركوا طاعة الرحمان و اظهروا الفساد و عطلوا الحدود و استأثروا بالفيء و اهلوا حرام الله و حرّموا حلاله و انا احق من غيري اى مردم! پیامبر خدا ﷺ فرمود: هر کسی سلطان زورگویی را ببیند که حرام خدا را حلال نموده، پیمان الهی را در هم شکسته، با سنت و قانون پیامبر از در مخالفت درآمده، در میان بندگان خدا راه گناه و دشمنی در پیش می‌گیرد، اگر در برابر چنین زمامداری با عمل و یا با گفتار خویش مخالفت ننمایید، بر خداوند است که این فرد (بی تفاوت) را به جایگاه همان طغیان‌گر که آتش جهنم است داخل گردانند.

۱. محمدرضا حکیمی «أفاتی برون حوزه‌ای»، مجله حوزه، ش ۳، ص ۳۴.



ای مردم! آگاه باشید، اینان (بنی امیه) اطاعت خدا را ترک و پیروی از شیطان را پیشه خود ساخته‌اند. فساد را ترویج و حدود الهی را تعطیل نموده، فیء را به خود اختصاص داده و حلال و حرام خداوند را تغییر داده‌اند.

در حالی که من به هدایت و رهبری جامعه مسلمانان از دیگران شایسته‌ترم»<sup>۱</sup>. اندیشه اصلاح طلبی در سخنان امام حسین علیه السلام کاملاً هویدا است. بنابراین برای جلوگیری از اطالة کلام از آوردن نمونه‌های مشابهی از سخنان امام حسین علیه السلام در این خصوص خودداری کرده و خوانندگان عزیز را به متون معتبری که در این زمینه نگاشته شده ارجاع می‌دهیم.

### انگیزه‌های انقلاب امام حسین علیه السلام

یکی از علل قیام امام حسین علیه السلام فساد حکومت اموی بود. حضرت در سخنان متعددی فساد بنی امیه را مطرح فرموده است؛ از جمله در نطقی که پس از فرود آمدن در «بیضه» ایراد کرد و روی اطاعت از شیطان، ترک اطاعت خدا، فساد آشکار، تعطیل حدود الهی، حلال کردن حرام‌های خدا و تحریم حلال الهی و بیت‌المال را ملک خود دانستن تأکید نمود.<sup>۲</sup>

در سخنان معروف خویش پس از فرود آمدن در سرزمین کربلا روی مسائلی مانند: دگرگونی اوضاع، عمل نشدن به حق و نکوهیده ندانستن باطل تأکید کرده و فرمود: «أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَأَنَّ الْبَاطِلَ لَا يَتَنَاهَى عَنْهُ...»<sup>۳</sup>

انگیزه قیام امام حسین علیه السلام بیشتر جنبه اجتماعی داشت. اگر بخواهیم سیر تحولات انقلاب امام حسین علیه السلام را مورد بررسی قرار دهیم از آغاز حرکت آن حضرت از مدینه تا کربلا، این انگیزه به چشم می‌خورد.

۱. محمد صادق نجمی، سخنان حسین بن علی، ص ۱۵۶.

۲. تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۹۹.

۳. سید بن طاووس، لهوف، ص ۳۴.

امام حسین (ع) برای دفاع از اسلام و احقاق حق ملت اسلامی قیام کرد. امام حسین (ع) بر ضد یزید قیام کرد که مظهر حکومت اموی بود. حکومتی که بیت‌المال مسلمین را صرف خوش‌گذرانی و عیاشی خود می‌کرد. حکومتی که مسلمانان غیر عرب را مورد اذیت و آزار قرار می‌داد و با ایجاد تفرقه و دودستگی میان مسلمانان عرب و غیر عرب وحدت و همبستگی مسلمانان را از بین می‌برد. حکومتی که همه افرادی را که با سیاست قدرت حاکمه موافق نبودند تبعید و بی‌خانمان می‌کرد و یا به طرز فجیعی به شهادت می‌رساند.

تعصبات قومی و قبیله‌ای را تحریک می‌نمود تا هویت اجتماعی ملت اسلامی مورد تهدید و نابودی قرار گیرد. حکومتی که هر گونه آزادی‌خواهی و اظهار عقیده را با بدعت‌گذاری و اسلام‌زدایی و تحریف حقایق دینی به انحراف می‌کشاند.

امام حسین (ع) در چنین شرایط اسفباری دست به انقلاب زد. چنان که خود حضرت در وصیتی که به برادرش محمد حنفیه نوشت فرمود: «انگیزه نهضت و انقلاب من، هوا و هوس و تمایلات بشری نیست، هدف من فساد و ستم‌گری نیست، بلکه هدف من اصلاح اوضاع نابسامان امت جدم پیامبر (ص) است.

هدف من امر به معروف و نهی از منکر است. هر کس دعوت مرا به پاس احترام حق پذیرفت زهی سعادت، چون خدا همیشه یشتیبان حق است و هر کس نپذیرفت شکیبایی اختیار خواهیم کرد تا خدا داور میان من و این قوم، به حقیقت داور کند، زیرا او بهترین داوران است.»

### ماهیت انقلاب امام حسین (ع)

مورد دیگری که نشان دهنده ماهیت انقلاب امام حسین (ع) است، زمانی است که حضرت با حر بن یزید ریاحی برخورد می‌کند و سپاهیان حر را مخاطب قرار داده می‌فرماید: «ای مردم! پیامبر (ص) فرمود: هر کس فرمان‌روای ستم‌گر و ظالمی را بتگرد که

محرمات الهی را حلال شمرده، پیمان خدا را می شکند و با روش پیامبر ﷺ مخالفت می ورزد و در میان مردم با تعدی و تجاوز رفتار می کند، با این همه با سخن و با عمل خود، او را از اعمال ناروای خود باز ندارد مثل همان ستمگر مستحق عذاب الهی خواهد بود. ای مردم! آگاه باشید که اینها تن به اطاعت شیطان در داده و از بندگی پروردگار سر باز زده اند. اینان مفاسد و تبه کاری ها را رواج بخشیده، حدود و کبیر اسلامی را در مورد تبه کاران تعطیل نموده اند. اینها بیت المال و اموال عمومی را به خود اختصاص داده، حرام خدا را حلال شمرده و حلال الهی را حرام کرده اند. این گونه عناصر فاسد و آلوده هرگز شایسته حکومت و زمامداری مسلمانان نیستند. من از هر کس برای رهبری جامعه اسلامی شایسته ترم و در مبارزه با این مفاسد و اصلاح این نابسامانی ها بر همه مقدم هستم.

ای مردم! شما به من نامه نوشتید و پیام ها فرستادید که به سوی شما بیایم، وعده دادید که دست از یاری من برندارید و پیمان شکنی نکنید. اینک که من به سرزمین شما آمده ام اگر به عهد خود وفا کنید و مرا تنها نگذارید، به هدایت حقیقی می رسید، زیرا من حسین بن علی علیه السلام فرزند فاطمه دختر پیامبر ﷺ هستم من خود در میان شما و خانواده من همراه خانواده شما در غم و شادی و رنجی و زحمت شما شریک خواهیم بود، ولی اگر پیمان شکنی و نقض بیعت کنید به جانم سوگند که این نخستین بار نیست که چنین ننگی را مرتکب می شوید، زیرا شما با پدر، برادر و پسر عمویم مسلم بن عقیل نیز چنین بی وفایی ای کردید. فریب خورده کسی است که به وعده های پوچ شما دل ببندد. شما با این سستی و ترس، خود را بدبخت کردید و بهره خود را ضایع نمودید. هر کس پیمان خود را بشکند چوب بدقولی و پیمان شکنی خود را می خورد.<sup>۱</sup>

امام حسین علیه السلام در سخنان خود انگیزه قیام خود را بیان می کند که عبارت است از: تحریف حقایق دین، ظلم و فساد، گرسنگی و فشار، ضایع کردن بیت المال مسلمین و رواج یافتن بدعت ها.

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۴ و ۳۰۵، اعیان الشیعه، ج ۴، بخش اول ص ۲۲۸ و ۲۲۹.

ایشان نقاط ضعف و علت ترس مردم عراق را به خوبی می‌شناخت؛ مردمی راحت‌طلب که به خاطر ترس از اعمال وحشیانه عمال یزید جرأت ابراز وجود کردن به خود نمی‌دادند. آنها زندگی همراه با خواری و زبونی را به حرکت‌های اصلاح‌طلبانه ترجیح می‌دادند.

امام حسین علیه السلام در آخرین ساعات جنگ بار دیگر به علل و انگیزه‌های قیام خود اشاره فرمود. مورخان می‌نویسند: امام علیه السلام بر مرکب خود سوار شده و به سوی دشمن تاخت و از آنها خواست که سکوت کنند ولی آنها ساکت نشدند. فرمود: «وای بر شما چرا ساکت نمی‌شوید؟ چرا به سخنان من گوش نمی‌کنید؟ من شما را به راه رستگاری و هدایت دعوت می‌کنم، هر کس از من اطاعت کند، از هدایت یافتگان خواهد بود و هر کس سرپیچی کند، به هلاکت خواهد رسید. چه شده است که همه از اطاعت امر من سر باز می‌زنید، به سخنان من گوش فرا نمی‌دهید؟ شکم‌های شما از حرام پر شده و بر دل‌های شما مهر بدبختی زده شده است وای بر شما، آیا باز هم سکوت نمی‌کنید؟ آیا باز هم گوش فرا نمی‌دهید؟»

سیاهیان عمر بن سعد یک‌دیگر را ملامت نمودند و گفتند: گوش کنید ببینیم حسین علیه السلام چه می‌گوید. در این هنگام امام با کمال فصاحت و بلاغت، سخن آغاز کرد و حمد و سپاس خدا را به جای آورد و به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و فرشتگان و دیگر انبیا و فرستادگان الهی درود فرستاد و آن‌گاه فرمود:

«ای مردم! مرگ بر شما! مگر شما نبودید که به من نامه نوشتید و استغاثه کردید و مرا به یاری خویشتن خواندید، ولی اکنون که به استغاثه شما پاسخ داده و به فریاد شما رسیده‌ام، شمشیرهای خود را بر روی من کشیده‌اید و شعله آتشی را متوجه ما ساخته‌اید که ما آن را برای نابودی دشمنان مشترک مان افروخته‌ایم.

چه شد که بعد از آن همه وعده‌ها و دعوت‌ها صفحه زندگی تان ورق خورد و بر ضد دوستان خود گرد آمدید و به نفع دشمنان‌شان برای منکوب کردن دوستان خود آستین بالا زدید؟

دشمنان شما نه عدالت گستری کردند که شیفته عدالت آنها شوید و نه امید آینده‌ای بهتر برای شما باقی گذاشتند تا بهانه دل بستگی شما باشد. شما به خاطر اندکی از مال حرام دنیا که بنی‌امیه به شما دادند و برای این که به زندگی پست و ناچیزی برسید به سوی من حمله می‌کنید، بدون آن که کوچک‌ترین گناهی داشته باشم. وای بر شما که از ما دوری می‌جوئید. وای بر شما که ما را ترک می‌گویید، شما آتش فتنه را دامن زدید و مانند ملخ‌های ناتوان از جا جستید و هم‌چون مگس‌ان، دور فتنه جمع شدید، در حالی که شمشیرها در نیام و دل‌ها آرام و فکرها بی‌تشویش بود.

خاک بر فرق شما باد، ای نوکران فرومایه، ای گروه کج‌روان که کتاب خدا را به سویی افکندید، گول شیطان را خوردید، در نافرمانی خدا متحد شدید، کتاب خدا را تحریف نمودید، چراغ الهی را خاموش ساختید، فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله را کشتید، خاندان اوصیا را به نابودی کشیدید، نطفه زنا را به نسب ملحق کردید، به بندگان مؤمن آزار رسانیدید، با استهزاء کنندگان پیامبر صلی الله علیه و آله که کتاب آسمانی را باره باره کردند هم صدا شدید، چه بد کاری کردید و به دست خود عذاب ابدی را خریدید.

شگفتا که شما به معاویه بن ابی سفیان و پیروان او کمک کردید و ما را که خاندان پیامبریم خوار نمودید.

آری این دست از یاری ما کشیدن و این پیمان شکنی، شعار شماست، ریشه شما از این نیزنگ بازی‌ها آب خورده و شاخه‌های پلید شما از این ریشه ناپاک نیرو گرفته است، دل‌های شما بر این ناپاکی‌ها استوار و سینه‌های شما از این شیطنتها لبریز است.

شما کثیف‌ترین میوه‌ای هستید که طعمه زورمندان و غاصبان شده و برای هر تماشاگری مایه اندوه گشته‌اید.

لعنت خدا بر شما مردم پیمان شکن باد که بیعت کردید و خدا را بر بیعت خود گواه گرفتید و آن گاه تعهد خود را زیر پا گذاشتید.

ای مردم! آگاه باشید، من آنچه لازم بود بگویم، گفتم و شما را از خشم و عذاب الهی ترساندم. اکنون که کمر به قتل مرا بسته‌اید، با آن که یار و مدافعی ندارم، با همین عده اندک از جوانان خاندان هاشمی به جهاد خواهم پرداخت.»<sup>۱</sup>

امام حسین علیه السلام در این خطبه از وضع واقعی و انحرافات زندگی و کج روی‌ها و کج اندیشی‌ها و بی وفایی عراقیان و از تظاهر به حمایت از جنبش‌های اصلاحی سخن به میان آورده است که ابتدا دعوت به انقلاب و تغییر وضع نابسامان خود می‌کنند.

نامه می‌نویسند، اعلام آمادگی می‌کنند. همین که قضیه صورت جدی به خود گرفت در موقع عمل در جبهه مقابل نیروهای اصلاح‌گر قرار می‌گیرند و به قول معروف از پشت به انقلاب و انقلابیون خنجر می‌زنند. از میدان مبارزه به در می‌روند. اما انقلابیون که موقعیت جامعه را درک کردند به وضعیت اشفته آن واقف‌اند تا آخرین لحظه در مقابل دشمن ایستادگی کرده تا به شهادت برسند.

امام حسین علیه السلام در سخنان خود علل و انگیزه قیام خود را به صراحت اعلام می‌کند. به نامه‌ها، دعوت‌ها و عهد و پیمان‌های عراقیان اشاره می‌کند تا سپاهیان اموی به فلسفه انقلاب حسین بن علی علیه السلام پی ببرند. فلسفه و انگیزه‌ای که جز اصلاح وضع نابسامان امت اسلامی نبوده است.

حرکت امام حسین علیه السلام از مدینه به مکه و امتناع امام از بیعت با یزید و سخنان ایشان در منی و سپس در «بیت» و وصیت‌نامه‌اش به برادرش محمد حنفیه و سخنان آن حضرت در مقابل سپاهیان خُر بن یزید رباحی و در مراحل مختلف جنگ نشان دهنده علل و انگیزه‌های قیام و انقلاب امام حسین علیه السلام است. انقلابی که به منظور صلاح فردی و اصلاح اجتماعی صورت گرفت. با مجاهدت‌ها و دلاوری‌های امام حسین علیه السلام و یارانش همراه بود. در حافظه تاریخ ثبت شد و اثبات کرد که با حرف و شعار و پند و اندرز نمی‌توان به حرکت‌ها و جنبش‌های اصلاحی امیدوار بود، بلکه برای اصلاح فردی و

اصلاح اجتماعی قیام و انقلاب امری اجتناب‌ناپذیر است.

بی‌تردید اصلاح‌طلبی و آرمان‌خواهی که با خون و شهادت رقم خورده برای همیشه تاریخ جاودانه و ماندگار خواهد بود.

## نتیجه

اصلاح‌طلبی هدف همهٔ پیامبران و امامان و از شعارهای همه صلحا و رهبران دینی و اجتماعی بوده است. گفتار، کردار و رفتار آنان نیز شهادتی بر این قضیه محسوب می‌شود. آنها نه به تنهایی برای انذار و ارشاد در بخشش گناهان آمده بودند و نه برای حمایت از ستم‌گران و متجاوزان و تخدیر توده‌ها، بلکه هدفشان اصلاح جامعه به معنای مطلق و وسیع کلمه بوده، اصلاح در تفکر و اندیشه یعنی اصلاح در نظامات سیاسی و فرهنگی و اجتماعی جامعه، اصلاح در نگرش‌ها و باورها، اصلاح در همه ابعاد اجتماعی. اصولاً اصلاح‌طلبی، یک روحیهٔ اسلامی است. هر مسلمانی به حکم این که مسلمان است، خواه ناخواه اصلاح‌طلب و لااقل طرفدار اصلاح‌طلبی است؛ زیرا اصلاح‌طلبی هم به عنوان یک «شان پیامبری» در قرآن مطرح است و هم مصداق امر به معروف و نهی از منکر است که از ارکان تعلیمات اجتماعی است. البته هر امر به معروف و نهی از منکری، لزوماً مصداق اصلاح اجتماعی نیست، ولی هر اصلاح اجتماعی، مصداق امر به معروف و نهی از منکر هست. پس هر مسلمان آشنا به وظیفه از آن جهت که خود را موظف به امر به معروف و نهی از منکر می‌داند، نسبت به اصلاح اجتماعی حساسیت خاصی دارد.<sup>۱</sup>

امام حسین علیه السلام یک مصلح اجتماعی است. حضرت برای اصلاح اجتماعی عصر خود دست به قیام مسلحانه علیه ظلم و فساد می‌زند و در همان حال که زمینه اصلاح اجتماعی را فراهم آورد، یاران و طرفدارانش را به تهذیب نفس و تقوای الهی فرا

۱. محمد جواد صاحبی، اندیشه، اخلاقی در نهضت‌های ابدی، ص ۱۴.

می‌خواند. چون اگر اصلاح‌طلبان خود صالح نباشند، نه معنای اصلاح را به خوبی درک می‌کنند و نه بر فساد و تباهی و ستم می‌توانند فائق آیند.

در مسیر مبارزه باظلم و فساد ممکن است به جای به صلاح آوردن دیگران خود تسلیم فساد شوند. بنابراین اصلاح فردی از اصلاح اجتماعی تفکیک ورزیده است. از این رو اسلام بر صالح بودن رهبری فکری و اجتماعی، تأکید ورزیده است، زیرا رهبر فکری و اجتماعی جامعه در افکار، عقاید، اعتقادات، فرهنگ، اخلاق و ارزش‌ها تأثیر بسزایی دارد. از این رو اسلام به پیروان خود توصیه می‌کند که گرد رهبران فاسد جمع نشوند و از اطاعت و فرمان‌برداری آنان سرباز زنند. چنان که امام حسین (ع) در مراحل مختلف حرکت خود از مدینه به مکه و در منی و بیضه و در مقابل سپاهیان حر بن یزیدریاحی یکی از علل قیام خود را فساد خاندان بنی‌امیه برمی‌شمرد و از شایسته بودن خود برای حکومت با مردم سخن می‌گوید.

مقاصد اصلاح اجتماعی انقلاب امام حسین (ع) از نظر خود آن حضرت، قابل درک بود. همه کسانی که به امام نامه نوشته و او را به عراق دعوت کردند و همه افرادی که در هوای او سر و جان فدا کردند، ضرورت این امر را به خوبی درک کرده بودند و بر اساس همان علل و انگیزه‌هایی که در مباحث گذشته بیان شد اصلاح اجتماعی را لازم می‌شمردند و سپاه اموی را دعوت به تأیید این علل و عوامل و انگیزه‌ها می‌نمودند. بنابراین عواملی که به نظر یاران امام حسین (ع) انقلاب را ایجاب می‌کرد عبارت بود از: فساد بی حد و حصر خاندان اموی، ظلم و ستم و فساد خاندان بنی‌امیه، اعمال سیاست زور و ستم و ارعاب، تحقیر و خواری ملت که توسط حکومت جور اموی به اجرا گذاشته می‌شد. در بحث‌های گذشته علل مختلف به وجود آورنده انقلاب امام حسین (ع) را مورد بحث قرار دادیم، با بهره‌گیری از سخنان ارزشمند امام حسین (ع) اوضاع و شرایط فردی، اجتماعی، سیاسی و همچنین انگیزه‌ها و اهداف انقلاب امام حسین (ع) را تشریح کردیم. سؤالی که در این جا مطرح می‌شود این است که آیا امام حسین (ع) با قیام و انقلاب خود توانست به وضع نابسامان امت اسلامی سر و سامان دهد؟ آیا امام حسین (ع) موفق



به پیاده کردن اصلاحات مورد نظر خود شد؟ آیا ایشان توانست فساد خاندان اموی را از بین برد؟

در پاسخ به این پرسش‌ها باید گفت که امام حسین ﷺ از سرنوشتی که در انتظارش بود با خبر بود و به مناسبت‌های مختلف این مسئله را بیان کرده است. بنابراین نباید هدف امام حسین ﷺ را در اختیار گرفتن حکومت و قدرت دانست، زیرا هدف انقلاب امام حسین ﷺ رسیدن به پیروزی فوری نبود، ایشان کاملاً به این امر واقف بود که در آن شرایط، به دست آوردن یک پیروزی نظامی، ناممکن است.

نباید از انقلاب امام حسین ﷺ همان انتظار را داشته باشیم که از سایر انقلاب‌های معمول جهان داریم. بلکه باید آثار و انقلاب امام حسین ﷺ را در زمینه‌های زیر جست و جو کنیم:

۱ - قطع نفوذ دینی ساختگی امویان که همواره به حکومت و سلطنت خود رنگ دینی می‌دادند و رسوا ساختن روح بی دینی و الحاد زمان جاهلیت که حکومت اموی را توجیه می‌کرد.

۲ - گسترش احساس گناه در وجدان هر فرد مسلمان، به طوری که احساس گناه مبدل به حالت انتقاد گردد و در پرتو آن، هر فردی موقعیت خود را در برابر حیات و اجتماع مشخص سازد.

۳ - ایجاد ارزش‌های اخلاقی جدید برای هر فرد عرب و مسلمان، به طوری که متوجه عوالم نورانی و خیره‌کننده معنوی گردند.

۴ - برانگیختن روح مبارزه و پیکار با فساد در هر فرد مسلمان به منظور استقرار جامعه بر پایه‌های جدید و به خاطر اعاده ارزش‌های انسانی.<sup>۱</sup>

انقلاب امام حسین ﷺ، سرآغاز بیداری مردم و مبدأ پیدایش انقلاب‌های آزادی‌بخش بود. انقلاب امام حسین ﷺ موجب شد که روح مبارزه در مردم زنده شود.

۱. محمد مهدی شمس‌الدین، پژوهشی برآمون زندگانی امام حسین ﷺ، ترجمه مهدی پیشوایی، ص ۲۰۷-۳۰۶.

موانع اصلاح فردی و اجتماعی در پرتو انقلاب امام حسین (ع) توسط مسلمانان و انقلابیون برداشته شود. دعوت کنندگان دیروز که امروز بعد از مدت‌ها آرامش خفت‌بار، به خود آمدند احساس موجودیت و انسانیت کردند. این امر مهم محقق نمی‌شد، مگر به قیام و انقلاب خونین امام حسین (ع) و یاران وفادارش که هدفی جز اصلاح حال امت اسلامی نداشتند.

انقلاب امام حسین (ع) به لحاظ ماهیت اصلاح‌طلبی، اسلام‌خواهی و ظلم‌ستیزی خود همواره مورد توجه انقلابیون و جنبش‌های اصلاحی بوده است. انقلاب اسلامی ایران نیز از این سرچشمه فیاض سیراب شده و از محتوای عالی آن الهام گرفته است. شرایط اجتماعی و فرهنگی و سیاسی قبل از انقلاب اسلامی، شبیه دوران بنی‌امیه بود. ظلم و فساد و ستم سایه سیاه خود را بر همه جا گسترانده بود، اسلام مورد تهاجم قرار گرفته بود و ارزش‌ها به ضد ارزش و منکر به معروف و معروف به منکر تبدیل شده بود. عیاشی و خوش‌گذرانی طاغوت، حیف و میل بیت‌المال، شرایطی را به وجود آورده بود که تنها با حرکت‌های اصلاحی، امید اصلاح و دگرگونی وجود داشت. امام امت با الهام از انقلاب امام حسین (ع) مفاسد رژیم طاغوت را برشمرد و با تبیین مفاسد معاویه و یزید و عمال آنها ذهن‌ها را به مفاسد و ظلم و ستم طاغوتیان زمان، منتقل می‌کرد.

به تعبیر امام امت: «اگر قیام حضرت سیدالشهدا (ع) نبود، امروز ما هم نمی‌توانستیم پیروز شویم.»<sup>۱</sup> «واقعه عظیم عاشورا از شصت و یک هجری تا خرداد چهل و دو و از آن تا قیام عالمی بقیةالله - ارواحنا لمقدمه الفداء - در هر مقطع، انقلاب‌ساز است.»<sup>۲</sup>

پره‌هایی که انقلاب امام حسین (ع) به پیروزی انقلاب اسلامی رساند فراوان بود که در این جا مجال پرداختن به همه آنها وجود ندارد. به قول نویسنده کتاب

۱. حقیقه نور، ج ۱۷، ص ۶۰.

۲. همان، ج ۱۶، ص ۱۲.

فرهنگ عاشورا: «آنچه عاشورا داشت، یک بار ایدئولوژیکی و انگیزه مکتبی برای مبارزه بود. این محتوا در ذهن رهبر انقلاب و در دل پیروان او شکل گرفت و نهضت را بدید آورد و پس از پیروزی هم هشت سال دفاع خونین از انقلاب را اداره و تغذیه کرد.»<sup>۱</sup>

## منابع:

- ۱- فرهنگ و دین، ویراسته میرجالیاده، هیأت مترجمان، انتشارات طرح نو.
- ۲- حماسه حسینی، ج ۲، شهید مطهری، انتشارات صدرا.
- ۳- سخنان حسین بن علی (ع)، تألیف و ترجمه محمد صادق نجمی.
- ۴- مجله حوزه، شماره ۳، مقاله آفاق برون حوزه‌ای، محمدرضا حکیمی.
- ۵- تاریخ طبری، ج ۶.
- ۶- لاهوت، سید بن طاووس.
- ۷- اعیان الشیعه، ج ۴.
- ۸- اندیشه، اصلاحی در نهضت‌های اسلامی، محمد جواد صاحبی، انتشارات کیهان.
- ۹- پژوهشی پیرامون زندگانی امام حسین (ع)، محمد مهدی شمس‌الدین، ترجمه مهدی پیشوایی، انتشارات دارالتبلیغ اسلامی قم.
- ۱۰- صحیفه نور، ج ۱۶- ۱۷.
- ۱۱- فرهنگ عاشورا، جواد محدثی، نشر معروف.

## حضرت امام حسین (ع) و اصلاحات اجتماعی

عباسعلی سلطان زاده

### مقدمه

چنانچه اهل معرفت می‌فرمایند: فطرت از نقص و عیب تنفر دارد و به کمال مطلق علاقه‌مند است و هر کس به فطرتش رجوع کند در می‌یابد که قلبش به هر چه متوجه می‌شود، اگر مرتبه بالاتری بیابد، از اولی منصرف می‌گردد و به کامل‌تر روی می‌آورد.<sup>۱</sup>

بر این اساس عدالت، سخاوت، شجاعت و تمامی صفات کمال مورد علاقه آدمی است؛ و نه فقط خود را وابسته به کمال مطلق می‌داند و به دنبال اوست بلکه می‌خواهد خود را متصف به کمالات ساخته و خود را صاحب کمالات بداند؛ در طول تاریخ نیز انسان‌های سفاک و ستم‌گر و به دور از صفات متعالیه انسانی، خود را عادل و عدالت‌خواه و دارای کمالات و صفات متعالیه دانسته‌اند.

حتی گاهی چنان می‌نمایند که امر بر دیگران مشتبه گشته و با گذشت زمان، صاحب کمال و صفات شایسته شناخته می‌گردند؛ هم چون انوشیروان فرزند قباد، پادشاه ساسانی که در تاریخ به عادل و عدالت‌گستر معروف که گشته است. (رهبر کبیر انقلاب بدین مطلب اشاره فرموده است.<sup>۲</sup>)

۱. ر.ک: امام خمینی (ره)، اربعین حدیث، حدیث یازدهم، ج ۱، ص ۱۸۱ و ۱۸۳.

۲. ر.ک: صحیفه نور، ج ۲، ص ۲۱۴ و ۲۵۲.

با توجه به این مطلب که گذشت، به موضوع اصلاحات، اصلاح طلبی و خصوصیات یک اصلاح طلب واقعی و نقش اصلاحات اجتماعی در نهضت حضرت ابا عبد الله الحسین (ع) می پردازیم:

اصلاح طلبی که صالح بودن و داشتن شایستگی را می طلبد، در لفظ سهل و آسان و در معنا و دلالت بسیار گران قدر و در مقام عمل کاری بس مشکل و طاقت فرسا است. لذا اگر در معنای اصلاحات و اصلاح طلبی دقت گردد و در اطراف مسئله خوب نظر شود، آدمی فریب مذهبیان دروغین اصلاح طلبی را نمی خورد و در می یابد که مُصحح باید دارای ویژگی های انسانی و متعالی باشد. و جز انسان مرتبط با کمال مطلق و معصوم از رجس و خلل و معدود مردمان برگزیده الهی و جهاد کننده با نفس، کسی نمی تواند چنین ادعایی را بنماید.

با بررسی این مطلب، به اهمیت اصلاحات و نقش آن در نهضت حضرت سیدالشهدا (ع) خواهیم پرداخت.

### معنای صلاح

در مفردات راغب آمده است: «الصلاح ضد الفساد وهما مختصان في اکثر الاستعمال بالأفعال وقُوبل في القرآن تارة بالفساد و تارة بالسَّيئة.»<sup>۱</sup> علامه طباطبایی (ع) پس از نقل معنای صلاح، بنا بر قول راغب «که مقابل فساد است» می فرماید: «الفساد الذي هو تَغْيَرُ الشَّيْءِ عَنْ مَقْتَضَى طَبْعِهِ الْأَصْلِيِّ، فَصْلَا حَهُ كَوْنَهُ عَلَى مَقْتَضَى الطَّبْعِ الْأَصْلِيِّ فَيَتَرْتَّبُ عَلَيْهِ مِنَ الْخَيْرِ وَالنَّفْعِ مَا مِنْ شَأْنِهِ أَنْ يَتَرْتَّبَ عَلَيْهِ...»<sup>۲</sup>

بنابر این نقل ها، صلاح مقابل یا ضد فساد و به معنای دگرگون شدن است از آنچه طبع و سرشت اصلی چیزی اقتضا می کند. پس صلاح آن چیز، بودن بر مقتضای طبع و

سرشت اصلی است. در این صورت، خیر و نفعی که آن چیز شأن و منزلتش را داراست، بر آن مترتب می‌گردد.

سپس علامه طباطبائی (ع) پس از تقسیم صلاح ذات و صلاح عمل، چنین نتیجه می‌گیرد: «فصلاح الذات كونها تامة الاستعداد لقبول الرحمة الالهية وافاضة كل خير وسعادة من شأنها أن تتلبس به من غير أن يقرنها ما يفسدها من اعتقاد باطل أو عمل سيئ.»<sup>۱</sup>

پس صلاح ذاتی و لیاقت و شایستگی برای قبول رحمت الهی لازم است، تا از کاستی‌ها به دور بوده و هر خیر و سعادت را جلب کند، بی آن که قرین باور باطل یا عمل ناشایستی گردد و آن را فاسد سازد.

با توجه به این بیان‌ها، اهمیت صلاحیت داشتن برای مقابله با فساد و حرکت در جهت صلاح روشن می‌گردد، و همان‌گونه که فقط عادل می‌داند عدالت گستر شود، برای اصلاح طلبی نیز باید به صالح رجوع کرد. وگرنه چنین باشد، چنان که در طول تاریخ بسیار زخ داده است، فاسدان و مفسدان، مدعی صلح و صلاح و اصلاح طلبی می‌گردند؛ با آن که: ذات نا یافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش

تذکر این مسئله لازم است که در مجمع البحرین در معنای «صالح» آمده: «هو الذي يؤدى فرائض الله و حقوق الناس.»

در این جا وظیفه بزرگ محققان و مبلغان دینی، در آگاه ساختن مردم روشن می‌گردد تا با بررسی تمامی ابعاد مسئله (به ویژه مسائلی که مورد سوءاستفاده فرصت طلبان قرار می‌گیرد) مدعیان دروغین رسوا گشته و سره از ناشره مشخص گردد، و این ممکن نیست مگر با روی آوردن به ثقلین. (وگر نه هر قدمی ناتمام و هر تلاشی به ناکامی می‌انجامد). آری! خداوند متعال چه شیوا و منطقی در مقابل منافقان مدعی اصلاح طلبی پاسخ می‌فرماید. و مؤمنان را از این خطر ناپیدا آگاه می‌فرماید:

«رَمِىَ النَّاسُ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَيَا أَيُّهَا الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ... وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ. أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ.»<sup>۱</sup>

شیخ طبرسی رحمه الله در نحوه فساد منافقان، چند نقل را بیان می‌فرماید: انجام معاصی و بازداشتن مردم از ایمان، یا تمایل و «مساعدت» به کفار و یا تحریف کتاب «قرآن» و تغییر کیش و آیین.

سپس در مورد ادعای منافقان، مبنی بر مُصلِح بودن، دو احتمال را بیان می‌کند:  
۱- آنچه را «دیگران» فساد می‌نامند، در نزد «منافقان» صلاح است؛ چون به انجام آن از هر دو گروه (مؤمن و کافر) در سلامت می‌مانند.

۲- انجام چنین مفاسدی «مذکور در فوق» را انکار می‌کنند (که همین نفاق است).  
سپس خدای متعال این ادعا را تکذیب می‌فرماید که:  
بدانید این‌ها (منافقان) که فساد را صلاح می‌پندارند، مُفسد و تبیه‌کارند و نمی‌دانند که آنچه انجام می‌دهند، فساد است.<sup>۲</sup>

و این خط نفاق و اصلاح‌طلبی آنان، پس از رحلت رسول و امین و حی‌شدت یافت و تا کنون نیز ادامه داشته، و تا ظهور مُصلِح جهانی و ویران‌کننده بنیادهای شرک و نفاق، جریان خواهد داشت: «أَيُّنَ السُّنْطَرُ لِأَقَامَةِ الْأَمِّ وَالْعَوَجِ... أَيُّنَ الْمُدْخَرُ لِتَجْدِيدِ النَّارِضِ وَالسُّنَنِ... أَيُّنَ هَادِمُ أَيْبِيَةِ الشُّرْكِ وَالنِّفَاقِ...»

### اهمّیت اصلاح جامعه

همان گونه که در معنای صالح، از مجمع البحرین آمد که صالح کسی است که فرائض و واجبات الهی و حقوق مردم را به انجام رساند و به بیان علامه طباطبائی - طاب ثراه - صلاح هر چیز به آن است که هر چیزی بر مقتضای طبع و

۱. سوره بقره، آیات ۸ و ۹۰ و ۹۱.

۲. مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۹ و ۵۰، منشورات مکتبه آیه الله المرعشی رحمه الله.



سرشت اصلی اش باشد، تا خیر و صلاح (قابل شانس) بر آن مترتب گردد، ضرورت اصلاح امور جامعه و اصلاحات اجتماعی ظاهر می گردد، البته نه فقط صلاح و اصلاح تمامی امور تهدیدپذیر از فساد و تباهی را در بر می گیرد و موضوعی بدین وسعت دارد، بلکه از نظر اهمیت و ارزش، هم سنگ و هم طراز عدل و عدالت است؛ زیرا، اولاً عدالت در سایه اصلاح امور، توسط انسان صالح می تواند برقرار گردد<sup>۱</sup>، ولی تا صالحی مُصلح نباشد، عدالت نیز بی معنا خواهد بود؛ ثانیاً، اجرای عدالت نیز، برای اصلاح اجتماعی و جامعه انسانی است. علامه طباطبائی (ع) در ذیل آیه شریفه: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ...»<sup>۲</sup> این موارد را به ترتیب از مهم ترین چیزهایی می داند که جامعه انسانی بدان ها استوار است؛ و در دلیل این ادعا می فرماید: «لَمَّا أَنَّ صَلَاحَ الْمَجْتَمَعِ الْعَامِ أَهَمُّ مَا يَبْتَغِيهِ الْإِسْلَامُ فِي تَعَالِيهِهِ الْمُصْلَحَةِ؛ لِأَنَّ فِيهِ أَهَمَّ شَيْءٍ لِلْمَجْتَمَعِ الْمَرْمُومِ، مَهْمٌ تَرْتَبُ عَلَيْهِ صَلَاحُ الْمَجْتَمَعِ الْعَامِ»<sup>۳</sup>

### جایگاه اصلاح طلبی در دیدگاه و نهضت حضرت اباعبدالله الحسین (ع)

معمولاً نامه ها و مکتوبات و به ویژه وصیت نامه اشخاص بزرگ سرشار از پند و موعظه و دربردارنده مهم ترین پیام ها و سفارش هاست.

حال اگر این نامه یا وصیت نامه از سوی برگزیدگان الهی باشد، جز مقاصد و هدف های والای الهی (که برخاسته از نیت های پاک و الهی آنان است) چیزی را دربر ندارد و در باره کرامت انسانی و تعالی و سعادت ابدی اوست.

بیشوای بزرگ ترین و برترین نهضت ها نیز وصیت نامه و سفارشی دارند که در طول تاریخ مورد توجه و سرمشق تمامی پاک اندیشان و آزادمنشان الهی قرار گرفته است.

۱. به خاطر اعتراف بودن معنای اصلاح و صلاح نسبت به عدل و عدالت.

۲. سوره نحل، آیه ۹۰.

۳. ر. ک: تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۳۵۲.

همان گونه که بارها خواننده و شنیده‌ایم، پس از آن که معاویه، یزید را به سلطنت گمارد و ارکان اسلام و معنویت و صلاح امور متزلزل شد و حضرت اباعبدالله الحسین (ع) از بیعت با این جرثومه فساد دوری کرد، آن حضرت (ع) به هنگام خروج از مدینه، هدف از قیام و نهضت مقدسشان را برای جهانیان در وصیت‌نامه‌ای به برادرشان محمد بن حنفیه، می‌فرماید:

حضرت امام حسین (ع) پس از آوردن نام الهی و شهادتین و اقرار به حق بودن بهشت، جهنم و قیامت و این که خداوند، هر کسی را در قبر است برمی‌انگیزاند، قصدشان را از خروج و قیام بیان می‌فرماید. (و آن حضرت (ع) پس از بیان عقاید حقّه و معرفت خویش، عمل خویش را طبق این اعتقادات به منصفه ظهور می‌رساند) که: «... وَ أَتَى لِمُ أَخْرَجَ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُنْصِدًا وَلَا ظَالِمًا وَأَنَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدَى. أُرِيدُ أَنْ أُمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَأَبِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع)...»<sup>۱</sup> و به درستی من از روی خودخواهی، خوش‌گذرانی، فساد و ستم‌گری خروج نکردم، و همانا برای اصلاح در (مورد) امت جدّم خروج کردم. می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم. و سیره و روشم، سیره و روش جدّم و پدرم علی بن ابی طالب (ع) است.»

در این که، چرا آن حضرت در آغاز وصیت عقاید حقّه را بیان می‌کنند، سخن بسیار است و حکمت‌هایی را برای آن برشمرده‌اند. یکی از حکمت‌ها چنین است که: آن حضرت می‌دانستند، دشمن از حربه تکفیر استفاده خواهد کرد و چه بسا بر اثر تبلیغات دشمن، امر بر آیندگان نیز مشتبه گردد.<sup>۲</sup> اما مطلب مهم‌تر، چنان است که حضرت (ع) هدف مقدّس خویش را از این قیام بیان می‌فرماید: اول آن که هر گونه سایعه و تهمت و افترای دشمن مبنی بر این که این خروج، حرکتی دنیوی و برای هوای نفس و یا برای ایجاد اختلاف و

۱. موسوعة کلمات الامام الحسین (ع)، ص ۲۹۰، ج ۲۶۲؛ یحیٰی الزّیّات، ج ۲۴، ص ۳۲۹.

۲. ر. گ: حاج شیخ حسین عدلین، فائده، ص ۸۰۹.

ناامنی میان امت اسلامی و یا برای خشونت طلبی است، خنثی شود؛<sup>۱</sup> دوم، این خروج و قیام مقدس برای رفع فساد و اصلاح طلبی در میان امت جدشان است، و به فرمایش علامه شهید مرتضی مطهری (ع): «دنیا بداند که حسین (ع) جز اصلاح امت، هدفی نداشت.»<sup>۲</sup>

سومین مطلب این است که اصلاح طلبی در جامعه اسلامی به صورت دو امر مهم جلوه می نماید که حضرت سید الشهدا (ع) بدان اشاره فرموده اند:

الف) امر به معروف و نهی از منکر؛

ب) سیره نبوی و علوی را روش عملی خویش قرار دادن.<sup>۳</sup>

پس در حقیقت، هدف مقدس والا و بی نظیری که سعادت دنیا و آخرت امت مسلمان را تأمین می نماید و رضایت الهی در آن است، همانا اصلاح طلبی در جامعه اسلامی، است آن امام معصوم (ع) و آگاه به امور، بدان واقف بوده و نهضت را بر اساس آن آغاز کرده اند.

### ضرورت امر به معروف و نهی از منکر در امر اصلاحات اجتماعی

هر چند معنای لغوی «صلاح» و «اصلاح» معلوم گشت، و مراد از «صلاح» و «فساد» به نقل از علامه طباطبائی (ع) به دست آمد، اما مصداق واقعی «اصلاح» (همان طور که از وصیت و سفارش حضرت اباعبدالله الحسین (ع) معلوم گشت) دو امر است:

۱- امر به معروف و نهی از منکر؛

۲- سیره عملی پیامبر اسلام (ص) و امیر مؤمنان (ع) را به کار بستند.

۱. ر.ک: همان، ص ۱۱۰.

۲. ر.ک: حماسه حسینی، ج ۲، فصل هفتم.

۳. این مطلب را می توان به طور گسترده از بیانات علامه شهید مرتضی مطهری (ع)، به دست آورد. (ر.ک:).

اگر امر به معروف و نهی از منکر از جامعه رخت بر بندد، فساد و تغییر امور امری عادی خواهد شد. و جامعه روی صلاح را نخواهد دید. استاد شهید مرتضی مطهری درباره اهمیت موضوع امر به معروف و نهی از منکر در نهضت ابا عبد الله الحسین علیه السلام می فرماید: «اگر دعوتی از امام علیه السلام نمی شد، حسین بن علی علیه السلام به موجب قانون مر به معروف و نهی از منکر نهضت می کرد. اگر هم تقاضای بیعت (با یزید) از او نمی کردند، باز هم ساکت نمی نشست.»<sup>۱</sup> بنابراین، مسئله مهم و اساسی در نهضت حسینی، فقط اصلاح اندیشی و اصلاح طلبی بوده که آن حضرت علیه السلام مصداق عینی اصلاحات را امر به معروف و نهی از منکر و عمل به سیره نبوی و علوی دانسته اند؛ نه آن که عامل اصلی قیام و خروج آن حضرت علیه السلام بیعت نکردن و یا دعوت کوفیان از آن حضرت علیه السلام باشد. شاعر دل سوخته اهل بیت، صابر همدانی چنین سروده است:

از حسین علیه السلام، اکتفا به نام حسین علیه السلام نبود در خور مقام حسین علیه السلام  
بلکه باید، که خلق دریابند علت اصلی قیام حسین علیه السلام

### عنایت ویژه سید الشهداء علیه السلام به امر به معروف و نهی از منکر

حضرت امام حسین علیه السلام در طول نهضت مقدسشان (حتی در زمان معاویه و قبل از زمان خروج علیه یزید) بارها بر این دو امر مهم (امر به معروف و نهی از منکر) تأکید فرموده اند؛ هم چون:

- ۱- در دوران امامتشان در جواب نامه معاویه، پس از تذکرشان نسبت به فجایع و قتل شیعیان توسط معاویه، در مورد بیعت گرفتن از مردم برای به سلطنت رسانیدن یزید شراب خوار و سگ باز و به دنیای کنیزان آوازه خوان و انواع آلات لهو، هشدار می دهند؛<sup>۲</sup>
- ۲- قبل از خروج از مدینه در کنار قبر مطهر جدشان چنین می فرمایند: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا قَبْرُ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم وَأَنَا ابْنُ بَيْتِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم وَقَدْ حَضَرَنِي مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ عَلِمْتُ.

۱. خماسة حسینی، ج ۲، فصل پنجم، بخش دوم.

۲. رک: موسوعة کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۲۵۳ تا ۲۶۲، ج ۲۲۸، ۲۲۷ و ۲۲۴.

اللَّهُمَّ وَائِي أَحَبُّ الْمَعْرُوفِ وَأَكْرَهُ الْمُنْكَرِ...»<sup>۱</sup>

که در این جا تصریح آن حضرت (ع) نسبت به علت خروجشان (مبنی بر امر به معروف و نهی از منکر)، راه را بر باوه سرایی ها می بندد؛

۳- در منزل ذوحسم (جبل ذوحسم) خطبه‌ای تاریخی بیان فرمودند، که در آن آمده است: «أَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يَعْمَلُ بِهِ وَالِى الْبَاطِلِ لَا يَنْتَاهِي عَنْهُ؟ لَيَرَّغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ حَقًّا حَقًّا. فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا شَهَادَةً (الاسعادة) وَالْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بِرَمًا.»<sup>۲</sup>

و شاعر اهل بیت (ع) ابوالحسن ورزی سروده:

حق و باطل چون در آویزد به جنگ

با شرف مردن به از ماندن به ننگ

آن امام معصوم (ع) توجه مردم را به حق و باطل جلب می فرمایند، که اگر کسی درک نماید، بالطبع می پذیرد که با عمل نشدن به حق و بازداشته نشدن از باطل، زندگی در چنین محیطی تحمل نکردنی می گردد، و در نتیجه شخص معتقد به خدای متعال، در خواست لقاء الله را می کند.

آن حضرت (ع) که دارای فطرتی پاک هستند، نظر نهایی خویش را درباره قرار گرفتن در چنین اجتماعی فاسد، بیان می فرمایند که مرگ را (که مفارقت روح از بدن و مقدمه رسیدن به لقاء پروردگار است) سعادت و نیک بختی دانسته و در جامعه‌ای که باید با ستم‌گران (روی گردان از حق و گرونده به باطل) هم نشین شد، زندگانی جز زجر و ملال نخواهد بود؛

۴- آن حضرت (ع) در موقعیت «بیضه» برای اصحاب خود و سپاه خُر خطبه‌ای خواندند، که هم انگیزه ایشان را برای خروج و قیام روشن می سازد و هم اعتقاد عملی آن حضرت (ع) را نسبت به اصل امر به معروف و نهی از منکر و اعتراض به وضع نابسامان

۱. رک: همان، ص ۲۸۷، ج ۲۵۶. به نقل: الفتوح، ج ۵، ص ۳۰.

۲. همان، ص ۲۵۵ و ۳۵۶، ج ۳۴۳، لاهوت، ص ۷۹.

موجود را آشکار می‌سازد. آن مُصلِح زمانه، با اشاره به روایتی از رسول الله ﷺ مبنی بر این که (اگر کسی، سلطان جائر و ستم‌کاری را ببیند که حرمت‌های الهی را حلال می‌شمارد و پیمان الهی را می‌شکند و با سنت رسول الله ﷺ مخالفت می‌کند و دربارهٔ بندگان خداوند با دشمنی و آن گونه که روا نیست، برخورد می‌کند، پس (آن شخص ناظر) با رفتار و گفتار بر علیه آن ستمکار متغیر و دگرگون نگردد، بر خداوند حق است که او را در جای‌گاه آن سلطان جائر (در جهنم) بیافکند).

در ادامه می‌فرمایند: «أَلَا وَإِنَّ هَؤُلَاءَ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ وَتَرَكَوا طَاعَةَ الرَّحْمَنِ وَأَظْهَرُوا الْفَسَادَ وَعَظَلُوا الْحُدُودَ وَاسْتَأْثَرُوا بِالْفِئَةِ وَأَحْلَوْا حَرَامَ اللَّهِ وَحَرَمُوا حَلَالَ اللَّهِ وَأَنَا أَحَقُّ مِمَّنْ غَيَّرَ»<sup>۱</sup> هشدار می‌دهند که در زمان فعلی نیز، اینان (گروه بنی امیه و حامیانشان) از شیطان پیروی کنند و اطاعت پروردگار را ترک کرده‌اند و فساد و تباهی را آشکار ساخته‌اند و حدود الهی را وانهاده‌اند و در مورد فیه (غنائم و خراج) خودسری نموده‌اند و حرام الهی را حلال و روا شمرده‌اند و حلال الهی را تحریم کرده‌اند.

در پایان، آن حضرت (ع) (دربارهٔ عمل به فرمایش حضرت پیامبر ﷺ) برای خویش حقّ فزون‌تر را (نسبت به دیگران) در جهت تغییر و دگرگونی «حال» (در قبال این همه حرمت‌شکنی و بدعت) قائل می‌شوند؛ زیرا هم نسبت به دیگران، در درک حقایق هشیارتر بوده و هم به جهت جانشین رسول الله ﷺ و وظیفه و رسالتی والاتر دارند و نسبت به دین جدّشان دل‌سوزتر هستند؛

۵. در خطبهٔ روز عاشورا، دربارهٔ موعظه ناشنوی کوفیان و تحریفات و منکراتی که در کتاب الهی و دین شده، خطابه‌ای می‌فرمایند و در نهایت، از زیر بار بیعت با یزید و عبیدالله نرفتن خویش خبر می‌دهند که: «أَلَا إِنَّ الدَّعِيَّ بْنَ الدَّعَى قَدَّرَ كَرَبَيْنِ اثْنَيْنِ، بَيْنَ الْقَتْلَةِ (السِّلَةِ) وَالذِّلَّةِ، وَهَيْهَاتَ مَا أَخَذَ الدَّيَّيَّةَ. أَيْ اللَّهُ ذَلِكَ وَرَسُولُهُ...<sup>۲</sup> آری! ناپاک

۱. همان، ص ۳۶۰، ح ۳۵۰ به نقل: احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۶۰۹ در ضمن همین فرمایش (با کمی تفاوت) به عنوان

پیام حضرت امام حسین (ع) به اشراف کوفه آمده. ر.ک: همان، ص ۳۷۷، ح ۳۶۵.

۲. همان، ص ۴۲۲ - ۴۲۴، ح ۴۰۲، به نقل از: مقتل الحسین (ع) للخوارزمی، ج ۲، ص ۶.

نایاک زاده‌ای (عبیدالله بن زیاد) در آن دوران مصیبت‌بار، با تطمیع، ترغیب و تخویف منافقان یمان شکن، دو راه را «بر آن پیشوای معصوم (ع)» ثابت می‌سازد (که راه سومی وجود ندارد): (جنگیدن) و کشته شدن (و در تنگنا قرار گرفتن)، یا پستی و خواری کشیدن (و زندگی نکبت‌بار).

و عکس‌العمل حضرت ثارالله (ع) به صورت ندایی جاودانه با عملی مردانه و بی‌نظیر، در تاریخ به ثبت می‌رسد که: «هرگز! خواری و تحقیر شدن را نمی‌پذیرم و طبق نقلی معروف که می‌فرماید: هیهات منا الذلة. ابی الله ذلک لنا ورسوله والمؤمنون...»<sup>۱</sup> ذلت و خواری از ما دور است. خداوند و رسولش (ص) و مؤمنان، این (ذلت و خواری) را برای ما نمی‌پسندند:

از آستان همت ما ذلت است دور      و ندر کتنام غیرت ما نیستش ورود  
سپس اعلام می‌کنند که با همان عده کم اهل بیت و قبیله‌شان و با وجود فراوانی دشمن و ترک گفتن یاور، به سوی جهاد خواهند رفت. شاعر اهل بیت محمد حسین بهجتی (شفق) چه زیبا سروده است که:

جاودان بیت‌مت استاده به پیکار، دلیر      لا اری الموت تو را وژد زبان است هنوز  
باغ خشکیده دین را تو ز خون دادی آب      نه عجب گر که شکوفا و جوان است هنوز  
اگر کسی این اعتقاد پاک و اراده بی‌نظیر را باور نماید، هر چند کافر یا مشرک باشد، به نتیجه (حداقل دنیایی) آن خواهد رسید. همان‌گونه که مهاتما گاندی، روش مبارزه را از حضرت اباعبدالله الحسین (ع) فرا گرفته و پیروزی بر استعمار انگلیس را وام دار آن حضرت (ع) است.

در نهایت، سیره عملی آن حضرت (ع) (علاوه بر اعتقاد راسخ ایشان)، حاکی از ارج نهادن به این اصل بوده و در جهت پیش برد اهداف اصلاح طلبانه، از آن استفاده نموده‌اند.

امتناع از بیعت با یزید پس از مرگ معاویه، و در موقع احضارشان به نزد ولید بن عتبه (والی مدینه) که می فرمایند: «يَزِيدُ رَجُلٌ فَاسِقٌ شَارِبُ الْخَمْرِ قَاتِلُ النَّفْسِ الْمُحَرَّمَةِ مُغْلِبٌ بِالْفِسْقِ. وَمَثَلِي لِأَيُّبِغٍ لِمِثْلِهِ»<sup>۱</sup> عزت نفس حسینی را بیان می کند: از این بیعت که دشمن خواست، اولاد پیمبر را

همان خوش تر، که بنهادند گردن، تیغ و خنجر را

ملک الشعراء صیوری

و بارها آن مولانا<sup>۲</sup> در مسیر مدینه تا مکه و به ویژه از مکه معظمه به طرف کوفه (و کربلا)، عملاً موضع قاطع خویش را ابراز فرموده اند (هم چون گفتگوی شان با محمد بن حنفیه، ابن عباس، ابن زبیر، ابن عمر، بنی هاشم، اهل کوفه و بصره و افراد بین راه).

### علت تأکید امام حسین (ع) بر امر به معروف و نهی از منکر

حضرت سیدالشهدا<sup>۳</sup> در خطبه ای که معروف است در «منی» قبل از مرگ معاویه، ایراد فرموده اند، در تفسیر قول خداوند متعال که می فرماید: «الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»<sup>۴</sup> چنین می فرمایند: «قَبْدَهُ اللَّهُ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةٌ مِنْهُ لِعَلِّمَهُ بِأَنَّهُ إِذَا أُدِيَتْ وَ أَقِيمَتْ اسْتَقَامَتِ الْفَرَائِضُ كُلُّهَا هَيْتُهَا وَ ضَعْفُهَا وَ ذَلِكَ أَنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ دُعَاءٌ إِلَى الْإِسْلَامِ مَعَ رَدِّ الْمَظَالِمِ وَمُخَالَفَةِ الظَّالِمِ وَ قِسْمَةِ الْفَيْ وَالْغَنَائِمِ وَ اخْذِ الصَّدَقَاتِ مِنْ مَوَاضِعِهَا وَ وَضْعِهَا فِي حَقِّهَا»<sup>۵</sup> ... با انجام شدن و برپا گشتن این فریضه، تمامی فرائض (چه آسان و چه دشوار) برپا می گردند، بدان علت که امر به معروف و نهی از منکر ندای به سوی اسلام است، با بازگرداندن آنچه به ستم گرفته شده و ستیز با ستمگر و قسمت و بخش کردن بیت المال و غنیمت های به دست آمده (و بهره و نصیب افراد

۱. همان، ص ۷۷۸، ح ۲۴۴ به نقل از: الفتوح، ج ۵، ص ۹۹ و ص ۲۸۲، ح ۲۵۰ به نقل از: منبر الاحزان، ص ۲۴.

۲. سوره توبه، آیه ۷۶.

۳. موسوعة الكلمات الامام الحسين، ص ۲۷۵، ح ۲۴۲ به نقل از: تحف العقول، ص ۱۶۸.



مسلمان را به آنان دادن) و گرفتن صدقات (واجبه) از محل‌های تعیین شده‌اش و به کار گرفتن و نهادن آن در محل‌های سزوارش».

با این بیان گویا و عالی، جای حرفی برای غیر نمی‌ماند، تا بتواند بدون این فریضه الهی و عمل به آن، در پی تحقق جامعه‌ای صالح و شایسته باشد، و بی‌رو درویی و مقابله، اصلاحات اجتماعی پدید آورند تا تمامی افراد جامعه بدان پای‌بند شوند و با آزادی کامل پذیرای آن گردند.

### لزوم روش‌مداری برای رسیدن به اصلاحات واقعی

همان‌طور که مدعی اصلاح، خود باید صالح باشد تا بتواند مصلح گردد، یک مدعی اصلاح باید به سیره و روش مطمئنی که به اراده و خواست الهی و اطاعت حق تعالی است، تمسک جوید.

لذا آن صالح مصلح، یعنی حضرت اباعبدالله الحسین (ع) به سیره و روش نبوی و علوی تمسک فرموده‌اند که همانا صراط مستقیم الهی همین است و در حقیقت پیروی از آنان پیروی از خدای متعال است که خداوند متعال می‌فرماید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ**<sup>۱</sup> و طبق روایات، به طور یقین مصداق واقعی اولی الامر، دوازده امام معصوم (ع) هستند.<sup>۲</sup>

آری! روش‌مداری است که می‌تواند انسان را در پیش‌برد اهدافش ثابت قدم سازد. و اگر این سیره و روش برگرفته از الگوهای الهی باشد، آدمی در صلاح و سداد پیش خواهد رفت و بر این محور صلاح، اصلاحات هم انجام خواهد پذیرفت. که خدای متعال می‌فرماید: **لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ...**<sup>۳</sup>

۱. سوره نساء، آیه ۵۹.

۲. ر. ک: تفاسیر روانی، هجمن: البرهان فی تفسیر القرآن. علامه سیدهاشم البحرانی.

۳. سوره احزاب، آیه ۲۱.

## رفع شبهه

چرا با وجود آن که طبق روایات، ائمه اطهار (ع) همگی اولی الامر و واجب الطاعه هستند، حضرت امام حسین (ع) به عمل به سیره نبوی و علوی اشاره می فرمایند؟ و مگر خود ایشان واجب الطاعه و دارای سیره و روش الهی نیستند؟ جواب هایی می توان داد، من جمله:

الف) همان گونه که از فرمایش بزرگانی، هم چون علامه شهید مرتضی مطهری پیداست، پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) با منحرف شدن مردم از خط اطاعت از ولایت و عینیت یافتن و تقدس عمل به سیره شیخین و مقاومت امیرمؤمنان (ع) نسبت به این سیره غلط در زمان خلافت ظاهری شان و دوباره کم رنگ شدن پیروی از ولایت و امامت پس از شهادت مولای متقیان (ص)، به ویژه پس از خانه نشین شدن حضرت امام حسن مجتبی (ع)، در دوران امامت امام حسین (ع)، با روی کار آمدن یزید و احساس خطر نمودن نسبت به فراموش شدن سیره نبوی (ص) و هم چنین با فراموشی سیره علوی و حتی ترور شخصیت والای امیرمؤمنان (ع) (که در زمان سلطنت معاویه بر منبرها آن حضرت را لعن می کردند)، حضرت اباعبدالله الحسین (ع) بر سیره مداری و عمل به سیره و سنت پیامبر گرامی اسلام و وصی ایشان تأکید فرمودند، تا در کنار نبوت و سنت نبوی، امامت و سیره علوی (ع) تثبیت گشته، حتی به صورت سندی افتخارآمیز برای تمامی نسل ها در تمام اعصار ماندگار بماند.<sup>۱</sup>

ب- با توجه به خطبه ها و فرمایش های حضرت امام حسین (ع) در طول نهضت و قیام مقدس شان، آن حضرت (ع) دل ها را متوجه محوریت امامت خویش و مقتدا بودنشان فرمودند و با بیان این که ایشان از اهل بیت نبوت و رسالتند، عملاً فهماندند که هر مدعی دیگری از مسیر اسلام و سیره پیامبر (ص) منحرف است.<sup>۲</sup> و فقط اهل بیت عصمت و

۱. ر.ک: حبابه حسینی، ج ۴، فصل هفتم.

۲. همچون عبدالله بن زبیر که به مکه رفته و نصیحت حضرت امام حسین (ع) را نپذیرفته و در مکه سائده موجب حرمت شکنی حرم امن الهی نیز گشته و به قتل رسید.

طهارتند که می توانند هادی و پیشوای امت اسلامی باشند و راه صلاح را از فساد تشخیص داده، بر اساس آن انجام وظیفه فرموده و امت اسلامی بلکه تمامی ملت ها را نجات بخشند.

رو کسب فیض و فخر کن از مکتب حسین (ع)

کان مکتبت به دولت جاوید رهبر است

ج) سیره حضرت امام حسین (ع) جدا از سیره حضرت رسول اکرم (ص) و حضرت

امیرمؤمنان (ع) نیست، لذا عمل به سیره نبوی و علوی (ع) همان عمل به سیره امام حسین (ع) است؛ هم چنان که اطاعت و پیروی از ائمه اطهار (ع)، همان اطاعت از حضرت ختمی مرتبت (ع) بوده و پیروی و اطاعت از رسول الله (ص) هم جدای از اطاعت پروردگار متعال نیست.

شواهدی از بیان های والای سیدالشهدا (ع) پیرامون اصلاحات اجتماعی

حضرت اباعبدالله الحسین (ع) در طول نهضت مقدسشان (و حتی قبل از خروج و

قیامشان) در پی اصلاح امور امت اسلامی بوده اند، و این هدف مقدس را بارها ابراز فرموده اند که از آن جمله است:

۱- یکی دو سال قبل از مرگ معاویه، در ایام حج با جمع نمودن حجاج در سرزمین

منا (که در آن میان حدود دویست نفر از صحابه رسول الله (ص) حضور داشتند)، آن

حضرت (ع) پس از تذکر نسبت به طغیان گری معاویه، و برای جلوگیری از به سلطنت

رسیدن یزید، در خطبه ای از حاضران تقاضای دعوت از غایبان مورد اطمینان را کردند و

در مورد علت چنین مسئله ای می فرماید:

«فَادْعُوهُمْ إِلَى مَا تَعْلَمُونَ مِنْ حَقِّنا، فَإِنِّي أَخَوْفُ أَنْ يَذَرَسَ هَذَا الْأَمْرُ وَيَذْهَبَ

الْحَقُّ وَيَغْلِبَ وَاللَّهُ مِمَّنْ ثَوْرُهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ<sup>۱</sup>، آنان را به آنچه از حق ما می دانید،

۱. موسوعة كلمات الامام الحسين (ع)، ص ۷۷۰، ج ۲۴۰، به نقل از: کتاب سلیم بن قیس، ص ۲۰۶، و تسبیح ابن

خطبه، همان ص ۲۷۳، ج ۲۴۱ به نقل از: الاحتجاج، ص ۲۹۶.

بخوانید. پس به درستی که من می‌ترسم این امر مندرس و مخو گشته و حق مغلوب شده از بین برود.»

طبق این روایت‌ها آن حضرت (ع) آنچه از قرآن در مورد اهل بیت (ع) نازل شده و آنچه از رسول الله (ص) درباره (فضائل) پدر، مادر و برادرشان و در مورد خودشان و اهل بیتشان آمده، بیان فرموده و صحابه با کلمه «اللهم نعم» تصدیق می‌نمودند و تابعین نیز چنین تصدیق می‌نمودند: «اللهم قد حدثني به من اصدقه وأثمنه من الصحابة خبايا، از صحابه کسی که او را تصدیق کرده و امین می‌شمارم، آن را برایم روایت نمود.»<sup>۱</sup>

خطبه حضرت اباعبدالله الحسین (ع) در «منا» (که به گونه‌های مختلفی نقل شده) نکته‌هایی مهم را در بر دارد:

الف) آن حضرت (ع) پیشوایان و مصلحان واقعی را در معرض تأیید صحابه (که مورد اطمینان مردمند) قرار می‌دهند، و همگان به طور آشکارا به عظمت، عصمت و صلاحیت اهل بیت (ع) و فضیلتشان نسبت به دیگران اذعان نموده و آن را مورد تأیید خدای متعال و رسول گرامش می‌بینند، و لذا به طور ضمنی صلاحیت هدایت مردم و اصلاح امورشان توسط اهل بیت اثبات می‌گردد.

ب) راه به روی دسیسه‌های معاویه و اذنباش برای وجهه شرعی و الهی دادن به خود و کارهای پلیدشان بسته شده و مکرشان برای به زیر سلطه کشاندن مردم بر ملا گشته و راهشان برای سلطنتی کردن خلافت بر مسلمین دشوار و ناهموار می‌گردد.

ج) آن حضرت (ع) نسبت به عواقب شوم سکوت مرگ‌بار در برابر ظلم و فساد دستگاه بنی امیه هشدار داده و با آنان اتمام حجت می‌فرمایند.

از همه مهم‌تر آن که، آن امام معصوم (ع) با دید وسیع و وفق فکری والایان، برای مقابله با آن دسیسه‌های شوم موجود در جامعه اسلامی آن روز، ذهن‌ها را نسبت به حقایق روشن ساخته و حتی نسبت به غایبان منصف بالایمان و مطمئن نیز احساس

مستولیت فرموده، خواستار شدند که این حقایق مهم بدانان برسد، تا حق از بین نرود. و ذهن مؤمنان در مسیر حق و حرکت به دنبال امام بر حق زمان خویش، دچار تزلزل و تشویش نگردد.

همه این‌ها نیز در مسیر اندیشه اصلاحات راستین الهی است، هم چنان که آن حضرت (ع) در آخر خطبه‌ای که به ایشان استناد داده شده (و در منا ایراد گشته)، خداوند را شاهد و گواه می‌گیرند که: برای نشان دادن آثار و نشانه‌های دین الهی و به ظهور رساندن اصلاح در سرزمین‌های خداوندی و ایمن گشتن بندگان مظلوم خداوند و برای عمل شدن به فرائض (و واجبات) و سنت‌ها (و مستحبات) و احکام الهی، چنین اقدام «و اتمام حجتی» را انجام داده‌اند.<sup>۱</sup>

۲) حضرت امام حسین (ع) در منزل بطن الرمة، در پاسخ به سؤال عبدالله بن مطیع، مبنی بر علت خروج آن حضرت (ع)، از مدینه منوره به مکه معظمه، می‌فرمایند: «إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ كَتَبُوا إِلَيَّ يَسْأَلُونَنِي أَنْ أَقْدِمَ عَلَيْهِمْ لِمَا رَجَّوْا مِنْ أَحْيَاءِ مَعَالِمِ الْحَقِّ وَ إِمَائَةِ الْبِدْعِ»<sup>۲</sup> که معلوم می‌گردد پس «از خروجشان از مدینه» حتی علت این که آن حضرت دعوت اهل کوفه را بپذیرفتند، به جهت تمایل اهل کوفه به زنده ساختن آثار حق و میراندن و «از بین بردن» بدعت‌ها و «خلافت دین» بوده است.

### تذکر مهم

گمان برخی بر این است که یکی از عوامل خروج و قیام حضرت اباعبدالله الحسین (ع) صرف دعوت اهل کوفه از ایشان برای رسیدن به خلافت است، و حتی برخی می‌خواهند امتناع حضرت امام حسین (ع) را از بیعت با یزید، به جهت دعوت کوفیان و اجابت آن حضرت (ع) به دعوت آنان بدانند.

۱. در کتب: همان، ص ۲۷۶، ج ۲۴۲ بد نقل از: تحف العقول، ص ۱۶۸.

۲. همان، ص ۲۴۰، ج ۲۱۹.

علامه شهید مرتضی مطهری رحمته الله این نظریه‌های واهی را با استدلال‌هایی منطقی و با توجه به تقدم تاریخ عدم بیعت آن حضرت علیه السلام نسبت به تاریخ دعوت کوفیان مرود دانسته و عنصر اصلی قیام حضرت را عامل امر به معروف و نهی از منکر و تکیه بر روش و سیره نبوی و علوی می‌دانند.<sup>۱</sup> (که طبق فرمایش آن مولا، در جهت تحقق امر اصلاح امت جدشان است.)

۳- در منزل ذوحسم (ذوحُشم)، (پس از اقامه نماز ظهر و اقتدای اصحابشان با سپاهیان حرّ، به آن حضرت علیه السلام)، آن حضرت علیه السلام به جهت و انگیزه اهل کوفه در «پیامشان به آن حضرت» اشاره می‌فرمایند: «...فَإِنَّهُ لَيْسَ لَنَا إِمَامٌ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَجْمَعَنَا بِكَ عَلَى الْهُدَى وَالْحَقِّ»<sup>۲</sup> (که امامت و پیشوایی آن حضرت علیه السلام را برای اجتماع و گرد آمدن پیرامون هدایت و حق خواسته‌اند.)

۴- در همین منزل ذوحسم ضمن اشاره به روی داد امور مشهود، گوش زد می‌فرمایند که دنیا تغییر یافته و دگرگون شده، منکرات (فساد و تباهی) رخ داده و معروف و نیکی‌ها پشت پا افتاده و این امر استمرار یافته است...<sup>۳</sup>

این خطبه در حالی ایراد می‌گردد که علاوه بر اصحابشان، لشکر خُر نیز حضور دارند، که در حقیقت مخاطبان اصلی‌اند.

علاوه بر این موارد، آن حضرت علیه السلام در طول مسیر (به ویژه از مکه معظمه تا کربلا)، در جهت ارشاد و اصلاح اشخاص (که جزئی از جامعه هستند)، از هیچ کوششی، حتی رفتن به نزد افراد دریغ نفرمودند؛ مانند فرمایش آن حضرت علیه السلام با عبدالله بن زبیر، عبدالله بن عمر، عمرو بن سعید بن العاص و برادرش یحیی بن سعید، (که بر آن حضرت معترض بودند) و نیز گفتگو با فرزندی و بشرین غالب و همین طور به حضور طلبیدن زهیر بن قین

۱. ر.ک: حماسه حسینی، ج ۲، فصل یازدهم، بخش اول و فصل هفتم و هشتم.

۲. موسوعة کلمات الامام الحسین علیه السلام، به نقل از: ص ۳۵۵، ج ۳۴۲ به نقل از: الارشاد، ص ۲۲۴.

۳. ر.ک: همان، ص ۳۵۵، ج ۳۴۳، به نقل از: اللهوف، ص ۷۹.

(که به واسطه ارشاد آن حضرت (ع)، توفیق هدایت الهی را یافت) و نیز با امتناع ورزیدن عبیدالله بن الحر الجعفی از رفتن به خدمت آن مولا (ع)، آن حضرت (ع) خود به نزدش رفتند (ولی تن به اطاعت نداده و تا آخر عمر پشیمان بود) و در نهایت به هنگام ارشاد لشکر دشمن، حز بن یزید (و به نقلی چند نفر دیگر) به جمع اولیاءالله پیوستند.<sup>۱</sup>

### ریشه دار بودن اصلاح طلبی حضرت امام حسین (ع)

اهمیت و ارزش اصلاحات اجتماعی در نهضت حضرت اباعبدالله الحسین (ع) از آن جا بیشتر تبلور می یابد که علاوه بر تأیید الهی و ارزش نهادن خدای متعال به اصلاح و عمل مصلحان،<sup>۲</sup> حضرت امیرمؤمنان (ع) در حساس ترین و بزرگ ترین لحظه های زندگی ارزش مندشان و در دردناک ترین لحظه های حیاتشان (پس از ضربت خوردن)، را به فرزندان خود (حسنین (ع))، و سپس علاوه بر این دو بزرگوار به تمامی فرزندان و خاندان خویش و هر کسی که این نوشته هایشان به او می رسد، مهم ترین وصیت ها را می فرمایند. که در آن پس از وصیت به تقوای الهی و نظم در کارشان، به «اصلاح ذات البین» سفارش می فرمایند. و از قول جد (فرزندانشان) (ع) نقل می فرمایند که آن حضرت (ع) فرموده اند: «اصلاح ذات البین افضل من عامة الصلاة والصيام»<sup>۳</sup> اصلاح ذات البین از کلیه نماز و روزه برتر است.<sup>۴</sup>

در قرآن کریم به اصلاح ذات البین اشاره شده و در کنار تقوای الهی و اطاعت از خداوند و رسولش (ص) بدان امر شده است: «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»<sup>۵</sup>.

۱. ر.ک: نفس المهموم و منتهی الاحال.

۲. سوره بقره، آیه ۲۲۲.

۳. نهج البلاغه، نامه ۴۷.

۴. ترجمه و شرح نهج البلاغه، فیض الاسلام، ص ۹۷۹.

۵. ر.ک: سوره انفال، آیه ۱.

علامه طباطبائی<sup>۱</sup> در معنا و تفسیر اصلاح ذات البین، چنین بیان فرموده است: فقیل: «ذات البین أي الحالة والرابطة السيئة التي هي صاحبة البین. فالمراد بقوله تعالى: «أصلحوا ذات بینکم»، أي أصلحوا الحالة الفاسدة والرابطة السيئة التي بینکم؛<sup>۲</sup> معنای ذات البین این است که حالت یا رابطه بدی که همراه دو طرف گشته، پس مراد الهی چنین است که: حالت فاسد و رابطه بدی که میان شماست، اصلاح نمایند، بنابراین:

أولاً: امر الهی (در کنار تقوای الهی) بر اصلاح میان امت تعلق گرفته است:

ثانیاً: با توجه به وصیت و سفارش حضرت امیرمؤمنان<sup>۳</sup> نسبت به امر تقوا و اصلاح بین مردم، هم توجه ویژه آن حضرت<sup>۴</sup> به این امر الهی معلوم می‌گردد و هم اهمیت ویژه امر اصلاح امت (به واسطه سفارش آن حضرت<sup>۵</sup> در آن اوضاع حساس) ظاهر می‌شود.

ثالثاً: حضرت سیدالشهدا<sup>۶</sup> درباره امر الهی و به جهت این که مخاطب خاص حضرت امیرمؤمنان<sup>۷</sup> بودند، در قبال وصیت امام زمانشان، مسئولیت اجرای آن را (به ویژه به عنوان خلیفه و جانشین پدر و برادر بزرگوارشان) بر عهده داشته، در زمان مقتضی و با اوضاع حساس زمانشان، عمل به امر اصلاح را به کار بسته و برای آن قیام فرموده و دیگران را نیز به اطاعت از حضرتشان در امر اصلاح جامعه مسلمین فرا خواندند. در قبال تعهد و احساس مسئولیت نسبت به این مسئله حتی از ایتار جان خویش و خاندان و اصحابشان دریغ نفرمودند و حتی با آگاهی نسبت به اسیر شدن نوامیشان، بار هم چشم‌پوشی از اصلاح امت جدشان را روا ندانستند و مرگ را بر زندگی در جامعه‌ای که ظالمان و ستم‌گران «مفسد و تبه‌کار» زیست می‌کنند، ترجیح دادند.

شاعر انقلابی، حسین پژمان «بختیاری» چه زیبا حماسه و عزت حسینی را ترسیم نموده است:



او کشته نیست، زندهٔ اعصار و قرن‌هاست  
 کش نام نیک، تا به ابد زیب دفتر است  
 خواری و سرشکستگی آرد قبول ظلم  
 او تا جهان به جاست، عزیز است و سرور است  
 آن آهنین جگر که ز تصویر تیغ او  
 تب لرزه مر سپاه عدو را، به پیکر است  
 مظلوم نیست، خانه برانداز ظالم است  
 لب تشنه نیست ساقی نسیم و کوثر است  
 و در آخر به ما چنین سفارش می‌کند:  
 دین‌دار باش و عدل‌گزين باش و مرد باش

کاین مکتب‌گزیدهٔ سبط پیمبر است<sup>۱</sup>  
 ۱- در امر اصلاحات توجه به شایستگی و صالح بودن افراد، شرط اساسی برای  
 تحقق این امر است وگرنه به واسطهٔ مدعیان کاذب، وقایعی تلخ و گاه جبران‌ناپذیر (و به  
 نام اصلاحات) رخ می‌دهد.

۲- با توجه به معنای صلاح، باید به دور از شائبهٔ قوم‌گرایی و تعصب‌های غیر واقعی  
 و جاهلانه، فقط به حقیقت امور نظر نموده و آنچه را که شرع و صلاح می‌داند، اصلاح  
 واقعی بدانیم.

لذا مصلح واقعی هم با میزان شرع مشخص می‌گردد، نه با دید عُرف و حتی عقل  
 بریده از شریعت و مغلوب شهوات و هواهای نفسانی.

۳- همان‌گونه که گذشت، با توجه به اهمیت و ضرورت اصلاحات اجتماعی،  
 مصلحان واقعی در جامعهٔ اسلامی باید با تمام توان بدین امر اهتمام ورزند (هم چنان که  
 حضرت سیدالشهدا (ع) بدان نظر ویژه داشتند).

۱. به نقل از: چراغ صاعقه، گذر نبش، علی‌انسانی.

۴- در اصلاح طلبی، بدون توجه به امر به معروف و نهی از منکر، راه به جایی نبرده و اصلاح واقعی و مورد نظر شرع در جامعه صورت نمی‌پذیرد.

۵- جامعه‌ای که افراد آن به فریضه مهم امر به معروف و نهی از منکر توجهی ندارند و تکلیف خود نمی‌دانند و حتی تغییر حالی نمی‌دهند، نمی‌توانند مدعی پیروی از مرام و مکتب حسینی باشند؛ زیرا، آن حضرت شهادت می‌دهند: «أَنَا أَحِبُّ الْمَعْرُوفَ وَأُكْرَهُ الْمُنْكَرَ». و از ترک معروف و عمل به منکر هشدار می‌دهند.

۶- زندگی در جامعه‌ای که حق متروک و باطل معمول است و در حقیقت صلاح امور تبدیل به فساد گشته، مورد پسند و تحمل شدنی برای شخص مؤمن به خدا نیست، و طلب لقاء الهی (و مرگ) را می‌نماید. (نه آن که بی تفاوت بوده و حتی با آنان هم نشین گشته و معاشرت مسالمت‌آمیز داشته باشد).

۷- در جامعه‌ای که حدود الهی شکسته می‌شود و فساد ظاهر می‌گردد و مفسدان برای اهداف شوم خویش از انسان بهره‌برداری سوء می‌کنند، هیچ‌گونه همکاری با آنان جایز نیست. و اگر به تأیید آن تبه کاران ستم‌گر منجر شود، باید تا سر حد شهادت، از زیر بار آنان رفتن سر بر تافت.

۸- یادمان نرود که فقط با امر به معروف و نهی از منکر است که دیگر فرائض و واجبات الهی برپا می‌ماند.

۹- به واسطه امر به معروف و نهی از منکر، که ندائی به سوی اسلام است، اصلاحات واقعی انجام می‌شود.

۱۰- سرنوشت یک جامعه بستگی به سیره مداری حکمرانان آن جامعه دارد. اگر سیره‌ای مورد قبول خداوند در پیش گرفته شود، اصلاح در جامعه هویدا و برقرار می‌گردد. و سعادت دنیا و آخرت انسان‌ها تأمین می‌شود، وگرنه با تقلید از سیره سردمداران کفر و ستم و زر و زور، جز از طریق خود آنان نمی‌توان راه به جایی برد. آن هم نیست مگر با پشت کردن به ارزش‌های الهی و دینی (چنانکه در جامعه به اصطلاح متمدن غربی و

اروپایی امروز شاهد آن هستیم) که با هر دسیسه و نیرنگی (با نام سیاست) برای رسیدن به اهداف خویش و با تن دادن به هر ذلت و خواری، به اصلاحات اهریمنی می‌رسند، در حالی که این رسیدن به فساد و تباهی و انجام تبه‌کاری است نه اصلاحات. (همان گونه که فرمایش الهی در این باره گذشت.)

۱۱. مبلغان جامعه اسلامی، در هر زمان و مکانی و در اوضاع مناسب، باید مردم را متوجه ضرورت امر اصلاحات اجتماعی (و به دست مصلحان واقعی) بنمایند.

۱۲. همان طور که امر اصلاح امور مسلمین مورد نظر و امر الهی و پیامبر اسلام و ائمه اطهار (ع) است، در زمان غیبت کبری نیز مورد نظر نایبان عام حضرت ولی الله الاعظم بوده و در نظام مقدس جمهوری اسلامی نیز مورد نظر ولی فقیه هر زمان بوده و هست. ما نیز باید همان اهمیتی که در شرع مقدس برای امر اصلاح امور مسلمین لحاظ شده است، قائل باشیم، که کوتاهی در این امر علاوه بر گناه نابخشودنی بودن، تبعات و عواقب شومی در پی خواهد داشت.

به ویژه آن که در زمینه سپردن اصلاح امور مسلمین به دست صالحان همت گماشته و مردم را بدان دعوت کنیم؛ همان گونه که رهبر کبیر انقلاب اسلامی و هم چنین رهبر معظم انقلاب اسلامی در انتخاب افراد صالح (بلکه اصلاح) هم به نخبگان جامعه و هم به عموم مردم، تأکید فرموده‌اند.



## امام حسین (ع) و آزادی

سید محمد علی مدرسی (طباطبائی)

خدایا! گواهی می‌دهم که او (سید الشهدا) ... جان خود را در راه تو تقدیم کرد تا  
بندگان را از جهالت و گمراهی نجات دهد. (فرازی از زیارت اربعین)

### آزادی بی‌هدف، آزادی هدف دار

آزادی، در یک تقسیم‌بندی کلی، به آزادی بی‌هدف و آزادی هدفدار تقسیم  
می‌شود. این تقسیم‌بندی، از اصول زیربنایی تر مایه می‌گیرد که ریشه در  
«انسان‌شناسی» و «هستی‌شناسی» دارد. زیرا آزادی به وسیله فلسفه و مبانی آن شکل و  
هویت می‌گیرد.

### آزادی بی‌هدف

برخی تعریف‌ها و تفسیرها از آزادی، که از سوی بعضی از مکتب‌ها و نظریه  
پردازها ابراز شده است، ترسیم‌کننده «آزادی بی‌هدف» است. از دیدگاه آنها، آزادی به  
مفهوم «عدم دخالت»<sup>۱</sup>، «بی‌تفاوتی» و رها کردن افراد به حال خود است. این گروه دخالت

۱. اندرو وینست، نظریه‌های دولت، ترجمه دکتر حسینی بشیری، ص ۱۷۷.

و نظارت دولت و غیر دولت - جز به صورت حداقل و در چارچوب تأمین نظام و امنیت - را نفی می‌کنند.

لیبرالیسم تقریباً از آغاز ظهور (سده هفدهم میلادی) تا مدت‌ها چنین عقیده و روشی داشت.<sup>۱</sup> «جان لاک» دانشمند انگلیسی که از او به عنوان «بنیان‌گذار لیبرالیسم» یاد می‌شود،<sup>۲</sup> در سخنی که از او نقل شده است، می‌گوید:

«بگذار هر فرد نابود کند یا بنا نهد و یا بسازد... هیچ کس گله نمی‌کند. هیچ کس او را (در دنیا)<sup>۳</sup> مورد سؤال قرار نمی‌دهد. او آزادی خود را داراست»<sup>۴</sup> (مقصود جان لاک، با توجه به مبانی فکری وی، آزادی در اموال، افکار و افعال مربوط به خود است، نه ساختن و خراب کردن اموال دیگران).

گفتنی است «جان لاک» یک لیبرال میانه رو به حساب می‌آید. عده‌ای از لیبرال‌ها به دنبال آزادی عریان‌تری هستند. یکی دیگر از دانشمندان غربی در تعریف آزادی می‌گوید: «آزاد بودن؛ یعنی باز داشته نشدن از (هر) کاری که شخص می‌خواهد انجام دهد و مجبور نبودن به انجام (هر) کاری که شخص دوست ندارد انجام دهد.» سپس اضافه می‌کند: «هر گونه محدودیتی بر این قدرت دو یهلو (انجام دادن آنچه دوست دارد و ترک آنچه دوست ندارد)، هر قدر انگیزه آن والا و هر اندازه عمل آن ضروری باشد، مخل آزادی است.»<sup>۵</sup>

این دسته از لیبرال‌ها تأکید می‌کنند قانون و مجریان قانون در مسائل سیاسی، اخلاقی اقتصادی و غیر آن، باید موضعی بی‌طرف و خنثی داشته باشند. نظارت بر امور

۱. همان.

۲. به یقین جان لاک - به تعبیر راسل - یکی از پرتفوذترین دانشمندان لیبرال است، لکن ادعای بنیان‌گذار لیبرالیسم توسط جان لاک خالی از دقت است؛ زیرا دانشمندان متعددی در عصر وی (و حتی قبل از آن) اندیشه لیبرالی داشتند و قبل از انتشار رساله جان لاک دست به تبلیغ آن زده بودند.

۳. قید «در دنیا» از این جهت اضافه کردیم که جان لاک برغم افکار لیبرالی تا حدودی به خدا و قیامت اظها، وفاداری می‌کرد.

۴. عدالت و آزادی، ص ۵۵.

۵. آستین رفی، حکومت، استانی با علم سیاست، ترجمه لیلا سازگار، ص ۱۲۷.

اقتصادی، حتی برای تأمین هدف‌هایی چون عدالت اجتماعی و حمایت از قشرهای ضعیف و آسیب‌پذیر نادرست و ضد آزادی است. افرادی چون «آدام اسمیت» و جریان‌هایی چون «مکتب منچستر» کوشیدند برای این گونه آزادی - در بعد اقتصادی - لباس عملی ببوشانند. همان گونه که اشاره شد، در بعد سیاسی، دینی و فرهنگی نیز همین منطق بر لیبرالیسم حاکم است. این که مردم خدا را می‌پرستند یا شیطان را، به دولت و مدیریت جامعه مربوط نیست. نشریه‌ای که از اصول انسانی و معنوی حمایت می‌کند، با نشریه‌ای که از فحشا و بی‌بند و باری و نژاد پرستی ترویج می‌کند، از نظر قانون مساویند. تا زمانی که نظم و امنیت ظاهری رعایت می‌شود، خواست و عمل هر کس - هر چند انحرافی شیطانی - محترم است و به تعبیر یکی از لیبرال‌ها: «خواست هر انسانی (هر کس می‌خواهد باشد) برای خود قانونی حاکم است.»<sup>۱</sup> اگر بخواهیم به این نظریه (با توجه به سخنان برخی از هواداران آن) صورتی عملی بدهیم، باید گفت: آزادی در تمام عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و... خود، تضمین‌کننده پیشرفت جامعه است. همان گونه که رقابت و آزادی اقتصادی به رشد اقتصادی می‌انجامد، آزادی در همه عرصه‌های سیاسی، فرهنگی و مانند آن نیز عامل شکوفایی استعدادها و عرصه هر چه بیشتر و بهتر روش‌ها و منش‌ها می‌گردد. جامعه نیز راه تکاملی خود را از میان همین تنوع و گوناگونی پیدا می‌کند. به تعبیر دقیق‌تر: «این آزادی است که هدف‌ها را تعیین می‌کند، نه این که هدف‌ها آزادی را تعیین می‌کنند.»

گفتنی است، مکتبی که طرفدار این طرز فکر است «لیبرالیسم کلاسیک» و آزادی مطرح در آن را «آزادی منفی» (آزادی سلبی، عدم دخالت) می‌نامند.

در هر صورت، روشن است که آزادی در این تعریف غیر مسئولانه، ولنگارانه و فاقد مبنای صحیح، نمی‌تواند مطلوب و قابل دفاع باشد. گذشت زمان نیز نادرستی و ناکارآمدی آن را به وضوح نشان داد. به رغم موفقیت نسبی و کوتاهی که لیبرالیسم کلاسیک

۱. لیبرالیسم غرب، ظهور و سقوط، ص ۶۰.

در آغاز به خاطر شرایط ویژه آن زمان به دست آورد، به زودی ضعف و انحراف بنیادی آن آشکار گردید؛ فسادهای اجتماعی، ستمگری و زورگویی اشراف و سرمایه داران، فقر و بدبختی توده‌های زیادی از مردم، به ویژه وضعیت اسف بار کارگران (یا حداکثر کار و حداقل دست مزد) و... شرایط غیر قابل تحمل و انفجار آمیزی ایجاد کرد.<sup>۱</sup>

ظهور مکتب‌های لیبرالیسم بود که با ابزار «آزادی» صورت می گرفت. عاقبت، لیبرالیسم، بعد از ظهور پیامدهای ناگوار خویش و پس از کش و قوس‌های بسیار، مجبور به تجدید نظر در افکار و رفتار خود شد و آن را به صورتی جدید بازسازی کرد. در لیبرالیسم بازسازی شده، که اوج آن در «دولت رفاه»<sup>۲</sup> جلوه گر شد، آزادی از شکل سلبی عدم دخالت در آمد و تا حدودی شکل مثبت و جهت دار به خود گرفت.

لکن طراحان و معماران «آزادی مثبت» تنها در برخی ابعاد، آزادی لیبرالیستی را دگرگون ساختند. هدف آنها بیشتر تصحیح آزادی در حوزه اقتصاد و برخی امور اجتماعی بود که به صورت پذیرش دخالت و نظارت نسبی دولت، در همین محدوده، جلوه گر شد. آزادی در دیگر حوزه‌ها، به ویژه در عرصه فرهنگی، دینی و اخلاقی هم چنان دست نخورده باقی ماند و صفت سلبی و بی‌هدفی خود را حفظ کرد. گویا آشکار بودن ناهنجاری‌های اقتصادی (و برخی امور اجتماعی) چشم آنها را تنها بر ضعف‌ها و انحراف‌های اقتصادی و مانند آن گشود و در سایر موارد در غفلت لیبرالیستی باقی ماندند.

### آزادی هدفدار

آزادی هدفدار، آزادی است که به صورت مستقل و بریده از ارزش‌های دیگر تعریف نمی‌شود، بلکه در راستای هدف‌های کلی‌تر و در کنار اصولی دیگر، چون عدالت، معنویت و... تنظیم می‌گردد. آزادی هدفدار، با توجه به گرایش کلی یک اندیشه یا نظام،

۱. ایندلولژی‌های مدرن سیاسی، ۸۱.

۲. دولت رفاه که در اوایل قرن بیستم پدید آمد، عبارت بود از دولتی که قدرت و اختیارات ویژه‌ای برای تأمین حداقل زندگی و رفاه عمومی دارد.



متفاوت است. برخی تنها هدف مادی و راه ظاهری دارند و برخی در عین توجه به نیازهای مادی، هدف‌های والاتری را در نظر دارند. ادیان راستی الهی از نوع دوم هستند. اسلام در رأس این مجموعه قرار دارد و امام حسین (ع) نمونه‌ای از آن است. آیین اسلام بر پایه «خدا محوری» شکل گرفته است. خداشناسی (در عقیده) و خداگرایی (در عمل) روح حاکم بر اسلام است.

امام حسین (ع) بزرگ مرد الهی بود و نهضت او یک «نهضت توحیدی» آن حضرت قیام خویش را با نام خدا آغاز کرد و با نام خدا ادامه داد و در آخرین لحظه نیز نام خدا بر زبان داشت.<sup>۱</sup> نام خدا، در تمام این مراحل، نه یک لفظ و کلام که نشان از روح توحیدی حاکم بر آن است. سرور آزادگان، خود، هدف و ماهیت حرکت خویش را با صدای بلند اعلام کرده است؛ آن جا که فرمود: «انی ادعوکم الی الله و الی نبیه...»<sup>۲</sup> من شما را به سوی خدا و پیامبر او فرا می‌خوانم...». سید الشهدا در جای جای سخنانش، همواره بر این نکته تأکید کرده است که تقابل وی با بنی امیه تقابل الله و شیطان، اطاعت و معصیت؛ سنت و بدعت، عدل و ظلم و... است:

«به تحقیق می‌دانید که این قوم (بنی امیه) به اطاعت شیطان چسبیده‌اند و از اطاعت خدا روی گردانیده‌اند. (در زمین) فساد را آشکار کرده و حدود الهی را تعطیل کرده‌اند و...»<sup>۳</sup>

آزادی حسینی از بطن همین تفکر برمی‌خیزد و بر بستر همین تعهد جاری می‌شود. بنابراین، آزادی حسینی در پرتو توحید و تکامل توحیدی معنا و جهت پیدا می‌کند.

۱. منابع تاریخی جملاتی از امام حسین (ع)، در آخرین لحظات عمر آن حضرت، نقل کرده‌اند که لوح پیش توحیدی و عرفانی آن حضرت را بیان می‌کند: «مبرا علی قضائک، لا اله سواک، یا غیاث المستغثین...»

۲. حیات الامام الحسین بن علی، ج ۳، ص ۲۸۸.

۳. بخار، ج ۴۴، ص ۱۹۱.

نتیجه این بینش آن است که :

الف) آزادی - در اصل - نیازی ضروری و حیاتی برای تکامل جامعه است و به هیچ روی نمی توان از آن چشم پوشید.

ب) محدودیت - در جایی که آزادی، خطری برای اهداف یاد شده باشد - نیز صلی لازم و غیر قابل اجتناب است و منحصر به موارد نظم و امنیت نیست.

ج) فرایند دو اصل فوق، این است که برخی آزادی هایی که مورد غفلت لیبر لیسم و مکتب های مادی دیگر واقع شده (و جای آن را محدودیت گرفته) است، در فرهنگ حسینی از اعتبار ویژه ای برخوردار است. متقابلاً برخی آزادی ها که در تفکر لیبرالی و مانند آن، رسمی و قانونی است، در بینش امام حسین (ع) فاقد ارزش و اعتبار است (به جای آن محدودیت سازنده قرار گرفته است). البته نقاط مشترک متعددی بین آزادی اسلامی و آزادی غیر اسلامی - از جمله آزادی لیبرالی - نیز وجود دارد. همه این نکته ها - آزادی معقول و محدودیت معقول - جزء هدف های سرور شهیدان است که به وسیله خود آن حضرت به روشنی اعلام شده است.

خلاصه، هدف امام حسین (ع) (خصوصاً هدف آن حضرت در نهضت کربلا) مجموعه ای بود که آزادی و محدودیت مطلوب - هر دو - در آن جای گاه خود را دارند و هم دیگر را تکمیل می کنند. سرور شهیدان، در اعلان آغازین خود، وقتی انحراف هایی که هدف مبارزه وی است، بر می شمارد، بر دو عنوان تأکید می کند: یکی «تخریم حلال» و دیگری «تحلیل حرام»<sup>۱</sup>.

اولی «تجاوز به آزادی» و دومی «تجاوز به محدودیت» است. امام یکی از گناهان بزرگ یزید را «تعطیلی حدود» (آزادی نادرست) و «غصب اموال عمومی»<sup>۲</sup> (محدودیت نادرست) بر می شمارد. از این گونه سخنان - به صورت عام و خاص - در کلمات

۱. همان، ج ۴۴، ص ۳۸۲.

۲. همان.

امام حسین علیه السلام فراوان است. بنابراین، آزادی حسینی آزادی بی‌رنگ و بی‌هدف نیست، بلکه هدفی معقول و متعالی دارد.

اکنون لازم است، با توجه به آنچه گفته شد، آزادی در فرهنگ حسینی به صورتی ریزتر و ملموس‌تر، در برخی ابعاد، بررسی شود و تفاوت آن با آزادی غربی، که در دموکراسی لیبرال نمود یافته، بازشناسیم.

### آزادی سیاسی / نفی حکومت ظالمانه

یکی از بارزترین اهداف امام حسین و نهضت عاشورا، مبارزه با ستمگری و خودکامگی و نفی حکومت فاسد و نامشروع بوده است:

«من رأی سلطانا جائرا مستحلا لحرم الله، ناکثا لعهد الله، مخالفا لسنة رسول الله، يعمل فی عباد الله بالاثم والعدوان، ثم لم یغیر علیه بقول ولا فعل کان حقا علی الله أن یدخله مدخله»؛<sup>۱</sup> کسی که پادشاه و حاکم ستمگری را ببیند که حرام‌های

خدا را حلال می‌شمارد، پیمان خدا را می‌شکند، با سنت رسول خدا مخالفت می‌کند و در میان بت‌دگان خدا به گناه و ستم عمل می‌کند، و او، نه به گفتار و نه با کردار، آن را دگرگون نسازد، سزاوار است بر خدا که او را هم نشین وی سازد».

از دیدگاه سید شهیدان، ستم کردن «در قالب حکومت و غیر حکومت» و ستم پذیرفتن، هیچکدام، در شأن انسان نیست، تن دادن به ظلم و لب فرو بستن در برابر آن، به مفهوم سقوط از «کرامت انسانی» است. ظلم پذیری با عزت انسانی ناسازگار است:

«انی لا اری الموت الا سعادة والحياة مع الظالمین الا برما»<sup>۲</sup> من مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمگران را جز ملالت و دل تنگی نمی‌بینم».

۱. همان، ص ۳۸۱.

۲. لاهوت، ص ۷۹، بحار الانوار، ج ۴۴ ص ۱۹۲.

هم چنین از آن حضرت نقل شده است:

«موت فی عز خیر من حیاة فی ذل؛<sup>۱</sup> مرگ با عزت بهتر از زندگی با ذلت است.»  
در فرهنگ امام حسین (ع) و اهل بیت، «ظلم»، «کمک به ظلم»، «رضایت به ظلم»<sup>۲</sup> و حتی «سکوت در برابر ظلم» (در جایی که اعتراض ممکن باشد)، مردود و باطل و خلاف شرع است. حادثه عاشورا نماد عظیم ظلم ستیز اهل بیت (ع) است. به طور کلی در اسلام اصل حاکم بر شئون و روابط اجتماعی، «عدالت»، «حق» و پرهیز از زورگویی و تجاوز گری است. این اصل در مسئله حکومت و حاکمیت از ضرورت و حساسیت مضاعفی برخوردار است، تا آن جا که، به گفته امام حسین (ع) جز انسان عادل و وارسته کسی شایستگی رهبری جامعه اسلامی را ندارد:

«فلعمری! ما الامام الا الحاکم بالکتاب، القائم بالقسط، الدائن بدین الحق، الخابس نفسه علی ذلک لله؛<sup>۳</sup> به جان خودم سوگند! امام و پیشوا نیست، مگر کسی که به کتاب خدا حکم کند، به دادگری قیام کند، به دین خدا عقیده مند باشد و خود را بر آن، به خاطر خدا، وقف کند».

خلاصه، امام حسین (ع) به شدت مخالف نظام جابرانه و ستم پیشه و هرگونه ستمگری است. از دیدگاه آن حضرت، حکومت دل بخواهی، چه در ساختار و چه در عمل کرده، مردود و باطل است.

با این حال، بین تفکر حسینی و تفکر لیبرالی در این بُعد از آزادی، در عین برخی اشتراک‌ها، تفاوت عمده‌ای وجود دارد. درست است که مکتب امام حسین (ع) و مکتب لیبرالیسم هر دو با نظام ستمگر و غاصب مخالفند، اما معیار ظالمانه بودن حکومت، چه از لحاظ شخص حاکم و چه از لحاظ عملکرد وی، از دیدگاه این دو مکتب در همه موارد

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۲.

۲. در زیارت وارث و دیگر زیارت‌های امام حسین (ع)، کسانی چون: ظالمان، سید الشهدا، کمک کاران آنها و افرادی که به کار آنان رضایت دشنامد مورد لعن واقع شده‌اند.

۳. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۲.

یکسان نیست؛ یعنی در منطق امام حسین (ع) برخی زمامداران، غاصب و فاقد صلاحیت تلقی می‌شوند، در حالیکه در فرهنگ لیبرالی، قانونی و مشروعند. متقابلاً برخی نظام‌ها از دیدگاه حسینی مشروع و قانونی‌اند، در حالی که در قاموس لیبرالی عکس آن است. لیبرالیسم برای شخص زمامدار حداقل شرایط قائل است. هرکس به سن مجاز رسیده باشد و حداکثر، فاقد پیشینه محکومیت باشد و از سوی یک حزب (در برخی کشورهای غربی) یا تعدادی از شخصیت‌های مشهور (در برخی کشورهای دیگر غربی) تأیید شود و اکثریت آرا را نیز به دست آورد، حکومت او مشروع و قانونی است. بر اساس این دیدگاه، انسان منحرف، فاسق و غیر پای بند به معیارهای دینی، در صورتی که از نظر قانونی جرمی مرتکب نشده باشد، همان اندازه حق قانونی برای ریاست کشور دارد که انسان صالح و عادل و معتقد به مبانی دینی جوهر لیبرالیسم بر نفی دخالت عناصر ارزشی دینی در صلاحیت زمامداران است.

اما بینش حسینی، چنین تسامح و اکتفا به حداقل را نمی‌پذیرد، بلکه حائز بودن مرتبه بالایی از آگاهی، تعهد، تقوا (به اضافه مدیریت و کاردانی و...) را برای زمامدار و رهبر لازم می‌داند. در سخنانی که از امام (ع) نقل شده، فرمود: امام و پیشوا نیست، مگر حکم کننده به کتاب خدا، قیام کننده به عدالت، عقیده مند به دین و...).

در زمان حضور معصوم، حکومت، تنها حق امام معصوم (ع) می‌باشد که عالم‌ترین، عادل‌ترین و کامل‌ترین انسان است. دیگران، حتی اگر اکثریت مطلق آرا را به دست آورند، حکومت آنها فاقد مشروعیت است (هرچند ممکن است امام در چنین شرایطی - به خاطر فقدان زمینه و امکانات - اقدامی برای به دست گرفتن حکومت نکند).

در زمان عدم حضور معصوم نیز زمامدار باید - حتی المقدور - حائز شرایط ممتاز یاد شده باشد، تا از عهده اداره جامعه ارزشی مسلمانان برآید.

مشروعیت حاکم در بُعد عملکرد نیز در نظام اسلامی و نظام لیبرالی تفاوت آشکاری دارد. از دیدگاه غرب، حکومتی که خود را متعهد به برنامه‌هایی، چون اجرای

حدود الهی (از قبیل اعدام قاتل، قطع دست سارق، شلاق زدن زناکار و شراب خوار و...) هم چنین الزام به رعایت حجاب اسلامی و... می‌داند، حکومت ستم پیشه و ضد حقوق بشر است، در حالی که در تفکر سیاسی امام حسین (ع) نظامی که برنامه‌های یاد شده را اجرا نکند، ستمگر و فاقد مشروعیت است. امام (ع) یکی از دلایل عدم مشروعیت حکومت بنی امیه را «تعطیل کردن حدود الهی» و «پایمال کردن سنت نبوی» بر می‌شمارد.<sup>۱</sup>

### آزادی سیاسی / آزادی انتقاد از زمامداران

امام حسین (ع) به خاطر ضعف و سستی و نفاق مردم، موفق به برقراری حکومت اسلامی نشد؛ از آیین رو ما چیزی به عنوان سیره حکومتی امام حسین (ع) در دست نداریم. اما امام در وصیت نامه الهی - سیاسی خود اعلام کرد که هدف من برقراری حکومتی است که با روش و منش پیامبر (ص) و امیرالمؤمنین (ع) ادراه شود (... و اسیر بسیره جدی و ابی علی بن ابیطالب).<sup>۲</sup> از مجموع سخنان آن حضرت و سیره پدر بزرگوار ایشان می‌توان چگونگی «آزادی بیان در نقد حاکمان» را به دست آورد.

به طور کلی سؤال و پرسش به منظور راه یابی به حق و حقیقت در فرهنگ اهل بیت (ع) از جمله امام حسین (ع) نه تنها مجاز بلکه کلید آگاهی و دست یابی به حقیقت است.

امیرمؤمنان (ع) از طرح پرسش در مورد مهم‌ترین و مقدس‌ترین اصول اعتقادی، همانند توحید و خدا شناسی، آشفته نمی‌شد و با عنایت و توجه خاص پرسش کننده را راهنمایی و هدایت می‌کرد. مکتبی که رسالت آن ایمان و آگاهی بخشی به مردم و پرورش پیروان فهمیده و متعهد (ونه تسلیم شدگان چشم بسته) است، حتماً باید از منطق

۱. همان.

۲. وصیت نامه آن حضرت به محمد بن حنفیه، (بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹، مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۷).

نیرومند روشنگری و پاسخ گویی برخوردار باشد. وقتی برخی اعراب تازه مسلمان شده، اظهار داشتند: «ما ایمان آوردیم»، قرآن به این اعتراف (اسلام بدون معرفت و باور) دل خوش نمی‌کند، بلکه با صراحت خطاب به آنها می‌گوید: «نگویید ایمان آوردیم، بلکه بگویید اسلام آوردیم تسلیم شدیم، زیرا که هنوز ایمان و طبعاً معرفت و آگاهی در دلهای شما وارد نشده است.»

آزادی بیان در اندرز و نقد حاکمان یکی از سیاست‌های قطعی، اعلام شده و مورد تأکید امیرمؤمنان علیه السلام است. این نیز یکی از شگفتی‌های حکومت علوی (و سیاست دینی) است. در زمانی که حکومت استبدادی شیوه رایج در دنیا بود و حتی در فرهنگ مردم نیز - تا حدودی - پذیرفته شده بود، فرمانروایی چون علی علیه السلام از مردم می‌خواهد با شیوه ستمگران و جباران با او سخن نگویند و از نظارت بر عملکرد وی و نصیحت و اندرز در حق او دریغ نورزند.<sup>۱</sup> صد حسرت و افسوس که مردم، ارزش این بزرگ مرد الهی (و فرزندان او) را نشناختند و در نتیجه همین «ولایت‌شناسی» گرفتار پست‌ترین ولایت‌ها گردیدند! (آری! این است عبرت خون بار تاریخ).

در هر صورت، در حکومت علوی، حتی خوارج، که مخالفان کینه توز امیرمؤمنان علیه السلام بودند، در بیان آرای سیاسی خود، به هر دلیل (به عنوان اولی یا ثانوی) آزاد بودند و تا زمانی که حرکت نظامی از آنها سر نمی‌زند، حتی سهم آنها را علی علیه السلام از بیت المال قطع نمی‌کند. اهمیت و شگفتی مسئله زمانی روشن‌تر می‌شود که بدانیم آن حضرت دقت و حساسیت فوق العاده‌ای به بیت المال داشت؛ به گونه‌ای که حتی از پرداخت یک دینار اضافه، یا قبل از موعد، به نزدیک‌ترین نزدیکان خود، که گاه نیاز هم داشتند، امتناع می‌ورزید (به راستی هم این سخت‌گیری و هم آن گذشت شگفت‌آمیز است).

با همه آنچه گفته شد، آزادی بیان علوی و حسینی (در مورد مخالفان سیاسی) با آزادی غربی نیز یکسان نیست. آزادی بیان در فرهنگ علوی نسبت به کسانی، همچون

خوارج از باب تسامح و «گذشت» است، نه این که آنها شرعاً حق مخالفت داشتند. به تعبیر دیگر، اعتراض مغرضانه خوارج به امام یکی عمل حرام و خلاف شرع بود، زیرا کار شکنی در برابر امام معصوم یکی از گناهان بزرگ شمرده می‌شود: «الرّاد علیهم کالرّاد علی الله»، ولی امام، با توجه به فلسفه و مصالحی که در نظر داشت، از آن چشم‌پوشی و گذشت می‌کرد. پس آزادی بیان در مورد چنین مخالفانی، در واقع، به معنای عدم مجازات است، نه جایز بودن و حق داشتن. چیزی که مطالب بالا را تأیید می‌کند، این است که امیرمؤمنان (ع) حتی اغماض‌ها و گذشت‌های بالائری، که در کشورهای لیبرالی معمول نیست در حق مخالفان انجام می‌داد. با اینکه آن حضرت، می‌دانست طلحه و زبیر به قصد شورش و حرکت مسلحانه از مدینه بیرون می‌روند و با این که آنها (پس از خروج) حاکم منصوب آن حضرت در بصره را به صورت خیانت‌آمیزی شکنجه و اخراج کرده بودند. با این حال امام جنگ با آنان را آغاز نکرد و از سرکوبی آنان جلوگیری کرد، تا آن که دشمن در میدان جنگ رسماً با تیراندازی به سربازان امیرالمؤمنین (ع)، جنگ رو در رو را آغاز کرد. آیا این خودداری از سرکوبی شورش‌گران - تا آخرین لحظه - به مفهوم حق داشتن طلحه و زبیر به اشغال بصره و اخراج حاکم آن بود؟ قطعاً جواب منفی است. پس آزادی در این گونه موارد، به مفهوم اغماض و عدم مجازات، در عین گناه و خلاف بودن عمل، است، نه حق داشتن و مجاز بودن.

اما آزادی بیان غربی، حتی به انحرافی‌ترین افکار و فسادانگیزترین مطالب، از باب «حق» است؛ یعنی شهروند حق دارد، هرگونه مطلب باطل و انحرافی را بیان کند و به تبلیغ آن بپردازد، نه این که (در صورت انحرافی بودن) آن را گناه و معصیت بشمارد و در عین حال از مجازات آن چشم‌پوشی و گذشت کند و بین این دو نوع آزادی بیان، تفاوتی عمیق است.

آزادی بیان، در فرهنگ حسینی و علوی تفاوت دیگری نیز با نوع غربی آن دارد. در جایی که امر به معروف و نهی از منکر واجب باشد، آزادی بیان به صورت «وجوب بیان» در می‌آید؛ یعنی نه تنها مردم حق دارند به انحراف‌های فکری و عملی حکومت



اعتراض کنند، بلکه این کار وظیفه شرعی آنان است و اگر بدین وظیفه عمل نکنند، گناه کار خواهند بود.

اما در غرب - همانگونه که گذشت - آزادی بیان، چه خوب و چه بد به عنوان «حق» شناخته می شود (که می توان آن را اعمال کرد یا نکرد). اگر کسی در مقابل کجی ها و انحراف ها اعتراض کند (حداکثر) فردی با وجدان و مسئول شناخته می شود.

خلاصه، آزادی بیان مطرح در غرب وقتی با معیارهای اسلامی سنجیده شود؛ برخی مصادیق آن (همانند ترویج فساد و انحراف و بی بند و باری) ممنوع، برخی موارد آن (مانند سخنان و تبلیغات خوارج) گناه، ولی بدون مجازات دنیایی، برخی مصادیق آن (مثل موارد امر به معروف و نهی از منکر) واجب و در سایر موارد، مباح (به مفهوم عام) است.

از مطالب گذشته روشن می شود، کسانی که برای توجیه و تأیید اعلامیه حقوق بشر و اعلامیه انقلاب فرانسه، در مورد آزادی بیان، به سیره حکومتی امیرالمؤمنین علیه السلام تمسک می کنند، با این ادعا که مفاد این دو اعلامیه، همان چیزی است که هزار و چند صد سال پیش اسلام بیان کرده است، مشتمل بر نوعی بی دقتی و مسامحه است. البته، آزادی بیان در اسلام - همان گونه که اشاره شد - رسمیت دارد، لکن تعریف و ویژگی هایی دارد که آن را از نوع غربی آن ممتاز می کند.

### آزادی های مدنی

هرچند آزادی مدنی بر آزادی های سیاسی نیز اطلاق می شود، ولی منظور ما از آزادی مدنی در این جا، آزادی های متنوعی است که جنبه سیاسی ندارد، مثل آزادی در سفر، آزادی در شغل، آزادی در ازدواج و... البته آزادی های مدنی، همچون محدودیت های مدنی.

در اسلام و غیر اسلام بسیار زیاد و گوناگون است و شمارش آنها از حوصله این مقاله بیرون است (بلکه باید آنها را در علم حقوق جستجو کرد). در این جا اشاره ای

اجمالی به آزادی‌های مدنی با توجه به رهنمودهای امام حسین (ع) می‌شود. به طور کلی پیامبر و اهل بیت (ع) از تحمیل چیزی، خراج از چارچوب واجب و حرام (به استثنای مواردی که اشاره خواهد شد)، دوری می‌کردند. همان گونه که گذشت، امام حسین (ع) یکی از انحراف‌های بنی امیه را حرام کردن حلال خدا برمی‌شمارد که همان سلب آزادی خارج از حوزه شرع است. امیرمؤمنان (ع) نیز در مورد زکات - به مردم اعلام می‌کند، اگر مأموران وی چیزی بیشتر از «فریضه» از آنان خواستند به آنها ندهند.<sup>۱</sup>

در اینجا اندکی توضیح لازم است. به طور کلی احکام اسلامی سه گونه‌اند:

الف - احکام ثابت اولیه، همچون واجب بودن نماز، روزه، حج و حرمت دروغ، غیبت، غصب و...؛

ب - احکام ثانویه که به عنوان ثانوی و با توجه به شرایط ویژه‌ای چون حرج، اضطرار و... وضع شده است؛

ج - احکام حکومتی که از سوی حاکمیت مشروع و بر اساس مسئولیت زمامدار در برابر جامعه (در چارچوبی خاص) جعل می‌شود؛ همانند تعیین کارگزاران، نصب فرماندهان، فرمان جنگ و صلح و برخی مقررات اجتماعی دیگر.

احکام اولیه، مبنای اصلی در تکالیف فردی و اجتماعی است و حاکمیت باید حریم این گونه احکام - واجب و حرام - را نگه دارد.

احکام ثانویه دایره‌ای محدود دارد و در چند عنوان خاص، نظیر: حرج، ضرر، اضطرار،... خلاصه می‌شود.

بخش مهم و حساس احکام از نظر ارتباط آن با آزادی - احکام حکومتی است، زیرا احکام حکومتی بیشتر با کارهای مباح و جایز سروکار دارد (نه واجب و حرام). یعنی نوعاً کارهایی که در اصل مباح است ممنوع یا واجب می‌کند؛ مثلاً فروش کالا بیش از قیمت تعیین شده را ممنوع می‌کند، یا خدمت سربازی را برای افراد واجد شرایط لازمی می‌سازد و این؛ یعنی «محدود سازی». اگر این محدودیت بر اساس معیارهای منطقی و

صحیح باشد، پاسخی درست به نیازهای معقول و ضروری جامعه است، وگرنه همان سلب آزادی بدون دلیل است که در اسلام و منطق حسینی به شدت مردود است. همان گونه که اشاره شد، قوانین حکومتی حساسی ویژه‌ای دارد، زیرا از یک سو، نظام مدیریتی جامعه - چه دینی و چه غیر دینی - بدون اختیارات حکومتی نظامی ناقص و ناکارآمد است و از سوی دیگر، از این ابزار قانونی ممکن است به درستی استفاده نشود و پیآمدهای ناگواری برای جامعه به بار بیاورد. باید با دقت و وسواس از افراط و تفریط در این زمینه دوری کرد.

از دیدگاه اهل بیت علیهم السلام ایجاد محدودیت، به صورت قوانین الزامی و بازدارنده در حوزه (مباحات)، بدون مصلحت و مفسده خاص و بدون اعمال دقت کار شناختی نادرست و مردود است. هرگونه مسامحه و بی‌دقتی و یا دخالت دادن انگیزه‌های نفسانی (از قبیل قدرت‌طلبی، گروه‌گرایی و...) ضد بینش حسینی و خلاف شرع است. اصل ولایت فقیه، حتی در وسیع‌ترین نظریه فقهی، نیز در همین چارچوب تشریع شده است. به عبارت دیگر، اصل ولایت فقیه (چه انتصابی و چه انتخابی) برای پاسخ‌گویی به نیازهای ثابت و متغیر جامعه است و نه صرفاً قدرت بخشیدن به فرد یا طبقه‌ای خاص.

البته آنچه گفته شد، آموزه‌ای کلی در مورد چگونگی اعمال اختیارات حکومتی است. پرسشی که باقی می‌ماند، این است که ضمانت اجرایی این آموزه چیست؟ آموزه‌ها همیشه به مرحله عمل نمی‌رسد، بنابراین احتمال دارد حاکمیت از این قدرت تقنینی و اجرایی استفاده ناصحیح ببرد و به زیان جامعه تمام شود. این یک پرسش اساسی و حیاتی است که نمی‌توان به سادگی از آن گذشت. همان گونه که اصل حکومت و اختیارات تقنینی و اجرایی آن، برای جامعه ضروری است، وجود اهرم‌های نظارتی و بازدارنده، برای جلوگیری از پیامدهای منفی آن، نیز ضروری است. دموکراسی لیبرال غرب، حل این مشکل را در تفکیک و تجزیه قدرت (به سه قوه مجریه، مقننه و قضائیه)، انتخابات و برخی راه کارهای دیگر جستجو کرده است.

اما راه حل اسلامی این مشکل، نیاز به بحث مستقل دارد. در این جا تنها به دو عامل مهم، که در سخنان امام حسین (ع) آمده است، اشاره می‌شود: یکی از این دو عامل «درونی» و دیگری «برونی» است. عامل درونی، همان شرایط ویژه‌ای است که برای زمامدار بیان شده است. در حدیثی که گذشت، امام حسین (ع) شرایط متعددی برای رهبر و پیشوا بر شمرده بود که از جمله آنها تقوا، عدالت و خدا ترسی بود. این صفات و ملکات، نقش مؤثر و بارزی در کاهش ضریب انحراف حاکمان دارد.

عامل دوم، نظارت مسئولانه و دقیق مردم بر عملکرد حکومت و اعتراض و دخالت و حتی قیام آنها بر ضد حاکمیت در صورت انحراف اصولی است. این اصل حیاتی در نامه امام حسین به بزرگان کوفه - که نقل شد - به روشنی بیان شده است:

«کسی که پادشاه ستمگری را ببیند که حرام‌های خدا را حلال می‌شمارد، پیمان خدا را می‌شکند، با سنت پیامبر مخالفت می‌کند، در میان مردم با گناه و ستم عمل می‌کند و او نه با گفتار و نه با کردار آن را دگرگون نکند، سزاوار است بر خدا که او را هم نشین وی (ستمگر) گرداند».

## آزادی روحی و معنوی

گفته شد، برخی از معانی و مضادیق آزادی، در فرهنگ حسینی از جای گاه خاصی برخوردار است، در حالی که غرب اهمیتی به آن نمی‌دهد.

یکی از مهم‌ترین آنها «آزادی روحی و معنوی»؛ یعنی رهایی از اسارت هوا و هوس و امیال - حیوانی است. بردگی هوای نفس - به تعبیر امیرمؤمنان (ع) - بدترین بردگی‌هاست.

امام حسین (ع) از این گونه افراد به «عبید الدنیا»<sup>۱</sup> (برندگان دنیا) تعبیر می‌کند. وقتی «حربن یزید ریاحی» پس از یک مبارزه سخت و نفس گیر با نفس خویش،

رو به سوی امام آورد و شمشیری که به نفع کوفیان از نیام برکشیده بود، بر سر آنها فرود آورد؛ امام در خطابى زیبا و پر معنا به وی گفتند: «انت الحر فى الدنيا و انت الحر فى الاخرة؛ تو در دنیا آزاد و در آخرت (نیز) آزادى»<sup>۱</sup>

سعادت و کمال حقیقى، جز با گذر از تنگناى نفسانیان و رسیدن به قله بلند «حریت» معنوى امکان پذیر نیست. هر فرد و گروه و ملتى اگر از تمام قید و بندهاى ظاهرى آزاد شده باشد، اما در بند امور مادی و نفسانى باشد، گرفتار بدترین بردگى ها و بندگى هاست. چنین شخصى یا گروه یا ملتى، در واقع «اسیر به ظاهر آزاد» است.

امام حسین علیه السلام که نماد جاودانه «آزادى» است، بزرگترین منادى «آزادى معنوى» است و آزادى ظاهرى را بدون آزادى باطنى ناچیز و کم ارزش مى شمارد؛ زیرا آزادى ظاهرى زمینه اى است براى رسیدن به آزادى حقیقى. آن حضرت در حدیثى، جهاد را، که ابزاری برای رهایی است، به جهاد واجب و جهاد سنت تقسیم می کند و نخستین جهاد واجب را «جهاد با نفس» اعلام می کند.<sup>۲</sup>

خلاصه، اگر همه مردم، در بیشترین فضای آزادى، دست به گناه و معصیت بزنند و احکام خدا را زیر پا بگذارند، در واقع بردگى جمعى خود را رقم زده اند.

گفتنى است، «آزادى معنوى» تنها یک آموزه اخلاقى نیست بلکه - به گونه اى - بر کل نظام اجرائى و قانونى سایه افکنده است و در تعبیری دیگر، این هدف، قالبى حقوقى و قانونى دارد، ولى لیبرالیسم در نقطه مقابل آن قرار داد. اگر آموزه هاى لیبرالیسم، ضد آزادى روحى نباشد - که در بسیاری از موارد چنین است - دست کم طرفدار و حامى آن نیست. به همین دلیل، مادی ترین و دشمن ترین افراد نسبت به دین و خداپرستى (نظیر «هولباخ» و برخی از لیبرال هاى عصر روشنگرى، به ویژه در فرانسه) نیز زیر چتر لیبرالیسم به چشم مى خورند. اگر گروه هاى به عنوان دموکرات مسیحى در اردوگاه غرب

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۴.

۲. تحف العقول، ص ۲۴۲.

دیده می‌شود: اولاً، چنان جنبه دینی آنان کم رنگ و بی‌رُمق است که چندان اثر اجرایی ندارد و ثانیاً، همین مقدار نیز از بطن لیبرالیسم برنخاسته است، بلکه از الحاقی ای برخی گرایش‌ها به لیبرالیسم است.

خلاصه، یکی از مشکلات اساسی در سامان دهی آزادی، تعارض انواع آزادی‌ها با یک دیگر، به ویژه تعارض آزادی ظاهری با آزادی معنوی و روحی است. حل این مشکل و به طور کلی، ارائه طرحی جامع از آزادی، که تعارض‌ها - تعارض آزادی با اصول دیگر (چون عدالت، امنیت و...)، تعارض آزادی‌های ظاهری با یک دیگر (نظیر تعارض آزادی عمل کارگر با آزادی عمل کارفرما) تعارض آزادی معنوی با آزادی ظاهری - به صورتی صحیح سامان یابد، کاری ظریف، دقیق، تخصصی و در عین حال دشوار است که تنها در سایه آموزه‌های دینی امکان‌پذیر است و تفصیل آن به جای خود موکول می‌شود.

### خلاصه

موضوع مقاله، یکی از مهم‌ترین و شورانگیزترین اهداف امام حسین (ع)؛ یعنی «آزادی» است. از آن جا که آزادی تعریف‌ها و برداشت‌های بسیار متفاوتی دارد، مقاله می‌کوشد ویژگی آزادی از دیدگاه قهرمان عاشورا را به دست آورد. در این مورد - به ویژه - نگاهی به آزادی غربی و لیبرالی دارد و تفاوت آن را با آزادی حسینی باز می‌جوید. نخست تصویری کلی از آزادی در فرهنگ حسینی (از نظر مبانی و اهداف) ارائه می‌شود، سپس آزادی در چند محور سیاسی و حقوقی، با توجه با آموزه‌های سرور شهیدان، بررسی می‌گردد.

امام، «انسان کامل» است و امامت، قله رفیع کمال، هرچند امام در تمامبعاد فکری، اخلاقی و عملی، اسوه و پیشواست و امامت ائمه (ع) مطلق و تجزیه‌ناپذیر است. لکن هر یک از امامان (ع)، به تناسب زمان و مکان موقعیت اجتماعی خویش، نمود و ظهور ویژه‌ای داشته اند، امام حسین (ع) - به خصوص - در عرصه کربلا تجلی

خاصی داشت و آزادی، در کربلا از نمود ویژه‌ای برخوردار است.

امام حسین (ع) نماد همیشگی جاوید حریت و آزادی است. اصولاً «شهید» و «شهادت» جلوه‌والایی از «آزادی» است و - طبعاً - آن کسی که «سید شهیدان» است، «سرور آزادگان» نیز است. کیست که گوشه‌ای از حادثه عظیم کربلا را بشناسد و عطر آزادی را از آن استشمام نکند؟ امام حسین (ع) آزادی را در اصیل‌ترین و عمیق‌ترین نوع آن به انسان‌ها آموخت. بسیاری کسانی که از آزادی، عدالت و... سخن می‌گویند، لکن فقط «سخن می‌گویند» و حداکثر تحلیل می‌کنند. آزادی، عدالت و... را باید در عرصه عمل و در کوران حوادث و پیشامدهای سخت و نفس‌گیر نشان داد و شناساند. آزادی، فرآیند آگاهی، اخلاق و عمل است. آن کسی که آگاهی ندارد، از ارزش آزادی بی‌خبر است (گاه آزادی زیانمند را به جای آزادی مطلوب می‌شناسد) و آن که اخلاق «آزاد منشی» ندارد، انگیزه لازم برای به دست آوردن آزادی ندارد و آن کسی که شهادت عمل ندارد، عاقبت در زنجیر ظلم و اسارت باقی می‌ماند. امام حسین (ع) آزادی شناس بزرگ، آزادمنش بزرگ و اقدام گر بزرگ است. حادثه عاشورا - به ظاهر - کوچک و محدود بود؛ در مکانی کوچک و در زمانی اندک و با نفراتی معدود به وقوع پیوست، اما چنان موجی آفرید که پس از هزار و چند صد سال، انقلابی به وسعت و عمق انقلاب اسلامی ایران بر پا کرد. کربلا مرز زمان و مکان را در نور دیده و از چنان توانی برخوردار است که می‌تواند از پس قرن‌ها، ملت و ملت‌هایی را «حسینی» کند.

در هر صورت، به یقین آزادی - در تعریفی خاص - یکی از آرمان‌های اصیل، پایدار و عمومی بشر است. شوق به آزادی - بدین معنا - با سرشت آدمی عجین شده است و این سرمایه همواره با انسان بوده و هست. بنابراین، گرایش به آزادی، حقیقتی فطری و غریزی است.

لکن مفهوم آزادی - به معنای عام - منحصر به آنچه گفته شد (آزادی مطلوب فطری) نیست، بلکه واژه‌ای وسیع و گش‌دار است که مصداق‌های بسیار زیاد، متنوع و

حتی متضاد را شامل می‌شود. مکتب‌ها و نظریه‌های گوناگون نیز تعریف‌های بسیار متفاوتی از آن ارائه داده‌اند. توضیح این که آزادی در لغت به مفهوم «رهایی» و فقدان قید و مانع است. این رهایی نسبت به حوزه‌های گوناگون و قیدهای مختلف شکل‌های متفاوت به خود می‌گیرد. به تعبیر دقیق‌تر، آزادی غالباً دارای دو نوع قید است: یکی با واژه «از» بیان می‌شود، مثل آزادی از قدرت ظالمانه، آزادی از فشار تبلیغات و...، که نشان دهنده نوع «مانع» است و دیگری، با واژه «در» بیان می‌شود، مثل آزادی در تحصیل، آزادی در شغل و...، که نشان دهنده «حوزه آزادی» است. با توجه به این مطلب، آزادی به انواع فراوانی تجزیه و تکثیر می‌شود، مثل آزادی فکر، آزادی سفر، آزادی ازدواج، آزادی علم، آزادی مسکن، آزادی رأی و... تا آزادی جنسی، آزادی تهمت و... همچنین، آزادی از قدرت ظالمانه، آزادی از تعصب... تا آزادی از دین، آزادی از عقل و...

مکتب‌های گوناگون هر کدام وجهی و گونه‌ای از آزادی را هدف خود قرار داده‌اند؛ به سخن دیگر، گستردگی مفهوم آزادی این فرصت را در اختیار افراد و عقاید مختلف قرار داده است، تا هر کدام به سلیقه خویش، گونه‌ای از آن را - به درست یا غلط - برگزینند. به همین دلیل ما با تعریف‌ها و تعبیرهای بسیار متفاوت و گاه متضادی از آزادی روبه رو هستیم؛ تا آن جا که - به گفته برخی دانشمندان غربی - دویست تعریف از آزادی مطرح شده است.<sup>۱</sup> آزادی از دیدگاه افلاطون و ارسطو، تاکسانی چون جان لاک، روسو، مارکس و... بسیار متفاوت است. نظریه‌های ضد و نقیض و تعریف‌های افراطی و تفریطی، نوعی ابهام و آشفتگی در موضوع آزادی ایجاد کرده است. علاوه بر این، سوء استفاده‌ها و نیرنگ‌بازی‌ها به اسم آزادی، بر آشفتگی قضیه افزوده است. متأسفانه آزادی، به خاطر جاذبه شدید سیاسی و عمومی آن، گاه همچون ابزار در دست قدرت طلبان و سیاست‌پیشگان درمی‌آید و آنها، با فریب افکار عمومی، قدرت و نفوذ خود را تحکیم می‌بخشند و مخالفان خویش را در عرصه سیاسی مغلوب می‌سازند.

۱. شاید این ادعا تا حدودی اغراق‌آمیز باشد زیرا برخی از تعریف‌ها مورد اشاره از باب بیان ویژگی‌ها و خصوصیات آزادی است نه تعریف حقیقی.



بنابراین، این پرسش اساسی مطرح است که آزادی از دیدگاه سرور شهیدان چه تعریف و ویژگی هایی دارد و تفاوت آن با آزادی مطرح در مکتب های دیگر، به ویژه آزادی لیبرالیستی، چیست؟ و در تعبیری دیگر، امام شهیدان به دنبال آزادی «از چه چیز» و آزادی «در چه چیز» بوده است؟<sup>۱</sup>

در این چند قرن اخیر که بحث آزادی از اهمیت و رونق خاصی برخوردار شده و آشفتگی هایی نیز بر آن حاکم گردیده است، نیاز بیشتری به شناخت آزادی از دیدگاه معلم بزرگ آزادی احساس می شود. همین آشفتگی، موجب شده است که گاه مرز آزادی اسلامی با آزادی غیر اسلامی به هم آمیخته گردد. این در آمیختگی، هم از ناحیه کسانی است که آزادی حسینی را بر نمی تابند و گونه ای از استبداد را جایگزین آن می کنند و هم از سوی کسانی است که تحت تأثیر مکتب های دیگر، آزادی «حسینی» را با آزادی لیبرالی و غیر لیبرالی مخلوط می کنند. خلاصه، آزادی شناسی حسینی، یکی از نیازهای حیاتی فکری و عملی در عصر ما و - به ویژه - در کشور ماست.

بررسی همه جانبه این موضوع از حوصله این مقال بیرون است انشاء الله در کتابی مستقل تحت عنوان «آزادی از دیدگاه اسلام و لیبرالیسم» منتشر خواهد شد. اما برخی از ابعاد مهم این مسئله، به اختصار، در این نوشتار بررسی می شود.

۱. شاید به نظر برسد چون هدف سید الشهداء علیه السلام از قیام کربلا بیشتر آزادی «از» نظام اموی بوده است، در نتیجه نمی توان دیدگاه آن حضرت را در مورد آزادی «در» اعمال مختلف - آزادی در اقتصاد، آزادی در سیاست و... به دست آورد. پاسخ این است که اولاً امام غیر از سخنان و اقدامی که در جریان کربلا داشت، سخنان دیگری نیز دارد که می توان مواضع آن حضرت را به دست آورد. ثانیاً، از دلایلی که امام حسین علیه السلام برای عدم مشروعیت نظام بزرگدی بیان می کند - تا حدودی - آزادی های مجاز نیز شناخته می شود؛ یعنی می توان با شناخت آزادی از «نوع مانع» به شناخت آزادی در «نوع عمل» رسید.



## امام حسین علیه السلام معلم آزادی

سید حمید فتحاحی

آزادی در میان همه انسان‌ها، از یک امتیاز ویژه‌ای برخوردار است و هر کس در مقام استناد به آن، بی‌قید بودن را ملاک قرار می‌دهد، مانند این که کسی بدون ملاحظه معیارهای لازم، کاری را انجام دهد. ولی باید گفت: معقول‌ترین راه برای تعریف آزادی این است که از خالق متعالی - که آفریننده اوست - سؤال شود؛ به خاطر این که، جنسی که یک کارخانه تولید می‌کند بهتر از، هر کس از تمام خصوصیات و نیازهای آن آگاهی دارد و لذا در کنارش دستورالعمل‌ها را می‌نویسد، تا مورد توجه استفاده‌کنندگان واقع شود.

### تعریف آزادی از دیدگاه دینی

عدم وابستگی انسان به غیر خدای متعال، معنای آزادی را روشن می‌سازد؛ چنان که در کلمات نورانی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمده: «وَلَا تُكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَ قَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا»<sup>۱</sup> هرگز بنده دیگری مباش، چون خداوند تو را آزاد قرار داده است.

در این سخن نورانی، کلمه «حر» در مقابل «عبد» مطرح گردیده و در صورتی که در آن دقت شود، معنای آزادی به خوبی هویدا می‌شود. به دلیل این که «عبد» به کسی اطلاق می‌گردد که هیچ اراده و اختیاری از خود ندارند و مانند ابزاری در اختیار

دیگری است؛ چنان که در تاریخ نسل بشر، انسان‌های زیادی را تحت عنوان مذکور، می‌بینیم که به صورت یک جنس و یا متاع، معامله می‌شدند، ولی دین مقدس اسلام با منطق زیبا زنجیرهای اسارت را شکست و او را با این حق غیر قابل انکارش، مورد احترام قرار داد، و در مقابل اعمالش مسئول و صاحب اختیار، معرفی نمود.

گفتنی است که عبد بودن انسان در دو صورت شکل می‌گیرد: ۱- عوامل ظاهری؛ ۲- عوامل باطنی.

عوامل ظاهری: مانند، ثروت، تخصص، ظلم و طغیان، موجبات اسارت و بندگی دیگران را فراهم می‌کنند؛ همان طور که در طول تاریخ شاهد آن هستیم.

عوامل باطنی: نشناختن خویش، احساسات غیر منطقی، خود بزرگ بینی، غرور و تکبر، و وابستگی‌های دنیوی، عدم قبول واقعیات و...

در هر دو صورت، آزادی از انسان گرفته می‌شود، چون همه اعمال و رفتار و گفتار، قضاوت، تحلیل و نگرش‌هایش، در اسارت کامل این دو عامل، شکل گرفته است، همان طور که او در برابر عوامل ظاهری تسلیم است. و هیچ الگو و معیار منطقی و معقولی برای توجیه اعمال خویش ندارد. در مقابل عوامل باطنی نیز، همین اسارت و عدم آزادی وجود دارد، چون در اثر فشارها غرور، تکبر، وابستگی‌های دنیوی، احساسات نامتعادل، اعمال و گفتار و... از او صادر می‌شود و هیچ نوع توجیه معقول و منطقی برای کارهای خود، نمی‌تواند ارائه دهد و یا از آنها دفاع کند.

بنابراین، آزادی انسان بر این است که از این دو عامل، فاصله پیدا کند تا بتواند در همه کارها و برنامه‌هایش، معیارهای صحیح و معقولی را ملاک خود قرار دهد و هیچ انفعال و تأثیری از عوامل اسارت و بندگی پیدا نکند؛ چنان که در سخنان نورانی امام حسین علیه السلام آمده: ... وَ اِنِّي لَمْ اُخْرِجْ اَشْرًا وَ لَا بَطْرًا وَ لَا مُفْسِدًا وَ لَا ظَالِمًا وَ اِنَّمَا حَرَجْتُ لِطَلَبِ الْاِصْلَاحِ فِي اُمَّةٍ جَدِّي صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ اُرِيدُ اَنْ اَمُرَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاَسِيرَ بِسِرِّهِ

جَدِّي وَ أَبِي عَلِيَّ بْنَ اَبِيطَالِبٍ فَمَنْ قَبِلْنِي يَقْبُولِ الْحَقُّ فَاللهُ اَوَّلُنِي بِالْحَقِّ؛<sup>۱</sup> من هرگز در اثر طغیان و سرکشی و سرپیچی و تکبر در برابر حق و فساد و ظالمانه قیام نمی‌کنم، بلکه تنها هدف من اصلاح امتِ جَدَم می‌باشد. می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر نموده و روش و سیرهٔ جَدَم و پدرم علی بن ابی طالب را ملاک خود قرار دهم. هر کس مرا در این قیام و حرکت، با معیار قرار دادن حق بپذیرد، پس خداوند را قبول کرده و از او اطاعت نموده است.

حضرت با این مطالب، آزادی را به صورت کامل تعریف کرده و از همه عوامل و علل ظاهری و باطنی که آزادی را از انسان می‌گیرند، بیزاری جسته و اظهار نفرت نموده است، زیرا اگر کسی از این گونه عوامل، متأثر شود و حرکتی را آغاز کند، بی‌تردید نمی‌تواند، انگیزه و هدف معقول و منطقی را، در اختیار داشته باشد و لذا جملهٔ اخیر ایشان، که تنها معیار سنجش آزادی هر فرد است، خیلی حائز اهمیت است: «فَمَنْ قَبِلْنِي يَقْبُولِ الْحَقُّ... یعنی هر کسی که حق را، در هر کاری معیار خویش قرار دهد و با علاقه‌مندی آن را قبول کند، بی‌تردید آزادی و حریت در وجودش، مفهوم پیدا کرد است و این از مهم‌ترین آموزش‌های معلم آزادی است که می‌خواهد عاشقان و دوستداران آزادی را، با یک فرمول و یا روش صحیح، در جهت تحقق و شکل‌گیری آن، آشنا سازد تا این که همگان در تعریف و فهم و تشخیص آزادی و یا در مقام دفاع از آن، معیار معقول و ارزش آفرینی را ملاک خویش قرار دهد.

در هر عصر و زمان برای همه انسان‌های روی زمین مطلب بسیار مهم و پیچیده‌ای که حل نشده و موجبات جنگ و جدال و کشتارهای بی‌رحمانه را فراهم ساخته، و زندگی را برای عموم مردم، ناامن کرده، عدم تعریف درست از آزادی است. چون هر کسی در اثر فشارهای عوامل ظاهری و یا باطنی، معیار نادرستی را، در کارهایش و با در گفتار و کردارش ملاک خود قرار داده و حوادث تلخ و ناگواری را، با خسارت‌های غیر قابل جبران به وجود می‌آورد.

۱. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۸ و غوالم ۵۴.

اما، امام حسین (ع) با ارائه یک معیار و الگوی صحیح و معقول و منطقی، برای تحقق آزادی، جامعه انسانی را به سوی رشد و کمال و تفاهم و صلح و آرامش رهنمون می‌شود، تا زندگی متناسب با شأن انسان‌ها برای همه، معنا پیدا کند. حضرت خودش را که امام و حجت الهی است، مطرح نمی‌کند، بلکه حق را ملاک قرار می‌دهد تا راه تحقق آزادی را، بر همگان هموار سازد.

در جنگ صفین، کسی خدمت حضرت امیر المؤمنین (ع) رسید و عرض کرد: من شما را در این سو می‌بینم، می‌گویم این گروه حق اند و معاویه را در آن سوی می‌بینم و می‌گویم آن گروه باطل است آیا این تشخیص را از من قبول می‌کنید؟  
حضرت فرمودند:

«انک لملبوس علیک الحق، ان الحق و الباطل لا يعرفان باقدار الرجال، اعرف الحق تعرف اهله اعرف الباطل تعرف اهله»<sup>۱</sup> این تشخیص درستی نیست، چون حق و باطل را با شخصیت‌های انسان نمی‌توان شناخت، تو باید اول خود حق را بشناسی، بعد اهل حق را می‌شناسی، و ابتدا باطل را بشناسی، بعد اهل باطل را می‌شناسی».

این حقیقت نورانی در سخنان پیشوایان معصوم (ع) رمز و راز و واقعیت آزادی را به خوبی روشن می‌سازد؛ و تا انسان‌ها در مسیر شناخت حق گام‌های مثبتی برندارند و آن را در تمام برنامه هایشان ملاک خود قرار ندهند، هرگز بوی آزادی را استشمام نخواهد کرد.  
س - آیا آزادی همان بندگی است؟

وقتی که آزادی را، در مقابل بندگی قرار می‌دهیم، تعریف روشنی از هر دو کلمه در اختیار انسان‌ها قرار می‌گیرد در کلمات عرب هم «حر» در مقابل «عبد» مطرح می‌شود چنان که در حدیث نورانی مولا علی (ع) آمده است: «و لا تکن عبد غیرک و قد جعلک حراً».

بعد از ملاحظه معانی و مفاهیم این دو واژه، معلوم گردید، چه اگر انسان از عوامل ظاهری و باطنی خودش را نجات دهد، آزادی برای او معنا پیدا می‌کند و در غیر این صورت، بندگی و اسارت با او هست. در این جا باید به این نکته هم توجه شود که انسان‌ها در مورد این تعریف از آزادی، متفاوتند، چون عده‌ای در اثر نورانیت روح و قلب به طور کامل و صد درصد آزادند، مانند انبیا و خود امامان معصوم علیهم السلام و پیروان صدیقشان و گروهی به مقدار ۲۰٪، یا ۴۰٪، یا ۶۰٪ و... آزادی دارند و باقی مانده را در مقابل عوامل ظاهری و یا باطنی بندگی و اسارت دارند.

سؤال: در این جا یک سؤال بسیار مهم و پیچیده‌ای پیش می‌آید و آن این است: وقتی که در تعریف آزادی و یا حریت، واژه بندگی و عبدیت، نکته مقابل آن قرار گرفت و فهم صحیح آن به درک معنای عبد، منوط می‌شود. در این صورت، لازم است کلمه عبد که در مقابل «حر» و یا آزادی، خود نمایی می‌کند، به خوبی تعریف گردد به دلیل این که در قرآن مجید بالاترین امتیاز برای انسان، عبدیت او معرفی شده و حتی انبیا و اولیا در مقام بسیار ظریف روحانی و عرفانی، با عنوان عبدی، عبدنا عبدنا، عبده و... مطرح می‌شوند و به شخصیت بی نظیر نبی اکرم حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله در معراج اشاره می‌کند:

«سبحان الذی اسری بعبده لیلاً من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی<sup>۱</sup>؛ پاک و منزّه است آن خدایی که بنده خود را، در هنگام شب از مسجد الحرام به مسجد الاقصی حرکت داد».

در این صورت باید روشن شود این کدام عبدیت است که ضد آزادی و نکته مقابل آن است و آن عبدیت و زندگی که عین آزادی و حریت و بالاترین امتیاز برای انسان‌ها معرفی گردیده کدام است؟ همه کارشناسان الهی؛ یعنی پیشوایان معصوم پیوسته برای تحقق این هدف مبعوث شده‌اند و اساساً راز و فلسفه آفرینش انسان در آیینه قرآن هم همین است.

و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون<sup>۱</sup>

ما انس و جن را نیافریدیم، جز این که ما را بندگی کنند.

جواب: در این جا لازم است ضمن قبول اهمیت سؤال با دقت کامل به پاسخ آن

بپردازیم.

کلمه «عبد» وقتی که در مقابل آزادی مطرح می شود، به این معناست که انسان در اسارت کامل عوامل ظاهری و باطنی قرار گرفته و در هیچ کارش اراده معقول و منطقی از خود ندارد.

مثلاً: یک قاضی را در نظر بگیرید که در برابر پرونده ای، تحت فشار قرار گرفته دوستان، یا مسئولین بالا دست، یا چک سفید و... از هر طریقی بر وی فشار می آورند و از درون علاقه و تمایلات نفسانی یا منافع سودمندی این کار را به او گوشزد می کنند و آرزوهای بسیار مطلوبی را، در مقام تصور به او نشان می دهد.

اگر قاضی از میان فشارهای موجود، خود را با ملاک قرار دادن حق خلاص کرد، فردی آزاد است و اگر چنین نکرد و با توجیهات و تعلل ها، خودش را درگیر ساخت و برخلاف حق داورى نمود، بی تردید فردی اسیر و عبد است. به خاطر این که از فشارهای موجود - اعم از ظاهری و باطنی - متأثر گردیده و با ملاک قرار دادن نفع شخص و یا چیز دیگری، غیر از حق قضاوت نموده است.

در این گونه موارد و نظایر آن آزادی و همچنین مسئله بندگی و یا عبدیت، به خوبی از هم جدا شده و تعریف خاصی را، از خود نشان می دهند و هیچ کس درباره آنها شک و تردید پیدا نمی کند. اما وقتی که واژه «عبد» در فرهنگ دینی - اعم از قرآن و احادیث - مطرح می شود، یک حقیقت بسیار معقول و منطقی را، از خود به نمایش می گذارد. برای درک این واقعیت باید گفت که تفاوت در میان دو تعریف مذکور، در مورد کلمه «عبد» خیلی واضح است، عبدی که در لسان قرآن، تحت عنوان بالاترین امتیاز برای انسان،



مطرح می‌شود و یا در فلسفه آفرینش او قرار گرفته به معنای آزادی اوست. به دلیل این که انسان در اثر به کار گرفتن و یا فعال ساختن، قدرت تفکر و تعقل خویش، به یک شناخت و آگاهی بسیار مهم و ارزشمندی، در مورد خویش و خالق متعال توفیق حاصل می‌کند و خود را آگاهانه تسلیم حق می‌سازد و هیچ تردیدی ندارد که این کار، ضمن این که با معیارهای صحیحی صورت گرفته، و تنها راه سعادت و موفقیت او می‌باشد. مانند مریضی که به دکتر مراجعه می‌کند و انتخاب‌های او را، برای نجات و عافیت خویش انتخاب می‌کند، و این کار برای بیمار، امتیاز بزرگی محسوب می‌شود، چون با آگاهی و معرفت، مسیر عالمانه و عاقلانه‌ای را انتخاب کرده است و هیچ کس این گونه کارهای انسانی را بندگی و اسارت وی، از پزشک و یا متخصص و یا دانشمند و اهل خبره و... معنا نمی‌کند بلکه او را در مورد این حرکت درست و منطقی، تحسین می‌نماید.

مسئله بندگی و عبد بودن انسان، در برابر پروردگار متعال هم این گونه است و چنان که در حدیثی آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

یا عبادالله انتم کالمرضى و رب العالمین کالطبيب فصلاح المریض فیما یعلمه الطیب لا فیما یشتهیه المریض<sup>۱</sup> ای بندگان خدا شما مانند بیمارانی هستید و پروردگار عالمیان مثل پزشک است و خیر و صلاح مریض در این است که به گفتهٔ دکتر عمل کند، نه به میل خود».

حالا معنای عبد بودن انسان برای خدای سبحان به خوبی روشن گردید و هیچ انسان عاقل و خردمندی در این مورد شک و تردید ندارد که تسلیم و بندگی انسان در مقابل پروردگار متعال، عین آزادی اوست. در این جا خیلی مناسب است که در مورد، تشخیص درست معنای «عبد» از قرآن استفاده کنیم. تا مسئله بندگی و عبدیت در دو صورت، هم به معنای آزادی و امتیاز بزرگ، و هم به معنای اسارت و ذلت، روشن تر بشود.

(قال الله الحكيم: اتم اعهده اليكم يا بنى آدم ان لا تعبدوا الشيطان انه لكم عدو مبين وان اعبدوني هذا صراط مستقيم<sup>۱</sup>؛ ای فرزندان آدم! آیا با شما پیمان نبستم که شیطان را بندگی نکنید، چون او دشمن آشکار شما است و تنها مرا بندگی نمایید و این صراط مستقیم است؟

در این آیه، کلمه «عبد و بندگی» دو صورت پیدا کرده، یکی در برابر شیطان و دیگری، در مقابل خدای متعال، و هر دو به معنای تسلیم است. ولی بندگی شیطان، جاهلانته و غیر معقول و بر خلاف حقیقت انسان است و با هیچ معیار صحیح و منطقی، هماهنگی ندارد لذا بندگی شیطان ضد آزادی اوست، به چند دلیل:

۱- او همانند دیگر موجودات مخلوق و محتاج به خداوند است؛

۲- هیچ قدرتی و علمی در برابر وعده‌هایش ندارد، چون موجودی مستقل در برابر خداوند نیست؛

۳- در تمام توصیه‌هایش، تحریک احساسات و غیر منطقی ساختن انسان مطرح است؛

۴- همیشه ابزارهای نادرست و غیر معقول را، مانند، تکبر، غرور، ظلم، فساد، جنگ، کشتار، در اختیار انسان‌ها قرار می‌دهد؛

۵- در تمام پیشنهادهایش، ندامت و پشیمانی و افسردگی وجود دارد.

اما بندگی خدای متعال، معقول و منطقی و با واقعیت انسان و تحقق آزادی او هماهنگی کامل دارد. زیرا:

۱- خداوند متعال عالم و قادر و غنی و بی‌نیاز است؛

۲- با قدرت بی‌پایانش تمام وعده‌هایش را عملی می‌سازد؛

۳- در تمام توصیه‌هایش، احساسات را تعدیل کرده و انسان را به پاکی و یک‌رنگی و منطقی‌اندیشیدن و معقول زیستن دعوت می‌کند؛

۴ - همیشه ابزارهای صحیح و زبیده شأن انسان را که در برگزیده کمال و رشد عقلانی اوست در اختیار او قرار می‌دهد، مانند: تقوا، تواضع، تعقل و اندیشیدن، اخلاق زیبا، گذشت و محبت، احترام و...!

۵ - هیچ نوع ندامت و پشیمانی و احساس حزن و اندوه، در مسیر توصیه هایش وجود ندارد و بلکه در آنها احساس لذت و آرامش و امنیت واقعی برای بندگان، ایجاد می‌شود.

### شیوه‌های امام حسین علیه السلام برای تحقق آزادی

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های پیشوایان معصوم علیهم السلام این است که بعد از تعریف یک موضوع و روشن ساختن آن، به کیفیت تحقق و شکل‌گیری آن در وجود انسان می‌پردازند و این از بزرگ‌ترین عنايات پروردگار متعال است که به وسیله معلمان توحید نصیب نسل بشر در همه زمان‌ها می‌گردد و چون شرایط و مسئولیت امامان معصوم علیهم السلام خیلی حساس و سنگین و ظریف است، لذا آموزشهای بسیار مفید و سودمندی را، در اختیار مردم قرار می‌دهند، تا همگان در کشور وجود خویش، این حقیقت را به خوبی تمرین و ارزیابی کنند و با شناخت موانع و آفت‌های رشد و کمال، آنها را با شیوه‌های یادگرفتن از آموزگاران وحی، از سر راه سعادت خویش، برچیده و مسیر تحقق آزادی را، برای خود هموار سازند.

حضرت امام حسین علیه السلام برای شکل‌گیری آزادی، در وجود همه مردم، خصوصاً لشکر یزید خیلی تلاش کرد و از شیوه‌های بسیار ظریف و متفعل‌کننده‌ای استفاده می‌نمود، تا این که دلی را تکان دهد و او را، از اسارت نفس و سقوط در ذلت و بدبختی‌ها نجات دهد.

۱ - «إِيَّهَا النَّاسُ أُنْسُونِي مِّنْ أَنَا ثَمَّ ارْجِعُوا إِلَىٰ أَنْفُسِكُمْ وَ غَايِبُوا وَ انْظُرُوا هَلْ يَحِلُّ لَكُمْ قَتْلِي وَ انْتِهَاكَ حُرْمَتِي؛ ای مردم! درباره من دقت کنید و ببینید من کیستم؟ و

سپس با خودتان خلوت کنید و در برابر یک عمل بی معیار و غیر منطقی، احساسات را سرزنش نمایید. [وقتی که چنین کردید، نورانی‌تی در دلتان هویدا می‌شود و آمادگی تصمیم‌گیری‌های آگاهانه را برایتان هموار می‌سازد.] در این صورت ملاحظه کنید و به این سؤال پاسخ دهید، آیا سزاوار است که مرا بکشید و حرمت مرا درهم شکنید؟».

۲- «الَسْتُ اِنَّ بَيْنَ نَبِيِّكُمْ وَ ابْنِ وَصِيَّةٍ، اَفْتَشْكُونَ»؛<sup>۱</sup> آیا من پسر دختر پیامبر شما و فرزند وصی او نیستم، آیا در این موضوع شک می‌کنید، به خدا قسم! در میان مغرب و مشرق کسی غیر از مرا، به این عنوان پیدا نخواهید کرد».

۳- «وَيَحْكُمُ اَنْطَلِيُونِي بِقَتْلِ قَتْلَتِهِ، اَوْ مَالٍ اِسْتَهْلَكْتُهُ اَوْ يَقْصَاصِ جِرَاحَةٍ»؛<sup>۲</sup> وای بر شما! [چرا نمی‌اندیشید و برای تصمیم خود الگو و معیاری معقول و منطقی پیدا نمی‌کنید] آیا من کسی را کشته‌ام؟ آیا مال دیگری را نابود و ضایع کرده‌ام؟ آیا به کسی زخم زده‌ام که می‌خواهید قصاصم کنید؟».

۴- «... اَوَلَمْ يُبَلِّغْكُمْ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ لِيْ وَ لِاَخِيْ، هَٰذَا نِ سَيِّدُ شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ»؛<sup>۳</sup> آیا این حدیث پیامبر خدا ﷺ درباره من و برادرم، به شما نرسیده که فرموده‌اند: اینها [حسن و حسین] آقای جوانان اهل بهشتند.

۵- «اِنَّهَا النَّاسُ اسْمَعُوا وَ لَا تَعْجَلُوا حَتَّى اَعْظُكُمْ بِمَا هُوَ حَقُّ لَكُمْ عَلَيَّ»؛<sup>۴</sup> ای مردم! سخنان مرا خوب بشنوید و در کارهایتان شتاب و عجله نکنید، تا این که شما را نصیحت کنم! به آن چیزی که از حقوق شما بر عهده من می‌باشد، تا دلیل آمدنم برایتان روشن شود».

۶- «... فَان قَبِلْتُمْ عُذْرِي وَ صَدَقْتُمْ قَوْلِي وَ اَعْطَيْتُمُونِي التَّصَفَّ مِنْ اَنْفُسِكُمْ كُنْتُمْ بِذَٰلِكَ اَسْعَدَ وَ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ عَلَيَّ سَبِيلٌ»؛<sup>۵</sup> اگر دلایل مرا بپذیرفتید و سخنانم را تصدیق

۱. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۸.

۲. همان.

۳. همان.

۴. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۸۷؛ ارشاد مفید، ص ۲۳۴.

۵. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۵۳؛ ارشاد مفید، ص ۲۳۴.

نمودید و انصاف را در این میان الگو و معیار خود قرار دادی، راه سعادت را دریافته‌اید و دلیلی برای جنگ با من پیدا نخواهید کرد و اگر سخنانم را قبول نکردید و انصاف را ملاک تصمیم‌های خود قرار ندادید با دوستانتان در مسیر باطل هماهنگ شوید و هر کاری که دشمنان می‌خواهد در مورد من انجام داده و مهلتی ندهید، ولی موضوع برایتان پوشیده و پنهان نماند، یار و پشتیبان من آن خدایی است که قرآن را نازل فرموده، و در هر حال از نیکوکاران و بندگان شایسته حمایت می‌نماید.

۷- «عِبَادَ اللَّهِ اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مِنَ الدُّنْيَا عَلَى حَذَرٍ. فَإِنَّ الدُّنْيَا لَوَبْقِيَّتٌ عَلَى أَحَدٍ آوَى بَقِيَّ عَلَيْهَا أَحَدٌ لَكَانَتْ الْأَنْبِيَاءُ أَحَقُّ بِالْبَقَاءِ...؛ بندگان خدا! تقوای الهی را پیشه خود قرار داده و از وابستگی‌های دنیا اجتناب کنید و دنیا، سزاوار دل بستگی نیست و به هیچ کس بقایی ندارد و اگر چنین بود، بی‌تردید انبیا لایق و شایسته‌ترین انسان‌ها برای بقا در دنیا بودند.

۸- أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الدُّنْيَا فَجَعَلَهَا دَارَ فَنَاءٍ وَ زَوَالٍ مُتَصَرِّفَةً بِأَهْلِهَا حَالًا بَعْدَ حَالٍ، فَالْمَغْرُورُ مِنْ عَزَّتِهِ وَ الشَّقِيُّ مِنْ فِتْنَتِهِ...؛ ای مردم! خداوند تعالی دنیا را محیط فنا و گذار، آفریده که در اهل آن زوال و تصرفاتی انجام می‌گیرد و با حالات گوناگون برخورد می‌کند، بنابراین، گول خورده کسی است که فریب دنیا را بخورد، بدبخت و شقی کسی است که مفتون آن باشد، پس این دنیای فانی هیچ وقت شما را گول نزند و هر کسی به دنیا وابسته و امیدوار شده، شکست خورده، چون سیستم دنیا غیر از این نمی‌باشد.

۹- يَا شَيْعَةَ آلِ أَبِي سُفْيَانَ إِنَّ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينًا وَ كُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ يَوْمَ الْمَعَادِ فَكُونُوا أَخْرَارًا فِي دُنْيَاكُمْ؛ ای پیروان آل ابوسفیان! اگر دین دار نیستید و از روز معاد نمی‌ترسید، لااقل در دنیا آزاد باشید.

## نگرش دقیق به سخنان امام حسین (ع)

حضرت با این سخنانش پیوسته به فکر تحقق آزادی آنهاست و می‌خواست با روش‌های ظریف و فرمول‌های دقیق، روح و قلبشان را بیدار نموده و متوجه حرکت‌های آگاهانه و آزادانه سازد و در این چند روز، حساس‌ترین شرایط را برای ایجاد روحیه آزاد و آزاداندیشی، فراهم می‌کرد و همه این کلمات نورانی نشان دهنده این واقعیت است و چون حضرت با آگاهی کامل و مصمم تسلیم اراده پروردگار متعال بوده و هیچ تردیدی نداشت که اوج موفقیت و نهایت رشد عقلانی و عرفانی خویش را رقم می‌زند و لذا در تمام گفته‌هایش اگر با دقت مطالعه شود، هیچ بویی از ترس و اضطراب، تزلزل در هدف و... به مشام نمی‌رسد و این، اوج ایمان و عرفان یک انسان به خدای متعال است که در محاصره فشارها و مشکلات و سخت‌ترین شرایط عقربه‌های قلبش به عظمت و قدرت الهی وابستگی کامل پیدا کند و با تسلیم آگاهانه، لحظاته را اداره نماید و قرآن در مقام تعریف از ائمه معصومین می‌فرماید:

﴿لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهٖ يَعْمَلُونَ﴾<sup>۱</sup> در گفتارشان از خداوند جلوتر نمی‌روند

و در همه حال، به خواسته و امر او تسلیم هستند.

وقتی که معلم و مربی در عالی‌ترین سطح از رشد و کمال بوده باشد، همیشه به فکر ارائه برنامه‌هایی است که دانشجویان را در جهت رشد و شکوفایی استعدادها قرار دهد. امام حسین یک حجت الهی و کارشناس کامل و معصوم است، مطالب و سخنانش را همیشه با معیار و الگوهای درست و قابل اجرا بیان می‌کند، در هر صورت، ما با نگاه اجمالی، ولی دقیق به عصاره فعالیت‌های زیبا و ارزشمند آن حضرت اشاره می‌کنیم. تا وضعیت روحی و اجتماعی مردم، از جهت روان‌شناسی و جامعه‌شناسی و هم چنین علل متأثر نشدن آنها، در برابر این همه، تلاش‌های بسیار اثر گذار، معلوم گردد.

## شیوه‌های امام حسین علیه السلام برای تحقق آزادی

اول: ابتدا در اعتقادهای مردم کوشید، تا مشخص گردد که اینها به عقایدشان چقدر آگاهی داشته و تسلیم آن هستند، مانند جملات:

۱ - «إِنِّي نَبِيٌّ مِنْ آدَمَ» ۲ - «هَلْ يَحُلُّ لَكُمْ قَتْلِي...» ۳ - «أَلَيْسَتْ أَيْمَانُ بَنِي نَبِيِّكُمْ...» ۴ - هَذَا نَبِيٌّ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ ۵ - «مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحَرَامِ اللَّهِ نَاكِثًا عَهْدَهُ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ...» ۶ - لَوْ لَقِيتُكَ بِالْمَدِينَةِ لَأَرَيْتُكَ أَثَرَ جَبْرِئِيلَ فِي ذَارِنَا وَنُزُولَهُ بِالْوَحْيِ عَلَيَّ جَدِّي...»

دوم: در تعقل و تفکر مردم و فعال کردن آن تلاش زیادی نمود، تا این که تصمیم‌هایشان از فیلتر فکر و عقل عبور کند و از کارهای ضد ارزش‌های دینی و انسانی اجتناب ورزیده و خود را تسلیم حق سازند.

۱ - «أَيُّهَا النَّاسُ اسْمَعُوا قَوْلِي وَلَا تَعْجَلُوا...»  
 ۲ - «وَيُحْكَمُ أَتَطِيلُونَ بِقَتِيلٍ قَتَلْتَهُ...»  
 ۳ - «... فَانْظُرُوا اللَّهَ وَتَعْرِفُوا الْحَقَّ لِأَهْلِهِ يَكُنْ أَرْضِي لِيهِ، وَنَحْنُ أَهْلُ بَيْتِ مُحَمَّدٍ عليه السلام أَوْلَى بِالْوِلَايَةِ لِهَذَا اللَّامَةِ مِنْ هَوَلَاءِ الْمَدْعِينَ...»  
 ۴ - «... اَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ فَإِنْ تَشَعُّوا قَوْلِي أَهْدِكُمْ إِلَى سَبِيلِ الرَّشَادِ».

سوم: توجه دادن به واقعیت دنیا، مبنی بر این که هر کسی می‌تواند تاریخ زندگی گذشتگان را در مورد آگاهی یافتن از حقیقت دنیا و وابستگی‌هایش، به خوبی مطالعه کند، تا به این نکته باور کند که دنیا محل امتحان و آزمایش است.

۱ - «... كُونُوا مِنَ الدُّنْيَا عَلَى حَذَرٍ...»  
 ۲ - إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الدُّنْيَا لِلْفَنَاءِ فَجَدِيدُهَا بَالٌ وَنَعِيمُهَا مُضْمَحَلٌّ...»  
 ۳ - فَالْمَغْرُورُ مِنْ غَرَّتِهِ وَالشَّقِيُّ مِنْ فِتْنَتِهِ...»

چهارم: بیدار کردن وجدان‌ها حضرت در مراحل بعدی به یک نکته بسیار محرک و بیدار کننده‌ای اشاره می‌کند، اگر چه دیندار نیستید و از معاد خوف و ترس ندارید، خداقل آزاد، مرد باشید، کاری را که متناسب با شخصیت انسانی تان است انجام دهید.

۱- یا شیعة آل ابی سفیان ان لم یکن لکم دینٌ و کُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ یَوْمَ الْمَعَادِ فَکُونُوا احراراً فی دُنْیاکم».

۲- «وَيَلْکُمْ ما علیکم اَنْ تَنْصِتُوا اِلَیَّ فَتَسْمَعُوا قَوْلِی وَ اِنَّمَا اَدْعُوْکُمْ اِلَی سَبِیلِ الرَّشَادِ؛ وای بر شما چرا ساکت نمی‌شوید تا سخنانم را خوب بشنوید، من شما را به سوی رشد و سعادت دعوت می‌کنم».

نتیجه: انصاف را، تنها راه تحقق آزادی معرفی می‌کند، چون این کلمه نشان دهنده یک وضعیت بسیار روحانی و نورانی و برهان، درون انسان است و به عبارت روشن، انصاف مهم‌ترین علامت اعتدال روانی است، چه اگر انسان‌ها را به این حقیقت توفیق حاصل کنند، در تمام زمینه‌ها موفق و محبوب خدا و مورد قبول و احترام همگان می‌گردند.

۱- «اَیْهَا النَّاسِ اسْمَعُوا قَوْلِی وَ لَا تَعْجَلُوا حَتّٰی اَعْطَکُمْ بِمَا هُوَ حَقٌّ لَّکُمْ عَلَی... فَاِنْ قَبِلْتُمْ عُذْرِی وَ صَدَقْتُمْ قَوْلِی وَ اَعْطِیْتُمُونِی النِّصْفَ مِنْ اَنْفُسِکُمْ...»<sup>۱</sup> ای مردم به حرف‌هایم گوش کنید و عجله ننمایید تا شما را به آن حقی که بر عهده‌ام دارید، موعظه کنم اگر دلیل را قبول کردید و حرف‌هایم را تصدیق نمودید و انصاف را بین من و خودتان ملاک قرار دادید، سعادت را پیدا کرده‌اید و جنگی با هم نداریم و اگر چنین نکردید و انصاف را مراعات ننمودید بروید دوستانتان را در امر باطل جمع کنید. برایم اصلاً مهلت ندهید، ولی من می‌خواهم مطلب برایتان پوشیده و مخفی نماند...».

در این کلمات نورانی با فرمول‌های بسیار زیبا و مورد نیاز همه انسان‌ها، خصوصاً در عصر حاضر برخورد می‌کنیم و اگر با دقت اندیشیده شود، مورد انتخاب عملی افراد آگاه



خواهد شد. حضرت انصاف را با ملاکتش توصیه می‌کند؛ یعنی زمانی که انصاف در شخصیت انسان شکل می‌گیرد، حق را در هر موردی ملاک خود قرار دهد و در این صورت، هیچ تفاوتی بین خود و دیگران، بزرگ، کوچک، و... نمی‌گذارد. اگر فردی با ملاک قرار دادن حق وارد زندگی و اجتماع شود، شخص با انصافی است. زیرا همه را در مقابل حق مساوی و برابر می‌داند و در نتیجه حق را می‌پذیرد، اگر چه روزی به زیان مادی و دنیوی خویش باشد. با همین روش، آزادی برای انسان معنا پیدا می‌کند و این منطق همه رهبران آسمانی خصوصاً امامان معصوم علیهم السلام بوده است که انسان‌ها را برای فهم صحیح مطالب در جریان امور قرار می‌دادند، تا خودشان ببندیشند و فرمول‌های دینی را آگاهانه و عاقلانه انتخاب کنند، و نگویند چون خدا و یا پیامبر و ائمه اطهار علیهم السلام گفته‌اند، ما هم می‌پذیریم، بلکه هر دین داری باید دین و عقاید و خواسته‌های آنها را از راه تدبیر و تعقل و باور، انتخاب نماید. در این جا خیلی مناسب است به نکته‌ای بسیار مهم و آموزنده که همه مطالب فوق را تایید کرده و ابهام‌ها را از سر راه آزادی انسان‌ها برمی‌دارد، توجه کنیم.

### فرمول‌های آزادی از دیدگاه امام علی علیه السلام

روزی کسی خدمت امیر المؤمنین علی علیه السلام رسید و عرض کرد: اَوْصِنِي بِوَجْهِ مِنْ وَجْهِ الْبَرِّ أَنْجُوهُ، می‌خواهم توصیه‌های سودمندی را، برایم بفرمایید تا به وسیله آنها نجات پیدا کنم.

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«إِيَّا السَّامِعِ، إِسْمِعْ ثُمَّ اسْتَنْهَمْ ثُمَّ اسْتَيْقِنْ ثُمَّ اسْتَغْمِلْ»<sup>۱</sup>.

حضرت فرمود: ای شنونده، خوب گوش کن، و سپس آنها را به خوبی بفهم و بعد به آنها یقین پیدا کن و سپس وارد عمل شو.

در این جا، لازم است به یک حقیقت بسیار مهم که مورد توجه کامل امام (ع) بوده نهایت دقت صورت بگیرد، چون حضرت با کسی که به دنبال پند و اندرز نجات بخش است، چند شرط مهم انجام می دهد او را به یک وضعیت مطلوبی رهنمون می شود، تا این که او بتواند به خواسته خویش توفیق حاصل کند.

سؤال: راز اصلی شرط های سه گانه ای، که هدف عمده امام (ع) را روشن می سازد، چیست؟

جواب: حضرت علی (ع) حجت الهی است و هدفی جز آزادی و حریت انسان ها ندارد و برای تحقق و شکل گیری این هدف نورانی، راهی، جز این شرایط مذکور وجود ندارد؛ با این که آن حضرت بر طبق آیات قرآن و احادیث نبوی (ص) مانند حدیث ثقلین، غدیر و... یک انسان معصوم و سخنانش تحت عنوان، قرآن ناطق، دارای اعتبار و ارزش است و می توانست بدون شرائط فوق، توصیه های لازم را در جهت سعادت وی انجام دهد، ولی چرا نخواست چنین کند؟ به خاطر این که آنان مسئولیت خطیری را در راستای آزاد ساختن انسان، - که پاسدار امانت الهی است - بر دوش دارند و در همه زمان ها، از طریق روش های معقول و منطقی، برای انجام دادن تکالیف خویش تلاش کرده اند، از جمله آنها همین شرایطی است که حضرت برای او و هر کسی که علاقه مند سعادت و موفقیت است انجام می دهد، تا این که انسان به حقیقت انسانی خود، آگاه شود و تمام تصمیمات و انتخاب هایش را، از طریق ملاحظه این شرایط مورد توجه قرار دهد.

شرائط سه گانه برای تحقق آزادی:

۱ - خوب گوش دادن به مطالب؛

۲ - با دقت آن، را فهمیدن؛

۳ - در خیر و مصلحت بودن آنها به مرحله باور و یقین رسیدن.

- بعد از اینها، زمان عمل فرا می رسد.

## توضیح مختصر با جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

سخنان حضرت علی علیه السلام پیوسته در جهت توجه دادن انسان به خویشتن خویش است، زیرا خداوند امکانات بزرگ را برای صعود بشر به عالی‌ترین مرحله از رشد و کمال، در اختیارش قرار داده، ولی وی از آنها استفاده نمی‌کند. امام علیه السلام می‌خواهد به انسان بفهماند، تو می‌توانی با این فرمول‌های سه‌گانه، به آن حقیقتی که من رسیده‌ام، نائل شوی و آن راملاک عمل خود قرار دهی و این جا است که انسانیت معنا پیدا می‌کند. چون به فهم و درک خود عمل می‌نماید و حضرت با این که حُجَّت خداست و سخنانش به خیر و اصلاح انسان‌هاست و اگر کسی به آنها عمل کند، بی‌تردید موفق خواهد شد، ولی مرتبی و معلم آسمانی می‌کوشد که نسل بشر، با رعایت این شروط، به درک و یقین خویش عمل نماید، تا آزادی واقعی در وجود و شخصیتش، پدید آید. روی همین اصل، نظام تربیت و پرورشی رهبران دینی با دیگران تفاوت پیدا می‌کند، چون در دانشگاه توحید و دین‌داری برنامه‌های درسی طوری تدریس می‌شود که دانشجویان با تمام وجودشان، درس می‌خوانند و در فضای باطن، همه دریافته‌ها را، به مرحله پرداخت می‌رسانند، و این آموزگاران وحی، آنها را در جهت راه اندازی نیروهای حقیقت‌یاب تشویق کرده تا راز اصلی آزادی برای آنها کشف گردد، به عبارت دیگر، حضرت می‌خواهد این نکته را، روشن نماید که انسان باید بعد از دریافت صحیح مطالب، آن را در دستگاه تعقل و تفکر خویش به خوبی تحلیل کند، وقتی که در خیر و صلاح بودنش یقین حاصل کرد، سپس وارد عمل شود؛ در این صورت، آزادی برای انسان به خوبی تعریف می‌گردد.

س: علت اصلی متأثر نشدن مردم در برابر این همه تلاشهای منطقی

امام حسین علیه السلام چیست؟

حضرت، علت متأثر نشدن آنها و بلکه همه انسان‌ها را روشن می‌کند، که چرا انسان با دلیل و برهان، حق را قبول نمی‌کند، مگر پذیرفتن حق تنها راه موفقیت و سعادت بشر در تمام زمینه‌ها نیست؟ چرا این همه دلیل منطقی و معقول و بسیار زیبا و

ساده و قابل فهم برای همگان، باز هم آنها را قانع نمی‌کند، تا این که با آگاهی تسلیم حق شوند و راه تحقق آزادی خویش را، پیدا کنند؟

امام (ع) با پاسخ بسیار زیبا، علت اصلی تمام نابسامانی‌ها را در طول تاریخ روشن می‌سازد:

«...كُلُّكُمْ غَاصٌّ لِأَمْرِي غَيْرُ مُسْتَمْعٍ لِقَوْلِي قَدْ انْخَرَلَتْ عَطِيَّاتُكُمْ مِنَ الْحَرَامِ وَ مِلَّتْ بَطُونُكُمْ مِنَ الْحَرَامِ، فَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِكُمْ...»<sup>۱</sup> همه شماها به خواسته‌هایم عمل نمی‌کنید و شنونده واقعی سخنانم نیستید؛ به خاطر این که مال حرام در شکل‌های خاصی به صورت هدیه و امتیاز، و... به دستتان رسیده و شکم‌هایتان از حرام پر شده است و به همین سبب خداوند دل‌هایتان را [که محل درک و تشخیص و متأثر شدن و رسیدن به آزادی واقعی است] بسته است».

بنابراین، راز عمده بدبختی‌ها و ذلت‌ها، و اسارت و بندگی‌ها، همان تغذیه‌های حرام و نامشروع است که حضرت بعد از آزمایش‌های فراوان، آن را برای مردم بیان کرد. اگر چه روزی شنیدن حرف حق برای انسان تلخ باشد، یا دلایل عقلی و نقلی وی را قانع نسازد، یا وجود نورانی پیشوایان معصوم (ع) و سخنان گهربارشان در او مؤثر نباشد، یا در مسیر تحقق آزادی خویش گام‌های مثبتی بر ندارد و... باید از وجود موانع غافل نبوده و هیچ وقت در مقام توجیه آنها نباشد، چون امام حسین (ع) در یک مرحله بسیار حساس و پیچیده و بعد از استفاده از همه متدهای تربیتی و پرورشی اظهار نظر می‌کند که تغذیه حرام، عامل همه ذلت‌ها و اسارت‌ها است.

قرآن مجید در آیاتی به آن تصریح دارد: «أَنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا أَلَّا يَأْكُلُوا فِي بَطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيُضْلَوْنَ سَعِيرًا»<sup>۲</sup> کسانی که اموال یتیمان را ظالمانه می‌خورند، آنان در واقع آتش خورده و در شکم خود قرار دهند و به زودی وارد جهنم می‌شوند».

۱. تحف العقول، ص ۱۷۴.

۲. سوره انعام، آیه ۱۰.

۲- ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ...﴾<sup>۱</sup> کسانی که حقایق را پنهان کرده و بر طبق دستورات الهی و کتب آسمانی، حرف نمی‌زنند و آن را به قیمت کم می‌فروشند به پول و مقام دنیا قانع شده و از گفتن حق و حمایت آن دست بر می‌دارند، آنها از این راه جز آتش چیز دیگری نمی‌خورند.

بنابراین، امام حسین علیه السلام یک حقیقت قرآن را بیان کرده که هر کار و عملی متناسب با خود، آثاری دارد، غذای حرام، از هر طریقی وارد بدن انسان شود، بی‌تردید طعم و مزه و حرام بودنش از آن جدا نواهد شد و لذا تعبیر قرآن فوق العاده عجیب است که تغذیه حرام، یعنی خوردن آتش، یا جز آتش چیز دیگری نمی‌خورند، آتشی که همیشه می‌سوزاند، نابود می‌کند و هر چیزی را متاثر می‌سازد.

دانشمندان جانور شناسی، در مورد یستانداران تحقیقاتی کرده‌اند که نوزاد آنها از طریق شیر مادرانشان، مزه علف‌هایی را که بعداً باید بخورند، تشخیص می‌دهند. انسان‌ها هم از طریق شیر مادر مزه واقعیاتی را که در آن وجود دارد، درک می‌کنند و یا اثر و خاصیت شیر در آنها هویدا می‌شود، البته این گونه عوامل از انسان سلب اختیار نمی‌کند، تا عده‌ای از انحراف‌های خویش را با متهم ساختن والدین و یا دیگر عوامل توجیه کنند. بلکه این عوامل علل مُعَدّه یا زمینه ساز هستند که هر فردی می‌تواند با عمل به دستورات دینی، به تدریج خاصیت آنها را در وجود خنثی کند.

از آیات قرآن در این زمینه روشن می‌شود که استمرار تغذیه حرام و یا اعمال نامشروع موجب قساوت قلب می‌شود و دل‌های قساوت یافته، هرگز در برابر کلام معصوم متأثر نمی‌شود. چون راه نفوذ نور هدایت را بر خویشستن مسدود ساخته است.

خداوند می فرماید: «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً»<sup>۱</sup> سپس دل های شما قساوت پیدا کرد و مانند سنگ و یا سخت تر از آن گردید چون بعضی از سنگ ها می شکافند و نهرها از میان آنها سرازیر می شود... و این مطلب بحث مستقلى می طلبد.

حضرت بعد از اشاره به تغذیه حرام، از اثر ناگوارش خبر می دهد.  
«فَطِيعَ اللَّهِ عَلَى قُلُوبِكُمْ» خدا بر دل هایتان مهر زده که هرگز شنونده واقعی سخنان حجت الهی نخواهید بود.

در این جا بعد از ذکر یک آیه به فهرست آیاتی که مطلب فوق را تأیید می کند، اشاره می شود.

۱ - قال الله الحكيم: «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحْبَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ... أُولَئِكَ الَّذِينَ طَغَىٰ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَ سَمِعَهُمْ وَ أَبْصَارِهِمْ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»<sup>۲</sup> چون آنها زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح دادند... و این گروه از مردم کسانی هستند که به خاطر همین اعتقاد غلط و آثار بسیار زبان بارش، که تمام گناهان را دربر می گیرد، که خداوند دل ها و گوش ها و چشمانشان را از درک و تشخیص حقایق بسته است و اینها همان افراد غافلند.

در سوره نساء، آیه ۱۵۵: آیه ۹۳، ۸۷؛ محمد (ص) آیه ۱۶؛ اعراف، آیه ۱۰۰؛ روم آیه ۵۹ و غافر آیه ۳۵ به همین مطلب تصریح شده است. عصاره آنها این است که انسان در اثر آلودگی به گناه و معصیت و تکرار آنها، زمینه هدایت خویش را به تدریج از بین می برد، تا جایی که سودمندترین سخنان و یا پند و اندرزها، برایش قابل درک و مورد توجه کامل واقع نمی شود.

۱. سوره بقره، آیه ۷۴.

۲. سوره نحل، آیه ۱۰۶ و ۱۰۷.

حضرت ابا عبدالله علیه السلام، به علت روحی متأثر نشدن مردم اشاره می‌کند و می‌فرماید: «... النَّاسُ عِبِيدُ الدُّنْيَا وَالَّذِينَ لَعِقُوا عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَحْوَطُونَ مَا دَرَكَتْ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مُحْضُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدَّيَّانُونَ» مردم بنده دنیا شده‌اند و دین لقلقه زبانشان گردیده است و به هر مقدار که منافع دنیویشان حفظ شود، دنبال دین هستند. ولی در هنگام ظهور امتحان و آزمایش‌ها، دین‌داران واقعی تعداد کمی را تشکیل می‌دهند.

در این کلام نورانی، علت عمده انحراف‌های مردم در مسیر زندگی و برنامه هایشان به صراحت روشن شده و آن وابستگی و یا بندگی دنیا است. به خاطر این که علاقه‌های باطنی هر انسانی در اخلاق و رفتار و یا اعمالش، به صورت کامل، آشکار می‌شود و به عبارت روشن‌تر، اعمال و گفتارهای انسان‌ها، نشان دهنده فضای باطنی و یا عقاید آنهاست. چون هر وضعیتی در دل‌ها، واقع شود از طریق اعضاء و جوارح انسان نمایش داده می‌شود و قرآن در این زمینه می‌فرماید:

﴿قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ﴾<sup>۱</sup> [ای پیامبر]، بگو هر کسی متناسب با نیت و یا وضع درونی خویش وارد عمل می‌شود.

## چکیده

۱- آزادی از مهم‌ترین نیازهای انسان و بلکه تمام موجودات زنده می‌باشد. به خاطر این که به حقوق و نیازهای واقعی خویش دست پیدا می‌کند.

۲- آزادی برای انسان این است که بتواند عالمانه و عاقلانه خودش را، از زیر فشارهای تمایلات و علاقه‌های نفسانی، نجات دهد و هیچ چیزی را، که مانند خودش مخلوق است بندگی و ستایش نکند و از ابزارهای حقیقت یاب، مانند تفکر و تعقل، به خوبی استفاده کند.

۳- هر انسانی باید خودش را برای تحقق آزادی و استفاده از فرمول‌هایی که وی را به این واقعیت نائل می‌کند، متعهد سازد.

حضرت امیر المؤمنین علی (ع) می‌فرمایند:

«مَنْ قَامَ بِشَرَائِطِ الْحُرِّيَّةِ أَهْلٌ لِلْعُقُوبِ وَ مَنْ قَصَّرَ عَنْ أَحْكَامِ الْحُرِّيَّةِ أُعِيدَ إِلَى الرَّقِّ؛<sup>۱</sup> هر کسی شرایط و ضوابط آزادی را در خود پدید آورد، شایسته آن خواهد بود و هر کسی از عمل به شیوه آزادی کوتاه بیاید و عمل نکند، به رقیبت و یا بندگی برمی‌گردد».

۴- امام حسین (ع) از همه کانال‌ها و یا فرمول‌ها در جهت آزاد کردن مردم استفاده کرد، ولی هیچ تأثیری در آنها مشاهده نگردید، می‌فرمود: خوب گوش کنید و خوب بیندیشید، آیا من سزاوار کشته شدنم؟ چرا با انصاف نیستید و حق را ملاک قرار نمی‌دهید؟ من نمی‌خواهم برای خود از شما کمک بگیرم، یا از کشته شدنم نمی‌ترسم، بلکه فقط می‌خواهم اعمالتان را خوب بفهمید و بدانید برای کی و چی خوش خدمتی می‌کنید و...

۵- علت متأثر نشدن و عدم تحقق آزادی:

۱- استمرار تغذیه حرام؛ ۲- بندگی و وابستگی دنیا.

سؤال:

آیا وجود انبیاء و امامان معصومین (ع) و هم چنین استفاده از دستگاه تفکر، مانع آزادی انسان نیستند؟

چون هر کسی باید ضمن اطاعت از رهبران آسمانی به دستگاه حقیقت یاب تفکر هم، اعتماد کند و بعد از کسب مجوز از آنها، وارد عمل شود.

سؤال:

چرا نسل بشر به آزادی خویش، مطابق با تعریف دینی نمی‌کوشد، بلکه برخلاف آن فعالیت می‌کند و با زندانی کردن، نیروی عقلانی، در بخش غرایز و شهوات و اسیال نفسانی، آزادی را تعقیب می‌کند؟



جواب:

علل و عوامل زیادی، در این میان دخالت دارند از جمله، عدم آگاهی از آثار بسیار مفید و ارزش آفرین، آزادی واقعی است. وقتی که اولین روزهای تحصیل را مد نظر قرار می دهیم، می بینیم دانش آموزان به چند گروه تقسیم می شوند:

۱ - عده‌ای با شوق و علاقه‌مندی کامل وارد مدرسه می شوند؛

۲ - گروهی با گریه و زاری شدید از مدرسه فرار می کنند؛

۳ - تعدادی هم، بدون داشتن چندان علاقه‌مندی، وارد مدرسه می شوند.

با این که برای همه روشن است که محیط مدرسه فقط برای رشد و آگاهی، آنها فعالیت می کند و کوچک ترین تلخی و ناراحتی را، برای شرکت کنندگان فراهم نمی آورد، مگر این که آنها خودشان، چنین وضعیت را ایجاد نمایند.

علت آنها را بدین صورت می توان بیان کرد:

۱ - گروه اول، در اثر آمادگی های لازم، شناخت واقعیت مدرسه در تحصیل علم،

لحظه شماری کرده و با شوق وارد مدرسه می شوند و با دقت برنامه های آن را اجرا می کنند.

۲ - گروه دوم در اثر عدم آگاهی از مدرسه و عدم آمادگی های لازم، خیال می کنند

که مدرسه یک محیط، فشار و محدودیت است و او را از آزادی های نفسانی مانند بازی ها، گشت و گذارها، دوری از محیط خانواده و... باز می دارد.

۳ - این تعداد هم، چون چندان شناختی از مدرسه ندارند، ولی به خاطر فرار از

فشارهای موجود در محیط خانواده، محیط مدرسه را قبول دارند.

بعد از ملاحظه این واقعیات، علت اصلی بی علاقه بودن و یا فرار از مدرسه و یا

اشتیاق را، باید پیدا کرد.

آیا محیط زندگی خانواده در آنها مؤثر افتاده و یا لیاقت و شایستگی خود شخص،

دخالت دارد؟ در حالی که در خیلی از خانواده ها هیچ بحثی از علم و دانش نیست، ولی

فرزندان بسیار عاشق علم، تحویل جامعه می‌دهند؟

در هر چیزی، عوامل بسیاری مؤثر هستند و آنچه در ارتباط با مدرسه مطرح است. مقررات و قوانینی است که بر تمام کسانی که وارد محیط درس می‌شوند، حکومت دارد. آنهایی که قانون را در مدرسه، با اشتیاق می‌پذیرند و یا عده‌ای که از آن فرار می‌کنند. فقط در یک مورد از هم جدا می‌شوند و آن هدف است. کسی که برای خود هدفی انتخاب کرده، که در راز و یا اسرار آفرینش او قرار گرفته، او پیوسته به دنبال مدرسه و یا محیطی است که برای تحقق هدفش، مساعدت کند، ولی اشخاصی که در جهت اهداف کوتاه عمر احساساتی قرار می‌گیرند، هرگز به فضای آموزشی علاقه‌مند نمی‌شوند، بلکه برخلاف آن عمل می‌کنند.

در مسئله آزادی بر طبق تعریف دینی، کسانی می‌کوشند که هدف خدا را از خلقت انسان، برای خود انتخاب کرده و با اشتیاق، در کلاس درس انبیا و امامان معصومین شرکت می‌کنند تا با سرعت، به هدف خویش نزدیک شوند و از برکات آن برخوردار گردند. ولی آنانی که هدف خود را با احساسات و خواسته‌های نفسانی، هم رنگ ساخته و همیشه به دنبال تحقق آرزوهایشان تلاش می‌کنند، هرگز نمی‌توانند در آزادی واقعی خویش، فعالیت کنند. چون با شروع و گام اول در آزادی دینی، باید از همه آزادی‌های نفسانی و احساساتی خود دست بردارند و این کار برای آنها به قدری سخت و دشوار است که از کلاس درس آزادی واقعی، فرار می‌کنند.

### نکته مهم:

در آزادی واقعی، مقرراتی برای انسان‌ها، ایجاد می‌شود و او باید آنها را به خوبی و دقت مراعات کند، چنان که حضرت علی علیه السلام به فرزندش فرمود:

«یا بُنَّیَّ اجعل نفسك میزانا... ای فرزندم برای تشخیص واقعیات و حقوق

دیگران، خودت را میزان قرار بده و هر چه برای خودت دوست می‌داری، در مورد دیگران

هم، همان را دوست بدار و هر چیزی که برای خود نمی‌پسندی، به دیگران هم روا مدار، به کسی ظلم نکن، همان گونه دوست نداری، برایت ظلم کنند، به دیگران نیکی و محبت بنما، چنان که انتظار داری که برایت نیکی کنند، چیزی را که به دیگران قبیح و زشت می‌دانی، برای خودت هم آن را قبیح بشمار..»

اغلب انسان‌ها به دنبال آزادی‌های نامحدود هستند که هر طور دلشان بخواهد رفتار کنند، ولی در آزادی واقعی که دین برای نسل بشر، در نظر گرفته است، حد و مرز آزادی هر کس، به این است که مانع و مزاحم حقوق دیگری نباشد. مهم‌تر از همه آنها توصیه حضرت است که می‌فرماید: دیگران را مانند خود انسان بدانید و هر مقدار به خود، حقوق قائل می‌شوید، دیگران را در آن سهمیم بدانید. وقتی که نمی‌خواهی کسی به تو توهین و جسارت کند، یا حقوقت را ضایع کند.. تو هم باید در حق دیگران چنین باشی چون همه انسان‌ها، با هم مشترکاتی دارند و همه بندگان خدا هستند، و امتیاز آنها از یک دیگر، فقط با تقوا و پرهیزکاریشان، مشخص گردد.

سؤال:

چگونه چنین آزادی را، در خود بیروانیم و از آثار مفیدش بهره‌مند شویم؟

جواب:

وقتی که تعریف درست آزادی بر همگان مشخص گردید و هر فردی از راه تعقل و تفکر، آن را مورد تأیید خویش قرار داد. باید به فکر به کارگیری آن شد، چون دانستن و یا آگاهی، هنگامی ارزش آفرین خواهد شد که انسان، آن را در عمل نشان دهد. حضرت علی علیه السلام در این زمینه، کارشناسی‌های، بسیار دقیق و حساسی را ارائه می‌دهد و می‌فرماید:

«وَلَا تُؤَا

هرگز به نفس خود آزادی ندهید، زیرا بدین وسیله شما را در مسیر ظلمت و تاریکی قرار می‌دهد و هرگز با آن سازش نکنید، چون با هر سازشی شما را در معصیت و

گناه واقع می‌سازد». یعنی اگر نفس آزاد باشد و به تخلفاتش بی‌اعتنایی شود همین مقدار برای سلطه آن کفایت می‌کند که آن آزادی واقعی را از دست انسان بگیرد و باید هر فردی در برابر اعمال زشت و نادرست خویش، خود را محاکمه کرده و مجازات نماید، تا نفس مجال تجاوز به حریم آزادی واقعی را پیدا نکند.

### شیوه‌های آزادی یا ورزش‌های روحی

وقتی که این معرف‌ها در دل انسان شکل گرفت، او می‌تواند وارد تمرین‌های روحی شود تا بتواند با اعتماد کامل تصمیم‌های خودش را اجرا کند. به خاطر این که هر نوع ریاضت و تلاشی هنگامی معنا پیدا می‌کند که با سرمایه‌های عظیم شناخت و آگاهی معجون باشد و اگر در ارتباط با آن چهار اصل مذکور معرفت کامل حاصل گردد و انسان در میان یقین و باورها واقع شود، بی‌تردید زمینه ورزش‌های روحی و روانی به خوبی فراهم می‌گردد بعد از طی این مراحل لازم است برنامه ریزی دقیق در شعاع او امر و نواهی الهی صورت گیرد و او به تدریج وارد میدان تمرین‌ها شود، تا بتواند با اراده و اختیار و آگاهی از حرکت‌های خویش فعالیت خود را شروع نماید.

درس‌خان پیشوایان دینی شیوه ورزش‌های روحی آمده است و ما با عنايات الهی آنها را در دسته بندی کرده و به صورت کاری قابل اجرا، در اختیار علاقه‌مندان قرار می‌دهیم.

۱- انسان تصمیم قطعی بگیرد که در برنامه‌های زندگی اش از قسم خوردن - اعم از راست یا دروغ - اجتناب ورزد، تا زبانش بدان معتاد نشود.

قرآن می‌فرماید: ﴿وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ...﴾ خداوند را در معرض قسم‌هایتان قرار ندهید، تا فرد نیکوکار و اهل تقوا باشید.

۲- از دروغ اجتناب کنیم و هیچ فرقی در میان شوخی و جدی بودنش قائل نشویم، چون هدف نجات یافتن از شر عملی به نام دروغ است که در احادیث، کلید «تمام مفاسد و

شرارت‌ها» مطرح گردیده است.

۳- هرگز خلف وعده ننماییم و برنامه‌های خود را طوری تنظیم کنیم که وعده‌ها به صورت یک تعهد الزامی بر ایمان مطرح باشد و اگر روزی قرار گذاشته شد، به فکر عمل به آن باشیم. زیرا کسی که به وعده‌هایش وفا نکند، از ایمان محروم می‌باشد و اگر بخواهیم در مواردی با دیگران قرار بگذاریم باید آن را به شرایطی مشروط نماییم تا این که به ایمان و اعتقادمان لطمه وارد نکند.

۴- مردم آزاری را از فضای زندگی خود حذف کنیم اعم از توهین، افترا، هتک حرمت، استهزاء و مسخره کردن، قرآن می‌فرماید: ﴿لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ هِيجٍ غُرُوهٍ يُبَايَعُ﴾ هیچ گروهی نباید گروه دیگر را مسخره و یا استهزاء کند. بسا، ممکن است آنهایی که مورد استهزاء واقع می‌شوند، از آنان که مسخره می‌کنند بهتر باشند.

۵- از لعن و نفرین مردم اجتناب شود، اگر چه از ناحیه آنان مورد ستم قرار گیرد، زیرا گرایش به چنین عملی قلب را به خصومت و خشونت گرفتار می‌سازد و انسان را همیشه به سوی انتقام گرفتن تشویق می‌کند؛ در نتیجه، پاکیزه‌گی و سلامتی را از دل‌ها می‌گیرد. البته باید به این نکته توجه شود که لعن بر کسانی که مورد خشم و غضب الهی هستند و در قرآن و احادیث به آن تاکید زیادی شده از این موضوع خارج است، زیرا لعن و نفرین بر ظالم و ستمگران، همان طوری که در آیات و احادیث آمده انسان را به محبوبیت خاصی در پیشگاه الهی و حجت او نائل می‌سازد.

قرآن می‌فرماید: ﴿ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾<sup>۱</sup> همیشه تلاش کنید در مقابل برخوردهای دیگران، عکس العمل خوب و زیبا از خود نشان بدهید.

۶- هر چیزی را بر خود می‌پسندی و یا چیزی را بر خود روا نمی‌داری، با دیگران هم چنین باش. هر فردی ملاک واحدی را در برنامه‌هایش مدنظر دارد و آن «حُبِّ نفس»

است و روی همین اصل انتخاب می‌کند. در نتیجه با ممتاز قرار دادن خویش، هیچ اعتنایی به خیر و صلاح دیگران ندارد، فقط به خود می‌نگرد. این گونه سیاست و تدبیر ضمن این که به انسان عاقل و خداشناس زبینه و سزاوار نیست، با اصول زندگی اجتماعی هم سازگار نمی‌باشد.

حضرت علی (ع) می‌فرماید: «واجعل نفسك ميزاناً في ما بينك وبين غيره...»<sup>۶</sup> نفس خود را در مورد با دیگران میزان قرار بده، هر چیزی را به خود می‌پسندی، همان را بر دیگران هم بیسند و هر چه را به خود روا نمی‌داری، به دیگران هم روا مدار، همان طور که دوست نداری به تو ظلم شود، تو هم در حق دیگری ظلم نکن، نیکی و محبت کن، چنان که دوست داری برایت نیکی کنند.

۷- بی‌جهت بر هیچ کس تهمت شرک و نفاق و کفر روا مدار. زیرا غالب شناخت‌های انسان محدود است و هرگز نمی‌تواند واقعیات را به صورت روشن کشف کند و از وضعیت کامل شخصی، گزارش دهد و اتهام زند، به هر عنوانی که باشد، خالی از اشکال نیست و شاید در اکثر موارد، گوینده را به بزرگ‌ترین گناه و معصیت گرفتار سازد. تهمت زند و متهم ساختن، ضمن این که عملی مطلوب و داری ارزش نمی‌باشد، بلکه از شأن انسان عاقل به دور است که با سخنان بی‌دلیل و بی‌محتوا، خودش را آلوده کند، پس باید ریشه عمده این اخلاق زشت و ناگوار خشکانده شود.

چرا انسان به یک چنین اخلاق زشت و نادرست روی می‌آورد؟

گاهی حسادت و درموردی غرور و تکبر، می‌تواند موجبات چنین اخلاق و رفتاری را در انسان پدید آورد و از نظر روان‌شناسی دینی، زیر بنای هر نوع اخلاق نادرست، غیر معقول همین حسد و غرور است.

۸- به او امر و نواهی الهی خود را مقید سازید. اگر انسان با خود شرط کند که در همه حالات زندگی‌اش، هرگز از چهار چوب امر و نهی الهی خارج نشود و هر کاری که می‌خواهد

انجام بدهد، باید بدون احساسات و تمایلات نفسانی با دستورات دینی مطابقت داشته باشد، تا این که بتواند بعد از مدتی به عالی ترین مرحله از رشد و کمال نائل گردد و مسئله خلوت و جلوت برایش یک واقعیت شود و هیچ محیطی را تحت عنوان خلوت برای خویش در جهت وضعیت خاصی معنا نکند، بلکه همه جا را محضر خدا بینند و پیوسته در جهت رعایت ادب الهی خدا را مد نظر قرار دهد.

چون غالب انسان ها با این دو کلمه، رفتار و برخوردی دو گانه دارند: محیطی را برای خود خلوت می دانند به هر کاری که دلشان بخواهد دست می زنند و محیطی را جلوت و آشکار می دانند و با یک وضعیت بسیار مطلوبی ظاهر می شوند.

این دو اخلاق، از کمبود عرفان و عدم توجه به خدای متعال مایه می گیرد. زیرا عارفان را دیدگاه این است که همه جا محضر خداست و باید در همه حالت ها به او توجه کنیم، مقید شدن به امر و نهی دینی زمینه چنین استعداد و شایستگی را به تدریج در فضای روح و قلب انسان فراهم می سازد، تا این که انسان با علاقه مندی و احساس لذت از درک محضر الهی از هر گونه معاصی در نهان و آشکار خودداری کند و در موارد که مورد هجوم اغوا و وسوسه های شیاطینی قرار می گیرد، به خدای متعال پناهنده شده تا هرگز دامن خویش را به ذلت گناه آلوده نسازد. روی همین اصل به تمام جوارح و اعضای بدن مراقب می شود تا به سوی اعمال ناپسند و نادرست کشیده نشوند.

۹ - تا امکان دارد نباید خود را به دیگران تحمیل کرد. بر هر کسی لازم است زندگی خود را به صورتی تنظیم کند، تا بتواند بدون تکیه به دیگران آن را اداره نماید، یعنی طوری نباشد که همه امور خویش را بر دوش دیگران بگذارد، این کار در آیین الهی خیلی مذمت شده است و در احادیث آمده خود را «کل» دیگران تسازید.

این گونه بودن، ضمن این که آثار بسیار خطرناکی را به دنبال دارد، انسان را از رسیدن به موفقیت باز می دارد، انتخاب چنین روشی نفس را از داشتن یک قدرت قوی

منع می‌کند و آن را به اهمال و سستی می‌کشاند، تا جایی که زمینه‌های تلاش و مجاهدت و کوشش را از دست وی می‌گیرد.

بنابراین، بر هر فرد با ایمانی لازم است تا حدّ توان به خود متکی شود و از نیروهای وجودش استفاده کند و در هر کاری ابتدا خود را مورد خطاب قرار دهد و بدون چشم داشت از دیگران آن را انجام دهد. حتی به اعضای خانواده خویش - اعم از فرزندان، خواهر، برادر، و... - هم اظهار نیاز نکند، جایی که خود می‌توان آن را انجام دهد. چون خواستن به هر شکلی که باشد، از عجز و ناتوانی حکایت دارد و هر سوّالی به شخصیت او لطمه می‌زند، مگر سؤال هایی که در مسیر علم و دانش و آگاهی و نظایر اینها باشد که موجب افتخار خواهد بود. در مسائل علمی هم ابتدا باید خود را به کاوش و تلاش وادار کرد، در صورت ناممکن شدن پاسخ، لازم است از اهل علم سؤال شود.

انسان، حتی در مسائل علمی هم باید به کوشش هایش متکی باشد و خود را به زحمت بیندازد و به این عاد زشت مبتلا نشود که هر لحظه دست نیاز به سوی دیگران باز کند.

۱۰ - تواضع را وظیفه خود، بداند.

یکی از مهمترین روش‌های روحی و روانی انسان، مسئله تواضع و شکسته نفسی است و برای نیل به این مقام، لازم است از طریق تمرین، برنامه‌های خاصی، نهایت تلاش و کوشش انجام داده شود.

در مورد تواضع، همه اعضا، خصوصاً روح و قلب شرکت دارند و هر کدام متناسب با خودش باید تمرین‌های لازم را انجام دهد.

در ارتباط با ورزش‌های روحی در مورد تواضع به چند سؤال باید پاسخ‌های عملی داده شود:

۱ - آیا در برابر حق و واقعیات تسلیم هستید؟

۲ - آیا به مقام بندگی الهی در کشور وجودتان نائل گشته‌اید که بتوانید بدون هیچ

مانعی دستورات را با علاقه‌مندی اجرا کنید؟



۳- آیا می‌توانید دیگران را در پیشگاه الهی برتر از خود دانسته و از خود بزرگ

بینی‌ها فاصله بگیرید؟

۴- آیا می‌توانید با هر نوع وضعیتی مالی سازش کنید و با رعایت اصول و دستورات

دینی بدون هیچ نوع ادعایی در کنار سفره مالی بنشینید؟

۵- آیا می‌توان همه امتیازهای خویش را - اعم از جوانی، علم، تخصص، داشتن

تجارب زیاد، پست و مقام، مال و ثروت، شخصیت اجتماعی، - یا عناوینی که در محیط

زندگی به عده‌ای اختصاص می‌یابد، مانند، دکتر، پروفیسور، فقیه، مرجع دینی، و... -

فراموش کرد و فقط انسانیت خویش را به یاد داشته و با هر کسی در هر شرایطی که باشد،

به صورت فردی عادی معاشرت نمود و در دنیای ذهن خویش هیچ امتیازی برای خود در

نظر نگرفت؛ همان طوری که پیشوایان معصوم (علیهم السلام) انجام می‌دادند؟

از مجموع احادیث ظاهر می‌شود که عمده علت در انتخاب انبیاء تواضع آنها

بوده است:

«أَنِّي إِطَّلَعْتُ إِلَى خَلْقِي إِطْلَاعَةً فَلَمْ أَجِدْ فِي خَلْقِي أَشَدَّ تَوَاضَعًا لِي مِنْكَ فَمِنْ ثَمَّ

خَصَصْتُكَ بوحی و کلامی من بین خَلْقِي».<sup>۱</sup>

اگر در مقام پاسخ سؤال اول باشیم و با تمام وجودمان به واقعیات و حقایق، احترام

عملی قائل شویم و هرگز به دنبال توجیه و مخفی ساختن تخلف‌های خویش در جهت

ظاهر سازی، نباشیم بی‌تردید سایر سؤال‌ها پاسخ پیدا خواهند کرد.

بنابراین، باید با خودمان عهد و قرار بندیم که حق و واقعیات را فراموش نکنیم و

همیشه خود را برای پذیرش آنها آماده سازیم. چون یگانه راه رشد و کمال و نیل به

ارزش‌ها، همین است و باید یقین داشت که راه تواضع ضمن این که هیچ نوع شکستی را

به دنبال ندارد و همیشه موجبات عزت و امتیاز و محبوبیت را در پیشگاه الهی و جامعه انسانی، خصوصاً در محیط زندگی برای انسان فراهم می‌سازد.

برای رسیدن به حالت تواضع، لازم است مقداری با خود آشتی کرده و از درون به جهان خارج با ملایمت و عطوفت نگاه کنیم، تا این که بتوانیم در مقابل کج اندیشی‌ها و رفتارهای نادرست دیگران صبور و متحمل باشیم و کارهایشان را به خوبی تحلیل نماییم تا به حالت بغض و خشونت گرفتار نشویم.

۱۱- از حرص و طمع در هر موردی اجتناب شود. حرص و طمع از بزرگ‌ترین عوامل بدبختی است و همیشه انسان را به سوی اعمال نادرست و غیر معقول سوق می‌دهد و همه حریم‌ها را به هم می‌ریزد و او را به ذلیل‌ترین اخلاق و کردار گرفتار می‌سازد. برای جلوگیری از چنین حالت نادرست، لازم است بدانیم که حرص و طمع هرگز قادر نیست اموال و آرزوهای انسان را برآورده سازد و هیچ فردی در طول تاریخ نتوانسته با این ابزار ناصحیح به خواسته و علاقه‌هایش توفیق پیدا کند.

بنابراین، باری زدودن طمع کاری و حریص شدن، لازم است ورزش‌های خاصی را در روح و نفس خویش انجام دهیم و آن مقید ساختن نفس در چارچوب تأمین نیازهای ضروری است. چون هر فردی باید علت این همه تلاش و زحمت‌هایش را ریشه یابی کند. آیا برای تأمین غذا و پوشاک و نیازهای عمده زندگی، این همه درد و رنج را متحمل است؟ در صورتی که با کمترین تلاش و کوشش‌ها هم می‌توان آن را به دست آورد. پس چرا در اثر حرص و طمع، از همه آرامش و آسایش‌ها، حتی از خواب شیرین شب هنگام نیز محروم است؟

با تقویت نوع دوستی و توجه به نیازهای ضروری دیگران، می‌توان زمینه‌های طمع را خشکاند که آنها هم مانند او انسان هستند.

ولی مهم‌ترین علت در جهت نجات از شر طمع و حرص، احترام بر خویشتن است.

هر مقدار به خود و حقایق نهفته در روح و روان برای کسب کمالات، آگاهی‌ها حاصل شود، به همان اندازه بر خودمان حرمت قائل می‌شویم و اجازه نمی‌دهیم، هدف‌های دنیوی و کم‌ارزش بر اهداف عالی انسانی غلبه کند و ما را به هر عمل زشت و ناپسند وادار سازد. هر انسانی با شناختن خویش و توجه یافتن به مقام و منزلت بسیار مهم و ارزشمند خود، حاضر نمی‌شود، به کارهایی دست بزند که این زیبایی‌ها را آلوده ساخته و او را از ارزشهای مهم انسانی ساقط کند.

حضرت علی صلوات الله علیه می‌فرماید:

«اكرم نفسك عن كُلِّ دَنِيَّةٍ وَاَنْ سَاقَتْكَ اِلَى الرِّغَائِبِ...»<sup>۱</sup> نفس خویش را محترم بدار و آن را از هر نوع کارهای پست و زشت نگه‌داری کن، اگر چه از این راه به خواسته‌هایت نائل بشوی».

نفس انسان آمال و آرزوهای نامحدودی دارد و هر مقدار از خواسته‌هایش اطاعت شود هرگز سیری ندارد، بلکه هر لحظه حریص‌تر می‌گردد. اما اگر مقداری در برابر خواسته‌هایش مقاومت شود و با بی‌اعتنایی از کنارش بگذریم، به تدریج می‌توان آن را محصور کرد، تا از انتظارهای بی‌مورد و برخلاف شخصیت انسانی دست بردارد.

و این گونه برخورد با نفس در ابتدا، ممکن است برای عده‌ای سختی داشته باشد، ولی باید مقاومت کرد، چون اگر در برابر خواسته کوچک نفس به زودی تسلیم شویم، بی‌شک برای آینده و کارهای نادرستی که مورد علاقه اوست، توان مبارزه نخواهیم داشت.

در نتیجه، حضرت امام حسین علیه السلام آزادی را، تعریف نموده و راه اصلیش را بر همگان هموار ساخته که برای مربیان و معلمان و حافظان حقوق بشر، بهترین معیار و الگو است. به امید آن که همه پیروان صدیقش باشیم.



## آزادی از دیدگاه امام حسین علیه السلام

اکبر تسبیحی

### مقدمه

آزادی یکی از مناقشه انگیزترین مفاهیمی است که تاکنون در میان دانشوران علوم اجتماعی مورد بحث و بررسی قرار گرفته، هر اندیشمندی بر اساس ذهنیت خود آن را تعریف کرده. مکاتب گوناگون هم تعریف‌های متفاوتی از آن ارائه کرده‌اند. در این مقاله مفهوم آزادی از نظر دانشمندان غربی و حضرت امام خمینی علیه السلام و سپس از دیدگاه امام حسین علیه السلام تحلیل و کاوش شده است.

### مفهوم آزادی در غرب

مفهوم اولیه آزادی در اروپا عبارت بود از آزادی از قانون؛ قانونی که سنت‌ها و آداب و رسوم اجتماعی ریشه‌دار و ظاهراً نازدودنی را نیز در بر می‌گرفت. تنوری‌ها و مکاتب «خردگرای» قرون هفدهم و هجدهم مخالف قوانین و سنت‌های پر دامنه و تبعیض‌آمیز حاکم بر جامعه و اقتصاد بودند ولی با نفس قانون مخالفتی نداشتند. با حکومت مطلقه و دخالت زیاد دولت در امور اجتماعی و اقتصادی مخالف و طرفدار حق پیروی از منافع فردی و برابری در برابر قانون بودند.<sup>۱</sup>

۱. دولت و جامعه در ایران، محمد علی همایون، کاتوزیان، ترجمه افشار، ص ۶۹.

بعدها اندیشمندان غرب دیدگاه اولیه آزادی را با تمسخر توصیف کردند. برای مثال تامس کاریل<sup>۱</sup> عبارت «هرج و مرج به علاوه پاسبان» را به کار برد. جان استوارت میل تعبیر آنان را از قانون و آزادی به صورت زیر خلاصه کرد «آزادی یعنی پیروی از منافع شخصی تا جایی که دیگران را از این آزادی محروم نکند».

با بررسی آثار اندیشمندان غرب می‌توان پی برد که نخستین عنصری که مفهوم آزادی را به وجود آورد، نبود خودکامگی است، اگر قدرت فقط بر اساس قانون اعمال شود افراد در امان خواهند بود، اما باید از آدمیان بر حذر بود و چون هیچ فردی آن قدر با فضیلت نیست که قدرت مطلق را در دست داشته باشد و فاسد نشود نباید به هیچ کس قدرت مطلق داد، پس می‌بایست قدرت باز دارنده قدرت باشد، باید مراکز تصمیم‌گیری، ارگان‌های سیاسی و اداری متعدد باشند تا بتوانند متعادل کننده یکدیگر باشند و از آن‌جا که همه آدمیان در حاکمیت شریکند لازم است که اعمال کنندگان قدرت به نحوی نماینده و برگزیده فرمانبرداران باشند، به عبارت دیگر آزادی در گرو اجرای قانون و نبود استبداد معنا پیدا می‌کند.

بر همین اساس منتسکیو (اندیشمند فرانسوی) مهمترین اثر خود را به نام «روح القوانين» تدوین کرد. البته مفهوم آزادی در نگاه وی ابهام‌آمیز است از یک طرف او معتقد است که «آزادی یعنی قدرت قانون»<sup>۲</sup> و از طرف دیگر می‌گوید «آزادی یعنی همان ایجاد تعادل اجتماعی و طبقاتی».<sup>۳</sup> به بیان دیگر منتسکیو معتقد به آزادی از نوع الگوی اشرافی می‌باشد.

جان لاک<sup>۴</sup> به نبرد با استبداد برخاست و لیبرالیسم را به نحوی جدید تفسیر کرد و آزادی را در چهارچوب به رسمیت شناختن مالکیت معنا کرد. او وظیفه حکومت را حفظ

1. Tom's Kuril A

۲. روح القوانين، منتسکیو، ص ۵۷.

۳. مزاحل انسانی جامعه‌شناسی، دیمنل آرون، ترجمه یاقر برهام ص ۳۹.

۴. John Locke

آزادی و تأمین منافع فرمانبرداران می‌دانست.<sup>۱</sup>

در میان اندیشمندان غربی آیزا برلین<sup>۲</sup> مباحث جامع‌تری روی آزادی انجام داده، به نظر او، در میان معانی گوناگون آزادی دو معنا از همه مهم‌تر و برجسته‌تر بوده است، آزادی مثبت و آزادی منفی. منظور از این دو تعریف این است که کدامیک از آنها معنای راستین آزادی را دربر دارد. آزادی مثبت در نظر برلین چند معنا دارد، همین تعدد معانی، مسأله تقابل آزادی مثبت با آزادی منفی و به طور کلی بحث او را مبهم کرده است. آزادی مثبت از نظر وی گاهی به معنای خود مختاری فردی و در جای دیگر به مفهوم عمل برحسب مقتضیات عقل و و گاهی به معنای حق مشارکت در قدرت عمومی به کار رفته است.

برلین درباره آزادی مثبت به طور کلی چنین می‌گوید: «معنای مثبت آزادی از خواست فرد برای خود مختاری برمی‌خیزد. آرزوی من این است که زندگی و تصمیمات من متکی بر خودم باشد نه بر نیروهای خارج از من. می‌خواهم ابزار اراده خودم باشم نه اراده دیگران. می‌خواهم کارگزار باشم نه کار پذیر و به موجب دلایل و اهداف آگاهانه‌ای عمل کنم که از آن خود من است نه به موجب عواملی که از خارج بر من اثر می‌گذارد. می‌خواهم کسی باشم نه هیچ‌کس، کارگزار و تصمیم‌گیرنده باشم نه این که برایم تصمیم بگیرند. خودگردان باشم نه این که دیگران با من چنان رفتار کنند که گویی شیء یا حیوانم یا برده‌ای عاجز از ایفای نقش انسانی خود؛ یعنی این که بتوانم اهداف و شیوه‌های رسیدن به آن‌ها را در ذهن خود تصور کنم. این دست کم بخشی از معنای عقلانی بودن انسان است».<sup>۳</sup>

همان‌گونه که در بالا به صورت مختصر اشاره شد مفهوم آزادی در میان اندیشمندان غربی مبهم و بعضی مواقع متناقض می‌باشد. البته چالش‌های زیادی در مورد آزادی وجود دارد که هنوز جواب جامعی به آنها داده نشده است، مانند رابطه علم و

۱. میانی جامعه‌شناسی سیاسی، محمد آراسته خو، ص ۱۹۳.

۲. Isaiah Berlin.

۳. لبرالسم و محافظه‌کاری، حسین بشیریه، ص ۱۰۵.

آزادی، دینداری و آزادی، حداقل و حداکثر آزادی و... که مجالی برای بحث و بررسی آنها در این مقاله نیست.

### آزادی در اندیشه حضرت امام خمینی (ع)

در اندیشه امام خمینی (ع) همواره کلمات ساده و دقیق هستند که به کلمات غلیظ معنا می‌بخشند، حضرت امام (ع) با اندیشه ناب خود نگاهی نو به آزادی داشته‌اند و اساساً آزادی از دیدگاه وی باید در جهت رشد و تعالی شخصیت انسان به کار گرفته شود. زمانی که از امام خمینی (ع) درخواست می‌شود معنای آزادی را بیان کنند در پاسخ چنین می‌فرمایند:

«آزادی یک مسأله‌ای نیست که تعریف داشته باشد، مردم عقیده‌شان آزاد است، کسی الزامشان نمی‌کند که شما باید حتماً این عقیده را داشته باشید، کسی الزام به شما نمی‌کند که حتماً باید این راه را بروید، کسی الزام به شما نمی‌کند که باید این را انتخاب کنید، کسی الزامتان نمی‌کند که در کجا مسکن داشته باشید یا در آن‌جا شغل داشته باشید، آزادی یک چیز واضحی است».<sup>۱</sup>

در این سخن امام به جای پرداختن به بیان مفهوم آزادی به برخی از مصادیق آن اشاره می‌کند، زیرا مفهوم آزادی نیاز به بیان ندارد و بر همگان روشن است و از بدیهیات است. آنچه مهم است، پیاده کردن این مفهوم در عینیت خارجی و بیان پیش نیازها و شروط و چگونگی آن و همین‌طور شکل‌گیری آن در زمان‌ها و مکان‌ها و دیگر نیازمندی‌های آزادی است که باید مطرح شود.

از دیدگاه امام انسان آزاد آفریده شده و در چهارچوب قانون باید حرکت کند، ایشان در مورد آزادی در اسلام چنین می‌گویند:

«شما اگر چنانچه به احکام اسلام اعتقاد دارید این احکام اسلام است. اسلام، انسان را آزاد قرار داده است. انسان را مسلط بر خودش و مالش و بر جانش و بر نوامیش



ساخته است و می‌گوید هر انسانی در مسکن آزاد است، در مشروب و مأکول، آنچه خلاف قوانین الهیه نباشد، آزاد است. در مشی آزاد است. حکم اسلام است که اگر کسی به منزل کسی حمله برد برای آن کس که مورد حمله واقع شده است کشتن حمله‌کننده جایز است».<sup>۱</sup>

پس آزادی در اسلام تنها به قانون خدا محدود شده است و جز قانون خدا برای آن حد و مرز نیست. زمانی که می‌گوییم آزادی اسلامی، یعنی رهایی از تمام قیدها و بندها جز قانون خدا، رهایی از بردگی در برابر زورمندان، رهایی از وابستگی‌های مادی، رهایی از شهوت و خواست نفس، رهایی از ستم‌پذیری و چاپلوسی است.

امام خمینی (ع) در بیان معنای صحیح آزادی چنین می‌گوید: «حالا که من آزادم [آیا باید] هرکاری می‌خواهم بکنم؟ آزادم که هرکسی را می‌خواهم اذیت بکنم؟ آزادم که هرچه می‌خواهم بکنم ولو به ضد اسلام باشد، ولو به ضد منافع مملکت باشد؟ این آزادی است؟ این را ما می‌خواستیم؟ ما آزادی می‌خواستیم در پناه اسلام... اسلام هم آزادی دارد، اما آزادی بی بند و بار نه، آزادی غربی ما نمی‌خواهیم».<sup>۲</sup>

آزادی ما از مبانی اسلام نشأت می‌گیرد و کاملاً فطری و الهی است. امام می‌گوید: «یکی از بنیادهای اسلام آزادی است. انسان واقعی فطرتاً یک انسان آزاد است».<sup>۳</sup>

مطابق این مبانی امام اعلام می‌کند سیاست ما همیشه بر مبنای آزادی و استقلال و حفظ منافع مردم خواهد بود و با قاطعیت تمام تضمین می‌کند که:

«این اصل را هرگز فدای چیزی نمی‌کنیم».<sup>۴</sup>

با بررسی آثار و اندیشه‌های امام خمینی درباره آزادی به این نکته مهم می‌رسیم که لازمه انسانیت آزادی است. از نظر ایشان هرگاه به اصل آزادی و حریت انسان خدشه وارد گردد عبودیت غیرالهی ممکن و محقق خواهد شد.

۱. امام خمینی و جنبش، سخنرانی مورخه ۴۲/۲/۲۵ ص ۱۰۹.

۲. صحیفه نور، ج ۷، ص ۶۱.

۳. همان، ج ۲، ص ۵۶.

۴. همان، ج ۲، ص ۱۶۶.

### آزادی از دیدگاه امام حسین (ع)

خداوند انسان را موجودی مختار و آزاد آفریده است و هرگز پذیرش حکومت غیر الهی و غیر دینی را اجازه نداده است، زیرا حاکمیت غیر الهی موجب سلب آزادی و مسئولیت می‌شود. (لا تکن عبد غیرک وقد جعلک الله حراً؛ بنده دیگران مباش چرا که خداوند تو را آزاد آفریده).

این آزادی در همهٔ ساختارهای سیاسی و فرهنگی و اقتصادی تجلی می‌یابد. مظهر آزادی و حریت امام حسین (ع) می‌باشد. امام از آزادی تعریف خاصی را ارائه نکرده‌اند ولیکن شاخص‌هایی که ایشان برای آزادی تدوین نموده‌اند جامع‌ترین و گویاترین شاخص‌هاست که براساس آنها می‌توان مفهوم آزادی و آزادی را درک نمود:

#### ۱- آزادی به معنای نفی سازش با ظلم

فلسفهٔ نهضت عاشورا با نفی حکومت جور و ستم‌گره خورده، امام حسین هر زمان که فرصت می‌یافت مردم را به حکومت جبار و ظالم بنی‌امیه آگاه می‌نمود و آزادی انسان را در پناه عدالت و حکومت عادل می‌دانست. امام حسین در پاسخ به «عمر اطرف» که او را دعوت به صلح و سازش با طغیانگر وقت یزید می‌نمود چنین فرمود: «جد بزرگوارم رسول خدا (ص) به کشته شدنم خبر داده، به خدا قسم هرگز از خویشتن پستی و ذلت نشان نمی‌دهم».<sup>۱</sup>

در مدینه پس از گفت و گوی طولانی با برادر خود محمد حنفیه فرمود: «برادرم، اگر بر روی زمین هیچ پناهگاه و امیدی برایم نباشد باز هم هرگز با یزید بیعت نمی‌کنم».<sup>۲</sup>

امام در پاسخ قیس ابن اشعث که او را دعوت به بیعت با یزید می‌کرد چنین می‌فرماید: «نه، هرگز، قسم به خداوند متعال دستم را همانند فرد ذلیل به دست آنان

۱. لاهوت، ص ۲۳.

۲. مقتل، خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۸.

نخواهم داد و همانند بردگان راه فرار پیش نمی‌گیرم. پناه و ملجأ من تنها خداوند متعال می‌باشد».<sup>۱</sup>

امام حسین (ع) نه تنها زندگی تحت لوای حکومت ظالم را روا نمی‌دارد، بلکه در چنین نظامی برای مؤمنان آرزوی مرگ می‌کند، ایشان می‌فرماید:

«می‌بینید حوادث روزگار بر ما وارد شده است، چهره دنیا دگرگون گشته و رو به زشتی نهاده است و نیکی‌ها و فضائل روز به روز از دنیا رخت برمی‌بندد و از خوبی‌ها جز ته مانده اندکی باقی نمانده است. چراگاه زندگی همچون مرتعی وحشت انگیز شده است، مگر نمی‌بینید که به حق رفتار نمی‌شود و از باطل جلوگیری به عمل نمی‌آید. با چنین اوضاع و در چنین شرایطی افراد با ایمان باید که بر راه حق بوده رغبت به ملاقات پروردگار خویشتن داشته باشند».<sup>۲</sup>

## ۲- آزادی به معنای نفی ذلت

مهمترین شعار آزادیخواهی نهضت عاشورا نفی ذلت بوده. انسان آزاد هرگز زیر بار ذلت نمی‌رود، امام حسین (ع) می‌فرماید: «هیبهات منا الذلّه» (هرگز زیر بار ذلت نمی‌رویم).

آزادیخواهی با ذلت متضاد یکدیگر هستند و قبول یکی نفی دیگری را به همراه دارد. اگر انسان ذلت را از خود دور کند به سوی آزادی و آزادیخواهی حرکت می‌کند. امام در کلمات قصار می‌فرماید: مرگ با عزت بهتر است از زندگی با ذلت.<sup>۳</sup>

زندگی تحت لوای ستمگران و ظالمین عین ذلت می‌باشد و در این حالت، مرگ سرخ رسیدن به سعادت است، ایشان می‌فرمایند: «انی لا اری الموت الا سعادة، والحياة مع الظالمين الا برما؛ مرگ را چیزی جز سعادت نمی‌بینم و زندگی با ستمکاران را جز رنج و ملال نمی‌دانم».

۱. حماسه سازان کربلا، ترجمه عقیقی بخشایشی، ص ۴۵.

۲. بلاغة الحسین (ع)، مصطفی ال اعتماد، ص ۱۵۸.

۳. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۳۹.

### ۳- آزادی به معنای عزت

معنای لغوی عزت عبارت است از دوست داشتن و نیرومندی، توانایی و شریف و بزرگوار که یکی از اسامی خداوند متعال است.<sup>۱</sup>

از نظر اصطلاحی، این واژه به کسانی اطلاق می‌شود که دارای ویژگی‌های روحی خاص و بلندی هستند. کسانی که از حیثیت و آبروی بلندی نزد دیگران برخوردار هستند دست تکدی و التماس و خواهش نزد هرکس و ناکس دراز نمی‌کنند. عزیز، خوانده می‌شوند. عزیز نامیده شدن خداوند برای بی‌نیازی و غنای حضرتش از خلق و احتیاج موجودات و ممکنات به ذات لایزالش می‌باشد.

در روایات اسلامی، عزت که مترادف افتخار و سربلندی و عظمت و مجد آدمی است به شدت مورد اهتمام و تأکید قرار گرفته است و معصومین (ع) آن را به عنوان یک ویژگی مثبت و قابل تقدیر از ما خواسته‌اند. امام علی (ع) در موارد زیادی به عزت نفس و گرامی داشتن گوهر وجود انسانی و پرهیز از مذلت و خوار کردن وجود سفارش کرده‌اند و چنین می‌فرمایند:

«به جز از خدای سبحان چیزی نخواهید، زیرا اگر به شما بدهد شما را گرامی داشته و اگر ندهد ذخیره آخرت تان خواهد کرد».<sup>۲</sup>

از نظر امام حسین (ع) انسان آزاد، کسی است که زندگی او همواره با عزت باشد. برهمین اساس، محور تلاش جوانمردانه خود و اصحابش در کربلا را بر نیل به عزت و تن دادن به ذلت قرار می‌دهد، زیرا آن حضرت می‌داند آن که عزیز است استوار و شکست ناپذیر است، آن که ترس از رفتن و میل به ماندن ندارد سربلند است. در واقع نهضت حسینی، سرمشق روشنی است برای همهٔ انسانی که درس عزت و آزادی و سربلندی می‌جویند.

۱. فرهنگ جدید عربی-فارسی، ترجمه محمد بندر ویگی.

۲. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

رابطه بین عزت و آزادی یک رابطه دو طرفه می باشد، به بیان دیگر از نظر امام حسین (ع) انسان آزاد زندگی با عزت و شرافتمندانه دارد و فردی که با عزت زندگی می کند مسیر تکامل و پیشرفت را طی می نماید.

#### ۴- آزادی به معنای نفی دنیا طلبی

براساس اندیشه های امام حسین (ع) یکی دیگر از شاخص های آزادی عدم توجه به متعلقات و آرزوهای دنیوی است، آن حضرت می فرمایند:

«مردم برده دنیايند و از دين تنها اسمی بر سر زبان ها دارند و تا هنگامی که زندگی خوشی داشته باشند به گرد دين می گردند اما اگر با پیش آمد ناگواری امتحان شوند دینداران رو به اقلیت خواهند رفت».

انسانی که خود را برده و بنده دنیا می کند در حقیقت آزاد نیست، بلکه به نوعی طوق بندگی را به گردن خود آویخته، امام حسین (ع) با آن بینش عمیق که برخاسته از روح بلند و فداکار اوست به این مهم اشاره می کند، می فرمایند:

«بندگان خدا، از خدا بترسید و از دنیا حذر نمایید. اگر بنا بود که این دنیا برای کسی باقی بماند، و یا کسی برای این دنیا باقی بماند پیامبران الهی برای بقاء سزاوارتر از همه بودند ولی خداوند دنیا را بمنظور امتحان آفریده است، و ساکنان آنرا نیز برای فنا خلق فرموده است پس از دنیا توشه بگیرید که بهترین توشه ها تقوا است و از خدا بترسید تا رستگار شوید»<sup>۱</sup>

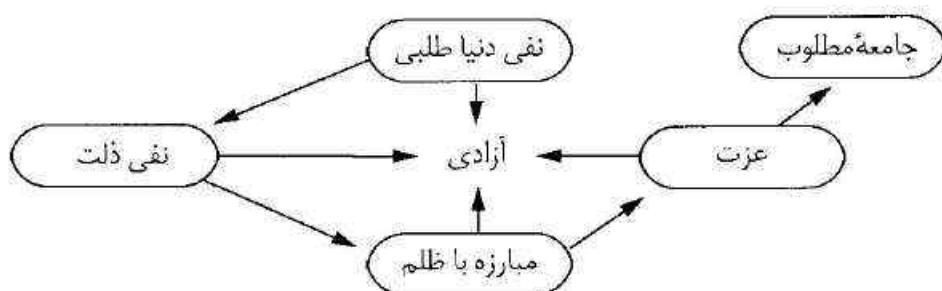
توجه به دنیا و دنیا طلبی انسان را خوار و زبون می کند، بر همین اساس اولیا و مؤمنان آزادترین افراد بشر می باشند، امام در این باره می فرمایند:

«آنچه که در روی کره زمین بر آن آفتاب می تابد از شرق تا غرب، از دریا تا صحرا، از کوه تا جلگه، همه و همه در نظر فردی که از اولیای خداست و اهل معرفت خدا می باشد

همچون سایه‌ای زودگذر و بی ارزش است که صلاحیت دلبستگی ندارد. آیا آزاد مردی نیست که همت کند و این ته مانده بی ارزش دنیا را برای اهل خود واگذارد، خود را به این دنیای پست نفروشد. آگاه باشید که چیزی جز بهشت نمی تواند بهای شما باشد و هر کس دل به دنیا ببندد و در پیشگاه الهی به همین دنیا راضی گردد به چیزی پست راضی گشته است».<sup>۱</sup>

### نتیجه

با بررسی و تحقیق در اندیشه‌های امام حسین (ع) پیرامون آزادی می توان چنین برداشت کرد که اگرچه امام از آزادی تعریف خاصی را ارائه نکرده ولیکن مؤلفه‌هایی را که برای رسیدن به یک آزادی واقعی یعنی حریت نیاز است به خوبی و جامع تدوین کرده‌اند. ایشان نه تنها مؤلفه‌های آزادی را بیان فرمودند، بلکه به صورت عملی از ابتدای حرکت به سمت کربلا و تا شهادت، نمونه عینی یک انسان آزادیخواه را نشان دادند. به طور کلی می توان رویکرد امام حسین (ع) نسبت به آزادی را به صورت زیر نمایش داد:



## منابع:

- ۱- دولت و جامعه در ایران، محمد علی همایون، کاتوزیان، ترجمه افشار (نشر مرکز) ص ۶۹
- ۲- روح القوانين؛ منتسکیو، ص ۵۷.
- ۳- مراحل اساس جامعه شناسی، دیمون آرون، ترجمه باقر برهام ص ۳۹.
- ۴- مبانی جامعه شناسی سیاسی، محمد آراسته خو، (نشر گزینش) ص ۱۹۳.
- ۵- لیبرالیسم و محافظه کاری، حسین بشیریه (تهران، نشر نی) ص ۱۰۵.
- ۶- صحیفه نور، ج ۹، ص ۸۸
- ۷- امام خمینی و جنبش، سخنرانی مورخه ۴۳/۲/۲۵ ص ۱۰۹.
- ۸- صحیفه نور، ج ۷، ص ۶۱
- ۹- همان، ج ۲، ص ۵۶.
- ۱۰- همان، ج ۲، ص ۱۶۶.
- ۱۱- لاهوت، ص ۲۳.
- ۱۲- مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۸.
- ۱۳- حماسه سازان کربلا، ترجمه عقیقی بخشایشی، (قم، نوید) ص ۳۵.
- ۱۴- بلاغة الحسین (ع)، مصطفی آل اعتماد، ص ۱۵۸.
- ۱۵- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۳۹.
- ۱۶- فرهنگ جدید عربی - فارسی، ترجمه محمد بندر ریگی، انتشارات اسلامی.
- ۱۷- نهج البلاغه، نامه ۳۱.
- ۱۸- بلاغة الحسین (ع)، مصطفی آل اعتماد، ص ۱۸۹.
- ۱۹- همان، ص ۳۰۹.





## امام حسین علیه السلام و حکومت امویان

علی علی زاده

### مقدمه

شکی نیست که در رأس مخالفان پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، ابوسفیان و ایل و تبار او قرار داشتند و در واقع درک و تبیین درست از بعثت و اهداف رسالت، بدون در نظر گرفتن و شناخت مخالفین، که در رأس آنها بنی امیه قرار داشتند نیز میسر نمی شود و همین طور اگر قرار است به موضع گیری و جهت گیری امام علی علیه السلام به طور عمیق پی ببریم، ناچاریم در ابتدا شناخت وسیع و همه جانبه ای از دشمنان آن حضرت پیدا کنیم. لذا مطلبی که به فهم ما از مواضع امام حسین علیه السلام کمک می کند، شناخت افراد و اهدافی است که در مقابل امام حسین علیه السلام قرار دارند که در رأس آن معاویه می باشد. معاویه در دوره امامت امام حسین علیه السلام در واقع ریشه های حکومت خود را مستحکم نموده است. از طرفی به ظاهر توانست بر علی علیه السلام چیره شود و پس از آن هم با مکر و حيلة فراوان و سوء استفاده از جهل مردم و حتی دامن زدن به جهالت مردم توانست صلح را بر امام حسن علیه السلام تحمیل کند. هر چند خود به صلح و مفاد آن وفادار نماند، اما اهداف خود را به خوبی تعقیب نمود و آن را تا حدودی در مسیر دلخواه خود به پیش برد و وقتی توانست با حيله های خاص خود، امام حسن علیه السلام را هم به شهادت برساند تا حد زیادی اهداف خود را برآورده می دید، اما فقط یک مشکل عمده باقی بود و آن هم وجود امام حسین علیه السلام بود. در این دوره معاویه

در صدد مهیا نمودن زمینه‌های ولایت عهدی یزید است و از طرفی با شهادت امام حسین (ع) امر امامت بر عهده امام حسین (ع) است و مبارزه با ظلم و انحراف و کژی‌ها بر عهده این امام همام می‌باشد. لذا اوج مواجهه امام حسین (ع) با امویان و در رأس آن معاویه در این دوره است و ما به طور دقیق این دوره را مورد بررسی و کاوش قرار می‌دهیم و قیام عاشورا از جمله مسائلی است که بدون بررسی علل و ریشه‌های اصلی آن، غالباً به آن پرداخته‌اند. لذا ما به بررسی ریشه‌های قیام عاشورا پرداختیم.

نامه کوفیان به امام حسین (ع) پس از شهادت امام حسن (ع) زندگانی امام حسین (ع) و مبارزات آن حضرت پس از شهادت امام حسن (ع) از جهتی به دو دوره تقسیم می‌شود.

الف) دوره اول امامت آن حضرت که ادامه مسیر صلح امام حسن (ع) می‌باشد که امام حسین (ع) با انحرافات بسیار شدیدی مواجه بود و از طرف دیگر با یارانی که از امام (ع) توقع مبارزه و موضع‌گیری جدی با معاویه را داشتند، روبرو بود. شاید اولین مطلبی که امام حسین (ع) در تبیین آن تلاش کردند، تأیید صلح امام حسن (ع) بود و چه بسا که در زمان حیات امام حسن (ع) این مراجعات وجود داشت و امام حسین (ع) موضع برادر بزرگوارش را مورد تأیید قرار می‌دادند.

ب) دوره دوم امامت امام حسین (ع) پس از مرگ معاویه و قیام الهی آن حضرت است که از بحث ما خارج است.

در باره دوره اول بلاذری نقل می‌کند: «قالوا: فلما توفى الحسن بن علی، اجتمعت الشيعة و معهم بنی جعد بن هبيرة بن ابي وهب المخزومي و ام جعد هانی بن ابي طالب فی دار سلیمان بن صرد، فكتبوا الى الحسين (ع) كتاباً بالتعزية و قالوا فی کتبهم: ان الله قد جعل فيک اعظم الخلف ممن مضى و نحن شيعتک المصابه بمصیبتک، المحزونه بحزنک، المسرورة بسرورک، المنتظرة لامرک... فكتب اليهم: انی لارجوا ان يكون رأى اخى رحمہ الله فی المواعده و رأى فی جهاد الظلمه رشداً و سداداً، فالصقوا

بالارض، و اخفوا الشخص و اکتبوا الهوی و احترموا من الاظناء مادام ابن هند حیا فان یحدث به حدث و انا حی یا نکتهم رأیی ان شاء الله.<sup>۱</sup>

امام حسین (ع) همان طور که در متن بالا مشخص است، در جواب یارانش می‌فرمایند: صبر کنید تا وقتی که معاویه زنده است. اگر او مُرد و من زنده بودم، رأی و نظرم را به شما ابلاغ خواهم کرد. در واقع با این جواب، موضع امام حسن (ع) را تایید فرمودند.

ضمن این که یعقوبی نیز نامه کوفیان را چنین نقل می‌کند: «چون امام حسن (ع) وفات کرد و خبر آن به شیعه رسید، در کوفه در خانه سلیمان بن صرد فراهم شدند و پسران جعدة بن هبیره هم در میان ایشان بودند، پس در مقام عرض تسلیت به حسین بن علی (ع) در مصیبت امام حسن (ع) چنین نوشتند: به نام خدای بخشاینده مهربان، برای حسین بن علی (ع) از پیروانش و پیروان پدرش امیر مؤمنان، سلام بر تو باد. همانا ما خدایی را که جز او خدایی نیست ستایش می‌کنیم و وفات حسن بن علی (ع) به ما رسید. سلام بر او باد. در روزی که تولد یافت و روزی که می‌میرد و روزی که برانگیخته می‌شود خدا گناهش را بیامرزد و نیکی‌های او را قبول کند و او را به پیامبرش ملحق سازد... پس خدای تو را رحمت کند. بر مصیبت شکبیا باش، که این از کارهای خواسته شده است، همانا تو جانشین پیشینیان خودی و خدا راه‌شناسی خود را به کسی می‌دهد که او را به راهنمایی توبه راه آورد ما شیعیان توایم که به سوگواری ات سوگوار و به اندوهت اندوهناک و به شادمانی ات شادمان و به شیوهات رهسپار و فرمانت را در انتظاریم. خدا سینهات را گشاد دارد و نامت را بلند کند و اجرت را بزرگ گرداند و گناهت را بیامرزد و حقت را به تو بازگرداند».<sup>۲</sup>

و مضمون درخواست کوفیان و جواب امام حسین (ع) را اخبار الطوال هم می‌آورد که: «و بلغ اهل الکوفه وفاة الحسن (ع) فاجتمع عظماءهم فکتبوا الی الحسن بن علی (ع) رضی الله

۱. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۶۶.

۲. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ترجمه آیتی، ج ۲، ص ۱۵۹.

عنه، یعزونه و کتب الیه جعدة بن هبيرة بن ابی وهب و کان امحضهم حباً و مودة اما بعد فان من قبلنا شیعتک... فان کنت تحب ان تطلب هذا الامر فاقدم علينا فقد وطننا انفسنا على الموت معک فکتب (ع) الیهم: اما اخى فارجوا ان يكون الله قد وفقه و سدد، فيما یاتى و اما انا فلیس رای اليوم ذاک فالصقوا رحمکم الله بالارض و اکمنوا فی البیوت و احترسوا من الظنه مادام معاوية حیاً فان یحدث الله به حدثاً و انا حی کتبت الیکم برأی، و الاسلام.<sup>۱</sup>

مهم ترین استفاده‌ای که از جواب امام حسین (ع) در قبال درخواست قیام، می‌توان نمود، تأیید روش امام حسن (ع) می‌باشد که آنهایی که قایلند امام حسین (ع) در زمان امام حسن (ع) در صدد مخالفت با امام حسن (ع) و قضیه صلح بوده‌اند و اگر چنین بود لااقل باید پس از شهادت امام حسن (ع)، امام حسین (ع) از این موقعیت بهترین بهره را برده و در مقابل معاویه دست به اقدامی می‌زدند. در حالی که اقدامی برخلاف سیره امام حسن (ع)، از امام حسین (ع) در این دوره یعنی از زمان شهادت امام حسن (ع) تا مرگ معاویه مشاهده نگردید. در این مدت، مکاتبات زیادی بین معاویه و امام حسین (ع) وجود دارد که حول سه محور و موضوع می‌باشد که شامل فراهم نمودن مقدمات ولایت عهدی یزید از طرف معاویه و موضوع به شهادت رسیدن حجر بن عدی و بعضی از شیعیان و در نهایت وصایایی که معاویه به یزید برای استحکام بخشیدن به مسأله ولایت عهدی و جانشینی مطرح می‌کند، و ما به ناچار برای تبیین بیشتر این مسائل، مطالب این دوره را با ذکر سند می‌آوریم.

بعضی مورخان می‌گویند که امام حسین (ع) بعد از شهادت امام حسن (ع) به معاویه وفادار ماند، اما عجیب این است که آن قدر افراط می‌کنند و نقل می‌کنند که امام حسین (ع) تحت لواء و فرماندهی یزید به غزواتی مثل قسطنطنیه اعزام شده است،<sup>۲</sup>

۱. ابوحنیفه دینوری، اخبار الطوال، ص ۲۲۲.

۲. هاشم معروف الحسینی، سيرة الائمة الاثنی عشر، ج ۲، ص ۲۴ به نقل از ابن کثیر و ابن عساکر.

که به هیچ وجه با منطق و سیره امام حسین (ع) سازگاری ندارد. مگر امام حسین (ع) معاویه را نمی‌شناخت و شاهد و حاضر در جنگ صفین نبود و با حيله‌های معاویه، خوارج قوت پیدا نکرد و امیرالمؤمنین علی (ع) به شهادت نرسید و معاویه با انواع دغل کاری‌ها صلح را بر امام حسن (ع) تحمیل و آن حضرت را به شهادت نرساند؟!!

در همه این مسائل امام حسین (ع) شاهد و حاضرند و یزید هم اوضاعی واضح و بدیهی دارد. لذا برای رد این قضیه نیازی به دلایل و مستندات دیگری نیست جز اندکی تفکر و تدبیر در سیره امام حسین (ع)، که البته هاشم معروف الحسینی این مطالب را در کتابش نقل نموده و آن را رد می‌کند:

لقد نص جماعة من المؤرخين ان المسلمين في عهد معاوية بن ابي سفيان قد غزوا القسطنطينيه مرتين سنة ٤٩ و ٥١ بقيادة يزيد بن معاوية، و في الثانية يدعون بانه كان مع الغزاة ابو ايوب الانصاري والحسين بن علي (ع) وقال ابن كثير في تاريخه: ان الحسين كان يغذ على معاوية بعد وفاة اخيه، فصادف ان وفد عليه سنة ٥١ و توجه مع الجيش الى القسطنطينيه غازياً بقيادة يزيد بن معاوية و أكد ذلك على بن الحسين بن عساكر في المجلد الرابع من تاريخه و يبدو بعد التتبع انه لم يدع احد من المؤرخين اشتراك الحسين (ع) في تلك الغزوه سوى ابن عساكر و ابن كثير في تاريخهما كما ذكرنا، و لم يذكر ابن جرير الطبري في تاريخه سوى غزوه و احده كانت سنة ٤٩: و نص على اشتراك ابن عباس و ابن عمر و ابن زبير و ابي ايوب الانصاري فيهما و لم يذكر الحسين (ع) معهم، و كل من كتب عن معارك المسلمين في تلك الفترة لم يتعرضوا للحسين (ع) و اتفقوا على ان ابا ايوب الانصاري قد توفي خلال تلك الغزوه و انه دفن حيث توفي بناء لطلبه و وصيته، و لما فتح السلطان محمد الثاني القسطنطينيه كان اول ما فعله ان بنى قبره و شيده و اتقن بناءه و جرت عادة سلاطين بنى عثمان بعد ذلك ان كل من يتولى الحكم لابد ان يتقلد السيف و يتوج في مشهد ابي ايوب تيمناً به و مهما كان الحال، فالنصوص التاريخيه لم تؤكد اشتراك الحسين (ع) في تلك الغزوه و هذا هو

الراجح لا لأن قائدها يزيد و مسيرها معاويه كما يذهب الى ذلك بعض من لا يدرك حقيقة اهل البيت عليه السلام من الشيعة و غيرهم، ذلك لان اهل البيت كانوا يتفانون في سبيل الاسلام سواء كان القائد صالحاً و فاسداً كما يؤكد ذلك تاريخهم الغنى بالتفصحيات في سبيله بل لان الحسين عليه السلام لم يكثر الاتصال بمعاويه، و لم يثبت ترده على الشام خلال حكم معاويه و لو صح اشتراك الحسين عليه السلام كجندی في جيش يقوده يزيد بن معاويه لاداعته اجهزة الامويين بكل وسائلها، و لما خفی على احد من المورخين، في حين ان اكثرهم لم يذكره مع المشتركين في تلك العزوة بل لم يذكره في عداد المشتركين فيها سوى ابن كثير و ابن عساكر كما ذكرنا و مجرد ذلك لا يكفي لاثبات امر من هذا النوع كما و ان اهمال اكثر المورخين لذلك لا يصلح لان يكون دليلاً على العدم ما لم يقترن ببعض القرائن و الملاحظات<sup>۱</sup>.

### شهادت حجر بن عدی و مکاتبات امام حسين عليه السلام با معاويه

از جمله مسائلی که سبب شد بین امام حسين عليه السلام و معاويه مطالبی رد و بدل شود، قضیه شهادت حجر بن عدی است. صاحب کشف الغمه می نویسد: «هنگامی که معاويه، حجر بن عدی و یارانش را به قتل رساند، در همین سال با امام ابو عبدالله الحسين عليه السلام دیدار کرد و به ایشان گفت: آیا می دانی که با حجر و یارانش که همه از شیعیان قدرت بودند، چه رفتاری کردیم؟ امام فرمودند: نه. او گفت: آنان را کشتیم، کفن نمودیم و بر جسدشان نماز گزاردیم. حضرت لبخندی زدند و سپس پاسخ دادند: امید است آن گروه در روز قیامت دشمنان تو باشند. به خدا سوگند، اگر ما بر جمعی از یاران تو دست می یافتیم، هرگز این رفتار را با آنان نداشتیم، اما به من خبر رسیده که تو نسبت به امور «ابی الحسن» اقداماتی کرده و درباره بنی هاشم بدگویی نموده ای و الله به خطا رفته ای، تیر به تاریکی انداخته ای، هدف را گم کرده ای و کینه توزی را به سرعت فرا گرفته ای. تو از مردی فرمان

۱. هاشم معروف الحسینی، سيرة الائمة الاثنی عشرة، ج ۲، ص ۲۵.

می‌بری که نه ایمانش دیرینه است و نه نفاقش جدید. او به دوستی با تو نظری ندارد و عرض دیگری در سر می‌پروراند. تو خود در این کارهایت نظر نما و نیک بنگر. در غیر این صورت این مرد را به خود واگذار<sup>۱</sup> [منظور، عمرو ابن عاص است].»

البته یعقوبی جواب امام علیه السلام را چنین نقل می‌کند: «پس امام حسین علیه السلام گفت: به پروردگار کعبه قسم که بر تو پیروز آمدم. لیکن به خدا قسم، اگر شیعیان تو را بکشیم، آنان را نه کفن کنیم و نه حنوط و نه بر ایشان نماز بخوانیم و نه دفنشان کنیم.»<sup>۲</sup>

پس از شهادت حجر، بزرگان کوفه نزد امام حسین علیه السلام رفتند و این رفت و آمدها سبب شد که مروان نامه‌ای برای معاویه بنویسد و معاویه هم در جواب، نامه‌ای برای امام حسین علیه السلام می‌نویسد که از مضمون این نامه بر می‌آید که امام حسین علیه السلام به سیره امام حسن علیه السلام وفادار بوده‌اند که معاویه به مروان می‌گوید: متعرض امام حسین علیه السلام نشو که او با ما بیعت دارد (لا تعرض للحسین علیه السلام فی شیء فقد بايعنا). اما ابوحنیفه دینوری چنین نقل می‌کند: «... فخرج نفر من اشراف اهل الكوفة الى الحسين بن علي علیه السلام فاخبره الخبر فاسترجع و شق عليه فاقام اولئك النفر يختلون الى الحسين بن علي و علي المدينه يومئذ مروان ابن الحكم فترقى الخبر اليه فكتب الى معاويه يعلمه ان رجالا من اهل العراق قدموا على الحسين بن علي علیه السلام رضی الله عنهما و هم مقيمون عنده يختلفون اليه فاكتب الى بالذی ترى، فكتب اليه معاويه لا تعرض للحسين علیه السلام فی شیء فقد بايعنا و ليس يناقض بيعتنا و لا مخفر ذمتنا. و كتب الى الحسين علیه السلام اما بعد فقد انتهت الى امور عنك لست بها حريا لان من اعطى صفقة يمينة جدير بالوفاء، فاعلم رحمك الله انی متى انكرک تستنكرنی و متى تكدنی اكذك فلا يستغرنك السفهاء الذين يحبون الفتنة و السلام .

فكتب اليه الحسين علیه السلام رضی الله عنه ما ارید حریک و لا الخلاف علیک، قالوا و لم ير الحسن علیه السلام و لا الحسين علیه السلام طول حياة معاويه منه سوء فی انفسهما و لا مکروها و

۱. سید محسن امین، امام حسن و امام حسین علیه السلام، ص ۱۲۴.

۲. ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ترجمه آیتی، ج ۲، ص ۱۶۴.

لاقطع عنهما شيئاً مما كان شرط لهما ولا تغير لهما عن بر<sup>۱</sup>

تنی چند از اشراف کوفه به حضور امام حسین (ع) رفتند، و خبر کشته شدن حجر را به اطلاع ایشان رساندند، سخت بر آن حضرت گران آمد و انا لله و انا اليه راجعون فرمود. آن چند تن در مدینه ماندند و پیش امام حسین (ع) آمد و شد می کردند. در آن هنگام مروان حاکم مدینه بود. چون این خبر به او رسید، برای معاویه نامه نوشت و اطلاع داد که مردانی از اهل عراق پیش حسین (ع) آمده اند و اکنون این جا مانده اند و با او آمد و شد دارند. هر چه مصلحت می بینی برای من بنویس. معاویه برای او نوشت: «در هیچ کاری متعرض حسین (ع) مشو که او با ما بیعت کرده است و بیعت ما را نخواهد شکست و از پیمان تخلف نخواهد ورزید» و برای امام حسین (ع) نوشت: «اما بعد خبرهایی از ناحیه توبه من رسیده است که شایسته تو نیست. آن کس که با دست راست خود بیعت می کند، شایسته است وفادار بماند و خدایت رحمت کند. بدان که اگر من حق ترا انکار کردم، تو هم حق مرا انکار کن و اگر با من مکر کنی، من هم چنان خواهم کرد، فرومایگانی که دوستدار فتنه و آشوبند ترا نفرینند و السلام.»

امام حسین (ع) در جواب نوشت: «من نمی خواهم با تو جنگ و برخلاف تو قیام کنم.» گویند، در مدت زندگی معاویه هیچ گونه بدی یا کار ناپسندی از او نسبت به امام حسن (ع) و امام حسین (ع) سر نزد.<sup>۲</sup>

البته در ذیل همین مطلب، مترجم محترم به آخر متن ایراد وارد می کند و می گوید: به راستی عجیب است چه آزاری مهم تر از این که حضرت مجتبی (ع) را با دسیسه مسموم کرد و حاکم او از دفن جسد مطهر امام در کنار مرقد جد بزرگوارش جلوگیری کرد و مواد صلح نامه را رعایت نکرد و بزرگ مردی چون حجر بن عدی را کشت و در مسجد کوفه رسماً اعلام کرد که مواد صلح نامه و شرایط آن را زیر پای می گذارم.<sup>۳</sup>

۱. ابوحنیفه دینوری، همان، ص ۲۲۴.

۲. همان، ص ۲۷۲.

۳. همان.



یکی از مباحث مهم این دوره و طی این ده سال -در واقع از شروع امامت امام حسین علیه السلام تا مرگ معاویه- مسأله ولایت عهدی یزید است و طبیعی است که امام حسین علیه السلام، به سبب فساد معاویه و مخصوصاً لاپرواہی گری یزید، مخالف ولایت عهدی یزید است. ضمن این که یکی از شرایط صلح امام حسین علیه السلام عدم تعیین جانشین پس از معاویه بوده است. در ادامه، به مکاتبات امام حسین علیه السلام با معاویه که بیانگر مواضع و اهداف آن حضرت به منظور احیاء دین مبین اسلام می باشد، می پردازیم و برای این که نقل و قول های مختلف ملال آور نباشد، و به علت شباهت بسیار زیاد متون مختلف، ابتدا یکی دو متن عربی را نقل نموده، سپس متون فارسی را بنا بر اقوال دیگران، متذکر می شویم. اما مسأله موروثی کردن خلافت و تلاش معاویه برای این امر را اکثر مورخین نقل کرده اند. زمینه اصلی فکر «ولایت عهدی یزید» پس از شهادت امام حسن علیه السلام آغاز شد و بنا به نقل طبری و ابن اثیر طراح این مسأله هم کسی جز «مغیره بن شعبه» نبود، هر چند معاویه خودش در صدد فرصتی بود تا این قضیه را مطرح کند، و اولین کسی که افرادی را از کوفه به شام فرستاد مغیره بن شعبه بود. حتی نقل شده که زیاد و مروان هم در بدو امر نسبت به این مسأله روی خوش نشان ندادند.

به علت اهمیت این دوره حوادث این دوره را نقل می کنیم:

در این ایام شیعیان به طور مداوم نزد امام حسین علیه السلام رفت و آمد می کردند که همین امر سبب شد تا مروان نامه هایی جهت کسب تکلیف برای معاویه بنویسد: ان مروان الحکم کتب الی معاویه و کان عامله علی المدینه، اما بعد فان عمرو بن عثمان ذکر ان رجلاً من اهل العراق و وجوه اهل الحجاز یختلفون الی الحسین بن علی علیه السلام و انه لایومن و ثوبه و قد بحثت عن ذلک فبلغنی انه یرید الخلاف یومه هذا فاکتب الی برأیک، فکتب الیه معاویه بلغنی کتابک و فہمت ما ذکرک فیه من امر الحسین علیه السلام فایاک ان تتعرض له بشیء و اترک حسیناً ما ترکک، فانا لانیردان نتعرض له ما دام فی بیعتنا و لم یناز عنا سلطاننا فامسک عنه ما لم یمدک صفحتہ.

و کتب الی الحسین (ع)، اما بعد فقد انتهت الی امور عنک ان کانت حقاً فانی  
ارغب بک عنها و لعمر الله ان من اعطی الله عهده و میثاقه لجدير بالوفاء و ان احق الناس  
بالوفاء من هو مثلك فی خطرک و شرفک و منزلتک الی انزلک الله بما فاذاکر و بعهد الله  
اوف فانک متى تنکرنی انکرک و متى تکدنی اکدک فاتق شق عصا هذه الامه و ان  
یردهم الله علی یدیک فی فتنه فقد عرفت الناس و بلوتهم، فانظر لنفسک و ارینک و  
لامه جذک و لا یتخفک السفهاء الذین لا یوقنون<sup>۱</sup>

سید محسن امین در کتاب خود «درباره زندگی امام حسن (ع) و امام حسین (ع)»  
این متن را از ابن قتیبیه چنین نقل می کند و ابن قتیبیه دینوری در کتاب «الامامه و  
السیاسة» و کشی در کتاب «رجال» می نویسد:

«مروان از طرف معاویه حکمران مدینه بود، در نامه ای به او نوشت: عمرو بن  
عثمان گزارش می دهد که مردانی از اهل عراق و چهره های سرشناس حجاز با حسین بن  
علی (ع) رفت و آمد دارند و ما از قیام او در امان نیستیم. من نیز در این باره تفحص  
نمودم و بر من معلوم شده که او قصد مخالفت با حکومت را دارد. از تو می خواهم نظر  
خودت را ابلاغ کنی. معاویه در پاسخ نوشت: نامه ات را دریافت داشتم و آن چه را درباره  
حسین بن علی (ع) نوشته ای دانستم. من به تو سفارش می کنم که مبدا متعرض وی  
شوی. تا زمانی که او با تو کاری ندارد، برای او مزاحمتی فراهم مکن، که ما قصد نداریم تا  
هنگامی که او بر بیعت ما باقی است، او را بر نجانیم. بنابراین تو در کمین او باش و مراقبت  
کن که با وی درگیر نشوی.

معاویه نامه ای هم به امام (ع) نوشت و گفت: به من درباره تو خبرهایی رسیده که  
اگر راست باشد، سزاوار تو نیست و من ترا از ارتکاب به چنین کارهایی بر حذر می دارم. به  
خدا سوگند، هر کس پیمانی ببندد، شایسته است که بر پیمان خود استوار بماند و در میان  
مردم چه کسی سزاوارتر از تو برای وفای به عهد و پیمان می توان یافت. مقام و شرف و

جایگاه الهی تو ایجاب می کند که بر پیمان ها ثابت قدم بمانی و همواره استوار باشی. این نکته را نیز بدان که اگر تو در مورد من نیرنگ زنی، من نیز دست به نیرنگ خواهم زد. اگر حق مرا انکار کنی، من نیز مقام تو را انکار خواهم کرد. بنابراین از ضربه زدن به کیان امت اسلامی بپرهیز و اجازه نده که این مردم به دست تو گرفتار فتنه شوند. تو مردم را شناخته و آنان را آزموده ای، لذا اندکی درباره خود و دینت و امت پیامبر بیندیش و از همراهی با افراد کم خرد و بی دانش دوری گزین.»<sup>۱</sup>

امام حسین علیه السلام و اقدامات معاویه درباره ولایت عهدی یزید

امام حسین علیه السلام هم در جواب معاویه چنین نوشت: «و کتب الیه الحسین علیه السلام فی جوابه: اما بعد فقد بلغنی کتابک تذکر فیہ انه انتهت الیک عنی امور انت لی عنها راعب و انا لغيرها عندک جدیر فان الحسنات لایهدی الیها و لایسدّد لها الا الله تعالی. و اما ما ذکرته انه رقی الیک عنی فانما رقاہ الیک الملاقون المشاؤون بالنمیمه المفرقون بین الجميع و کذب الغاؤون ما اردت لک حرباً و لا علیک خلافا و انی لا اخشى الله فی ترک ذلک منک و من الاعذار فیہ الیک و الی اولیائک الملحدین حزب الظلمه و اولیاء الشیطان. الست القاتل حجر بن عدی ا خاکنده و اصحابه المصلین العابدين الذین کانوا ینکرون الظلم و یستفظعون البدع و یأمرون بالمعروف و ینہون عن المنکر و لا یخافون فی الله لومة لائم ثم قتلتهم ظلماً و عدواناً من بعد ما اعطیتهم الايمان المغلظه و الموائیق المؤکده لم تاخذهم بحد کان بینک و بینهم جرأۃ علی الله و استحقاقاً بعہده؟ اولست القاتل عمرو بن الحمق صاحب رسول الله العبد الصالح الذی ابلته العباده فنحل جسمه و اخضر لونه فقتلته بعد ما امتنه و اعطیته من العہود و الموائیق ما لو فہمته العصم لنزلت رؤوس الجبال؟

اولست المدعی زیاد بن سمیہ المولود علی الفراش عبید بن ثقیف فزعمت انه ابن ابیک و قد قال رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم الولد للفراش و للعاهر حجر، فترکت سنۃ رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم

۱. سید محسن امین، امام حسین و امام حسین، ص ۹۲۵؛ مشابه همین نامه را بلاذری در «انساب الاشراف»، ص ۲۶۷ نقل می کند.

تعمداً و تبعه هواك بغير هدى من الله، ثم سلطته على اهل الاسلام يقتلهم و يقطع ايديهم و ارجلهم و يميل اعينهم و يصلبهم على جذوع النخل كانك لست من هذه الامه و ليسوا منك؟

اولست صاحب الحضرميين الذين كتب فيهم ابن سميّه انهم على دين علي (ع)، فكتبت اليه ان اقتل كل من كان على دين علي (ع) فقتلهم و مثل فيهم بامرک، و دين علي (ع) هو دين ابن عمه محمد رسول الله (ص) الذي كان يضرب عليه اباك و يضربک لترجعاً عن ضلالکما، و بهذا الذين جلست مجلسک الذي انت فيه، و لو لا ذلك مکان شرفک و شرف ابائک تجشيم رحلتين رحلة الشتاء و الصيف، و قلت فيما قلت: انظر لنفسک و لدينک و لامة محمد و اتق شق عصا المسلمين و ان تردهم الى فتنه، و اني لاعلم فتنه اعظم على هذه الامه من ولايتک عليها، و لا اعظم نظراً لنفسی و لدينی و لامة محمد (ص) افضل من ان اجاهدک فان فعلت فانه قربه الى الله و ان ترکت فانی استغفر الله لدينی و اساله توفيقه لارشاد امری و قلت فيما قلت: ان انکرک تنکرني و ان کدتک تکدني، فکدني ما بدالك فانی ارجو الله ان لا يضرني کيدک و ان لا يكون علي احد اضر منه علي نفسک، لانک قد رکبت جهلک و تجرأت علي نقض عهدک و لعمري ما وفيت بشرط، و لقد نقضت عهدک بقتل هؤلاء النفر الذين قتلتهم بعد الصلح و الايمان و العهود و المواثيق و لم تفعل ذلك بهم إلا لذرهم فضلنا و تعظيمهم حقنا فقتلتهم مخافه امر لعلک لو لم تقتلهم مت قبل ان يفعلوا او ماتوا قبل ان يدركوا، فابشر يا معاويه بالقصاص و استيقن بالحساب، و اعلم ان الله تعالى کتاباً لا يغادر صغيرة و لا کبيرة الا احصاها، و ليس الله بناس لاخذک لاوليائه على الظنه و التهمه و نفيهم من دورهم الى دار الغربه و اخذک للناس بيعة اينک و هو غلام حدث يشرب الشراب و يلعب بالکلاب، ما اراک الا قد خسرت نفسك و غشمت رعيتک و سمعت مقالة السفیه الجاهل و اخفت الورع التقى»<sup>١</sup>.

و اینک ترجمهٔ این متن با اندکی اضافات به نقل از سید محسن امین: «اما بعد نامه‌ات را دریافت داشتم، نوشته بودی که دربارهٔ من مطالبی شنیده‌ای که برایت گوارا نبوده و به نظر تو من کار ناشایستی انجام داده‌ام، کاری که از نیکان سر نمی‌زند و فقط خدای یکتا دربارهٔ آن داوری می‌فرماید. اما دربارهٔ این گزارش‌ها باید بگویم که این داستان‌ها را گزارش‌گران سخن چین ساخته‌اند، همان‌ها که تلاششان جدایی افکندن بین افراد هم پیمان و مردم به همدیگر پیوسته است. البته گمراهان همواره دروغ می‌گویند، من هرگز قصد نبرد با تو نداشته و پرچم ناسازگاری با تو را بر نیافراشته‌ام و از این که در این زمینه برایت مطالبی می‌نویسم فقط به منظور اتمام حجت است و بس. من از عذاب الهی بیم دارم و احساس وظیفه می‌کنم که واقعیت را برای تو بگویم تا تو و هم‌پیمانان ستم‌پیشه بی‌دینت عذری نداشته باشید که آنان از حزب شیطان و دوستان ابلیس هستند.

ای معاویه، مگر تو آن نیستی که حجر بن عدی را به ناروا کشتی و یاران او را شهید کردی؟ همان انسان‌های نمازگزار پرستنده که با بیداد در ستیز بودند، بدعت‌ها را ناروا می‌شمردند، امر به معروف می‌کردند؛ نهی از منکر می‌نمودند و از سرزنش‌گران هراسی به دل راه نمی‌دادند، آری تو آنان را به ظلم و ستم کشتی، در حالی که به آنها پیمان‌هایی داده و با ایشان عهدهای استوار بستی و خاطرشان را آسوده ساختی. پس این کار تو گستاخی بر خدا و سست شمردن پیمان او بود.

ای معاویه، مگر تو نیستی که عمرو بن حمق خزاعی یکی از بزرگان اصحاب خاتم الانبیاء را کشتی؟ همان مرد نیکوکاری که رنج عبادت روی او را فرسوده و تنش را لاغر ساخته بود، تو با او پیمان بسته و به وی امان داده بودی که اگر آن امان را به آهوان بیابان می‌دادی، آنها از سرکوه‌ها با اطمینان کامل و آرامش خاطر فرود آمده و به جانب تو می‌شتافتند. ای معاویه، مگر تو نیستی که زیاد را در حریم اسلام به پدرت ابوسفیان نسبت دادی. در حالی که او در خانه برده‌ای ثقفی به دنیا آمد، تو او را پسر ابوسفیان و برادر

خود خواندی. در صورتی که رسول خدا ﷺ فرمودند: فرزند متعلق به صاحب بستر است و زناکار سنگسار می‌گردد، تو این کار را از روی هواپرستی و دنیاطلبی انجام دادی و سپس او را بر مسلمین مسلط ساختی تا آنها را بکشد، دست‌ها و پاهایشان را ببرد، چشم‌هایشان را کور کند و آنان را بر شاخه‌های درخت خرما به دار آویزد، گویا تو خود را از افراد این امت نمی‌دانی و می‌پنداری که آنان با تو پیوندی ندارند.

ای معاویه، مگر تو آن کسی نیستی که به زیاد فرمان صادر کردی که همهٔ دوستان و پیروان علی (ع) را به قتل برساند و او نیز امرت را اطاعت کرد؟ در حالی که علی (ع) به دین پسر عم خود مومن بود و به دستور حضرتش با تو و پدرت نبرد می‌نمود و امروز نیز در پرتو گسترش همان دین، تو به این مقام رسیده و بر این جایگاه تکیه زده‌ای، و گر نه شرافت تو و پدران چیز جز کوچ‌های پر مشقت زمستان و تابستان نبود. ای معاویه، تو در نامه‌ات به من نوشته‌ای دربارهٔ خودت و دینت و امت پیامبر ﷺ بیندیش و از ضربه زدن به کیان امت اسلامی بپرهیز و آن را گرفتار سختی ممتا، اما به تو می‌گوییم که من فتنه‌ای بالاتر از فرمانروایی تو برای جامعه اسلامی سراغ ندارم و بزرگترین اندیشهٔ من برای دین خودم و امت جدم آن است که با تو ستیز کنم. اگر چنین کاری کردم، به خدا نزدیک خواهم شد و اگر از انجام آن اجتناب ورزیدم، باید به درگاه خدا استغفار کنم. من از پروردگار خواستارم که راه روشن را به من نشان دهد و مرا بر انجامش موفق بدارد. تو در فراز دیگر نامه‌ات نوشته‌ای اگر تو در مورد من نیرنگ زنی، من نیز دست به نیرنگ خواهم برد و اگر حق مرا انکار کنی، من نیز مقام ترا انکار خواهم نمود، اما به تو بگوییم: حیل‌ات را به کار بند و نیرنگ خود را آغاز کن، چرا که من امیدوارم از مکر و حیل تو هیچ زبانی نبینم و زبان آن بیش از هر کسی به خود تو رسد، زیرا این تو هستی که بر مرکب نادانی سواری و به این سو و آن سو می‌تازی، این تو هستی که پیمان شکنی کردی و به جانم سوگند که هیچ یک از شروط صلح را به جا نیاوردی، تو با کشتن این جمعیت بعد از برقراری پیمان صلح نشان دادی که بر عهدهٔ استوار نیستی، آنان نه دست به جنگ با تو

زده بودند و نه کسی را کشته بودند و تنها جرمشان این بود که یاد ما را زنده می کردند و حق ما را بزرگ می شمردند، تو آنان را کشتی؛ زیرا می ترسیدی که قبل از مرگشان بمیری یا آنان قبل از دستگیری در گذرند.

اما ای معاویه، بدان که قصاص خواهی شد و به حساب کارهایت رسیدگی خواهند کرد. بدان که خدا را فرشته ای است که هیچ کار کوچک و بزرگ را فروگذار نمی کند و همه را به حساب و شمار می آورد. بدان که خدای بزرگ کارهای ترا فراموش نمی کند که مردم را به هر گمان و تهمتی به قتل می رسانی، دوستان خدا را به شهرهای دور دست تبعید می کنی و کودکی شراب خوار و سگ باز را بر مسلمانان فرمانروایی می بخشی. ای معاویه، می بینم که خود را هلاک کرده ای، دینت را تباه ساخته ای، امت اسلامی را بیچاره نموده ای و امانتی را که بر دوش می کنی به سامان نرسانده ای. اری تو از بی خردان نادان پند می گیری و از انسان های پروا پیشه خدا ترس گریزانی و السلام.

کشی می نویسد: چون معاویه نامه امام را خواند گفت: «او در سینه خود کینه ای داشت که تاکنون بروز نداده بود».<sup>۱</sup>

از نامه امام حسین علیه السلام مواضع اجتماعی و سیاسی و دینی حضرت به طور واضح و آشکار بیان می شود. همان طور که از متن فرمایشات امام حسین علیه السلام پیداست، لحن امام علیه السلام بسیار صریح و تند است. نه این که امام علیه السلام پایبند و ادامه دهنده صلح امام حسن علیه السلام نیست، بلکه وقتی می بینند پای یزید به میان می آید و در واقع معاویه از این فضای امن و شیوه مسالمت آمیز امام حسین علیه السلام سوء استفاده می کند، مواضع امام مستحکم تر و کوبنده تر می شود؛ زیرا مصالح بلند اسلامی و اهداف اسلام راستین که رسول الله صلی الله علیه و آله برای آن رنجها متحمل شده و امام علی علیه السلام در این مسیر به شهادت رسیدند و همین طور امام حسن مجتبی علیه السلام مسوم شد و پس از آن شیعیان مورد ظلم و تجاوز و تهدید جدی واقع شده و در حال هدم و ریشه کن شدن بود، لذا دیگر بحث

۱. سید محسن امین، امام حسین علیه السلام و امام حسن علیه السلام، ص ۱۲۶-۱۲۷.

معاهده شخص و وفاداری امام حسین (ع) به صلح مطرح نیست. بلکه آینده دین مبین اسلام مطرح است و امام حسین (ع) از این به بعد با بیاناتی محکم و رسا و کوبنده سعی در مبارزه با این انحرافات دارند. گفته‌اند که پس از اینکه معاویه نامه امام (ع) را خواند گفت: او در سینه‌اش کینه‌ای داشت که تا کنون بروز نداده بود و یزید به معاویه گفت: جوابش را بده تا خوار شود. پس از آن عبدالله بن عمرو بن عاص وارد شد. معاویه به او گفت: آیا دیده‌ای حسین (ع) برای ما چه نوشته است. عبدالله پس از اینکه نامه را خواند، گفت: چه چیزی سبب شده است که جوابی قاطع و خوار کننده به او نمی‌دهی؟ معاویه با اشاره به تذکر یزید به این مطلب گفت: هر دوی شما اشتباه می‌کنید<sup>۱</sup> و الخ...

### حضور جاسوسان معاویه در مدینه

در این مدت، معاویه که سخت از عظمت و ابهت و معنویت امام حسین (ع) در هراس بود و در جامعه آن روز هم امام حسین (ع) به عنوان تنها یادگار پیامبر اسلام (ص) پناه‌گاه مردم بود. معاویه به شدت از این امور نگران و از طرفی در پی فراهم کردن مقدمات ولایت عهدی یزید بود، طبیعی بود که جاسوسان زیادی از طرف معاویه در مدینه رفت و آمد کنند و تمام رفتار و حرکات امام حسین (ع) را به شدت زیر نظر بگیرند. سید محسن امین نقل می‌کند که: «معاویه در مدینه جاسوسی گماشته بود تا کارهای مردم را به وی گزارش دهد. وی در یکی از گزارش‌های خود نوشت: حسین بن علی (ع) یکی از کنیزان خود را آزاد کرده، سپس با وی ازدواج نمود. معاویه به محض دریافت این خبر در نامه‌ای به امام (ع) نوشت: شنیده‌ام که شما کنیزی به همسری برگزیده‌اید و با افراد هم سطح و هم عرض خود از قریب ازدواج ننموده‌اید. در حالی که آنان برای آوردن فرزند مناسب‌تر و برای دامادی شما شایسته‌ترند.

بدین گونه شما هم موقعیت خود را تسنجیده و هم برای فرزند پاک فکری

نکرده‌اید.



امام علیه السلام در پاسخ او فرمودند: نامه‌ات را دریافت داشتم و از سرزنش تو نسبت به خویشتن آگاهی یافتیم. اما بدان که هیچ کس از نظر شرف و سابقه نژادی برتر از رسول الله صلی الله علیه و آله نیست. من کنیزی را که ملک شخصی خودم بود، به اختیار خویش از دستم خارج کردم تا به پاداش الهی نایل گردم. سپس او را به خود بازگرداندم تا سنت رسول الله صلی الله علیه و آله را به کار بندم. ای معاویه، اسلام همه پستی‌های قومی و نژادی را به دور ریخته و برای هیچ مرد مسلمان با این گونه کارها ننگ حاصل نمی‌شود و سرزنش مسلمان فقط در صورتی است که به گناه آلوده گردد یا رنگ جاهلیت به خود گیرد.

معاویه چون نامه آن حضرت را خواند، آن را به یزید نشان داد. یزید پس از خواندن نامه امام به پدرش گفت: حسین علیه السلام بر تو فخر بسیار فروخته است. معاویه گفت: نه، فخر فروشی در کار نیست، بلکه این زبان تند و برنده بنی‌هاشم است که سنگ را می‌شکافد و آب دریا را به سوی خود جذب می‌کند.<sup>۱</sup>

از این سخن یزید در جواب نامه امام حسین علیه السلام به معاویه، بر می‌آید که یزید از موقعیت معنوی امام حسین علیه السلام و حتی از اینکه او تنها یادگار رسول الله صلی الله علیه و آله و آشنا به مبانی و مصالح دین اسلام است، بی‌خبر بوده و از طرفی حتی می‌شود فهمید که یزید از مبانی دین اسلام هم بی‌خبر است. غرق در عیش و نوش و مسایلی از این قبیل است که چنین سخنان عالمانه‌ای از طرف امام حسین علیه السلام را حمل بر فخر فروشی می‌کند. از این به بعد اقدامات عملی معاویه برای ولایت عهدی یزید شدیدتر می‌شود. چنان چه منابع مختلف به این نکته اشاره دارند.

### ورود معاویه به مدینه و مواجهه با امام حسین علیه السلام

سیدمحسن امین می‌گوید: «ابن قتیبه در کتاب «الامامة و السياسة» می‌نویسد: هنگامی که معاویه تصمیم گرفت برای یزید بیعت بگیرد، به مدینه آمد. امام حسین علیه السلام و

۱. سیدمحسن امین، امام حسن و امام حسین، ص ۱۲۹.

ابن عباس نزد او آمدند، ابتدا معاویه از احوال فرزندان امام مجتبی (ع) سؤال کرد و حضرت پاسخ او را دادند، سپس خطبه‌ای خواند و در آن خطبه رسول مکرم اسلام را یاد نمود و در پایان سخن گفت: شما بیشتر در جریان کار یزید هستید و خدا آگاه است که من با گزینش یزید به مقام ولی عهدی هدفی جز بر طرف کردن نابرابری‌ها و پوشاندن شکاف‌ها ندارم. چنین اقدامی بسیار نیکوست و افراد بصیر آن را می‌پذیرند، این است دیدگاه من درباره یزید. اما شما، هم با من خویشاوندی دارید و هم از دانش بهره‌مندید و هم به زینت جوانمردی آراسته‌اید و برای تأیید این نظریه شایسته‌تر می‌باشید. من یزید را در موارد گوناگون آزموده‌ام و در او ویژگی‌هایی یافته‌ام که حتی شما نیز از آن ویژگی‌ها بی‌بهره‌اید. به علاوه، او نسبت به سنت آگاهی دارد، با قرآن اشتناست و از بردباری برخوردار است. بردباری که بر شیران شرز ترجیح دارد. شما می‌دانید که پیامبر (ص) معصوم از خطا، در غزوۀ «ذات السلاسل» فرماندهی لشکر را به کسی سپردند که هیچ پیوندی با قریش نداشت.

[مراد عمرو عاص است و در نهایت فرماندهی به علی (ع) داده شد] و او را بر ابوبکر صدیق و عمر فاروق و دیگر اصحاب و مهاجران نخستین برتری دادند و پیامبر انگوی نیکوی ماست.

اینک شما ای فرزندان عبدالمطلب، قدری درنگ کنید، ما و شما دو طایفه‌ای هستیم که همواره تلاش نموده‌ایم و پیوسته سودمند بوده‌ایم. اکنون من از شما دو نفر انتظار انصاف دارم، چرا که هیچ کس جز بر اساس نظر شما سخن نمی‌گوید، چه رسد به خویشاوندان و نزدیکان. از خدای بزرگ برای خودم و برای شما امرزش می‌طلبم.

بعد از سخنان معاویه، ابن عباس خواست سخن بگوید که امام (ع) او را آرام و پس از حمد الهی سخن آغاز فرمود: ای معاویه هیچ گوینده‌ای اگر چه سخنش به درازا کشد، یارایی آن را ندارد که ویژگی‌های رسول الله (ص) را بر شمرد، بلکه تنها بخشی از صفات نیکوی حضرتش را بازگو کند. من می‌دانم که امت اسلامی چه روشی را پس از رحلت

پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیش گرفتند، آنان مدائح نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) را تباه نمودند و بیعت حضرتش را درباره جانشین ایشان شکستند. دروغا که درخشش روز، تاریکی شب را رسوا نمود و بر تو تابناک خورشید از فروغ چراغها کاست. تو در فزون طلبی دچار افراط شده‌ای، در برتری بخشیدن ناشایستگان اجحاف نمودی، از پرداخت حق سرباز زدی و بخل پیشه کردی، ستم و ناروا روا داشتی و حقوق انسانها را به اندازه ارزنی مراعات ننمودی تا آن که شیطان بهره کامل و نصیب فراوان خود را به دست آورد. اما آنچه درباره یزید و شایستگی او برای اداره امت اسلامی و کمالات وی گفتی، دریافتیم. گویی تو می خواهی مردم را درباره یزید به همراهی بکشانی. چنان از او سخن می گویی که پنداری از انسان محجوبی یاد می کنی، یا فرد ناشناسی را معرفی می نمایی یا از مطالب مخفی و خصوصی پرده بر می داری!! چنین نیست ای معاویه!! یزید خود بهترین معرف خویش است و آنچه در چنته دارد بر همگان بروز داده است. اگر می خواهی اوصاف یزید را بگویی از سگهای شکاریش خبر ده، از دختران زیبارویی که با او به عشرت سرگرم اند سخن بگو. از کنیزکان نوازنده‌ای که در بزمهای مستانه برای او می نوازند گفت و گو کن. آری یزید چنین فردی است و نیازی به معرفی تو ندارد. راستی این همه بار گناه که بر دوش داری، برای تو به هنگام دیدار با قادر متعال کافی نیست که اکنون می کوشی بار ضلالت این مردم را نیز بر گناهان دیگر بیفزایی؟! به خدا سوگند، تو همواره در صدد انجام کارهای ناروا هستی و جز ستم و بیداد کار دیگری نکرده‌ای جنایت‌های تو همه جا را فرا گرفته است ولی خود تو با مرگ فاصله چندانی نداری. بزودی روز قیامت فرا می رسد و آن روز همه اعمال تو بازگو می گردد و تو هیچ راه گریزی نخواهی داشت.

ای معاویه!! اینک تو بر ما تعرض کرده و ما را از حق مسلم پدرانمان محروم نموده‌ای. همان حقی که رسول مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله)، از آغاز ولادت برای ما قرار داد، تو در غصب حق ما به همان دلایل سستی تمسک می جویی که مدعیان خلافت، با آنها برای جانشینی پیامبر (صلی الله علیه و آله)، پس از رحلت حضرتش استدلال می نمودند و او نیز دلایل را

پذیرفته از آنان طلب انصاف نمود. آری شما هر کاری را مرتکب شدید و هر سخنی را به زبان آوردید، تا کار به اینجا کشید که تو بر جایگاه پیامبر (ص) تکیه زدی، در حالی که ردای خلافت برانزده شخص دیگری بود.

اما درباره عمروعاص که فرمانده سپاه اسلام شد، باید بدانی: اولاً در آن زمان او به فضیلت همنشینی با پیامبر (ص) مفتخر بود. ثانیاً کاری از پیش نبرد، تا آن که امت اسلامی از فرمانروایی او آزاده شده، پیشی جستن وی را ناروا شمرده و با وی همراهی ننمودند. سرانجام رسول خدا او را برکنار کرده و فرمودند: ای گروه مهاجر بعد از این تاریخ او دیگر میان شما مقامی ندارد. این که تو چگونه به فعل منسوخ پیامبر (ص) استناد می کنی و آن کسی را که قطعاً مورد تأیید حضرتش بوده کنار می گذاری؟ راستی چگونه به خود جرئت می دهی که صحابی پیامبر (ص) را با تابعی برابر بدانی، در حالی که اطراف تو افراد بسیاری هستند که افتخار همنشینی با رسول الله (ص) را داشته و انسان های قابل اعتماد و دینداری می باشند. آیا رواست که این افراد را به سوی جوانی اسراف کار و فریفته دنیا سوق دهی تا بدین وسیله مردم گفتار خطا و اشتباه گردند؟ این روش سرانجامی جز شقاوت در آخرت برای تو نخواهد داشت در حالی که موجب نیکبختی دیگران در دنیا خواهد شد و این زبانی آشکار است. از خداوند برای خود و شما آمرزش می طلبم.

سخنان امام، صریح و رسا بیان شد. معاویه نگاهی به ابن عباس افکند و گفت: این سخنان چیست؟ لابد تو نیز کلماتی درشت تر و تلخ تر از اینها اظهار خواهی نمود.

ابن عباس گفت: به خدا قسم او فرزند پیامبر (ص) و یکی از پنج تن آل عباس است. او در خاندانی پاک و معصوم بزرگ شده و هر چه می خواهی از وی بپرس و بدان که خدا فرمان خود را جاری خواهد ساخت و او نیکوترین داوران است.<sup>۱</sup>

از سخنان معاویه و جواب امام حسین (ع) مبنای زندگی و مواضع آن حضرت به درستی بیان می شود و نیاز به تحلیل مطالب ندارد، ولی نکته قابل توجه این است که هر

چه معاویه در اقدام برای فراهم کردن مقدمات عملی ولایت عهدی یزید بیشتر تلاش می‌کند، امام حسین (علیه السلام) بیاناتش با حفظ تعهد و مبانی صلح، شدیدتر و کوبنده‌تر می‌شود و مخالفت خود را با ولایت عهدی یزید به طور رسا و کوبنده‌ای بیان می‌دارد. در ادامه فعالیت‌های معاویه، نقل چند سند تاریخی دیگر نیز لازم به نظر می‌رسد. گویند: معاویه در ماه رجب عمره گزارد و همراه هزار سوار به حجاز رفت و چون نزدیک مدینه رسید، نخستین کسی که او را دید امام حسین (علیه السلام) بود که چون چشم معاویه به او افتاد گفت: درود و خوشامد بر تو میاد همچون شتر قربانی می‌مانی که خوش به جوش آمده است و خداوند آن خون را به زمین خواهد ریخت. امام حسین (علیه السلام) فرمود: من اهل این گونه سخن نیستم. معاویه گفت: سزاوار بدتر از آنی....

### ورود معاویه به مدینه و دیدار با عایشه

آن گاه معاویه به دیدار عایشه رفت و به عایشه خبر رسیده بود که معاویه در مورد امام حسین (علیه السلام) و یاران او گفته است: اگر بیعت نکنند ایشان را خواهد کشت. معاویه نزد عایشه از ایشان شکایت کرد و عایشه ضمن اندرز دادن به معاویه گفت: شنیده‌ام ایشان را تهدید به قتل کرده‌ای؟

گفت: ای مادر مؤمنان، ایشان گرامی‌تر از این هستند ولی من هم برای یزید بیعت گرفته‌ام و دیگران غیر از ایشان با او بیعت کرده‌اند، آیا معتقدی بیعتی را که تمام شده است بشکنم؟

عایشه گفت: با ایشان به رفق و مدارا رفتار کن، شاید به خواست خداوند متعال کاری را که دوست می‌داری انجام دهند.  
گفت: چنین خواهم کرد....

### ورود معاویه به مکه و مواجهه با امام حسین (علیه السلام)

معاویه مدتی در مدینه ماند، سپس به مکه آمد.... نخستین کسی که به استقبال آمد امام حسین (علیه السلام) بود که معاویه به ایشان گفت: درود و خوشامد بر پسر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)

و سرور جوانان مسلمان و دستور داد مرکب ویژه‌ای آورند و آن حضرت سوار شد و دوش به دوش معاویه حرکت کرد. به عبدالله بن زبیر، عبدالرحمن بن ابوبکر و عبدالله بن عمر... هدیه‌ای بخشید و از ولیعهدی یزید چیزی نگفت، نزدیک بازگشت معاویه بود که آن چهار تن به هم گفتند: «خود را گول نزنید، معاویه این رفتار را بواسطه محبت با شما انجام نداد، بلکه فقط برای آنچه در نظر دارد انجام بدهد، چنین کرد و به هر حال برای او پاسخی فراهم آورید. اتفاق کردند که مخاطب و جواب‌گوی معاویه، عبدالله بن زبیر باشد. سرانجام معاویه ایشان را خواست و گفت: روش مرا میان خودتان دیدید و متوجه شدید که صله رحم کردم و شما را تحمل نمودم. یزید هم برادر و پسر عموی شماست و می‌خواهم او را با نام خلیفه ظاهرأ جلو بیاورم و حال آن که این خود شما خواهید بود که اشخاص را به حکومت خواهید گماشت یا عزل خواهید کرد و یزید در هیچ یک از این کارها با شما معارضه نخواهد کرد. ایشان سکوت کردند به طوری که دوبار گفت آیا به من پاسخ نمی‌دهید؟ در این هنگام رو به عبدالله بن زبیر کرد و گفت: آنچه می‌خواهی بگو که به جان خودم سوگند تو سخنگوی ایشان. عبدالله گفت: آری سه پیشنهاد می‌کنم هر کدام را می‌خواهی بپذیر. گفت: بگو. گفت: چنان رفتار کن که رسول خدا (ص) رفتار نمود یا آن چنان که ابوبکر یا آن چنان که عمر. که معاویه نپذیرفت. معاویه گفت: پیشنهاد و راه دیگری نداری؟ گفت: نه. به آنان گفت: شما چگونه گفتند: نه. گفتار ما هم همان گفتار اوست. معاویه گفت: دوست می‌داشتیم به شما ثابت شود آن کس که پند و اندرز می‌دهد و مسموع نیست، در رفتارش معذور است، پیش از این هرگاه من سخنرانی می‌کردم گاهی یکی از شما بر می‌خاست و بر من در حضور مردم اعتراض می‌کرد یا می‌گفت دروغ می‌گویم و من این مسأله را تحمل و گذشت می‌کردم، ولی اکنون بر می‌خیزم و سخنی می‌گویم و به خدا سوگند اگر هر یک از شما در این سخنرانی من حتی یک کلمه گفت‌م را رد کند، پاسخی جز شمشیر نخواهد بود که همان دم سرش را جدا خواهد ساخت. بنابراین هر کس جان خود را حفظ کند. آن گاه سالار نگهبانان خود را فرا خواند و در حضور ایشان

به او دستور داد که بر سر هر یک از ایشان دو مرد گمارد و اگر هر یک از ایشان سخنی در رد یا تصدیق سخن من گفت، همان دم آن دو مرد با شمشیرهای خود گردنش را بزنند.

سخنرانی معاویه برای مردم، مبنی بر بیعت امام حسین علیه السلام با یزید

آن گاه معاویه همراه ایشان بیرون آمد و بر منبر رفت و نخست حمد و نیایش خدا را به جا آورد، سپس گفت: این گروه (اشاره به آن چهار تن) سران و برگزیدگان مسلمانانند و نباید هیچ کاری بدون حضور و مشورت آنان صورت گیرد و ایشان با خشنودی با یزید بیعت کردند و شما هم به نام خدا با او بیعت کنید. مردم که منتظر بیعت ایشان بودند، پس از این سخن با یزید بیعت کردند، آن گاه معاویه بر مرکب سوار شد و به مدینه بازگشت، مردم آن چهار تن را دیدند و گفتند: شما که مدعی بودید بیعت نمی کنید، ولی همین که شما را راضی کردند و عطاهاپی دادند، بیعت کردید!! گفتند: به خدا سوگند چنین نکرده ایم! مردم گفتند: پس چه چیز مانع آن شد که جواب معاویه را بدهید و این تهمت را رد کنید، گفتند: او بر ما کید و مکر کرد و از کشته شدن ترسیدیم. مردم مدینه هم با یزید بیعت کردند و معاویه به شام برگشت و نسبت به بنی هاشم کم مهری و ستم روا می داشت.<sup>۱</sup>

در رابطه با ورود معاویه به مدینه و مکه و مواجهه او با امام حسین علیه السلام، ابن اعثم کوفی مطالب مفصل تری ارائه می دهد. او می گوید: چون معاویه به نزدیک مدینه رسید، جمله مردمان او را استقبال کردند، چون معاویه ایشان را بدید، روی ترش کرده، گفت: من شما را به حسد و عداوت نیکو شناسم. حسین بن علی علیه السلام فرمود: آهسته باش ای معاویه که ما اهل این سخن نیستیم. معاویه گفت: اهل این سخنید، بلکه بدتر از این. در سخن هم درشتی نمود و گفت: شما کاری می خواستید و خدای تعالی غیر آن را می خواست، لاجرم چنان شد که خدای می خواست چون در مدینه فرود آمد، مردمان به رسم سلام نزد او می شدند. ابن زبیر، عبدالرحمان، و حسین علیه السلام هم برفتند. چون به در سرای معاویه

۱. شهاب الدین احمد نویری، نهایة الارب فی فنون الادب، ترجمه مهدوی داسغانی، ج ۷، ص ۱۱۶-۱۱۹.



رسیدند، دستوری خواستند، ایشان را رخصت دخول نداد تا رنجیده خاطر باز گشتند و از مدینه بیرون آمده، به جانب مکه روان شدند.<sup>۱</sup>

اما در رابطه با ورود معاویه به مکه چنین نقل می‌کند: «چون معاویه به مکه رسید، بزرگان و مشایخ و معارف و خواجهگان و عوام الناس او را استقبال کردند و حسین بن علی (ع)، عبدالرحمن، عبدالله زبیر، و عبدالله عمر نیز او را استقبال کردند. چون معاویه در ایشان نگریست، گفت: مرحباً و اهلاً. پس در حسین (ع) بن علی نگریست و گفت: مرحباً یا ابا عبدالله و ای سید جوانان بهشت. در عبدالرحمن نگریست و گفت: مرحباً ای پسر صدیق و خواجه قریش... پس فرمود چهار جبینت آوردند و ایشان را بر نشانده، با ایشان می‌راند و سخن می‌گفت و در روی ایشان می‌خندید تا وارد مکه شد و فرود آمد. هر یک را جایزه بزرگ و حله سنی فرستاد و بر صله حسین (ع) بیفزوده، او را کیشوتی سخت نیکو فرستاد. آن سه عطای خویش قبول کردند و امیر المؤمنین حسین (ع) قبول نکرد. معاویه روزها در مکه مقام کرده، هیچ سخن یزید و بیعت او نگفت. پس روزی کس فرستاد و امیر المؤمنین (ع)، حسین (ع) را بخواند. چون در آمد، نیکو بنشاند و مراعات کرد و تلافی بسیار نمود. پس گفت: کلمه‌ای بر رأی تو عرضه خواهم داشت و توقع چنان دارم که این سخن بر من رد نکنی و جواب نیکو دهی. بدان که چیزی بنوشتم به جمله شهرها و معارف و مشایخ. هر شهری را به نزد خویش بخواندم تا جهت یزید از ایشان بیعت بستم. کار مدینه را باز پس می‌داشتم و می‌گفتم کار مدینه سهل است که مدینه خانه یزید است و مردمان مدینه بیشتر اهل و عشیرت اویند. بعدها چیزی نوشتم و از اهل مدینه التماس نمودم تا با او بیعت کنند، جماعتی انکار نمودند و ابا کردند که از ایشان حساب نداشتم. اگر من کس دیگر را لایق خلافت بهتر از یزید می‌دیدم، او را به این کار نصب نمودم. حسین (ع) فرمود: آهسته باش ای معاویه و در این کار بهتر از این بیندیش که تمشیت مهم خلافت را کس هست که او از یزید، هم به ذات خویش هم به پدر و هم به مادر بهتر است. معاویه گفت: مگر از این کس خویشتن را می‌خواهی؟



حسین علیه السلام گفت: اگر خویشان را خواهیم، دور نخواهد بود. معاویه گفت: بشنوای ابا عبدالله تا بگویم، در آنچه مادر تو بهتر از مادر یزید است؛ شبهتی نیست و نیز پدر تو را فضیلتی، سابقتی، هجرتی، قربتی و قرابتی که با مصطفی صلی الله علیه و آله است، هیچ را آن نیست. اما تو و او، و الله که او امت محمد صلی الله علیه و آله را و اقامت لوازم خلافت را بهتر از تو هست. امیرالمؤمنین حسین علیه السلام گفت: سخن به انصاف گوی ای معاویه، آن کیست که امت جد مرا بهتر از من است؟ یزید خمار فاسق فاجر را بهتر از من می‌گویی؟ معاویه گفت: ای حسین علیه السلام آهسته باش و سخن دور مینداز و یزید را از این جنس سخن مگوی که ترا اگر به نزدیک او یاد کنند، او در حق تو جز نیکویی نگوید.

حسین علیه السلام گفت: آنچه من از او می‌دانم، اگر او از من بداند، بیاید گفت و چیزی پوشیده نباید داشت معاویه گفت: معلوم شد یا ابا عبدالله برخیز و به سعادت باز گرد و بر جان خود بترس و از اهل شام نیک بر حذر باش تا آنچه من از تو در حق یزید شنیدم، ایشان نشنوند که ایشان دشمن تو و دشمن پدر تویند.

حسین علیه السلام برخاست و باز گشت.<sup>۱</sup>

در ادامه توقف معاویه در مکه سخن از دادن عطایا و بخشش‌های معاویه است که هم چنان که از بعضی از منابع فهمیده می‌شود، امام حسین علیه السلام از پذیرفتن عطایای معاویه سر باز زد. چنان که ابن اعثم نیز همین را می‌گوید. او در ادامه می‌گوید: «بعد از آن معاویه روزها در مکه مقام کرد و قریشیان را عطاها فرمود. لیکن در حق بنی‌هاشم هیچ احسانی نکرد، چه صحبت او با بنی‌هاشم نیک نه بر آمد. عبدالله عباس از او باز خواست کرد که بنی‌هاشم را نیز محروم نگذارد و گفت: ای معاویه، از کمال کرم و محاسن شیم تو این معنی غریب است که بنی‌هاشم را از عطایای خویش محروم گردانی.

معاویه جواب داد: از حسین علیه السلام رنجیده‌ام که با پسر من بیعت نمی‌کند و او را به اهانت‌ها منسوب می‌دارد. از آن جهت از خویش باز نمی‌یابم که در حق بنی‌هاشم انعامی فرمایم.

عبدالله عباس گفت: غیر حسین (ع) را هم که با یزید بیعت نکردند، مرحمت‌ها فرمودی و مال بسیار فرستادی. در حق ایشان شفقت فرمودی و حرمان ایشان از احسان خویش روا نداشتی، حال آن که ایشان آن منزلت ندارند که حسین (ع) دارد. پس عبدالله در مطایبه گفت: ای معاویه اگر بنی‌هاشم را نیکو نداری و ایشان را از مواهب خویش محروم گذاری، من در آن خاموش نباشم و در حق تو گویم، آن چه باید گفت و دل مردمان را از دوستی و متابعت تو بگردانم. معاویه گفت: چنان کنم و در اکرام بنی‌هاشم بیفزایم، پس بنی‌هاشم را هر یک جوایز سینه و عطا‌های منیه فرمود و هر یک را بر اندازه منصب او زر و خلعت فرستاد و حسین بن علی (ع) را در جایزه بر دیگران تفضیل داد. جمله عطا‌های معاویه قبول کردند، مگر حسین بن علی (ع) که قبول نکردند و غباری از آن گران‌تر بر دل معاویه بر نشست.

ابن اعثم کوفی در ادامه سخنرانی معاویه را برای مردم می‌گوید و این که معاویه به مردم گفت: که این چهار تن (امام حسین (ع) به اضافه سه نفر دیگر) با یزید بیعت کرده‌اند و آنها هم سکوت کردند. ابن اعثم می‌گوید: «دیگر روز معاویه به مسجد آمد، منادی کردند و مردمان را بخواندند. چون حاضر گشتند و حسین بن علی (ع) و عبدالرحمان بن ابی بکر، عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر هم پیامدند و بنشستند معاویه بر منبر شد و خطبه‌ای بگفت و خدای تعالی را حمد و ثنایی گفت و درود بر محمد مصطفی (ص) فرستاد. بعد از آن به تدریج زمام سخن به سوی مقصود کشید و گفت: از مردمان، من هر نوع سخن‌ها می‌شنوم، اما آن را معتبر نمی‌دارم. دیروز چنان شنیدم که جماعتی از مردم مکه با یکدیگر می‌گفتند که این چهار بزرگوار از یزید راضی نیستند و با او بیعت نکردند. از سخن ایشان تعجب نمودم. این چهار بزرگ و بزرگ‌زادگان عربند و سادات و اخیار مسلمانان. من ایشان را به نزدیک خویش خواندم و سخن بیعت یزید با ایشان گفتم، لطف‌ها فرمودند و با پسر من به طوع و رغبت تمام بیعت نمودند. این سخن در حضور و مشاهده ایشان بدان جهت گویم تا اگر کسی را در این باب شکی و شبهتی

هست، بر خیزد و از ایشان تحقیق کند که با یزید بیعت کردند یا نه. یقین بدانید که این بزرگ‌زادگان با یزید بیعت کرده‌اند و موافقت نموده‌اند. پس به سوی امرا و معارف شام که در آن جمع حاضر بودند، اشارت کرد تا ایشان برخاسته و شمشیرها از نیام برکشیدند و بر سر این جمع اکابر ایستاده، گفتند ای امیر، تا کی این چهارگانه را می‌ستایی و ایشان را عظمت می‌نهی؟ کار ایشان چندان عظمت ندارد که از ایشان اندیشه کنی. دستور ده تا همین لحظه هر چهار کس را گردن بزنیم و تو را از این دغدغه فارغ البال گردانیم. اگر بر سر جمع با یزید بیعت می‌کنند، نیکو و الا ما بیعت خفیه را نمی‌خواهیم. مع ذلک در کار یزید و استیلای او که به حمد الله بر این چهار شخص چه حاجت خواهد بود؟ دستوری ده تا هر چهار را بکشیم. معاویه گفت: ساکت باشید ای اهل شام... و به نوعی ایشان را تسکین فرمود.

حسین بن علی علیه السلام و آن سه عزیز دیگر حیران بماندند و ندانستند که چه گویند و کجا شوند. با خویشتن اندیشیدند که اگر گوییم که بیعت نکردیم، در حال ما را بکشند و فتنه‌ای عظیم پدید آید. البته خاموش بودند و هیچ نگفتند و مردمان گمان کردند که آنها با یزید بیعت کرده‌اند که سخنی نگفته و انکار نکرده‌اند. پس معاویه از منبر فرود آمد و به عزم بازگشت، بر نشست.

چون مجلس از مردم بیگانه خالی گشت، اهل مکه روی به هر چهار آورده و آنها را ملامت کردند و گفتند: روز اول که معاویه شما را بخواند و از شما بیعت خواست، رضا ندادید. بعد از آن برفتید و در خفیه بیعت کردید. ما را از این حالت شما عظیم تعجب می‌آید.

حسین بن علی علیه السلام فرمود: و الله که ما یزید را در سر و علانیه بیعت نکرده‌ایم. لیکن معاویه ما را بفریفت و کلمه‌ای چند نوع که شنیدید و دیدید گفت و امرای شام را فرمود تا چنان غلو کردند و شمشیرها بکشیدند که ما بترسیدیم. و البته خاموش بودیم و

چیزی نتوانستیم گفت. صدق حال اینست. مردمان از مکر و خدیعت معاویه تعجب کردند.<sup>۱</sup>

اما مطالعه و دقت در مطالب طبری درباره بیعت گرفتن معاویه برای یزید نیز خالی از لطف نیست. طبری قضایای بیعت گرفتن معاویه برای یزید را پس از مرگ زیاد طرح می‌کند. او می‌گوید: علی بن محمد گوید: وقتی زیاد بمرد، معاویه نامه‌ای را خواست و بر مردم فروخواند که اگر بمیرد، یزید جانشین اوست. یزید ولیعهد شد و از همه مردم برای او بیعت گرفت، مگر پنج کس. ابن عون گوید: همه مردم با یزید بن معاویه بیعت کردند، مگر حسین بن علی (ع) و عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر و عبدالرحمن بن ابی بکر و عبدالله بن عباس، و چون معاویه به مدینه آمد حسین بن علی (ع) را خواست و گفت: برادرزاده‌ام، مردم همه به این کار گردن نهاده‌اند، مگر پنج کس از قریش که تو راهشان می‌بری. برادرزاده‌ام تو را به مخالفت من چه حاجت؟ گفت: من راهشان می‌برم؟ گفت: بله، تو راهشان می‌بردی. گفت: آنها را بخواه، اگر بیعت کردند من نیز یکی از آنان هستم و گرنه درباره من با شتاب کاری نکرده‌ای. گفت: آن وقت بیعت می‌کنی؟ گفت: آری. گفت: از او قول خواست که گفت و گویشان را به هیچ کس خبر ندهد، گوید: «نخست طفره رفت و عاقبت قول داد و بیرون رفت. ابن زبیر یکی را در راه وی نشانیده بود که گفت: برادرت ابن زبیر می‌گوید چه شد؟ و چندان اصرار کرد که چیزی از او در آورد. گوید: معاویه پس از حسین (ع)، ابن زبیر را خواست و گفت: همه مردم بر این کار گردن نهاده‌اند مگر پنج کس از قریش که تو راهشان می‌بری، ای برادرزاده ترا به مخالفت چه حاجت؟» گفت: من راهشان می‌برم؟ گفت: بله، تو راهشان می‌بری. گفت: آنها را بخواه، اگر بیعت کردند من نیز یکی از آنها هستم و گرنه درباره من با شتاب کاری نکرده‌ای. گفت: آن وقت بیعت می‌کنی؟ گفت: آری. گوید: خواست از او قول بگیرد که گفت و گویشان را به هیچ کس خبر ندهد. اما ابن زبیر گفت: ای امیرمومنان ما در حرم خدا عز و جل هستیم و پیمان با خدا سنگین است و قول نداد و بیرون شد.

گوید: پس از آن عبدالله بن عمر را خواست و با وی نرمتر از این زیر سخن کرد، و گفت:

نمی‌خواهم امت محمد صلی الله علیه و آله را از پس خوش چون گله بی‌چوپان رها کنم، همه مردم به این کار گردن نهاده‌اند، مگر پنج کس از قریش که تو راهشان می‌بری؟ تو را به مخالفت چه کار؟ گفت: می‌خواهی کاری کنی که مذموم نباشد و خون‌ها را محفوظ دارد و به وسیله آن منظور تو انجام شود؟ گفت: بله می‌خواهم. گفت: به مجلس می‌نشینی و من می‌آیم و با تو بیعت می‌کنم که از پس تو بر هر چه امت اتفاق کرد من نیز از آن پیروی کنم، به خدا اگر پس از تو امت بر یک بنده حبشی اتفاق کند من نیز از اتفاق امت تبعیت می‌کنم. گفت: بیعت می‌کنی؟ گفت: آری.

گوید: پس بیرون رفت و به خانه خویش در شد و در بیست کسان سوی وی می‌آمدند و اجازه می‌خواستند که نمی‌داد. گوید: آن گاه عبدالرحمن ابن ابی بکر را خواست و گفت: ای پسر ابی بکر با کدام دست و کدام پا نافرمانی می‌کنی؟ گفت: امیدوارم خیر باشد. گفت: به خدا آهنگ آن را داشتیم که تو را بکشم گفت: اگر چنین کرده بودی خدا تو را در دنیا لعنت می‌کرد و در آخرت به جهنم می‌برد گوید: و از ابن عباس یادی نکرد.<sup>۱</sup>

نکته قابل توجه در نقل طبری، تک تک طلبیدن این پنج نفر است که بقیه مورخان بدین صورت نقل نکرده‌اند، اما آخرین مطلب در این دوره که در واقع مقارن با مرگ معاویه می‌باشد، مطالبی است که معاویه در قالب وصایایی به یزید دارد و در آن سفارش امام حسین علیه السلام و ویژگی‌های این افراد را ذکر می‌کند که ما ابتدا متن عربی را از اخبار الطوال و سپس متن فارسی را از طبری نقل می‌کنیم:

«... و اعلماه انی لست اخاف علیه الا اربعة رجال، الحسین بن علی علیه السلام و عبدالله بن عمر و عبدالرحمن بن ابی بکر و عبدالله بن زبیر، فاما الحسین علیه السلام بن علی فأحسب اهل العراق غیر تارکيه حتی یخرجوه فان فعل فظفرت به فاصفح عنه و اما عبدالله بن

عمر فائه رجل قد وقذته العبادہ... و اما الذی یجثم لک جثوم الاسد و یراوغک روغان الثعلب فان امکنته فرصه و ثب فذالک عبدالله بن زبیر فان فعل فظفرت به فقطعه ارباً ارباً الا ان یلتمس منک صلحاً فان فعل فاقبل منه...»<sup>۱</sup>

و طبری هم چنین می‌گوید: «پسرکم، سفر و رفت و آمد را از پیش تو برداشتم و کارها را هموار کردم و... درباره این کار که بر تو استوار شده بیمناک نیستم، مگر از چهار کس از قریش، حسین بن علی (ع) و عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر و عبدالرحمن بن ابی بکر. عبدالله بن عمر مردی است که عبادت او را از پای در آورده و اگر کسی جز او نماند، با تو بیعت می‌کند. اما حسین بن علی (ع) را مردم عراق رها نمی‌کنند تا به قیام وادارش کنند، اگر بر ضد تو قیام کرد و بر او ظفر یافتی گذشت کن که خویشاوندی نزدیک دارد و حق بزرگ اما عبدالرحمن بن ابی بکر... و همه دلبستگی او زنت و سرگرمی، کسی که چون شیر آماده جستن است و چون روباه مکاری می‌کند و اگر فرصتی به دست آورد جستن می‌کند این زبیر است. اگر چنین کرد و به او دست یافتی پاره پاره‌اش کن».<sup>۲</sup>

از وصایای معاویه به یزید می‌توان فهمید که امام حسین (ع) حتماً وفادار به مراعات عهد و پیمان صلح بوده‌اند؛ زیرا معاویه در همه جا وقتی نام امام حسین (ع) را می‌برد به یزید سفارش می‌کند که مراعات حال امام حسین (ع) را بنماید. چنانچه همین مطلب را ابن اعثم کوفی هم نقل می‌کند: «اما حسین بن علی (ع)، آه، آه ای یزید، چه گویم در حق او؟ زینهار او را نرنجانی و بگذاری که هر جا دل او می‌خواهد برود، او را مرنجان لکن گهگاه تهدیدی می‌کن، زینهار در روی او شمشیر نکشی و به طعن و ضرب البته با او دیدار نیابی چنانکه توانی او را حرمت دار و اگر کسی از اهل بیت او نزدیک تو آید، مال بسیار بدو ده و او را راضی و خوشدل بازگردان، ایشان اهل بیتند که جز در حرمت و

۱. ابوحنیفه دینوری، اخبار الطوال، ص ۲۰۷.

۲. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۸۸۷.

منزلت رفیع زندگانی نتوانند کرد. زینهار ای پسر! چنان مباش که به حضرت ربّانی رسی و خون حسین (علیه السلام) در گردن داشته باشی که هلاک از تو بر آید. زینهار و الف زینهار که حسین (علیه السلام) را نرنجانی و به هیچ نوع اعتراض و اذیت او نکنی که او فرزند رسول الله (صلی الله علیه و آله) است. حق رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را بدار ای پسر، والله تو دیده‌ای و شنیده‌ای که من هر سخن که حسین (علیه السلام) در روی من گفתי چگونه تحمل کردمی به حکم آن که فرزند مصطفی (صلی الله علیه و آله) است. آنچه در این معنی واجب بود گفتم و بر تو حجت گرفتم و تو را ترسانیدم «قد اعذر من اندر»، پس روی به ضحاک کرد و گفت: شما هر دو بر سخنی که من یزید را گفتم گواه باشید. به خدای تعالی سوگند می‌خورم که اگر حسین (علیه السلام) هر چه در دنیا از آن بهتر نباشد، از من بگیرد و هر چه از آن بتر نباشد با من بکند از او تحمل کنم. من آن کس نباشم که خون او در گردن به حضرت ربّانی روم.<sup>۱</sup>

به هر حال بر اثر اصرار اهالی شام که خواهان ولایتعهدی یزید بودند در آخرین روزهای حیات معاویه بر او فشار آوردند تا رسماً یزید را به عنوان جانشین خود معرفی کرد.<sup>۲</sup> و در رجب سال ۶۰ هجری مرد و در تمام این مدت امام حسین (علیه السلام) با این منکرات گاهی به نرمی و گاهی با شدت برخورد می‌کردند، ضمن این که در تمام صحنه‌ها تا هنگام مرگ معاویه به طور کامل به صلح امام حسن (علیه السلام) و عهدنامه آن حضرت وفادار ماندند و این وفاداری و موقعیت‌شناسی امام حسین (علیه السلام) و پایبندی آن حضرت به صلح سبب به ثمر نشستن قیام آن حضرت شد، چه بسا قیام‌هایی که پس از سرکوبی ظاهری اثری از آن باقی نماند، اما قیام امام حسین (علیه السلام) با این که سرهای یاران ابا عبدالله (علیه السلام) و خود حضرت بر نیزه‌ها قرار گرفت ولی ماندگار جاودانه شد و این نبود جز تدبیر امام حسین (علیه السلام) در پذیرش صلح و تداوم این مسیر.

۱. ابن اثیر، المغنی، مستوفی هروی، ج ۱، ص ۸۱۶.

۲. همان، ج ۴، ص ۲۵۵.

در نهایت به ذکر ماجرای از ایشان می‌پردازیم که ابن عساکر در تاریخ دمشق می‌نویسد:

«نافع ابن ازرق از رؤسای خوارج از امام حسین بن علی (ع) تقاضا کرد که خدایش را برای او توصیف کند. امام (ع) فرمودند: ای نافع، هر کس دین خود را بر مبنای قیاس قرار دهد، همواره دچار اشتباه خواهد بود و از راه روشن منحرف خواهد شد و در حرکت خود سرگردان خواهد بود و هدف را گم خواهد نمود و سخنان ناصواب خواهد گفت. ای نافع من خدا را برای تو آن گونه که خوشتن را توصیف کرده، وصف می‌نمایم. خدای یگانه با حواس بشری درک نمی‌شود، با مردم دنیا قابل مقایسه نیست، به مخلوقات نزدیک است اما نه پیوسته، از آنها دور است اما نه غیر قابل دسترسی، یکی است و قابل تجزیه نمی‌باشد، با نشانه‌ها شناخته می‌گردد و با علامت‌ها وصف می‌شود، هیچ خدایی جز قادر کبیر متعال وجود ندارد. نافع ابن ازرق با شنیدن این بیانات گریست و عرض کرد: چه سخنان نیکویی! امام (ع) به او فرمودند: به من خبر رسیده که تو به پدر و برادر من نسبت کفر داده‌ای و مرا نیز کافر خوانده‌ای!! او در پاسخ گفت: به خدا سوگند، اگر اعتقاد شما آن باشد که بیان فرمودید، بدون تردید شما چراغ‌های روشن اسلام و ستارگان درخشان احکام الهی هستید.

آن گاه امام به او فرمودند: من از تو یک سؤال دارم و آن این است که درباره‌ی آیه «و اما الجدار فکان لغلامین یتیمین فی المدینه» چه می‌گویی؟ چه کسی برای آن دو پسر یتیم، گنجی را کنار گذاشته بود. ازرق در جواب گفت: پدر آن دو پسر. امام (ع) فرمودند: آیا پدر آن دو پسر ارجمندتر است یا رسول الله (ص) (مراد امام این است که چرا به سفارشات پیامبر (ص) درباره‌ی ما عمل نمی‌کنید) ابن ازرق که جوابی نداشت، برای فرار از حق، گستاخانه گفت: خدای تعالی در قرآن به ما خبر داده که قوم قریش افرادی کینه‌توز هستند [یعنی چون شما از قریش هستید ما با شما مخالفت می‌ورزیم]<sup>۱</sup>



## نتیجه

با بررسی زندگانی نورانی امام حسین علیه السلام در این دوره حساس و سرنوشت‌ساز و نقش مؤثر آن در حوادث صدر اسلام، بسیاری از ابهامات در این دوره چون آئینه‌ای شفاف و زلال پیش روی ما قرار می‌گیرد و برای کسی که آشنایی کمی با مبانی دین مبین اسلام داشته باشد و به بحران‌های تاریک تاریخ و سرمنشأ این تاریکی‌ها و انحرافات، اندکی مطلع باشد، جای هیچ شک و شبهه‌ای باقی نمی‌ماند، چه رسد به این که در قیام عاشورایی امام حسین علیه السلام دچار ابهام و شک گردد. برای مثل، چرا امام حسین علیه السلام با این که می‌دانست به شهادت می‌رسد و شکست می‌خورد، قیام کرد؟ یا سوالات و ابهامات دیگری، از قبیل علت قیام ابا عبدالله علیه السلام یا هدف آن حضرت، که در این مقاله با بررسی مواجهه امام حسین علیه السلام با معاویه و مکاتبات و مجالسات و سخنانی که بین امام حسین علیه السلام و معاویه صورت می‌گیرد تا حد زیادی به این ابهامات پاسخ داده می‌شود و مشخص می‌شود که برخلاف نظر بعضی‌ها، امام حسین علیه السلام به یکباره با یزید مواجه نشدند و بدون آگاهی دست به قیام عاشورایی نزدند. بلکه حدود ده سال زمینه این قیام را فراهم نمودند و در تبیین مسائل، در قالب نامه برای معاویه و حتی مردم آن زمان، بر همه اتمام حجت نمودند تا این که در حادثه عاشورا، تنها راه به ثمر نشاندن زحمات خود را قیام عاشورایی و جانفشانی در راه هدف مقدس خود دیدند.

پیامد و نتیجه چنین شیوه‌ای از جانب امام حسین علیه السلام این بود که آرزوی قلبی معاویه که همانا دفن نام پیامبر صلی الله علیه و آله و از بین بردن دین اسلام بود، محقق نشود و اسلام را که جز نامی از آن باقی نمانده بود، احیاء نماید و معروف‌های ترک شده، احیاء گردد و منکرانی که جزء اصول اسلامی شده و قبحی نداشت، به شدت نهی شد و عدالت قوامی نو یافت.

کدام جنبش و حرکتی است که همهٔ بانیان آن کشته شوند اما پیام آن گروه رساتر و

ماندگارتر شود، جز نهضت و جنبش ابا عبدالله الحسین علیه السلام ؟

این ماندگاری پیام نهضت عاشورا، که عالم اسلام تا به امروز اعم از سنی و شیعی هر چه دارد مدیون اوست، زمینه‌ای دقیق و حساب شده می‌طلبید که ما آثار این مقدمات و زمینه‌ها را در سیره امام حسین (ع) در همه ابعاد به طور دقیق و منسجم، مخصوصاً از زمان شهادت امام حسن (ع) که مقارن با امامت امام حسین (ع) در رویارویی با معاویه، می‌بینیم که اگر چنین مواضع حکیمانه‌ای از جانب امام حسین (ع) اعمال نمی‌شد چه بسا نهضت عاشورا نیز سرکوب و اثری از آن باقی نمی‌ماند.

## چکیده

شالوده و اساس حکومت امویان را معاویه بنا نهاد و در واقع امویان مدیون معاویه‌اند. اما شناخت اهداف و جهت‌گیری‌های امام حسین علیه السلام موقعی میسر می‌شود که به بررسی سیاست‌های امویان و در رأس آن معاویه بپردازیم و بر اساس «تعرف الاشياء باضدادها» شناخت زوایای حکومت معاویه، فهم دقیق‌تری از مواضع امام حسین علیه السلام و قیام آن حضرت به ما می‌دهد. و این مطلب در همه دوران ائمه، صدق می‌کند. دشمن‌شناسی نتیجه‌اش اتحاد دوستان و غفلت از دشمن، تفرقه و انحراف دوستان و سرمستی آنان را در پی خواهد داشت.

دوران کودکی امام حسین علیه السلام مقارن با اواخر حیات رسول الله صلی الله علیه و آله می‌باشد و طبیعی است که دشمنی امویان با رسول الله صلی الله علیه و آله را حس نمودند و در دوره امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام به عنوان سربازی فداکار در همه صحنه‌ها همراه پدر و برادر بزرگوارشان بودند. اما اوج مواجهه امام حسین علیه السلام با امویان، پس از شهادت امام حسن علیه السلام است که از این دوره به بعد امام حسین علیه السلام به عنوان امام مسلمین، در مقابل معاویه قرار دارند. پس از شهادت امام حسن علیه السلام کوفیان ضمن عرض تسلیت و وعده یاری، از امام حسین علیه السلام دعوت به قیام می‌کنند، اما امام دعوت به صبر نموده و فرمودند: تا زمانی که معاویه زنده است باید صبر کرد.

پس از شهادت حجر بن عدی، نامه‌ای بین امام علیه السلام و معاویه رد و بدل می‌شود و از این به بعد مکاتبات بین امام و معاویه شکلی جدی‌تر به خود می‌گیرد. از طرفی معاویه در صدد ایجاد مقدمات ولایت عهدی یزید است و در این راه از هر گونه ترفندی استفاده می‌کند.

در بررسی این دوره هر چه به پایان عمر معاویه نزدیک می‌شویم، مواجهه امام حسین علیه السلام با معاویه را کوبنده‌تر می‌یابیم. دقت در مکاتبات امام حسین علیه السلام با معاویه و پی بردن به اهداف امام علیه السلام، ما را در فهم ابعاد نهضت عاشورایی یاری می‌رساند و نکته

پایانی این که قیام عاشورا، بسیار دقیق و عالمانه صورت گرفت و مقدمات و شالوده آن در این دوره پی ریزی شد و در واقع باید گفت، امام حسین (ع) چون می دانست که پیروز می شود، دست به قیام زد و قیام آن حضرت ناگهانی نبود، بلکه با آگاهی کامل قدم در این مسیر گذاشت و این مقاله به مطالعه و بررسی این دوره می پردازد که اهم مطالب آن از این قرار است:

- نامه کوفیان به امام حسین (ع)؛
  - شهادت حجر بن عدی و مکاتبات امام حسین (ع) با معاویه؛
  - امام حسین (ع) و اقدامات معاویه درباره ولایت عهدی یزید؛
  - حضور جاسوسان معاویه در مدینه؛
  - ورود معاویه به مدینه و مواجهه با امام حسین (ع)؛
  - ورود معاویه به مدینه و مواجهه با عایشه؛
  - ورود معاویه به مکه و مواجهه با امام حسین (ع)؛
  - سخنرانی معاویه برای مردم، مبنی بر بیعت امام حسین (ع) با یزید.
- عنوان امام حسین (ع) و حکومت امویان  
علی علیزاده

### منابع:

- ۱- ابن اعثم کوفی، ابومحمد بن علی، الفتوح، محمد بن احمد مستوفی هروی، چاپ دوم، تهران، انتشارات علی و فرهنگی، ۱۳۷۴ ش.
- ۲- بلاذری، یحیی بن جابر، انساب الاشراف، عربی، چاپ اول، بیروت دارالفکر، ۱۴۱۷ق.
- ۳- دینوری، ابوحنیفه، اخبار الطوال، عربی، چاپ اول، مصر، داراحیاء الکتب العربی، ۱۹۶۰ م.
- ۴- طبری، تاریخ الرسل و الملوک، چاپ پنجم، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۸ ش.
- ۵- یعقوبی، ابن واضح، تاریخ یعقوبی، محمد ابراهیم آیتی، چاپ هفتم، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۷۴ ش.
- ۶- الحسنی، هاشم، سيرة الائمة الاثنی عشر، عربی، بیروت، انتشارات الشریف الرضی، ۱۴۰۶ ف.
- ۷- نویری، شهاب الدین احمد، نهاية الارب فی فنون الادب، مهدوی دامغانی، چاپ اول، تهران، امیر کبیر ۱۳۶۴ ش.
- ۸- امین، سید محسن، امام حسین (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام)، چاپ اول، تهران، شرکت سهامی چاپخانه، ۱۳۶۱ ش.



# امام حسین علیه السلام و قیام برای تشکیل حکومت اسلامی

علی اصغر رجا

## مقدمه

تشکیل حکومت اسلامی پس از فوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با مشکلات عدیده‌ای رو به رو شد و ماجرای سقیفه و غصب خلافت پیش آمد. تا این که امیرالمؤمنین علیه السلام برای مدت کوتاهی این وظیفه خطیر را بر دوش کشید، اما از طرف معاویه بن ابی سفیان با مخالفت و اختلال و برپایی جنگ و حملات کور تروریستی روبه رو گردید. در آخر نیز با شهادت امام علی علیه السلام دوران حکومت نمونه اسلامی آن حضرت به سر آمد. در زمان امام حسن علیه السلام نیز توطئه‌های معاویه ادامه یافت. جنگ‌های درازمدت داخلی سپاه امام را خسته کرده بود و امام در سال چهل و یک هجری قمری با پذیرش صلح، حکومت را به معاویه واگذار فرمود.

بررسی شرایط زمانی قیام امام حسین علیه السلام برای تشکیل حکومت اسلامی اهمیت به سزایی دارد<sup>۱</sup>؛ زیرا نظر به شهادت مظلومانه آن حضرت، اسارت خاندان و کمی یاران او این اقدام، بسیار بی محاسبه به نظر می‌آید و با اصلاً چنین هدفی در قیام او در نظر گرفته

۱. درباره هدف امام حسین علیه السلام از قیام، نظرات گوناگونی ارائه و تحلیل شده است. قیام امام حسین علیه السلام ابعاد مختلفی داشته، به گونه‌ای که نمی‌توان گفت تنها و تنها هدف امام تشکیل حکومت بوده است. در این زمینه بحث‌ها و مناقشات دانه‌داری صورت گرفته است. ر.ک: کتابشناسی تاریخی امام حسین علیه السلام، ص ۱۸۵-۱۸۰ و نیز ر.ک: اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ص ۳۰۸ به بعد.

نشده است. گفته می‌شود که حضرت صرفاً برای شهادت - که خود تأثیرات جداگانه‌ای به نفع اسلام در برداشته - قیام نمودند. از این رو اقدام حضرت کاملاً اختصاصی در نظر گرفته شده تکرار و الگوگیری از آن محال پنداشته می‌گردد. در حالی که یک بعد نهضت حسینی قیام برای تشکیل حکومت اسلامی بود و در صورت تحقق، می‌توانست مسیر تاریخ اسلام را دگرگون سازد.

در همین راستا عواملی که باعث عدم توفیق امام حسین (ع) شد نیز باید جهت عبرت شناخته شوند. با این حال قیام امام حسین (ع) یک حرکت اجتماعی و دارای ابعاد مختلف و نتایج و آثار پربرکتی برای اسلام بوده در آینده هم خواهد بود.

### علل عدم اقدام امام حسین (ع) در زمان معاویه

دهه آخر عمر معاویه بن ابی سفیان مصادف با آغاز امامت امام حسین (ع) بود. در این دهه، سیاست‌های شومی که معاویه در جهت استحاله و انحراف جامعه اسلامی و شیعه زدایی به کار گرفت از این قرارند:

۱. جلوگیری از هر گونه اعتراض و جنبش مخالف از طریق فشار سیاسی و اقتصادی، کشتار، شکنجه، حبس و تحمیل فقر و گرسنگی نسبت به آنان.
۲. احیای تبعیض‌های نژادی و رقابت‌های قبیله‌ای در میان قبایل و تضعیف آنها و برطرف کردن خطرشان از حکومت.
۳. جعل حدیث، تفسیر و تأویل آیات قرآن به نفع خود، تخدیر افکار عمومی، مشروعیت و مقبولیت دادن به حکومت.
۴. ترویج فرقه‌های باطل نظیر: جبریه و مرجئه که از نظر عقیدتی با سیاست معاویه هم‌سو بودند.

۵. جذب و به کارگیری افراد مکار و غداری چون مغیره بن شعبه والی کوفه، زیاد بن ابیه والی بصره و کوفه، عمرو بن عاص والی مصر، مروان بن حکم و سعید بن عاص و ولید



کارگزاران اموی در حجاز که معاویه را در ایجاد خفقان یاری می‌دادند؛ به خصوص زیاد بن ابیه در هنگام ولایت بر کوفه و بصره (۵۰-۵۳ هـ.ق).

۶. تطهیر عثمان و مخدوش کردن چهره حضرت علی ﷺ به عنوان حیل‌های سیاسی.<sup>۱</sup>

امام حسین ﷺ در این دوره مطابق وظیفه امر به معروف و نهی از منکر در برابر اعمال معاویه احساس مسئولیت شدیدی نسبت به حفظ شریعت جدش از انحراف و استحاله می‌نمودند. بنابراین به شکل‌های مختلفی عکس العمل نشان می‌دادند. یک‌بار اموالی را که از یمن به شام می‌بردند ضبط نمودند<sup>۲</sup>، بار دیگر نسبت به قتل حجر بن عدی و یارانش در سفر معاویه برای حج، او را نکوهش کرد<sup>۳</sup>. خطبه‌ای نیز در «منی» در جمع صحابه و تابعین ایراد فرمود<sup>۴</sup> با این حال عوامل ذیل امام را از قیام برای تشکیل حکومت اسلامی باز می‌داشت:

۱. اظهار پایبندی به صلح امام حسن ﷺ با معاویه<sup>۵</sup>: امام به قرارداد صلحی که از طرف معاویه از همان ابتدا در گفتار<sup>۶</sup> و بعداً در عمل<sup>۷</sup> نقض شده بود، به طور یک جانبه پایبند بودند. بلکه همان دلایلی که باعث صلح برادرش با معاویه و حفظ شیعیان شده بود و نیز جو خفقان و کشتار عمال معاویه باعث اظهار پایبندی امام به صلح‌نامه برادرش می‌گردید<sup>۸</sup>، بدین ترتیب دشمن نمی‌توانست علیه امام این موضع را بگیرد که آنچه

۱. حیات الامام الحسین، ج ۲، ص ۱۶۷-۱۳۴؛ سیره پیشوایان، ص ۱۴۶؛ توره الحسین، ص ۱۲۴-۶۶.

۲. موسوعة کلمات الامام الحسین ﷺ، ص ۲۴۸.

۳. همان، ص ۲۵۰.

۴. همان، ص ۲۷۰.

۵. همان، ص ۲۳۸.

۶. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۵ و ۴۴؛ الفتوح، ص ۷۶۹؛ مقال الطالبيين، ص ۴۵.

۷. کشتار شیعیان، بیعت گرفتن برای جانشینی یزید، ترور امام حسن ﷺ و اهانت به امیرالمؤمنین ﷺ همه بر خلاف عهدنامه صلح بودند. برای مواد صلح‌نامه ر.ک: صلح‌نامه امام حسن ﷺ، ص ۳۵۶-۳۵۷.

۸. ر.ک: نشریه دانشکده الهیات دانشگاه فردوسی مشهد، شماره ۵۴-۵۳، ۱۳۸۰، ص «اجرا امام حسین ﷺ به روزگار حکومت معاویه قیام نکرد»، اصغر فروغی ابری، ص ۱۱-۶.

برادرش در طول نه سال (۴۱-۵۰ هـ.ق) پذیرفته بود، زیر پا نهاده است.

۲. شخصیت معاویه در نظر مردم: وی از زنده بودن نام و یاد پیامبر اکرم (ص) در رنج بود؛ ولی جامعه آن روز او را صحابی پیامبر، کاتب وحی، خال المؤمنین<sup>۲</sup>، منتقم خون عثمان، دارای سن و تجربه بیشتر می دانستند. ضمناً معاویه ظاهر ساز و از زمان عمر دارای منصب بود<sup>۳</sup> و به سبب صلح امام حسن (ع) ادعای مشروعیت حکومت داشت.<sup>۴</sup>

۳. احتمال ترور، قبل از قیام به وسیله معاویه: همان طور که امام حسن (ع) را با دسیسه مسموم و شهید کرد.<sup>۵</sup>

۴. اوضاع اجتماعی نامناسب جامعه: روحیه خیانت و ترک نصرت و تسلیم نها در برابر فشارها و اغواگری های معاویه و عدم ثمردهی جانبازی در بیدار کردن روح سلحشوری مردم.

۵. لوٹ شدن قیام یا کاهش اثرات آن به دلیل قوت دستگاه تبلیغاتی حاکم.

۶. امام به دنبال فرصت مناسب تر تا با آگاهی از خصوصیات و شخصیت یزید، (جانشین معاویه) و حساسیت جامعه نسبت به او قیام خود را آغاز نمایند.

یزید از مادری کلبی به نام میسون متولد شد.<sup>۷</sup> کلبی ها بیابانگرد و دارای روحیه خشونت و بدات بودند. یزید در حمایت مادرش در صحرا رشد نمود، مادرش نتوانست زندگی در دمشق را تحمل نماید، لذا به صحرا بازگشت.<sup>۸</sup> یزید در اوج رفاه، در جوانی به شعر و لہو و لعب رو آورد. به خاطر داشتن مربی، شاعر درباریان و مشاور مسیحی

۱ - مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۵۴ (ضمن شرح حال مأمون).

۲ - مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۲، ص ۲۹۹. شوهر خواهرش در سفر به حبشه مرتد شد و نجاشی پادشاه حبشه ام حبشه را به خواست پیامبر (ص) به نکاح حضرت درآورد (ر.ک: الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۷۲).

۳ - تاریخ الدوله الامویه، ص ۱۳.

۴ - این موارد قابل رد بوده ادعایی نیستند. ر.ک: النصاب الکافی، ص ۲۰۹ به بعد و ص ۲۶۹ - ۲۶۴.

۵ - مقاتل الطالبیین، ص ۴۸: اسباب الاتواق، همان، ج ۳، ص ۵۵.

۶ - موسوعة کلمات الامام الحسن (ع)، همان، ص ۲۸۳ - ۲۸۵.

۷ - تاریخ الدوله الامویه، ص ۴۲: حیاة الامام الحسین (ع)، ج ۲، ص ۱۷۹ - ۱۸۴.

۸ - همان.

و هم چنین سابقه قبیله‌ای مادر، گرایش به مسیحیت داشت.<sup>۱</sup>

در اعتراض به نوشیدن شراب می‌گوید: اگر بر دین احمد حرام است، من بر دین مسیح می‌خورم. با این حال معاویه او را برای جانشینی خود آماده می‌کرد و مسئولیت‌هایی به او می‌داد. در سفری به مکه که از طرف معاویه «امیرالحاج» شده بود به امام حسین (علیه السلام) شراب تعارف کرد و در مقابل اعتراض حضرت در ضمن شعری، تعجب خود را ابراز کرد.<sup>۲</sup>

نظر به این موارد امام حسین (علیه السلام) در جواب اولین نامه نگاری کوفیان و دعوت از او در سال چهل و نه یا سال پنجاه هجری قمری به صلح برادرش اظهار پایبندی نمودند. در این سال امام حسن (علیه السلام) وفات یافت و «جعه بن هبیره بین ابی وهب» امام حسین (علیه السلام) را به کوفه دعوت نمود.<sup>۳</sup> نامه نگاری کوفیان پس از این تا سال شصت و یک هجری قمری متوقف ماند.

محبوبیت امام هم رفته رفته در جامعه رو به افزایش بود؛ به گونه‌ای که در پی شهادت حجر بن عدی و یارانش توسط معاویه<sup>۴</sup> در مرج عذرا حکومت اموی از وجود امام حسین (علیه السلام) در مدینه احساس خطر می‌کرد. به همین سبب معاویه نامه‌ای به امام حسین (علیه السلام) نوشته او را از فتنه منع کرد. امام هم در جواب، نامه‌ای کوبنده برای او فرستاد و جنایات او را در حق شیعیان یک یک برشمرد.<sup>۵</sup>

از طرفی مسئله بیعت<sup>۶</sup> برای یزید و جانشینی او در برنامه کاری معاویه قرار داشت و امام مخالف جدی آن بود. مخالفان دیگری هم از صحابه با این امر - که گاهی در جهت تبدیل خلافت به پادشاهی تلقی می‌گردید - در مدینه وجود داشت. بدین منظور معاویه

۱. سمو المعنی فی سمو الذات، ص ۸۲ - ۸۰ تاریخ الشعوب الاسلامیة، ص ۱۲۴؛ سيرة پیشوایان، ص ۱۸۰.

۲. موسوعة کلمات الامام الحسین (علیه السلام)، ص ۲۴۹؛ به نقل از الکامل فی التاريخ، ج ۲، ص ۳-۶.

۳. همان، ص ۲۲۸.

۴. الاخبار الطوال، ص ۱۷۰؛ تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۲۳۰ - مروج الذهب، ج ۳، ص ۳ - تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۳۰.

۵. موسوعة کلمات الامام الحسین (علیه السلام)، ص ۲۵۰.

۶. القدير، ج ۱۰، ص ۳۴۲؛ به نقل از الامامة والسياسة.

دوبار به مکه سفر کرد و در سفر دوم در حالی که دستور داده بود مردان مسلح با شمشیر بر بالای سر مخالفان بایستند، خود بر منبر رفت و اعلام کرد آنان بیعت کرده‌اند.

مخالفان، این بیعت را پس از اتمام جلسه و بیعت عمومی انکار نمودند. بدین ترتیب حجاز به عنوان کانون خطر برای معاویه باقی ماند. امام سعی داشتند خود و یارانش بهانه‌ای، به دست معاویه ندهند و در عین حال در جامعه حالت آمادگی و انتظار به وجود آورند تا کار را پس از معاویه از سرگیرند. معاویه نیز برای پس از خود در مورد مخالفان، توصیه‌هایی به یزید کرده بود.<sup>۱</sup>

سرانجام پس از دیرزمانی که جامعه اسلامی در برابر هیبت حکومت اموی قد خم کرده تسلیم شده بود، با مرگ معاویه به جنبش درآمد و موانع برداشته شد. امام حسین (ع) در این هنگام نقش تاریخی و رسالت خود را در مبارزه با ستم، نجات امت از دست دشمنان سرسخت و دمیدن روح سلحشوری در مردم ایفا نمودند و برای هر قیامی بر ضد ستم حاکم - در هر زمان و مکان - الگو و نمونه‌عالی‌ای فراهم آوردند.

معاویه در پانزدهم رجب سال شصت هجری قمری هلاک شد.<sup>۲</sup> پسرش یزید از ولید بن عتبّه بن ابی سفیان (والی خود در مدینه)<sup>۳</sup> خواست که از حسین (ع) در کنار عبدالله بن عمر و عبدالرحمن بن ابی بکر و عبدالله بن زبیر بیعت بگیرد.<sup>۴</sup> امام و عبدالله بن زبیر از بیعت خودداری نمودند.

در سوم شعبان همان سال، امام برای تبلیغ اهداف قیام خود از مدینه وارد شهر اُمن مکه شدند<sup>۵</sup> و تا هشتم ذی الحجه در آنجا بودند.<sup>۶</sup> ابن زبیر هم فعالیت‌هایی داشت،

۱. وقعه الطلف، ص ۱۷۲.

۲. الاخیار الطوال، ص ۱۷۱ - الارشاد (مفید) ج ۲، ص ۳۲.

۳. وقعه الطلف، ص ۷۲.

۴. الاخیار الطوال، ص ۱۷۲، ۱۷۳؛ مقتل الحسین للخوارزمی، ج ۱، ص ۲۶۰.

۵. اُهورف سید بن طاووس، ص ۴۶.

۶. وقعه الطلف، ص ۱۴۷.

ولی با ورود امام به مکه تلاش‌های او در جهت به دست‌گیری قدرت در حجاز تحت‌الشعاع شخصیت امام قرار گرفت.

در این بین از دهم رمضان نامه نگاری سران شیعه پس از وقعه‌ای طولانی از کوفه به مکه آغاز شد<sup>۱</sup> و شدت گرفت.<sup>۲</sup> امام نیز مسلم بن عقیل را به کوفه فرستاد تا آنچه آنان نوشته بودند از نزدیک بررسی کرده و نتیجه را گزارش کند. هم‌چنین امام نامه‌ای به اشراف بصره (مالک بن مسمع بکری، اخنف بن قیس، منذر بن جارود، مسعود بن عمرو، قیس بن هیثم و عمرو بن عبدالله بن معمر) نوشتند. در این نامه امام ضمن بیان حقانیت خود، آنان را به کتاب خدا و سنت فرا خواندند.<sup>۳</sup>

مسلم بن عقیل در پنجم شوال سال شصت هجری قمری به کوفه وارد شد. نامه‌ای مبنی بر بیعت بیست هزار نفر از او در مکه قبل از حرکت به دست امام رسیده بود.<sup>۴</sup> امام حسین علیه السلام با دریافت اطلاعات روشنی از اوضاع کوفه با در نظر داشتن خطر جانی همراه خاندان و عشیره خود و عده‌ای از شیعیان به طرف آن شهر روان شدند. بردن خاندان با توجه به حضور ابن زبیر در مکه و اوضاع متغیر حجاز ضروری بود.<sup>۵</sup>

در این هنگام افراد سرشناس زیادی از جمله: عبدالله بن عباس و برادر امام (محمد حنفیه) او را از حرکت باز می‌داشتند. امام به هر یک از آنان به نحوی جواب می‌دادند، زیرا سران شیعه که به امام نامه نوشته بودند از اوضاع سیاسی کوفه شناخت بیشتری داشتند و از نزدیک شاهد امور بودند. مسلم هم مشاهدات آنها را در نامه خود به امام از کوفه تأیید کرده بود. در حالی که عبدالله بن عباس و محمد حنفیه سال‌ها بود که از

۱. وقعه الطف، ص ۹۲؛ الاخبار الطوال، ص ۱۷۴.

۲. لهوف، بیدین طاووس، ص ۵۰.

۳. موسوعة کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۳۱۵.

۴. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۳۶.

۵. ابن زبیر در فکر بازگردان خلافت به حجاز بود و در جنگ جمل در صف مخالفان علی علیه السلام در کنار خاله‌اش عایشه قرار داشت.

مکه و مدینه خارج نشده بودند.<sup>۱</sup> از طرفی در مکه احتمال ترور امام می‌رفت.<sup>۲</sup> نظر به اهمیت شهر کوفه در قیام امام حسین (ع) برای تشکیل حکومت اسلامی - قبل از بررسی زمینه‌های تغییر حکومت در کوفه - موقعیت استراتژیک این شهر بیان می‌گردد:

### موقعیت استراتژیک کوفه

شهر کوفه در زمان امیرالمؤمنین (ع) و امام حسن (ع) (۳۵-۴۱ ه‍.ق) پایتخت حکومت اسلامی بود و اهمیت زیادی از این نظر داشت. کوفه در مرکز کشور اسلامی به پایگاه سنتی شیعیان تبدیل گشته بود. در قیام‌های علویان علیه حکومت اموی و عباسی به لحاظ تأمین امکانات نظامی اهمیت ویژه‌ای داشت.

شهر کوفه در سال هفدهم هجری قمری به دستور عمر به دست سعد بن ابی وقاص تأسیس شد.<sup>۳</sup> یک سال قبل از آن شهر بصره بنا گردیده بود. بصره پایگاه سنتی طرفداران عثمان بود. این دو شهر در کنار دو شهر قدیمی‌تر، ابتدا به عنوان پادگان نظامی ساخته شده بودند و سپس با مهاجرت جنگ‌جویان عرب مسلمان رفته رفته به صورت شهر درآمدند.

کوفه، هم به دلیل آب و هوای خوش و هم داشتن مراتع برای چرانیدن شتر، پذیرای مهاجران شد. نقطه شروع لشکرکشی‌های مسلمانان در قرن اول هجری به ایران و سند، دو شهر کوفه و بصره بودند و خراج آن مناطق نیز به این دو شهر سرازیر می‌گردید.

۱. خطری جانی در قمن به کوفه همراه امام آن قدر زیاد و جدی بود که عبدالله بن عباس و محمد حنفیه بن علی بن ابی طالب در حجاز ماندند. (محمد به سبب انتساب به مادرش خوله، حنفیه نام گرفت.)

۲. امام حسین (ع) در مکه به ابن عمر فرمود: «ان القوم لا یتروکونی و ان اصاؤونی، و ان لم یصیبونی فلا یزالونی حتی ایابع و انا کاره، او یقتلونی». (موسوعة کلمات الامام الحسین (ع): ص ۳۰۸). هم چنین به ابن زبیر فرمود: «و الله لن اقبل اقل خارجاً منها یسیر احب الی من ان اقبل داخلها منها یسیر! وایم الله لو کنت فی جحر هامة من هذه الهوام لاستخرجونی...» ص ۳۲۴. در راه کربلا به صفاح فرمود: «لو لم اعجل لا خذت» (همان، ص ۳۳۵) و به اباهزد فرمود: «یا اباهزد ان بنی امیه اخذوا مالی فعبسرت، و شتموا عرضی فعبسرت، و طلبوا دمی فهریت...» (ص ۳۴۵).

۳. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۷۹.

در مقاطعی که این دو شهر تحت حاکمیت یک نفر قرار می‌گرفت، منابع مالی هنگفتی در اختیارش بود که در مسائل سیاسی نقش مهمی داشت.

خراج مالیاتی بود که به جای تقسیم زمین‌های فتح شده بین جنگ‌جویان مسلمان، بر آن زمین‌ها بسته می‌شد. علاوه بر آن جزیه از غیر مسلمانان در قبال تأمین امنیت آنها، غنایم جنگی شامل اموال مخصوص پادشاهان و امرای دشمن (صوافی) و گمرکات نیز از منابع مالی حکومت اسلامی بود.<sup>۱</sup>

درآمد عمده مردم از راه گرفتن عطا و رزق بود و مردم وابستگی شدیدی بدان داشتند. عطا، مقدار پرداخت نقدی از سوی حکومت کوفه بود که طی چند مرتبه در سال یک‌جا به سپاهیان پرداخت می‌شد.

چنان که «رزق» نیز کمک‌های جنسی و خوراکی بود که هر ماه به صورت بلاعوض به آنان تحویل می‌گردید تا از اشتغال سربازان جلوگیری شود.

بدین ترتیب یک ارتش همیشه آماده برای جنگ وجود داشت. نظام پرداخت عطا، حربه کارآمدی در دست حکومت بود و اشراف کوفه که مسئول تحویل آن از حکومت و پرداخت به مردم بودند، از این جهت قدرت و نفوذ بسیاری در شهر داشتند.

عبیدالله بن زیاد توسط همین اشراف توانست با تهدید به قطع عطا، مردم را از اطراف مسلم بن عقیل دور کند و با افزایش عطا لشکر عظیمی از کوفیان برای جنگ با امام حسین (ع) در کربلا فراهم آورد.<sup>۲</sup>

### ترکیب عقیدتی - سیاسی مردم کوفه

مردم کوفه از دو گروه مسلمان و غیر مسلمان تشکیل می‌شد. غیر مسلمین متشکل از عرب مسیحی از بنی تغلب، مسیحیان نجران و نبطی، مجوسیان ایرانی و

۱. مجله مشکوه، شماره ۲، زمستان ۱۳۷۵ «مردم‌شناسی کوفه» ص ۳۳ و ۳۴.

۲. همان، ص ۳۴-۳۵.

یهودیان رانده شده از شبه جزیره بودند. اینان درصد کمی از جمعیت کوفه را تشکیل می دادند. بخش مسلمانان شامل گرایش های بی طرف، هواداران بنی امیه، خوارج، پیروان قراء و صحابه و شیعیان علی (ع) بودند.

اکثر مردم کوفه از گروه بی طرف بودند که زیربنای فکری - عقیدتی محکمی نداشتند. تعداد زیادی از قراء و صد و هفتاد و هشت<sup>۱</sup> تن از صحابی پیامبر اکرم (ص) در میان آنها بود که هریک خود را مجتهد و صاحب رأی می دیدند و در مقابل حکومت می ایستادند. اینان در بی طرفی مردم نقش عمده داشتند. در واقع این مردم از قبایل صحراگردی بودند که سابقه شهرنشینی نداشتند. ویژگی خاص آنها نظم ناپذیری بود.

بر خلاف مردم شام - که سال ها سابقه شهرنشینی داشتند و معاویه از نظم پذیری آنها کمال استفاده را می کرد -<sup>۲</sup> این گروه بی طرف در جریانات سیاسی هم چون موجی به دنبال طرف برتر می رفتند، نه از امیر راضی بودند و نه امیر از آنان راضی بود. در هنگام بروز ناآرامی ها و جابجایی قدرت به منافع مادی خود می نگریستند.

بنابراین وقتی معاویه هلاک شد و آنان جوانی و بی تجربگی یزید را دیدند، به صف یاران مسلم پیوستند. آنان والی نرمخوی کوفه، نعمان بن بشیر را که سنین پیری را می گذراند، قادر یا مقابله با قیامی جدی نمی دیدند. شاید همین افراد بودند که فرزندق در وصفشان به امام حسین (ع) گفت: «دل هایشان با تو و شمشیر هایشان علیه توست».<sup>۳</sup>

در چنین اوضاعی که کنترل از دست نعمان بن بشیر خارج شده بود، تعدادی از اشراف کوفه مانند: عمر بن سعد بن ابی وقاص (پسر بنیانگذار کوفه)، عبدالله بن مسلم و عماره بن ولید بن عقبه به یزید نامه نوشتند تا اگر کوفه را می خواهد، فرد قدرت مندی بر

۱. الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۲۹۶ - ۳۴۵؛ کوفه و نقش آن در قرون نخستین اسلامی، ص ۴۴۳ - ۴۴۵.

۲. مجله مشکوٰۃ، ص ۲۰ و ۲۱.

۳. تجارب الامم، ج ۲، ص ۵۹.



آن گمارد. در ضمن خبر آمدن مسلم به کوفه را نیز دادند.<sup>۱</sup> یزید به پیشنهاد «سرجون»، عبیدالله بن زیاد را با حفظ سمت ولایت بصره، به ولایت کوفه برگزید.<sup>۲</sup>

با آمدن ابن زیاد به کوفه، افراد بی طرف جذب و عده و وعیدهای او شدند و مسلم را تنها گذاشتند. اشراف کوفه که در طول بیست سال حکومت امویان دارای نفوذ بسیاری در میان گروه بی طرفها بودند، از وابستگان حزب اموی به شمار می رفتند. آنان ابن زیاد را یاری می دادند.

از طرفی عده ای از آنان در جریان نامه نگاری به امام حسین علیه السلام برای حفظ ریاست خود - در صورت برقراری حکومتی از جانب امام - عاطفی ترین نامه ها را نوشته بودند.<sup>۳</sup> اما همین که عبیدالله بن زیاد کنترل کوفه را به دست گرفت، آنها هم در موقعیت های حساس سپاه اعزامی او به فرماندهی عمر سعد به کربلا قرار گرفتند.

امام حسین علیه السلام در روز عاشورا در مقابل لشکر کوفه خطاب به همین عده فرمود: «ای شبت بن ربیع و ای حجار بن ابجر و ای قیس بن اشعث و ای یزید بن حارث!! آیا شماها نبودید که به من نامه نوشتید: میوه ها رسیده و وقت چیدن فرا رسیده و خرماها سرسبز گشته و زمین از گیاه پر است و سپاهی آماده در انتظار توست! پس بشتاب!»<sup>۴</sup>

نامه نگاری این عده از اشراف به امام حسین علیه السلام نشان می دهد که در سطح آنان، احتمال موفقیت قیام امام برای تشکیل حکومت می رفته است. هم چنان که مردم عادی نیز در هنگام ورود عبیدالله بن زیاد به کوفه، او را نشناخته به گمان امام بر او سلام می کردند و خیر مقدم می گفتند.<sup>۵</sup>

۱. وقعه الطف، ص ۱۰۱ - ۱۰۲؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۸۰؛ مقتل الحسین للخوارزمی، ج ۱، ص ۲۸۷.

۲. تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۷۵؛ مقتل الحسین للخوارزمی، ج ۱، ص ۲۸۷.

۳. وقعه الطف، ص ۹۳ - ۹۵.

۴. موسوعة کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۴۲۰ - ۴۲۶.

۵. وقعه الطف، ص ۱۰۹؛ الاخبار الطوال، ص ۱۷۷؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۷۵؛ مقتل الحسین للخوارزمی، همان، ج ۱، ص ۲۸۹؛ سید بن طاووس (م ۶۶۴ ق) نیز با وجود اختصارگویی به این مطلب اشاره کرده است. لهوف سید بن

از گروه‌های دیگر اعتقادی در کوفه، خوارج بودند. آنان در عمل خشن و دارای انگیزه‌های قوی دینی بودند.<sup>۱</sup> فهم عمیقی نداشتند، مکتب عمر را پذیرفته و خشونت می‌ورزیدند. نقل روایات عمر دلیل این مدعاست. پایگاه مردمی هم نداشتند و مخالف حکومت بودند. با شیعه هم دشمنی سرسختانه نشان دادند. در بصره و کوفه طی چند مرحله قیام تا واقعه کربلا در سال شصت و یک هجری قمری سرکوب شده بودند<sup>۲</sup> و در این واقعه نقش چندانی نداشتند.

پیروان قراء و صحابه پیامبر اکرم (ص) نیز گروه دیگری در کوفه بودند. آنان امام علی، امام حسن و امام حسین (ع) را به عنوان مجتهد و راوی قبول داشتند؛ حتی برخی از آنها عبدالله بن مسعود و عمر را از حضرت علی (ع) بالاتر می‌پنداشتند.

اقلیتی از شیعیان در کوفه بودند که عمیقاً به خاندان اهل بیت عشق می‌ورزیدند. عده‌ای از میان آنان رؤسای شیعه به حساب می‌آمدند. از دهم رمضان سال شصت هجری قمری نامه‌های دعوت همین رؤسای شیعه به امام حسین (ع)، پس از وقفه‌ای ده ساله آغاز شد. نامه برخی از آنان چون سلیمان بن صرد خزاعی، مسیب بن نجبه فزاری، مسلم بن عوسجه، حبیب بن مظاهر اسدی، ابو ثمامه صائدی<sup>۳</sup> و... در مکه به دست امام حسین (ع) رسید. اینان در زمان حضرت علی (ع) در جنگ‌ها همراه او بودند و پس از مرگ معاویه با آگاهی کامل از اوضاع کوفه امام را دعوت کردند.

دیگر شیعیان نیز با وجود علاقه وافر به اهل بیت، با توجه به سیاست‌های شیعه‌زدایی معاویه و کشتارهای شیعیان توسط زیاد ابن ابیه در جریان قیام حجر به سال پنجاه و یک هجری قمری تا احتمال پیروزی قطعی نمی‌دادند، در قیام‌ها همراهی

طاووس همراه فرجام قاتلان امام حسین، ص ۵۸.

۱. الخوارج فی العصر الاموی، ص ۲۱۴-۲۱۸ و ص ۱۹۶.

۲. همان، ص ۱۰۹ به بعد؛ تاریخ الدولة الامویة، ص ۱۸؛ کوفه نقش آن در قرون نخستین اسلامی، ص ۳۰۶-۳۰۸.

۳. لیهوف سید بن طاووس، همان، ص ۴۸-۴۹، یکی از دلایل قلت شیعه در کوفه و نقوذ اشراف اموی، گاندید شدن

عمر سعد بعد از واقعه کربلا برای ولایت کوفه است. (ر.ک: مروج الذهب، ج ۳، ص ۸۵)

نمی‌کردند. به همین علت به محض احتمال شکست مسلم در کوفه از اطراف او پراکنده شدند. در حالی که بعدها به علت تسلط مختار بر خزانه کوفه به قیام او پیوستند.

## زمینه‌های تغییر حکومت در کوفه

### جو سیاسی کوفه

۱- در کوفه جوی پدید آمده بود که همه گروه‌ها با شور و شوق به امام نامه می‌نوشتند و فرستادگان آنها در مکه به حضور امام حسین (علیه السلام) می‌رسیدند، در حالی که دیگر مناطق - مانند یمن، مصر و ایران - خاموش بودند، در اثر همین جو بود که حتی عده‌ای از اشراف هوادار امویان نیز برای عقب نماندن از قافله و به امید رسیدن به مقام و موقعیت، به امام نامه دعوت نوشته بودند.

۲- ضعف شخصیت یزید: از نظر مردم کوفه او جوانی تازه کار بود و ضعف مدیریتی، سیاسی و اجتماعی داشت.

۳- ضعف شخصیت نعمان بن بشیر (والی وقت کوفه): بشیر بن سعد پدر نعمان، در جریان سقیفه در مخالفت<sup>۱</sup> با سعد بن عباد که او هم انصاری و خزرجی بود، با ابوبکر بیعت کرد. بشیر در امر بیعت با اسیدین حضیر اوسی در رقابت هم بود.<sup>۲</sup> نعمان بن بشیر و مسلمة بن نخله هم تنها انصاریانی بودند که عثمانی و همراه معاویه شدند و از حضرت علی (علیه السلام) کناره گرفتند.<sup>۳</sup> معاویه خود را منتقم خون عثمان معرفی می‌کرد. نعمان در این زمان که مسلم در کوفه و امام در راه آن بود، سنین پیری را می‌گذراند و قدرت جمع آوری سپاه و مقابله با مسلم را نداشت.

۴- در اثر گذشت زمان نسلی به وجود آمده بود که دوران ظلم معاویه را تجربه کرده و افرادی مانند سلیمان بن صرد، رفاعه بن شداد و مسیب بن نجبه در میان آنها حکومت عدل علی (علیه السلام) را دیده بودند. آنها می‌خواستند از خلاء قدرت سیاسی استفاده کرده و قبل از

۱. وافدی، کتاب الرده، ص ۷۱ و ۷۲.

۲. الزبیر بن بکار، اخبار الموقفات، ص ۵۸۷.

۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۸۹؛ و انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۵.

تثبیت قدرت یزید حکومتی نظیر حکومت امام علی (ع) به رهبری فرزندان - که او هم امام بود - تشکیل دهند.

۵. رقابت شام و عراق: قبل از اسلام در زمان درگیری های روم و ایران، در شام حکومت عربی غسانیان (آل حَفْنَه) دست نشاندۀ روم و در عراق نزدیک کوفه، حکومت عربی حمیریان (لخمیان) دست نشاندۀ ایران، در رقابت و ستیزه بودند.<sup>۱</sup> پس از اسلام، کوفه در زمان حضرت علی (ع) پایتخت رسمی و مهم ترین شهر مملکت اسلامی بود. برخی فتوحات لشکر اسلام پیش از زمان حضرت، از کوفه هدایت می گردید و کوفه مظهر قدرت و عزت اسلام بود.

در حالی که در همین زمان ها، مرکز حکومت معاویه در شام، غیر رسمی و او و اطرافیان از نظر کوفیان مشتی «طلقاً» به شمار می رفتند که در فتح مکه تسلیم پیامبر شده بودند. از طرف دیگر پایتختی کوفه علاوه بر اهمیت سیاسی، فواید اجتماعی و اقتصادی ای نیز برای اهالی آن در برداشت. پس از تسلط معاویه بر مقدرات مملکت اسلامی و صلح امام حسن (ع)، معاویه به سبب خشم و نفرت از کوفه، پایتخت را به شام منتقل کرد و مدت بیست سال مردم کوفه از آن فواید محروم و شهر نیز به صورت عادی درآمد از این رو با مرگ معاویه، مردم کوفه به یاد دوران خوش پایتختی انگیزه فراوانی داشتند تا مجد و عظمت از دست رفته را که در آن زمان قدر ندانسته بودند، بازگردانند.

اهداف اعلام شده امام حسین (ع) در وصیت به برادرش محمد حنفیه عبارت اند از<sup>۲</sup>:

۱. اصلاح امت جدش.
۲. امر به معروف و نهی از منکر.
۳. عمل به سیره پیامبر و حضرت علی (ع). این اهداف نیز با تشکیل حکومت اسلامی قابل تحقق و سازگارند.

۱. غلامحسین زرگری نژاد، تاریخ صدر اسلام، ص ۶۹ و ۷۴.

۲. موسوعه کلمات الامام الحسین (ع)، ص ۲۹۰ و ۲۹۱.

## علل عدم موفقیت سیاسی - نظامی امام

۱- مهم ترین علت، ورود عبیدالله بن زیاد به کوفه است. وی هنگامی که در بصره بود، توسط منذر بن الجارود<sup>۱</sup> از فرستادن نامه امام حسین (علیه السلام) به مردم بصره آگاه شد و پیک امام (سلیمان) را کشت. اشراف هوادار حکومت اموی در کوفه قبلاً یزید را از آمدن مسلم به کوفه خبردار کرده بودند. با رسیدن نامه امارت کوفه از طرف یزید، ابن زیاد به کوفه آمد. مردم کوفه به گمان ورود امام به او خیرمقدم می گفتند. او بدون هیچ مقاومتی وارد قصر شد و کنترل اوضاع را در دست گرفت.

۲- مسلم بن عقیل با شنیدن خبر ورود ابن زیاد به کوفه، خانه مختار را ترک کرده وارد خانه هانی بن عروه<sup>۲</sup> گردید و مخفیانه از مردم کوفه بیعت می گرفت. معقل<sup>۳</sup> - جاسوس ابن زیاد - توانست از طریق مسلم بن عوسجه به محل اختفای مسلم پی برد و از برنامه ترور ابن زیاد به وسیله مسلم نیز آگاه شد. ابن زیاد پس از دریافت این اطلاعات، هانی را دستگیر کرد و به شهادت رساند. در این هنگام مسلم قصر ابن زیاد را محاصره کرد.

این محاصره کامل نبود و ابن زیاد از طریق درب الرومیین<sup>۴</sup> با اشراف کوفه در ارتباط بود. ارتباط سران شیعه نیز در این محاصره با مسلم و محاصره کنندگان روشن نیست. در یک احتمال ضعیف می توان نتیجه گرفت که محاصره قصر به قصد تصرف آن نبوده، بلکه به خاطر جلوگیری از غافل گیری و گرفتار نشدن مسلم و سران شیعه بوده است. به همین دلیل افراد به سرعت از اطراف مسلم پراکنده شدند و او در کوچه های کوفه تنها و سرگردان ماند.

اگر مسلم در جریان محاصره قصر می توانست ابن زیاد را از آن جا بیرون براند یا او را بکشد و بر خزانه کوفه مسلط شود، نیروی او چند برابر می گردید و شمشیرهای زیادی به

۱. وقعه الطف، ص ۱۰۷؛ الاخبار الطوال، ص ۱۷۶.

۲. همان، ص ۱۱۱؛ الاخبار الطوال، ص ۱۷۷؛ الفتوح، ص ۸۱۸ به بعد.

۳. همان، ص ۱۱۲ - ۱۱۵؛ الاخبار الطوال، ص ۱۷۸.

۴. همان، ص ۱۲۳؛ تجارب الامم، ج ۲، ص ۴۸.

خدمتش درمی آمدند. به طوری که با ورود امام به کوفه به کلی اوضاع تغییر می کرد. امام نیز با تحریک انگیزه ها، دل های کوفیان را بیشتر به خود جذب می نمود. حتی در اندک مدتی با پیوستن بصره و حجاز حکومت امام نیز گسترش می یافت. بیست سال سلطه امویان و ظلم و جور آنها نیز باعث می شد که قدر حکومت آل علی (ع) را بدانند.

جواب نامه عده ای از مردم بصره و اعلام همراهی آنان نیز به دست امام حسین (ع) رسیده بود.<sup>۱</sup> «شریک بن اعور» از بزرگان بصره هم قبل از فوت قول جلب همراهی مردم بصره را به مسلم داده بود.<sup>۲</sup> هم چنین ابن زبیر در حجاز فعالیت خود را آغاز کرده در مخالفت با حکومت یزید با امام هم رأی بود.

بعد از تسلط نظامی، امام این ظرفیت را دارا بودند که مردم را از چشمه جوشان علوم خود بهره مند ساخته و آنها را از بی تفاوتی بیرون آورده و با سال ها جریان شیعه زدایی معاویه مبارزه نمایند. با توجه به مقبولیت امام در نزد عامه مردم، نیاز به تهدید و تطمیع حکام اموی هم نبود. این مقبولیت در هنگام ورود ابن زیاد به کوفه معلوم بود و مردم او را به جای امام می پنداشتند.

از نکات مبهم تاریخ، غیبت سران شیعه در جریان محاصره قصر به وسیله مسلم بن عقیل است که در کنار او نبودند. برخی از آنان مانند حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه و ابوثمامه صائدی در کربلا حاضر شدند، ولی بزرگانی چون سلیمان بن صرد خراعی، رفاعه بن شداد بجلي و مسیب بن نجبه فزاری در صحنه کربلا هم حاضر نشدند. آنها قصد پیوستن به امام را هم نداشتند، زیرا بعدها در جنبش توأبیین به عمل خود اقرار دارند. هم چنین به درستی معلوم نیست که چرا محاصره قصر ابن زیاد بوسیله مسلم به صورت کامل نبوده است و ابن زیاد از طریق درب الرومیین با اشراف هوادار امویان ارتباط داشته است.

۱. موسوعه کلمات الامام الحسین (ع)، ص ۳۱۸

۲. وقعه الطف، ص ۱۱۴؛ و الاخبار الطوال، ص ۱۷۸.

مسلم پس از این واقعه با فرا رسیدن شب، در کوچه سرگردان ماند. تا این که شب را در خانه زنی به نام طوعه<sup>۱</sup> گذراند. هنگام صبح با جاسوسی پسر این زن غافل گیر شد و پس از نبردی جانانه دست گیر و شربت شهادت نوشید.

نکته قابل توجه در جریان کار مسلم در کوفه، لو رفتن محل اختفای او در خانه هانی و بعد در خانه همین زن با جاسوسی است.

مسلم قبل از شهادت به محمد بن اشعث وصیت کرده بود تا کسی نزد امام بفرستد و او را از آمدن به کوفه بازدارد. پیک محمد بن شعث در زباله (میان راه کوفه) خبر را به امام رساند.<sup>۲</sup>

امام حسین علیه السلام در روزی که مسلم به شهادت رسیده بود، از مکه خارج شدند و در بین راه قیس بن مسهر و عبدالله بن یقطر<sup>۳</sup> (برادر رضاعی خود) را با نامه هایی به کوفه فرستادند.

خبر شهادت هانی بن عروه و مسلم در بین راه قبل از زباله، در تعلیه<sup>۴</sup> به امام رسید و در حضور همراهان مطرح شد. در این مرحله دیگر احتمال امکان تشکیل حکومت به وسیله امام حسین علیه السلام در کوفه کاهش یافته بود. شاید نفس اهمیت این هدف در مقابل اهداف فرضی دیگر بوده است که امام فرمان حرکت دادند. پراکندگی یاران هم تا این مرحله و پس از خبر مذکور گزارش نشده است.

بنابراین با توجه به عدم دلیلی برای بازگشت، احتمال ترور در حجاز، آرزوی بیست ساله شیعیان در برپایی حکومت و این که برادران عقیل قصد خون خواهی داشتند،<sup>۵</sup> امام فرمان ادامه حرکت دادند.

۱. الفتوح، ص ۸۵۷.

۲. موسوعه کلمات الامام حسین علیه السلام، ص ۳۴۹.

۳. همان، ص ۳۳۹ - ۳۴۰، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۷۰.

۴. همان، ص ۳۴۳.

۵. همان، ص ۳۴۴.

برخی دیگر نیز به امام گفتند: شخصیت شما بالاتر از مسلم است و مردم کوفه به شما رو خواهند آورد.<sup>۱</sup> در زیاله، خبر شهادت عبدالله یقظر رسید و امام یاران را رخصت رفتن و عدم همراهی دادند. نکته قابل ذکر این که بسیاری در این محل امام را ترک کردند<sup>۲</sup> برخلاف وجود برخی از شرایط قبلی، در کنار امام نماندند، در حالی که عدد کمی هم چنان همراه امام باقی ماندند و این عبرت دیگری است.

۳- در برخورد با سپاه حر، امام حسین (ع) مسیر کاروان را برای بازگشت تغییر دادند،<sup>۳</sup> ولی حر مانع شد. به نظر می‌رسد که قصد امام برای بازگشت، واقعی باشد، اما با توجه به وجود خطر جانی در حجاز، می‌توان گفت که امام می‌خواست قیامش انتحاری خوانده نشود. بنابراین با وجود سپاه حر، کاروان امام در کربلا فرود آمد.

در کربلا عمر بن سعد به طمع حکومت ری<sup>۴</sup> در مذاکرات<sup>۵</sup> خود با امام به نتیجه نرسید و سرانجام در رقابت با شمر بن ذی الجوشن جنگ را با امام آغاز کرد. ابن زیاد، شمر را فرستاده بود تا ابن سعد، یا فرماندهی را به شمر واگذارد یا کار جنگ را یک‌سره کند. بدین ترتیب حادثه بزرگ کربلا و شهادت مظلومانه امام حسین (ع) شکل گرفت.

### آثار و پیامدهای شهادت امام حسین (ع)

- ۱- تأثیر عاطفی شدید در مواجهه با خاندان مصیبت زده و شنیدن سخنان آنها که به صورت گزارش‌هایی از خوارق عادات در منابع پس از حادثه آمده‌اند.
- ۲- رسوایی هیئت حاکمه تا جایی که یزید مورد لعن قرار گرفت و گناه کشتن فرزندان

۱. تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۳۰۳، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۴، ص ۷۵؛ مقتل الحسین للخوارزمی، ج ۱، ص ۳۲۸.

۲. موسوعة کلمات الامام الحسین (ع)، ص ۳۴۸.

۳. الاخبار الطوال، ص ۱۸۷؛ الفوج، همان، ص ۸۷۸ - ۸۷۹؛ مقتل الحسین للخوارزمی، ج ۱، ص ۳۳۲؛ نهوف، همان، ص ۹۲؛ همان، ص ۳۵۷ - ۳۵۹.

۴. الاخبار الطوال، ص ۱۸۹.

۵. موسوعة کلمات الامام الحسین (ع)، ص ۳۸۹ - ۳۸۶.



پیامبر را به گردن ابن زیاد انداخت.<sup>۱</sup>

۳- احیای سنت جانبازی در راه دین و روح آزادگی در جامعه و جدا شدن از عادت اطاعت محض امیر زورگو به خاطر «عطا» و کم شدن نفوذ اشراف و زاهدان عوام فریب، بطوری که عبدالله عفیف ازدی در اولین سخنرانی عیدالله بن زیاد پس از جنگ، فریاد اعتراض خود را در مقابل دشنام و ناسزای عیدالله نسبت به امام حسین (علیه السلام) در مسجد کوفه بلند کرد.

۴- آغاز قیام‌ها و شورش‌ها در سراسر امت اسلام به خون‌خواهی حسین (علیه السلام) که به سرنگونی بنی امیه انجامید؛ نظیر قیام تواین، شورش مدینه و مکه، انقلاب مختار بن ابی عبیده ثقفی، قیام زید بن علی بن الحسین - (علیه السلام) - و پسرش یحیی.

۵- اتحاد و انسجام گروه‌های شیعی و جدایی تدریجی آنها از سایر فرق، گروه‌های شیعی، امامت را تنها حق الهی علی (علیه السلام) و امامان پس از او می‌دانستند، نه خلفای دیگر. این مطلب در فحوای کلام امام حسین (علیه السلام) در جریان حرکت به سوی کربلا و نیز در سخنان یارانش موجود است.

۱. البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۵۴؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۷۸.

## منابع:

۱. اخبار الموفقیات، الزبیر بن بکار (۲۵۶ ق)، بغداد رئاسه دیوان الاوقاف، ۱۹۷۲ م.
۲. الاخبار الطوال، ابی حنیفه بن داود الدنیوری (م ۲۸۱ یا ۲۹۰ ق)، تصحیح حسن الزین، بیروت، دارالفکر والحديث للطباعة والنشر، ۱۹۸۸ م.
۳. الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ابی عبدالله محمد بن محمد بن نعمان (معروف به شیخ مفید) (م ۴۱۲ ق) تحقیق مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، قم، مؤتمرالافیة الشیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.
۴. اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، حمید عنایت، ترجمه بهاء الدین خرمشاهی، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، چاپ ۴، ۱۳۸۰.
۵. انساب الاشراف، احمد بن یحیی بن جابر بلاذری (م ۲۷۹ ق)، تحقیق محمد باقر محمودی، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، ۱۳۹۷ ق / ۱۹۷۷، چاپ اول.
۶. انساب الاشراف، احمد بن یحیی بن جابر بلاذری، تحقیق سهیل زکارو ریاض زرکلی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۷ ق / ۱۹۹۶ م. چاپ اول.
۷. بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، بیروت، ۱۴۰۳ ق / ۱۹۸۳ م، چاپ دوم.
۸. البدایة والنهاية، حافظ ابی الفداء اسماعیل بن کثیر الدمشقی، (۷۷۴ ق)، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، (بی تا).
۹. تاریخ الدولة الامویه، محمد سهیل طغوش، بیروت، دارالتعایس، ۱۴۱۶ ق / ۱۹۹۶ م، چاپ اول.
۱۰. تاریخ الشعوب الاسلامیه، کارل بروکلمان، ترجمه، نبیه امین فارس و منیر البعلسکی، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۹۳ م، چاپ ۱۲.
۱۱. تاریخ صدر اسلام، غلامحسین زرگری نژاد، تهران، سمت ۱۳۷۸ ش، چاپ اول.
۱۲. تاریخ الطبری، ابی جعفر محمد بن جریر طبری (م ۳۱۰ ق)، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۸ ق / ۱۹۸۸ م، چاپ سوم.

۱۳. تاریخ یعقوبی، ابن واضح احمد بن ابی یعقوب معروف به یعقوبی (م ۲۸۴ق)، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، شرکت علمی فرهنگی، ۱۳۷۸ ش، چاپ ۸.
۱۴. تجارب الامم، ابوعلی مسکویه رازی (م ۴۲۱ق)، تحقیق، ابوالقاسم امامی، تهران، دارسروش للطباعة والنشر، ۱۳۷۹ ش / ۱۴۲۲ ق / ۲۰۰۱ م، چاپ دوم.
۱۵. ثورة الحسين، محمد مهدي شمس الدين، بيروت، دار التعارف للمطبوعات، ۱۴۰۱ ق / ۱۹۸۱ م، ص ۲.
۱۶. چرا امام حسين عليه السلام به روزگار حکومت معاویه قیام نکرد، اصغر فروغی ابری.
۱۷. حياة الامام الحسين، باقر شريف القرشي، قم، مدرسة العلمية الايرواني، ۱۴۱۳ق / ۱۹۹۲ م، چاپ ۴.
۱۸. الخوارج في العصر الاموي، نايف معروف، بيروت، دار الطليعة للطباعة والنشر، ۱۴۱۴ ق / ۱۹۹۴ م.
۱۹. سمو المعنى في سمو الذات، عبدالله العلائلي، بيروت، دار الحديد، ۱۹۹۶ م، چاپ ۴.
۲۰. سيرة پیشوایان، مهدي پیشوایی، قم، انتشارات توحید، ۱۳۷۲ ش، چاپ اول.
۲۱. صلاح امام حسن عليه السلام، شيخ راضي آل ياسين، ترجمه، سيد علي خامنه‌ای، تهران، انتشارات آسیا، ۱۳۵۵ ش.
۲۲. الطبقات الكبرى، محمد بن سعد (م ۲۳۵ق)، تعليق، سهيل كيايلى، بيروت، دارالفكر، ۱۴۱۴ ق / ۱۹۹۴ م.
۲۳. الغدير، عبدالحسين احمد امينى نجفى، قم، مركز الغدير للدراسات الاسلامية، ۱۴۱۶ ق / ۱۹۹۵ م.
۲۴. الكامل في التاريخ، عزالدين ابوالحسن على بن ابى الكرام الشيباني المعروف بابن اثير (م ۶۳۰ق)، بيروت، مؤسسه التاريخ العربى، ۱۴۰۸ ق / ۱۹۸۹ م، چاپ اول.
۲۵. كتاب الرده، ابو على عبدالله بن عمر بن واقد واقدى، تحقيق، محمود عبدالله ابوالخير، عمان، اردن، دارالفرقان للطباعة والنشر والتوزيع، ۱۴۱۱ ق / ۱۹۹۱ م.

۲۶. کتاب‌شناسی تاریخی امام حسین (ع)، محمد اسفندیاری، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰، چاپ اول.
۲۷. کوفه و نقش آن در قرون نخستین اسلامی، محمد حسین رجبی (دوانی)، تهران، دانشگاه امام حسین (ع)، ۱۳۷۸ ش.
۲۸. اللهوف، سید بن طاووس، مترجم، عبدالرحیم عقیقی بخشایشی، قم، دفتر نشر نوید اسلام، ۱۳۷۸ ش، چاپ دوم.
۲۹. مجله مشکوة، شماره ۵۳، زمستان ۱۳۷۵.
۳۰. مختصر تاریخ دمشق لابن عساکر، محمد بن مکرم المعروف بابن منظور (م ۷۱۱ ق)، تحقیق، ابراهیم صالح، دمشق، دارالفکر، ۱۴۰۸ ق / ۱۹۸۸ م، چاپ اول.
۳۱. مردم‌شناسی کوفه، نعمت الله صفری فروشانی.
۳۲. مروج الذهب، علی بن الحسین مسعودی، (۳۴۶ ق ۲)، قم، دارالهجره، ۱۴۰۴ ق / ۱۹۸۴ م، چاپ دوم.
۳۳. مقتل الحسین للخوارزمی، ابن المؤید الموفق بن احمد الملکی اخطب الخورزمی تحقیق محمد سماوی، قم، انوار الهدی.
۳۴. مقاتل الطالبین، ابوالفرج اصفهانی، قم، مؤسسه دارالکتاب للطباعة والنشر، ۱۳۸۵ ق / ۱۹۶۵ م.
۳۵. موسوعة کلمات الامام الحسین (ع)، محمود شریفی و دیگران (مهد تحقیقات باقر العلوم)، قم، دارالمعرفه، ۱۴۱۶ ق / ۱۳۷۳ ش، چاپ سوم.
۳۶. نشریه دانشکده الهیات، دانشگاه فردوسی مشهد، شماره ۵۴ و ۵۳، ۱۳۸۰ ش.
۳۷. النصایح الکافیة، محمد بن عقیل بن عبدالله بن عمر بن یحیی العلوی (م ۱۳۰۵ ق)، تحقیق، غالب السابندر، بیروت، مؤسسه الفجر، ۱۴۱۲ ق / ۱۹۹۱ م، چاپ اول.
۳۸. وقعه الطف، لوط بن یحیی الازدی، (م ۱۵۸ ق)، تحقیق، محمد هادی یوسفی غروی، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۷۶ ش، چاپ اول.

## حکومت دینی از دیدگاه امام حسین علیه السلام

سید جواد ورعی

### طرح بحث

از دیرباز میان دانشمندان اسلامی بحث است که آیا امام حسین علیه السلام برای ساقط کردن حکومت اموی و تأسیس حکومت بر حق اسلامی قیام کرد یا چون دستیابی به این هدف را مقدور نمی‌دانست و از سوی دیگر با حاکمیت یزید بن معاویه، اساس اسلام به نابودی کشیده می‌شد، احساس وظیفه کرد تا با ایثار و فداکاری و جانبازی و شهادت درخت اسلام را آبیاری کند.

این دو دیدگاه در طی قرون متمادی طرفدارانی داشته و هر گروهی به بعضی از سخنان امام استناد جسته و احیاناً بعضی از اسناد تاریخی را که بر خلاف نظر خود یافته‌اند، توجیه کرده و در صدد پاسخگویی بر آمده‌اند.

این نوشته در پی نقد و بررسی این دو دیدگاه نبوده و نیست، چرا که آثار مختلفی در این زمینه در قالب کتاب و مقاله نوشته شده است.

این مقاله با مرور سخنان امام حسین علیه السلام، دیدگاه‌های ایشان را در موضوع «حکومت دینی» به اختصار مطرح می‌کند تا درآمندی بر تحلیل و بررسی میراث گرانمای آن حضرت باشد که حیات اسلام به قیام و نهضت او وابسته است.

«الاسلام بدوة محمدی و بقاوة حسینی». گرچه برای ارائه تصویر کامل از اندیشه سیاسی اسلام باید از همه متون و منابع و سخنان معصومان بهره گرفت، اما آنچه در این نوشته کوتاه پی گیری شده، فقط حکومت دینی از دیدگاه امام حسین (ع) است که طبعاً به کلمات آن بزرگوار مستند خواهد بود.

ناگفته نماند که به منظور تأمین نظر دست اندر کاران محترم همایش، مبنی بر حجم محدود مقالات، در هر یک از سرفصل ها توضیح مختصری ارائه شده تا دور نمایی از دیدگاه امام حسین (ع) در این موضوع ارائه شده باشد.

### فلسفه و اهداف حکومت

بررسی فلسفه و اهداف حکومت از مهم ترین مسائل این مقوله به شمار می رود. می توان با استفاده از سخنان امام دریافت که از دیدگاه آن حضرت فلسفه حکومت در این مکتب «حفظ اسلام» است و بس. حفظ اسلام به معنای نشر و گسترش معارف دین در جامعه و تعمیق عقاید و اخلاق مردم، تحقق اهداف دین و حاکمیت قوانین و احکام آن در زندگی فردی و اجتماعی انسان است. وقتی که از امام درخواست شد تا با حکومت یزید بن معاویه بیعت کند، فرمود: «انا لله انا الیه راجعون و علی الاسلام السلام قد بلیت الامه براع مثل یزید»<sup>۱</sup>

این سخن به این معناست که حاکمیت جامعه باید به دست کسی باشد و به گونه ای باشد که در یر تو آن اسلام نشر و گسترش یابد. در حالی که با قدرت شخصی چون یزید باید فاتحه اسلام را خواند. آیا در یک جامعه اسلامی مردم مسلمان بالاخص رجال و شخصیت های موجه جامعه که امید مردم اند و مهمتر از آن شخصیتی چون حسین بن علی (ع) که انتسابش به پیامبر اسلام مهمترین وجهه شخصیت اوست، می توانند در برابر چنین خطری بی تفاوت بوده و سکوت اختیار کنند؟ به همین دلیل بود که امام در برابر

۱. موسوعة کلمات الامام الحسین (ع)، ص ۲۸۵ به نقل از خوارزمی در مقتل الحسین.

کسانی که از آن حضرت خواستند سکوت اختیار کند و اگر با یزید بیعت هم نمی‌کند، لا اقل مخالفت نکرده و انزوا اختیار نماید، فرمود: «اف لهذا الکلام ابداً مادامت السموات والارض»<sup>۱</sup>

امام برای حکومت اهدافی ترسیم نموده که هیچ یک از آنها در زمان حاکمیت امویان تحقق نداشت. آشنایی با این اهداف بیش از پیش ما را با نگاه پیشوایان معصوم به مقوله حکومت و امتیاز آن از مکاتب دیگر آشنا می‌سازد. امام بر خلاف مکاتب سیاسی رایج دنیا، اهداف حکومت را بسیار فراتر از تأمین رفاه و امنیت دنیوی و معیشتی مردم می‌داند. امام در واپسین فراز سخنرانی مهمی که در اواخر عمر معاویه در موسم حج و سرزمین منی و با حضور صدها تن از رجال و شخصیت‌های مذهبی و سیاسی عصر خویش ایراد کرده<sup>۲</sup> و اهداف خود را از تلاش برای به دست گرفتن حکومت چنین ترسیم می‌کند:

«اللهم انک تعلم انه لم یکن ما کان منا تنافساً فی سلطان و لا التماساً من فضول الحطام و لکن لتیری المعالم من دینک و نظهر الاصلاح فی بلادک و یأمن المظلومون من عبادک و یعمل بقوائهنک و سننک و احکامک»

۱. همان، ص ۳۰۷ به نقل از همان و نجم الدین حلی در مشیر الاحزان.  
 ۲. این سخنرانی را ابن شعبه جزائی در کتاب شریف «تحف العقول» ص ۲۳۷، تصحیح علی اکبر غفاری، نقل کرده و برای اختصار اسناد روایات را حذف کرده، البته بسیاری از روایات این کتاب در منابع پیشین نقل شده و هم به لحاظ محتوای روایات و هم به لحاظ شخصیت جلیل القدر مولف، این اثر مورد توجه علما و اندیشمندان اسلامی قرار دارد. این سخنرانی نیز که در این کتاب و بعضی از منابع دیگر نقل شده، گرچه بدون سند نقل شده، اما محتوای آن گواه صادقی بر صدور آن از امام است، از این رو مورد استناد بسیاری از فقها قرار گرفته است (ر.ک: المکاسب، ج ۳، ص ۵۵۴؛ مولی احمد نراقی، عوائد الایام، ص ۵۳۴؛ امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۹۵-۱۱۲).  
 البته سخنرانی دیگری از امام حسین (علیه السلام) در سرزمین منی نقل شده که امام در آن سخنرانی، که توسط سلیم بن قیس از اصحاب آن حضرت نقل شده و در کتاب خود آورده است، اصحاب و تابعین حاضر در مجلس را گواه می‌گیرد و آیات و احادیث را که در فضیلت اهل بیت پیغمبر وجود دارد، مورد استناد قرار می‌دهد (ر.ک: کتاب سلیم بن قیس هلالی، تحقیق محمد باقر انصاری زنجانی ج ۲، ص ۷۸۸).

برخی از محققان معاصر دو سخنرانی فوق را که هر کدام در بعضی از منابع نقل شده یک سخنرانی دانسته‌اند که بخش نخست آن در کتاب سلیم و بخش دوم آن در تحف العقول نقل شده است. (ر.ک: محمد صادق نجمی، سخنان امام حسین (علیه السلام)، ص ۳۰۲ به بعد).

امام پس از بیان این نکته که نه به دنبال سلطنت و ریاست بر مردم هستیم، نه در پی رسیدن به ثروت و مال دنیا، اهداف خود را تعیین می‌کند:

۱- آشکار کردن نشانه‌های دین تو؛

۲- اصلاح زمین تو؛

۳- ایجاد امنیت برای بندگان مظلوم تو؛

۴- عمل کردن به واجبات، سنتها و احکام و قوانین تو.

از بیان امام استفاده می‌شود که امویان نه تنها هیچ یک از امور یاد شده را در جامعه فراهم نساختند، بلکه بیشترین تلاش خود را در جهت مقابله با آن به کار بستند. مبارزه با نشانه‌های دین خدا، فساد در زمین، ستم به مردم و حتی سلب امنیت از ستم‌دیدگان که حق اعتراض هم نداشتند و جایگزین کردن سنت‌های عصر جاهلیت به جای احکام و قوانین و سنن الهی، بخشی از اعمال حکومت‌های غاصب به ویژه امویان بود.

در این باره در بخش‌های بعدی مقاله در بحث «مشروعیت حکومت» سخن خواهیم گفت. در این جا تنها به یک نمونه اشاره می‌شود که امام در یکی از سخنرانی‌های خود با مردم رفتار امویان را متذکر می‌شود که اینان اهل پیروی از شیطان، ترک اطاعت خدا، فساد در زمین، تعطیل و ابطال حدود الهی، زیر پانهادن قوانین الهی همچون شرب خمر و غارب اموال مساکین اند.<sup>۱</sup>

این اعمال را مجوزی برای قیام و مبارزه با چنین حکومتی می‌شمارند که خود بحث جداگانه‌ای می‌طلبد که حق شورش و مخالفت با حکومت برای مردم بالاخص خواص جامعه در چه شرایطی مشروع است؟ امام پس از برشماری موارد یاد شده می‌افزاید: «انا اولی من قام بنصرة دین الله و اعزاز شرعه و الجهاد فی سبیه لکنون کلمة الله هی العلیا»<sup>۲</sup>

۱. موسوعه، ص ۳۳۶، به نقل از سبط ابن الجوزی، تذکرة الخواص.

۲. همان، ص ۳۳۶.



این جمله به روشنی فلسفه حکومت را از دیدگاه امام روشن می‌سازد: «برتری

کلمه الله»

کوفیان نیز پس از شهادت امام مجتبی (ع) بارها از حسین بن علی (ع) خواستند، علم قیام و مبارزه را بلند کرد و پس از مرگ معاویه او را به کوفه دعوت کردند و خواستار احیای نشانه‌های حق و حقیقت و از بین بردن بدعت‌ها بودند.<sup>۱</sup> بدعت‌هایی که در طول سالیان متمادی، حکومت‌های نامشروع و نالایق در جامعه رواج دادند و گیان دین را تهدید کردند.

در این میان مهمترین اهداف حکومت از نظر امام، هدایت، رشد و پیشرفت معنوی و کمالات اخلاقی مردم بود که در پرتو حاکمیت افراد شایسته و تحقق عدالت اجتماعی میسر بود. از این رو بارها از شایستگی اهل بیت پیغمبر برای تحقق آرمان‌ها و ارزش‌های رسول خدا (ص) سخن می‌گفت.

در حالی که حکومت‌های پس از پیامبر، به‌ویژه امویان نه تنها در چنین فکری نبودند، بلکه با ظلم و تجاوز به حقوق مردم به دنبال ریاست، قدرت و ثروت بودند. «سخن اهل بیت اولی بولایه هذا الامر علیکم من هؤلاء المدعین ما لیس لهم و السائرین فیکم بالجور و العدوان»<sup>۲</sup>

### مشروعیت الهی حکومت

از مسائل مهمی که در مقاطع مختلف زندگی امام در لایه‌لای سخنان حضرت به چشم می‌خورد، «جنبه الهی و دینی حکومت» است.

گرچه جنبه الهی حکومت و منصوب بودن جانشینان پیغمبر از ضروریات مکتب شیعه به شمار می‌رود، اما چون در سال‌های اخیر افراد ناآگاه و فریفته مکاتب سیاسی دنیا

۱. همان، ص ۳۴۱ به نقل از دینوری در «اخبار الطوال» که امام در پاسخ عبدالله بن مطیع فرمود: «ان اهل الکوفه کتبوا الی یسألونی ان اقدم علیهم لمارجوا من احیاء معالم الحق و امانه البدع».

۲. همان، ص ۳۵۶ به نقل از مفید در «ارشاد» ابن اثیر در «کامل» و منابع دیگر.

یا مغرض از سکولار بودن حکومت، حتی در زمان حضور امام معصوم سخن می‌گویند و در صددند تا جنبه الهی و آسمانی حکومت را به هر نحوی انکار نمایند، پرداختن به این بحث از دیدگاه امام حسین (ع) ضروری به نظر می‌رسد.

در جای جای سخنان امام حسین (ع)، حتی پس از رحلت پیامبر که در سنین کودکی به سر می‌برد و با خلفا به مباحثه می‌پرداخت تا وقتی که بر علیه حکومت یزید قیام کرد و جان در راه آرمان الهی اش فدا نمود؛ این نکته مشهود است که حکومت جایگاه و منصبی الهی و دینی است، هر چند مردم نیز در آن نقشی اساسی دارند.

### اهل بیت (ع)، منصوب رسول خدا

امام پس از رحلت پیامبر (ص) ضمن احتجاج با خلیفه اول، پدرش علی بن ابی طالب را «امیر المؤمنین» خواند و آن را تعهدی الهی شمرد که پیامبر در زمان حیثتش از جانب خدا در غدیر خم بر مردم نهاده است و مردم به خاطر همان تعهد الهی وظیفه و حق دارند که از نعمت حکومت علی (ع) برخوردار بوده و از آن حضرت پیروی کنند.

حسین بن علی (ع) در این بحث، خلیفه را به بیعت مردم با علی (ع) از زمان پیغمبر متذکر می‌شود<sup>۱</sup>، چه اینکه همین احتجاج را با خلیفه دوم نیز در تاریخ نقل کرده‌اند. فرزندان پیامبر در مقام بحث با خلیفه دوم اظهار داشت: «پدرم از زمان پیغمبر بر مردم بیعت دارد، آن را جبرئیل از نزد خدا آورده است.»<sup>۲</sup>

امام حکومت را حق اهل بیت پیامبر می‌دانست که به امر الهی توسط آن حضرت به مردم ابلاغ شده و مردم با بیعت خویش آن را پذیرفته و عده تحقق آن را داده‌اند. امام معتقد بود که خلیفه نخست او را بدون هیچ «حجتی از سوی پیامبر» و «بدون رضایت آل محمد» به خلافت برگزید. از این سخن برمی‌آید که کسی که بر مسند خلافت پیغمبر

۱. همان، ص ۱۰۸ به نقل از بحرانی در «تفسیر برهان».

۲. همان، ص ۱۱۶ به نقل از طبرسی در «احتجاج».

تکیه می‌زند، باید از سوی آن حضرت که مستخلف عنه است، حجت و دلیل روشن داشته و رضایت خاندان پیغمبر را - که به فرموده رسول خدا، همان رضایت خدا و پیغمبر است - همراه داشته باشد.<sup>۱</sup>

در همین مباحثه از ویژگی‌های حاکم اسلامی و نقش مردم در حکومت سخن می‌گوید که در جای خود بدان خواهیم پرداخت.

فرزند پیغمبر حکومت را حق پدرش علی بن ابی طالب می‌دانست، بدین جهت که وی وصی رسول خداست. هنگامی که در جنگ صفین دغل بازان برای ایجاد رخنه در سپاه علی علیه السلام به خدعه و نیرنگ رو آورده و نزد حسین بن علی آمدند و از وی خواستند تا پدرش را از خلافت خلع کند تا با او بیعت کنند، حضرت با هوشیاری در برابر این توطئه ایستاد و فرمود: «من هرگز به خدا و رسول خدا و وصی پیامبر ناسپاسی نمی‌کنم».<sup>۲</sup>

در این جا سخن حضرت «خیانت به پدر» نیست، بلکه چنین عملی را خیانت به خدا، پیغمبر و وصی او می‌شمارد. و این جمله حاکی از دیدگاه حسین بن علی به مقوله حکومت است که جنبه الهی و دینی دارد و خیانت به حاکم اسلامی خیانت به خدا و رسول اوست.

### سخنرانی امام در سرزمین منی

امام در سخنرانی معروف خود در منی که توسط یکی از اصحاب گرانقدر آن حضرت در همان مجلس نقل شده - سلیم بن قیس هلالی - و در تاریخ ثبت شده، همه شواهد و قرائنی را که از قرآن و احادیث پیغمبر در حق اهل بیت پیامبر در امر حکومت و رهبری جامعه دلالت دارد، بر شمرد و حاضران را که رجال و شخصیت‌های سرشناس زمان خود بودند، سوگند داد که آیا این سخنان را در حق خاندان پیغمبر از زبان آن حضرت

۱. همان، ص ۱۱۶-۱۱۷.

۲. همان، ص ۱۴۲ به نقل از ابن اعثم کوفی در «الفتوح».

شنیده‌اید یا نه؟ و در همه موارد اصحاب حاضر در مجلس شهادت دادند که آن را از شخص پیغمبر، و تابعین گواهی دادند که آن را از اصحاب مورد وثوق پیامبر شنیده‌اند.

امام در این سخنرانی تصریح کرده که از خوف کشته شدن حق اهل بیت پیغمبر در امر حکومت و رهبری جامعه، و فراموش شدن این حق الهی به شهر و دیار خود بازگشته و از اصحاب می‌خواهد این حق را که توسط قدرت طلبان و سیاست‌بازان در طول سالیان دراز غصب شده و به تدریج در بین مردم رو به فراموشی است، زنده کنند، به افراد مورد اعتماد خود از این حق سخن بگویند تا نسل‌های حاضر در آینده آن را فراموش نکنند و در موقعیت مناسب این حق در جایگاه واقعی خود قرار گیرد.

امام از حاضران به خاطر آن که حق منصوبین از جانب خود را در امر حکومت و رهبری جامعه، از غاصبان مطالبه نمی‌کنند، انتقاد نموده و سستی ایشان را در مقابله با حکومت‌های نامشروع، عامل وضعیت ناهنجار جامعه می‌شمارد. «لأنکم بلغتم من کرامة الله منزلة فضلتم بها و من يعرف بالله لا تکرمون...»<sup>۱</sup>

فقه‌های شیعه از بعضی جملات این خطبه استفاده کرده‌اند که جنبه الهی بودن منصب حکومت اسلامی اختصاص به امام معصوم در عصر حضور ندارد، بلکه در عصر غیبت نیز علما و دین‌شناسان از سوی امام معصوم به نیابت عهده دار امر حکومت‌اند. امام حسین (ع) در یکی از فرازهای این خطبه می‌فرماید: «ان مجاری الامور بيد العلماء بالله الامناء علی حلاله و حرامه».

گرچه بعضی از فقیهان، تعبیر «علماء بالله» را مخصوص ائمه اطهار دانسته‌اند، اما پاره دیگری از فقها به این برداشت اشکال گرفته و آن را تعبیری اعم دانسته‌اند.<sup>۲</sup>

۱. تحف العقول، ص ۲۳۸.

۲. شیخ مرتضی انصاری و مولی احمد نراقی و حضرت امام خمینی آن را در زمره فتاوی و مؤید است ادلة ولایت فقیه نقل کرده‌اند.

(ر. ک: المکاسب، ج ۳، ص ۵۵۴؛ عوائد الایام، ص ۵۳۴؛ منیه الطالب، ج ۱، ص ۳۲۶؛ ولایت فقیه ص ۹۵). - بنابر آنکه بعضی از فقه‌های معاصر برای اثبات شرط علم و فقاقت در حاکم اسلامی بدان استناد کرده‌اند. (فقه الذلّة، ج ۱، ص ۳۱۳).

حتی در همین خطبه نیز شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد این تعبیر اعم است. چون امام پس از آن که خواص جامعه را در عصر خویش مخاطب قرار داده و نعمت مقام و موقعیت اجتماعی آنان را در بین مردم مسؤولیت ساز خوانده، سپس به صورت «قاعده‌ای کلی» جمله یاد شده را بر زبان رانده است و حتی این منزلت را شأن آنان دانسته که توسط امویان سلب شده است.

### حکومت، حق شرعی، عقلی و قانونی امام

امام برای حکومت‌های غاصب که بر خلاف حق بر مسند خلافت تکیه زده بودند که نه حجت الهی داشتند و نه از پشتوانه واقعی مردی بهره‌مند بودند، مشروعیتی قائل نبود و اگر در بعضی از مقاطع سکوت اختیار کرده، بدین منظور بود که تابع امام زمان خود بوده و مصلحت اسلام و مسلمین را مراعات می‌کرد.

زمانی تابع علی بن ابی طالب (ع) و زمانی تابع امام مجتبی (ع) بود و حتی به شیعیان تند خود پس از انعقاد قرارداد صلح امام مجتبی با معاویه توصیه می‌کرد که باید به تصمیم امام و رهبر خویش وفادار بوده و بدان پای‌بند باشیم.<sup>۱</sup>

از این رو، پس از شهادت امام مجتبی که معاویه زنده بود، با آن که بارها معاویه و کارگزارانش را به شدت مورد انتقاد قرار داد، و حتی در نامه خود به معاویه حکومت او را بزرگترین فتنه عصر خویش خوانده و هیچ کاری را برتر از پیکار با او نمی‌دانست<sup>۲</sup>، در عین حال به قرارداد برادرش امام مجتبی (ع) با معاویه وفادار بود و به یارانش سفارش می‌کرد تا این مرد زنده است، باید صبر کنید.<sup>۳</sup>

امام حکومت را هم به لحاظ شرعی، هم به لحاظ قانونی و هم به لحاظ عقلی و عقلایی حق خود می‌دانست و بارها این مطلب را تکرار می‌کرد:

۱. موسوعه، ص ۲۰۲-۲۰۳ به نقل از مجلسی در «بحار الانوار».

۲. همان، ص ۲۵۴ به نقل از دنیوری در «الامامة والسياسة».

۳. همان، ص ۲۰۵ به نقل از بلاذری در «انساب الاشراف».

- در زمان معاویه خطاب به مردم فرمود: «فاطیعتنا فان طاعتنا مفروضة، ان كانت بطاعة الله ورسوله مقرونة»<sup>۱</sup>

- در اعتراض به تصمیم معاویه مبنی بر جانشینی یزید فرمود: «کسی را که پدر و مادر و خود او بهتر از یزید است، رها کردی»<sup>۲</sup>

- هنگامی که عبدالله بن زبیر از تصمیم امام در خصوص درخواست حکومت مبنی بر بیعت با یزید جویا شد، امام پاسخ داد:

«من هرگز با او بیعت نخواهم کرد، زیرا پس از برادرم حسن امر (ولایت) با من است. معاویه کار خود را کرد، او برای برادرم سوگند یاد کرد که پس از خود خلافت را در هیچ یک از فرزندانیش قرار ندهد و آن را - اگر من زنده بودم - به من واگذار کند، اکنون او مرد و به سوگند خود وفا نکرد»<sup>۳</sup>

یکی از مواد قرارداد بین امام حسن مجتبی (ع) و معاویه چنین بود:

«پس از معاویه، حکومت متعلق به حسن است و اگر برای او حادثه‌ای پیش آمد، متعلق به حسین است و معاویه حق ندارد کسی را به جانشینی خود انتخاب کند»<sup>۴</sup>

بهانه معاویه با امام مجتبی این بود که من برای اداره حکومت با تجربه‌تر و سیاستمدارترم، تو حکومت را به من واگذار کن، مشروط بر این که خلافت پس از معاویه از آن حسن بن علی باشد.<sup>۵</sup>

- امام همچنین در نامه به مردم بصره نوشت:

«ما خاندان و اولیا و اوصیا و وارثان او (پیامبر) و سزاوارترین مردم به جانشینی او هستیم که دیگران بر ما سبقت جستند و ما تسلیم شدیم، تفرقه نخواستیم و به وحدت

۱. همان، ص ۲۴۱ به نقل از طبرسی در «احتجاج».

۲. همان، ص ۲۶۳ به نقل از «الامامة والسياسة» و علامه امینی در «الندیر».

۳. همان، ص ۲۷۸ به نقل از «الفوتوح» و «مقتل» خوارزمی.

۴. ر.ک: شیخ راضی آل یاسین، صلح امام حسن، ترجمه آیه الله سید علی خامنه‌ای، ص ۳۵۵-۳۵۷.

۵. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۴۰ و ۵۵.

پاسخ دادیم، این در حالی بود که می‌دانستیم ما بر امر ولایت از متولیان آن شایسته‌تریم»<sup>۱</sup>

«شایسته سالاری» اصلی مقبول همه عقلای عالم از هر مردم و مکتبی است. حتی دشمنان نیز به شایستگی امام معترف بودند. وقتی که امام با معاویه بر سر ولایت عهده‌ی یزید نزاع می‌کرد، و خود را شایسته‌تر از یزید می‌شمرد، معاویه به شایستگی امام خرده نمی‌گرفت، چه این که در زمان امام مجتبی به برتری آن حضرت معترف بود، بلکه چنین استدلال می‌کرد که من برای حکومت بر این مردم از تو مناسب‌ترم.

از کیفیت سخن گفتن معاویه - که دشمن سرسخت اهل بیت پیغمبر بود - به خوبی استفاده می‌شود که امویان هیچ‌گاه از نظر علمی و جایگاه اجتماعی و شخصیتی خود را برتر از آنان نمی‌دانستند و به برتری اهل بیت رسول خدا کاملاً واقف بودند، به همین دلیل از حربه‌ی تهمت و سب و لعن استفاده می‌کردند تا شخصیت آنان را در جامعه لکه دار ساخته و بدین وسیله از اقبال مردم به ایشان جلوگیری کنند. برای نمونه تنها به دو اعتراف از امویان اکتفا می‌شود:

- روزی مروان بن حکم به امام سجاد<sup>علیه السلام</sup> گفت: علی بیش از معاویه از عثمان دفاع کرد. امام فرمود: پس چرا بالای منبر او را سب و دشنام می‌دهید و قتل عثمان را به او نسبت می‌دهید؟ گفت: پایه‌های حکومت ما جز با سب و لعن علی بن ابی طالب استوار نمی‌شود.<sup>۲</sup>

- روزی عمر بن عبدالعزیز از پدرش که حاکم مدینه بود، پرسید: چرا بر منبر خطابه در نماز جمعه هرگاه به فراز سب و لعن علی بن ابی طالب می‌رسی، لکنت زبان می‌گیری و نمی‌توانی درست سخن بگویی؟ گفت: چون کسی را که ما بر منبر خطابه دشنام می‌دهیم، افضل اصحاب پیغمبر است. و وقتی فرزندش پرسید: پس چرا به او دشنام می‌دهید؟

۱. موسوعه، ۳۱۵ به نقل از طبری در «تاریخ طبری» و منابع دیگر.

۲. بلاذری، انساب الاشراف ج ۱، ص ۱۸۴؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ج ۲، ص ۲۵۸.

پاسخ داد: سیاست ما اقتضا می‌کند که برای منزوی ساختن علویان، به او دشنام دهیم تا فرزندان او مدعی خلافت نشوند.<sup>۱</sup>

### تصرف در بیت المال

پس از آن که معلوم شد که امام برای حکومت منشأ الهی و دینی قائل بود و حکومت را حق الهی، عقلی و قانونی خود می‌دانست، تصرفات آن حضرت در بیت المال مسلمین در دوران حاکمیت معاویه و یزید روشن می‌شود. از امام باقر (ع) نقل شده که حسنین (ع) عطایای زورگویان را می‌پذیرفتند، چون حق آنها بود و بر ستمگران حرام بود.<sup>۲</sup>

امام در زمان حیات معاویه اموالی را که کاروانی برای معاویه می‌برد، مصادره کرد و طی نامه‌ای آن را به اطلاع وی رساند.<sup>۳</sup>

همچنین در زمان حکومت یزید وقتی که از مکه به سمت عراق حرکت کرد، در تنعیم با کاروانی روبه رو شد که هدایایی از طرف کارگزار حکومت در یمن برای یزید به شام می‌برد، همه هدایا را مصادره نمود. علامه مجلسی با نقل این ماجرا می‌افزاید: «لان حکم امور المسلمین الیه».<sup>۴</sup>

### حکومت امری و فقدان مشروعیت

با توجه به مشروعیتی که از جهات مختلف برای اهل بیت پیامبر در حاکمیت جامعه قائل بود، طبعاً حاکمان را غاصب حکومت الهی، قانونی ایشان می‌دانست. بیشترین بیانات امام در این عرصه درباره عدم مشروعیت حکومت امویان است. امام،

۱. ابن اثیر، الکامل ج ۵، ص ۴۲.

۲. موسوعه، ص ۲۰۹ به نقل از شیخ طوسی در «تهذیب الاحکام».

۳. همان، ص ۲۴۸.

۴. طبری، تاریخ طبری ج ۳، ص ۲۹۶؛ بخارالانوار ج ۲۴، ص ۳۶۷.



حکومت معاویه را تنها به خاطر قرار دادی که امام محبتی به ناچار موقتاً به وی واگذار کرد. به تصمیم برادرش به عنوان امام زمانش احترام می گذاشت و پس از شهادت ایشان نیز مصلحت را در تحمل حکومت وی تا زمان مرگش می دید، اما هم به لحاظ شخصیت معاویه و هم به لحاظ عملکرد وی، حکومتش را نامشروع می دانست و از بیان این مطلب در جلسات خصوصی و در نامه ها و دیدارهای خود با معاویه ابایی نداشت. از میراث به جای مانده از امام حسین علیه السلام استفاده می شود که حکومت امویان از سه جهت فاقد مشروعیت بود:

### ۱- غصب حق اهل بیت پیامبر

چون حکومت در مکتب تشیع جنبه الهی داشته و به نصب از سوی پیامبر نیاز داشت، حکومت هایی که از این پشتوانه بی بهره بودند، مشروعیتی نداشتند. و امویان نه تنها از چنین پایگاهی بی بهره بودند، بلکه پیامبر اختصاصاً خلافت خود را بر آنان حرام ساخته و فرموده بود: «ان الخلافة محرمة علی آل ابی سفیان»<sup>۱</sup>. چنان که در زبان حیات خود نیز ایشان را که در فتح ملکه و از ترس جان خود ظاهراً اسلام آوردند و به آزاد شدگان رسول خدا شهرت داشتند (طلقاء)، از قرار گرفتن در مراکز قدرت و نفوذ و دستیابی به بیت المال بر حذر می داشت و اجازه رسیدن به مناصب اجتماعی و سیاسی را به آنان نمی داد. امام حسین علیه السلام نیز به این واقعیت که ایشان از ترس و در ظاهر مسلمان شدند تا از مجازات اعمال گذشته خود نجات یابند، واقف بود. و حتی معاویه را به خاطر گفتار و کردارش از همین اسلام ظاهری هم مرتد می دانست.<sup>۲</sup>

و بارها در پاسخ کسانی که از حضرت می خواستند که به مخالفت با حکومت یزید برخیزد و بیعت کند، فرمود: «چگونه می توانم خلافت خاندانی را به رسمیت بشناسم که

۱. موسوعه، ص ۲۲۸ و ۲۸۵ به نقل از «الفتوح»، «مقتل خوارزمی» و حدیث در «امالی» و منابع دیگر.

۲. همان، ص ۱۴۳ و ۳۵۴ به نقل از «الفتوح» و «الامامة والسياسة».

پیامبر درباره آنان چنین فرموده و خلافت را برایشان حرام کرده است؟ امام در سخنرانی معروف خود در منی به وضوح از فقدان مشروعیت حکومت سخن می‌گوید. او را طغیان‌گری می‌خواند که با حيله و نیرنگ حکومت را به جنگ وروده و رفتار ظالمانه و جنایتکارانه او را با اهل بیت پیامبر و شیعیان آنان گوشزد می‌کند.<sup>۱</sup>

## ۲- سیاست‌ها و رفتارهای حکومتی

دومین عامل فقدان مشروعیت حکومت اموی به سیاست‌ها و رفتارهای حکومتی آنان مربوط می‌شود. حاکم اسلامی علاوه بر انتسابش به وحی و رسالت، باید عامل به کتاب خدا، به دنبال عدالت اجتماعی، حاکمیت احکام و قوانین اسلامی، اجرای حق و حقیقت و ادای حقوق مردم باشد.

ویژگی‌هایی که در سخنان امام حسین تبلور یافته است، «و لعمری ما الامام الا العامل بالکتاب و الاخذ بالقسط والدائن بالحق و الحابس نفسه علی ذات الله»<sup>۲</sup>

در حالی که حاکمان اموی اصول و مبانی مملکت‌داری شان بر بدعت‌گذاری در دین، خیانت، خدعه و فریب افکار عمومی، ظلم و ستم، پیمان شکنی، جنایت و آذکشی، غارت بیت المال بود<sup>۳</sup> و هر کدام از این رفتارها کافی است تا حاکم اسلامی را از شرایطی که باید از آن برخوردار باشد، ساقط کند و مشروعیتش را سلب نماید.

این واقعیت نه تنها بر شخصیتی چون امام روشن بود، بلکه بسیاری از رجال و شخصیت‌های مذهبی و سیاسی آن روز نیز بدان واقف بودند، کوفیان در نامه‌های خود به امام حسین و دعوت آن حضرت به کوفه، بخشی از اعمال و رفتار امویان را برشمرده‌اند. نیرنگ و حيله، غضب بیت المال، حکمرانی بر مردم بدون رضایت خداوند، کشتن نیکان امت، پرداخت اموال به ستمگران.<sup>۴</sup>

۱. موسوعه، ص ۲۷۰ به نقل از کتاب «سلم بن قیس» و «الفدیر».

۲. همان، ص ۳۱۳ به نقل از «تاریخ طبری» و «الکامل».

۳. ر.ک: همان، ص ۲۷۹-۲۸۰؛ علامه امینی، الفدیر ج ۱، ص ۹۱.

۴. موسوعه، ص ۳۱۱ به نقل از ابومخنف در «وقعة الطلف».

## ۳- فقدان رضایت قلبی مردم

یکی از نکات مهمی که در منابع دینی از پایه‌های مشروعیت حکومت اسلامی به شمار می‌رود، تأمین حقوق و نیازهای واقعی مردم است که طبعاً رضایت قلبی آنان را به همراه دارد.

آنچه که در مکاتب سیاسی امروز دنیا تحت عنوان دموکراسی و رأی اکثریت مردم مطرح می‌شود، در واقع به اعتراف نخبگان آن جوامع، حاکمیت سرمایه داران است که صاحب اصلی قدرت و ثروت اند، ولی با ابزارهای تبلیغاتی خود وانمود می‌کنند که اکثریت مردم حکومت می‌کنند.<sup>۱</sup>

صرف نظر از بعضی تفاوت‌ها، حکومت معاویه به خاطر فریب بخشی از افکار عمومی و ایجاد رعب و وحشت در بخشی دیگر که ظاهراً حمایت اکثریت مردم را در اختیار داشت، ممکن است از نظر ظاهر بینان حکومتی دموکراتیک به شمار رود، امام در حقیقت حکومتی استبدادی بود و این واقعیت را نه تنها امام حسین، بلکه بسیاری از خواص نیز بدان واقف بوده و هرگاه فرصتی و فضایی پیدا می‌کردند، در جلسات خصوصی یا عمومی مطرح می‌کردند.

قتل بسیاری از نیکان توسط معاویه نیز به خاطر اعتراض به عملکرد حکومت<sup>۲</sup> گواه صادقی بر این مطلب است. توجه به مردم و رضایت آنان از ابتدا در کلمات امام حسین (ع) به چشم می‌خورد.

هنگامی که خلیفه دوم پس از پیامبر، انتخاب مردم را علت تصدی حکومت خود شمرد، حسین بن علی در پاسخ او فرمود: «کدام مردم تو را امیر کردند؟»<sup>۳</sup>

خلیفه از این سخن ناراحت شد و شکایت نزد علی (ع) برد که فرزندان به من چنین می‌گویند.<sup>۴</sup>

۱. ر.ک: حجت الله ایوبی، اکثریت چگونه حکومت می‌کند.

۲. موضوعه، ص ۲۵۳-۲۵۶ به نقل از منابع مختلف.

۳. همان، ص ۱۱۶ به نقل از طبرسی در «الاحتجاج».

۴. همان، ص ۲۲۷-۱۱۸.

یکی از نقاط اختلاف و عوامل مخالفت امام و شخصیت‌های دیگر با معاویه این بود که تو بر خلاف نظر رسول خدا و سیره و سنت خلفای پیشین، همچنین با زیر پا نهادن قرارداد صلح با امام مجتبیٰ فرزند نالایقت را به جانشینی برگزیده‌ای و با تهدید و تطمیع از مردم بیعت می‌گیری.<sup>۱</sup>

معاویه به کارگزارنش دستور داده بود که به هر قیمتی از مردم برای یزید بیعت بگیرند. امویان در شام و بسیاری از سرزمین‌های اسلامی مشکل چندانی احساس نمی‌کردند، چون به مدت بیست سال به میل خود اسلام را معرفی کرده بودند، اما در شهرهایی چون مکه و مدینه و کوفه و بصره که مردم حکومت پیامبر و خلفای بعد از پیامبر بالاخص امام علی (ع) را دیده بودند، با مشکل جدی رو به رو بودند.

سعید بن عاص والی مدینه با خشونت تمام از مردم بیعت می‌گرفت، چرا که اکثر مردم مدینه بالاخص بنی هاشم زیر بار بیعت با یزید نمی‌رفتند.<sup>۲</sup>

شاید علت توصیه امام به پیروانش مبنی بر این‌که باید تا مرگ معاویه صبر کنید، به همین جهت بود که معاویه با رعایت ظواهر امر به هر قیمتی بسیاری از مردم را راضی نگاه داشته بود. روسای قبایل را با درهم و دینار و آنان نیز افراد قبیله را مطیع خود و حکومت ساخته بودند.

قیام بر علیه چنین حکومتی که خلاف‌هایش علنی نشده و تحت پوشش دین و مصالح اسلام و مسلمین عملی می‌کرد، دشوار بود. بسیاری از مردم گرچه بر اثر تهدید یا تطمیع امویان از حکومت پیروی می‌کردند، اما علاقه‌ای به آنان نداشتند. این مطلب از واضحات تاریخ است که بسیاری از مسافران که با کاروان حسینی رو به رو شده و از عزیمت آن حضرت به سوی عراق آگاه می‌شدند، می‌گفتند: «قلوبهم معک و سیوفهم علیک»<sup>۳</sup>

۱. همان، ص ۲۵۱-۲۵۲ به نقل از «الکامل»، «القدر».

۲. همان، ص ۲۵۲-۲۵۳.

۳. موسوعه، ص ۳۳۸ به نقل از «انساب الاشراف»؛ ص ۳۳۶ و ۳۳۷ از منابع مختلف.

امام نیز در شب عاشورا خطاب به یاران خود فرمود: «شما به این دلیل مرا همراهی کردید که می دانستید ما به سوی جماعتی می رویم که با زبان ها و قلب هایشان با ما بیعت کردند و این که ما چرا بر عکس شده...»<sup>۱</sup>

رجال مذهبی و سیاسی در مسئله جانشینی یزید از این که خلافت را سلطنتی موروثی نماید، به شدت ناراحت و نگران بودند، وقتی از او می خواستند که به شیوه پیامبر رفتار کند که خلافت را به مردم واگذار کرد (از نظر افرادی چون عبدالله بن زبیر که با معاویه سخن می گفتند، پیامبر برای خود جانشینی تعیین نکرد)، او پاسخ می داد: چون شخصی مانند ابوبکر در میان شما نیست، اگر خلافت را به مردم واگذار کنم، اختلاف پیش می آید و روی یک نفر توافق صورت نمی گیرد.

وقتی به او پیشنهاد شد که مثل خلیفه اول حکومت را به شخص غیر از قوم و قبیله خود واگذار کند، یا مثل خلیفه دوم امر خلافت را به شورایی بزرگان واگذار نماید، عصبانی شد و آنان را تهدید کرد و بالاخره با فریب و نیرنگ به دروغ به مردم گفت: بزرگان شما با یزید بیعت کردند!<sup>۲</sup>

«رضایت مردم» در نظام سیاسی اسلام از اصول مهمی است که علاوه بر وجود آن در اصل بیعت با حاکم در استمرار حکومت نیز اهمیت دارد. امام علی (ع) در نامه خود به مالک اشتر نیز او را به تأمین رضایت توده های مردم توصیه می کند.<sup>۳</sup>

یکی از اشراف بصره پس از مرگ معاویه به رؤسای قبایل این شهر گفت: «اکنون پسر او یزید شراب خوار و سرآمد تباهی ها ادعای خلافت بر مسلمین می کند و بدون رضایت آنان آرزوی امارت دارد، با اینکه از صبر و بردباری اندک و دانش کم برخوردار است

۱. همان، ص ۳۹۹ به نقل از منابع مختلف.

۲. همان، ص ۲۶۷-۲۶۸ به نقل از «الکامل فی التاریخ»؛ علامه امینی معتقد است که معاویه در سفر حج خود به سال ۵۰ هجری برای ولایتعهدی یزید تلاش نمود ولی در مکه و مدینه تا کام ماند و در سفر عمره خود به سال ۵۶ هجری با شدت بیشتری دنبال کرد.

ولی مورخان جریان های این دو سفر را با یکدیگر مخلوط کرده اند. (ر.ک: الغدیر ج ۱۰، ص ۲۴۲ به بعد).

۳. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

و در شناخت حق از جای پای خود نیز خبر ندارد»<sup>۱</sup>

اگر جو خفقان عصر اموی از جامعه برداشته می‌شد، سیاست خدعه و فریب جای خود را به راستی و صداقت با مردم می‌داد، و مردم برای انتخاب شخصیتی آگاه به معارف و احکام دین و دلسوز آنان جز به فرزند پیامبر رو می‌آوردند؟

نتیجه آن که بیعت مردم با حکومت و رضایت قلبی آنان و حمایت عملی از حکومت از شرایط مهم موفقیت یک حکومت به شمار می‌رود. حتی تصدی عملی حکومت توسط امام معصوم، که از مشروعیت الهی برخوردار می‌باشد، بدون بیعت و همراهی مردم امکان‌پذیر نیست، چنان که فریب خوردن مردم در زمان امیرالمؤمنین علی (ع) و پیروی نکردن از آن حضرت و نیز تنها گذاشتن و خیانت کردن به امام مجتبی (ع) موجب شد که حکومت به کسانی برسد که هیچ‌گونه مشروعیتی نداشتند. نه مشروعیت الهی و نه مشروعیت مردمی، نه منصوب از سوی پیامبر بودند، و نه منتخب واقعی مردم، بلکه قدرت طلبان و سیاست بازانی بودند که با خدعه و فریب افکار عمومی، و با جرم و جنایت و با زر و زور و تزویر بر جامعه مسلط شدند.

امام خمینی در پاسخ یک سؤال نقش مردم را در حکومت اسلامی به خوبی تبیین نموده‌اند و در خصوص تصدی حکومت توسط فقیه جامع الشرایط مرقوم فرموده‌اند: «[فقیه جامع الشرایط] ولایت در جمیع صور دارد، لکن تولی امور مسلمین و تشکیل حکومت بستگی دارد به آرای اکثریت مسلمین که در قانون اساسی هم از آن یاد شده است و در صدر اسلام تعبیر می‌شده به بیعت با ولی مسلمین»<sup>۲</sup>

از این بیان به خوبی استفاده می‌شود که مشروعیت حاکم اسلامی، اعم از امام معصوم یا فقیه جامع الشرایط در عصر غیبت، الهی بوده و به آرای اکثریت مردم بستگی ندارد، اما به دست گرفتن امور و تشکیل حکومت بدون آراء مردم امکان‌پذیر نیست. این

۱. موسوعه، ص ۳۱۶ به نقل از سید بن طاووس در «التهوف» و منابع دیگر.

۲. صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۴۵۹.

تفسیر، با توجه به مبانی اندیشه حضرت امام در مسئله ولایت فقیه، مناسب‌ترین تفسیر به نظر می‌رسد. چون ایشان تفکیکی بین «آرای اکثریت مسلمین در عصر حاضر» و «بیعت با ولی مسلمین در صدر اسلام» قائل نشده‌اند، معلوم می‌شود که همان‌طور که مشروعیت ولایت امیرمومنان علی (ع) به بیعت با مردم با ایشان بستگی نداشته، بلکه تحقق خارجی آن بدون بیعت مردم ممکن نبود، در عصر غیبت نیز ولایت فقیه از همین قبیل است.

### شرایط حاکم اسلامی

آخرین بحثی که در این موضوع قابل توجه است، «شرایط و ویژگی‌های حاکم اسلامی» است. بخشی از کلمات امام حسین (ع) به این موضوع اختصاص دارد که برای تکمیل بحث، مروری گذرا به بعضی از آنها می‌کنیم:

#### ۱- آگاهی از احکام خدا

ویژگی یاد شده با توجه به فلسفه و اهداف حکومت در اسلام بی‌نیاز از توضیح است، حکومتی که فلسفه‌اش حفظ اسلام و هدفش حاکمیت احکام و قوانین دینی باشد تا در پرتو آن سعادت دنیا و آخرت مردم تأمین شود، بدیهی است که در رأسش کسی قرار گیرد که از احکام خدا آگاهی کامل داشته باشد.

یکی از محورهای مخالفت حسین بن علی (ع) با خلفا همین نکته بود. حضرت در یک گفتگو خطاب به خلیفه دوم اظهار داشت: «صرت الحاکم علیهم بكتاب نزل فیهم لا تعرف معجسه و لا تدیری تاویلہ الا سماع الاذان»<sup>۱</sup> یعنی تو بر آنان حاکم شدی، آن‌هم حکومت با کتابی که در خاندان محمد فرود آمد و تو از نکات سر بسته و تاویل آن جز شنیدن به گوش‌ها چیزی نمی‌دانی.

۱. موسوعة، ص ۱۱۷ به نقل از احتجاج.

خلفای بعد از پیغمبر بارها به منظور اطلاع از احکام خدا در مسائل مختلف، مورد ابتلای حکومت به سراغ علی بن ابی طالب (ع) می‌رفتند. وقتی که خلفای نخست چنین وضعیتی داشتند، وضع حاکمان اموی همچون معاویه و یزید روشن بود.

یکی از عللی که امام حسین (ع) حکومت را حق خود می‌دانست، همین بود که او از خاندان وحی و رسالت بوده و آگاهترین فرد زمان خود به احکام خداست. چه این که در جمع رجال و شخصیت‌های مذهبی و سیاسی در سرزمین منی فرمود: امور باید به دست «عالمان بالله» باشد که امین حلال و حرام خدا هستند و در زمان حضور مصداق بارز آن امام معصوم است.

این حقیقت نه تنها مقبول دوستان و شیعیان امام بود، بلکه از سوی دشمنان آن حضرت نیز تردیدی در آن وجود نداشت. یزید بن مسعود از بزرگان بصره در دعوت از رؤسای قبایل برای یاری فرزند پیغمبر، گفت:

«... این حسین بن علی فرزند رسول خدا، صاحب شرافتی پایدار و اندیشه‌ای استوار است که فضیلت او در بیان نگنجد و دانش او پایان نگیرد...»<sup>۱</sup>

معاویه نیز وقتی خبر مخالفت امام حسین (ع) با ولایت عهدی یزید را شنید، نامه‌ای به آن حضرت نوشت: «... شایسته‌ترین مردم در وفاداری به کسی که با او بیعت شده، کسی است که در بزرگی و شرافت و منزلتی که نزد خدا دارد، چون تو باشد»<sup>۲</sup>

## ۲- عامل به کتاب خدا و سنت پیامبر

ویژگی دوم حاکم اسلامی آن است که در برابر دستورهای خدا و پیغمبر او تسلیم باشد و به دلخواه خود و مصلحت سنجی‌های بی اساس، حریم قوانین و مقررات الهی را

۱. همان، ص ۲۱۶ به نقل از اللهوف.

۲. همان، ص ۲۵۳ به نقل از القدير.



نشکند و بدعت در دین نگذارد.

امام در نامه خود به کوفیان یکی از ویژگی‌های رهبری جامعه را «عمل به قرآن» و «وقف خود در راه خدا» معرفی می‌کند: «فلعمری ما الامام بالكتاب و الاخذ بالقسط و الدائن بالحق و الجالس نفسه على ذات الله»<sup>۱</sup>

متأسفانه بسیاری از حاکمان پس از رحلت پیامبر به این افت دچار شدند. یکی از محورهای مخالفت امام حسین علیه السلام و بسیاری از شخصیت‌های موجه آن زمان با خلفا به خصوص امویان بدعت‌گذاری ایشان در دین خدا بود. ابوذر در سرزمین شام با ابراز نارضایتی از رفتار و عملکرد کارگزاران حکومتی می‌گوید:

«حاکمان اعمال قبیح انجام دادند، اعمالی که نمونه آنها را قبلاً ندیده بودیم. مثل خاموش کردن سنتی، زنده نگاه داشتن بدعتی و سخنگوی حقی که دروغگو شمردند و بخشش‌های بدون رعایت تقوا...»

وی به مردم توصیه می‌کرد «اگر چیزهای نوظهوری را که سابقه دینی برای آنها سراغ ندارید، پایه‌گذاری کردند، از آنان فاصله بگیرید و آنان را سرزنش کنید، هر چند به شکنجه و محرومیت و تبعید شما بیانجامد»<sup>۲</sup>

امام حسین علیه السلام در نامه شدید اللحن خود به معاویه ضمن یادآوری جنایات او، وی را در ماجرای زیاد ابن ابیه مورد سرزنش قرار می‌دهد که آیا تو نبودی که سنت - رسول خدا را عمداً ترک کردی و هوای نفست را پیروی نمودی؟ «فترکت سنته رسول الله و اتبعت هواک بغیر هدی من الله؟»<sup>۳</sup>

همه کسانی که با امویان مخالف بودند، یکی از مهمترین سیاست‌های حکومت آنان را «بدعت‌گذاری در دین» می‌دانستند و بزرگترین آنها نیز «بدعت سلطنتی کردن خلافت پیغمبر» بود که مورد اعتراض بسیاری از بزرگان قرار گرفت. امام حسین علیه السلام نیز

۱. همان، ص ۳۱۳ به نقل از تاریخ طبری، ارشاد، الکامل فی التاريخ.

۲. شیخ مفید، الامالی، ص ۱۳۳-۱۳۴.

۳. همان، ص ۲۵۵ به نقل از منابع مختلف.

قیام خود را به کلامی از رسول خدا ﷺ مستند ساخت که «من رأى سلطاناً جائراً مستحلاً لحرم الله، ناكشاً لعهد الله، مخالفاً لسنة رسول الله، يعمل فى عباد الله بالاثم والعدوان فلم يغير عليه بفعل ولا قول، كان حقاً على الله ان يدخله مدخله»<sup>۱</sup> یعنی کسی که سلطان ستمگری را ببیند که حرام‌های خدا را حلال کرده، عهد و پیمان خدا را شکسته، با سنت رسول خدا مخالفت نموده، دربارهٔ بندگان خدا بر اساس گناه و تجاوز رفتار می‌کند و با کردار و گفتار خود به مقابله با او برخیزد، شایسته است که خداوند او را نیز در همان جایگاهی قرار دهد که آن سلطان ستمگر را قرار داده است.

چنان‌که حضرت در نامه خود به اشراف بصره مبنای دعوت خود را از آنان «عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر او» قرار می‌دهد، چرا که «سنت پیامبر از بین رفته و بدعت‌ها احیا شده است»<sup>۲</sup>.

### ۳- برپاکنندهٔ عدالت

خصوصیت دیگر حاکم اسلامی آن است که حقیقتاً به دنبال تحقق عدالت در جامعه باشد، بدیهی است کسانی که خود وارسته از هواها و هوسها نباشند، قادر به تحقق این هدف مهم در جامعه نخواهند بود. یکی از اشکالات امام حسین به خلیفه دوم این بود: «المخطيء والمصيب عندك سواء»<sup>۳</sup>

سخنان حسین بن علی (ع) با خلفای بعد از پیغمبر و محورهای مخالفت او با آنان نشان می‌دهد که چه مسائلی از نظر آن حضرت دارای اهمیت بوده که از سنین نوجوانی نسبت به آنها از خود حساسیت نشان می‌داد.

«حق اهل بیت پیامبر در امر حکومت»، «نقض عدالت و رواج تبعیض در جامعه»، «نقض حقوق واقعی مردم و بدون رضایت قلبی بر آنان حکمرانی کردن» از حمله

۱. همان، ص ۳۶ به نقل از تاریخ طبری، الکامل و بحار الانوار.

۲. همان، ص ۳۱۵-۳۱۶ به نقل از تاریخ طبری، مشیر الاخوان، بحار الانوار.

۳. همان، ص ۱۱۷ به نقل از احتجاج.

محورهای اعتراض حسین بن علی به خلیفه دوم است.

در زمینه تبعیض و بی عدالتی، حاکمان اموی گوی سبقت را از دیگران ربوده بودند. دستور العمل معروف معاویه به زیاد بن ابیه کارگزار وی در کوفه مبنی بر تحقیر عجم‌ها و محروم کردن آنان از حقوق اجتماعی یک نمونه از خروار است.<sup>۱</sup>

از دیدگاه امام حسین علیه السلام، «اقامه قسط و عدالت» و «اجرای حق» از مهم‌ترین وظایف امام و رهبر جامعه است که حضرت در نامه خود به کوفیان آن را یادآوری می‌شود که پیشتر نقل شد.

### چکیده

مقاله حاضر تحت عنوان «حکومت دینی از دیدگاه امام حسین علیه السلام» مروری گذرا بر سخنان امام درباره ابعاد مختلف حکومت دینی است که در چهار بخش تنظیم شده است:

بخش اول، فلسفه و اهداف حکومت را از دیدگاه آن حضرت که چیزی جز حفظ اسلام و حاکمیت قوانین اسلامی به منظور تأمین سعادت دنیوی و اخروی مردم نیست، مورد اشاره قرار داده است.

بخش دوم، به خاستگاه الهی حکومت پرداخته. در این بخش با بهره‌گیری از کلمات نورانی سالار شهیدان الهی بودن حکومت دینی و منصوب بودن حاکم اسلامی را از جانب پیامبر مورد تأکید قرار گرفته است. هم‌چنین حق امام در ولایت و حکومت بر جامعه از نقطه نظر شرعی، عقلی و قانونی تبیین شده است.

بخش سوم، عهده دار تشریح فقدان مشروعیت حکومت اموی از جنبه‌های گوناگون است. هم از جنبه غصب حق اهل بیت پیامبر، هم از جهت نوع سیاست‌ها و عملکرد حکومت و هم از جهت نارضایتی قلبی مردم به ویژه اصحاب و تابعین که از روی

ناچاری به حکومت امویان تن داده بودند.

بخش پایانی شرایط حاکم اسلامی را با استفاده از سخنان امام (ع) بر شمرده است که اهم آنها آگاهی از احکام خدا، عامل به کتاب خدا و سنت پیامبر و بر پاکننده عدالت در جامعه است.

## امام حسین (ع) و حکومت دینی

مهدی علیزاده

### مقدمه

تعمق در «عنوان امام حسین و حکومت دینی» ما را به این نتیجه می‌رساند که هدف نهایی از آن، فهم دیدگاه و اندیشه امام حسین (ع) در باب حکومت دینی است. از این رو، شیوه بحث چنین است که در سخنان و عملکرد آن حضرت تأمل شده، مفاهیم و متغیرهای اساسی مربوط به سلطه سیاسی استخراج و با درک موقعیت و ارتباط حاکم میان آن‌ها، اصول اندیشه سیاسی آن حضرت استنباط می‌شود.

در این مقال، نیاز نیست که مفهوم حکومت، با همه تصورات معنوی و اصطلاحی که در گذر زمان بر آن رفته، و مفهوم دین، با همه تلقی‌های متفاوتی که ممکن است از آن در ذهن پدید آید و هم چنین مفهوم مرکب حکومت دینی با انحای ترسیم‌هایی که می‌توان از آن حاصل کرد، هر سه به عنوان متغیرهای پیش نیاز مورد بررسی قرار گیرند و در مورد آنها داوری روشن و متمایز به دست آید.

ما، اصول حاکم بر اندیشه سیاسی امام حسین (ع) را در سه بخش از میان فرموده‌های آن حضرت استخراج خواهیم کرد: گفتار اول به اصول حاکم بر ساختار حکومت و ارتباط آن با مردم که خود به دو دسته ولایت سیاسی منصوب و ولایت سیاسی

غیر منصوب تقسیم می‌شود، اختصاص دارد.

گفتار دوم به اصول حاکم بر اهداف ارزشی موجود در اندیشه سیاسی امام حسین (ع) خواهد پرداخت.

و در گفتار سوم اصول مشروعیت حکومت از دیدگاه آن حضرت بیان خواهد شد. گفتار اول: اصول حاکم بر ساختار نظام سیاسی در نظام ولایی منصوب از نظر امام حسین (ع).

۱- جامعه اسلامی از دو واحد عظیم به نام «امام» و «امت» تشکیل شده است. این دو مفهوم مهم، بارها در سخن امام (ع) به کار رفته است.<sup>۱</sup>

۲- مقصود از امت، پیروان دین رسول اکرم محمد (ص) هستند.<sup>۲</sup> از این رو، گروهی هم عقیده‌اند که با راهنمایی باورهای دینی، به دنبال تحقق مقاصد شریعت اسلام هستند.

۳- امام، از سوی خدا و رسول او تعیین می‌شود. امام حسین (ع) در خطبه «منی» به تفصیل درباره موقعیت معنوی ولایت سیاسی امام علی (ع) سخن فرموده است. در آن جا فرمود که در روز غدیر، پیامبر اکرم (ص) ولایت آن حضرت را اعلام کردند و فرمودند که این خبر را، حاضران باید به غایبان برسانند.<sup>۳</sup>

با در نامه به مردم بصره، به روشنی بیان می‌فرماید که ما، اهل بیت پیامبر اکرم (ص) اوصیای وصی او هستیم و مقام او، به ما می‌رسد. لکن گروهی آن را از ما گرفتند و ما برای اجتناب از ایجاد تفرقه، سکوت کردیم.<sup>۴</sup>

و با در منزل «شراف» فرمود: ما، اهل بیت محمد (ص) به ولایت سیاسی و سرپرستی امور مردم، از این مدعیان که ولایت، حق آنان نیست و به ظلم و جور رفتار

۱. اللهاوف ص ۱۸ و نیز مناقب ال ابی طالب، ج ۳، ص ۲۴۱. الارشاد، ج ۲، ص ۳۹.

۲. بخارا لاتوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

۳. کتاب سلیم بن قیس، ص ۳۲۰.

۴. تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۲۶۶.

می‌کنند، سزاوارتر هستیم.<sup>۱</sup>

۴- امام، از بعد ولایت سیاسی، دارای سه ویژگی مهم است:

الف - عمل به کتاب خداوند متعال

ب - رعایت قسط؛

ج - برگزیده خدا محمد بودن.<sup>۲</sup>

۵- ولایت سیاسی، حق امام است که خداوند به او داده، هیچ کس، یا کسانی نباید

آن را از او بگیرند. امام حسین (ع) بارها فرمودند که ولایت، حق الهی من است. در نامه به مردم بصره در ادامه سخن از حق الهی اهل بیت، به ولایت بر امور مردم، به حق خود تصریح می‌کند و از مردم می‌خواهد که به حق او احترام بگذارند.<sup>۳</sup>

۶- بیعت در یک نظام سیاسی منصوب، به معنای اظهار نظر در امری جمعی یا سلب برخی از حقوق فردی و اعطای آن به امام نیست، بلکه بیعت، یعنی شناختن امام منصوب و عزم بر پیروی از او، به همین سبب در نامه به مردم کوفه، سوگند یاد فرمود که امام، بی تردید کسی است که اوصاف امامت را دارا است و مردم باید او را بپذیرند.<sup>۴</sup>

۷- امت بر دو گروه تقسیم می‌شوند: عالمان و سایر افراد. در درون امت، عالمان وظیفه آگاه سازی و نیز صیانت امت از انحراف را بر عهده دارند.

و سایر افراد نیز وظیفه دارند که به مشورت و رایزنی با عالمان اهمیت دهند. بدین ترتیب، در یک مکانیزم مهم به نام امر به معروف و نهی از منکر، هدایت پذیری امت و ثبات آنان بر پیروی از امام، از آسیب انحراف از خط امامت، مصون می‌ماند.

در زمان امام حسین (ع) نه عالمان به وظیفه خود - که آگاه سازی امت درباره تشخیص امام منصوب بود - عمل می‌کردند، و نه سایر مردم به وظیفه خود - که جست‌جو

۱. همان، ص ۳۰۳.

۲. الارشاد، ج ۲، ص ۳۹.

۳. تاریخ الامم والملوک، ج ۴، ص ۲۶۶. البدایة و النهایة، ج ۸، ص ۱۸۱.

۴. الارشاد، ج ۲، ص ۳۹.

و تحقیق جهت دستیابی و شناخت به امام منصوب، عمل می نمودند.

از این رو، گاه خود آن حضرت، نقش عالم را ایفا می کرد و مردم را به امامان ذی حق آشنا می ساخت.

و حتی از عالمان دیگر، که می دانستند و امام منصوب و بر حق را می شناختند، انتقاد می کرد که چرا به وظایف خود به خوبی عمل نمی کنند گرچه این انتقاد به سایر افراد امت نیز وارد بود که چرا برای فهم حقیقت، از عالمان سود نمی جویند.

امام حسین (ع) در بخش دوم و سوم خطبه خویش در منی به تفصیل به نقد و تحلیل عملکرد دانیان به حق خویش می پردازد و از سکوت آنان گله می کند.<sup>۱</sup>

۸- امت، باید از امام اطاعت کنند. این، عنصر اساسی، در مناسبات میان امام و امت در نظام ولایی منصوب است، لکن این اطاعت، اطاعتی از روی رغبت و نیاز است.<sup>۲</sup>

۹- امام و امت، هر دو در یک خط صعودی جای دارند که امام در پیش است و امت پشت سر او حرکت می کنند. امام حسین (ع) از این واقعیت مهم چنین پرده برداشت که امام اسوه است.<sup>۳</sup>

۱۰- امام، امت را به اطاعت، دعوت می کند و اگر امت به هر دلیل نپذیرفتند، امام اگر هم بتواند، از قوه قهریه استفاده نمی کند چون ارتباط میان امام و امت، ارتباط میان هادی و مهدی است و این امر با استبداد محقق نمی شود.

از این رو، امام حسین (ع) در منزل زبالة فرمود که مطلع شدم مسلم بن عقیل، هانی بن عروه و عبدالله بن یقظر به شهادت رسیده اند. هر کدام که می خواهید، می توانید برگردید. چیزی از من زمر شما نیست.<sup>۴</sup>

یا در منزل شراف، خطاب به کوفیان فرمود که اگر از آمدن من نگران هستید، به

۱. نجف العقول، ص ۵۰۷.

۲. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

۳. العوالم، ص ۲۳۳.

۴. تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۳۰۰.



همان جا که از آن آمده‌ام، برمی‌گردم.<sup>۱</sup>

۱۱- انحراف امت از امام منصوب به چهار راه سامان می‌یابد:

الف - امر به معروف در میان افراد عادی نسبت به یک دیگر.

ب - مراجعه افراد عادی به عالمان امت.

ج - راهنمایی و ارشاد افراد عالم نسبت به دیگر افراد امت.

د - راهنمایی و هدایت امام نسبت به عالمان جهت وظیفه ارشاد و به افراد عادی

جهت مراجعه به عالمان.<sup>۲</sup>

اصول حاکم بر ساختار نظام سیاسی در نظام ولایی غیر منصوب از نظر امام

حسین علیه السلام

۱- امام از سوی امت تعیین می‌شود.<sup>۳</sup>

۲- بیعت در نظام سیاسی غیر منصوب، به معنای اظهار نظر در امری جمعی با

سلب برخی از حقوق فردی و اعطای آن بر امام است.

۳- امت باید در کسی که به عنوان امام بر می‌گزینند، دقت کنند که به بیشترین و

بهترین وجه، اوصاف سه گانه امام را نسبت به دیگران دارا باشند.<sup>۴</sup>

اما کسی مانند یزید که هیچ نسبیتی با اوصاف لازم در امام ندارد، نباید مورد تأیید

امت قرار گیرد. امام حسین علیه السلام فرمود: ما اهل بیت نبوت، معدن رسالت و محل آمد و شد

فرشتگان و رحمت هستیم.

۱. همان. ص ۳۰۳.

۲. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹-۳۲۸.

و نیز در مورد اینکه یکی از اهداف مهم امام حسین علیه السلام، در کنار اصلاح حاکمیت، اصلاح امت، به عنوان رکن اساسی در ساختار نظام سیاسی اسلام بوده است. به آیاتی که هنگامی خروج از مدینه و عکه تلاوت فرموده‌اند توجه کنید:

الارشاد، ج ۴، ص ۳۵.

تاریخ الامم و الملوك، ج ۴، ص ۲۵۴.

۳. مقتل الحسين، ص ۷۲.

۴. الارشاد، ج ۲، ص ۳۹.

خداوند متعال به ما آغاز کرد و به ما پایان خواهد بخشید. از آن سو، یزید، مردی شراب خوار، قاتل و متظاهر به فسق است، کدام ما به بیعت سزاوارتریم.<sup>۱</sup> و فرمود: اگر در دنیا پناه و مأوایی نداشته باشم با یزید بن معاویه بیعت نخواهم کرد.<sup>۲</sup>

در حقیقت، امام حسین (ع) از مقام ولای خود تنزل می‌کند و از نصب الهی چشم می‌پوشد و می‌فرماید که اگر امر امام، به انتخاب امت نیز باشد، من از دیگران سزاوارترم، چه رسد به کسی چون یزید!

در سخنی دیگر فرمود: اگر در مدینه بودید، جای پای جبرئیل را در منزل خودم، به شما نشان می‌دادم، آیا آنان می‌دانند و من نمی‌دانم.<sup>۳</sup>

۴- امت، در نظام ولایی غیر منصوب، وظیفه دارد که در کنار اطاعت از امام، بر او نظارت نیز اعمال کند.

امام حسین (ع) فرمود: مگر نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود و از باطن پرهیز نمی‌گردد؟<sup>۴</sup> و اگر دیدند که امام، از مسیر درست منحرف شده، به او هشدار دهند و یا او را عزل کنند و کسی شایسته‌تر را به جای او برگزینند.

امام حسین (ع) در منزل «بیضه» این حدیث را از رسول اکرم (ص) نقل فرموده است:

آن حضرت فرمود: اگر کسی سلطان جائری را دید که حرام خدا را حلال کرده و عهد خود را با امت شکسته، مخالف سنت رسول خدا است و در میان بندگان خدا به گناه و تعدی رفتار می‌کند، و به کردار و گفتار او اعتراض نکنند، سزاوار است که خداوند او را با همان جائر محشور گرداند.

۱. مشیر الاحزان، ص ۱۴.

۲. الموالم، ص ۱۷۸.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۳۹۹.

۴. اللطوف فی قتلی الطفوف، ص ۴۸. تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۳۰۵.

سپس امام حسین علیه السلام خطاب به مردم چنین ادامه می دهد: امان کنونی شما از شیطان اطاعت می کنند و پیروی از رحمان را وانهاده اند؛ فساد را ظاهر می سازند و حدود را اجرا نمی کنند، حرام خدا را حلال می کنند و حلال او را حرام. و من به این امر سزاوارترم.<sup>۱</sup>

۵- انحراف امت در انتخاب امام ناشایسته، به یکی از راه های زیر سامان می یابد:

الف - راهنما و ارشاد عالمان، گاه امام حسین علیه السلام خود در کسوت عالم دین برمی آمد و به جای بسیاری از عالمانی که سکوت کرده بودند، به کار راهنمایی امت کمر می بست. در وصیت نامه صریحاً بیان فرمود که از اهداف مهم من، اصلاح امت است.<sup>۲</sup>

آن حضرت به هدایت و اصلاح امت بیش از هر کار اهتمام داشت. وقتی که از مدینه بیرون می رفت، موسی وار آیه ۲۱ سوره قصص را خواند.<sup>۳</sup> و به هنگام ورود به مکه آیه ۲۲ همان سوره را قرائت کرد و دقیقاً توجه داشت که انحراف امت، منشأ بریایی دستگاه امام جابر است.

ب - فعال کردن مکانیزم امر به معروف و نهی از منکر در میان امت.

- بدیهی است که در این جا نیز باید توجه داشت که نقش محوری با عالمان است.<sup>۴</sup>

گفتار دوم: مهم ترین اهداف سیاسی در اندیشه سیاسی امام حسین علیه السلام به سامان رساندن دنیا و آخرت در کنار هم، بدون فدا کردن یکی به جای دیگری. از نظر امام حسین علیه السلام حیات انسان از دنیا عبور می کند و در آخرت قرار می یابد. دقیقاً همین جا عنصر هدایت و نیاز به امام مطرح می شود. و نیاز به یک سیاست دینی خاص جلوه می کند که امت را طوری از دنیا عبور دهد که به آخرت مطلوب برسد.

امام حسین علیه السلام فرمود: ای مردم! خداوند متعال دنیا را دار فنا و زوال آفرید و شما یکی پس از دیگری در آن سکنا می گزینید. کسی که فریفته دنیا شود، زیان دیده است و

۱. تاریخ الامم و الملوك، ج ۴، ص ۳۰۴. تحف العقول، ص ۵۰۷.

۲. مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۲۴۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

۳. الارشاد، ج ۲، ص ۳۵. تاریخ الامم و الملوك، ج ۴، ص ۲۵۴.

۴. تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیه و آله، ص ۵۰۷.

کسی که فریب آن را خورد، شقی است. هر کس به دنیا دل بندد، ناامید خواهد شد.  
گفتار سوم: اصول حاکم جهت مشروعیت حکومت در اندیشه سیاسی  
امام حسین (ع).

۱- نصب از سوی خداوند متعال و رسول او (ص)  
این در نظام ولایی منصوب به طور جدی مطرح است، طوری که راه‌های دیگر  
انتخاب امام، به غضب منتهی می‌شود و فاقد مشروعیت خواهد بود.  
امام حسین (ع) فرمود: خدا و رسول او، ما را برگزیدند، ولی گروهی ما را از حق مان  
بازداشتند.<sup>۲</sup>

## ۲- بیعت

بیعت، گرچه اصالتاً راهی برای مشروعیت نیست، اما در شرایطی که به هر دلیل  
امت از برکت امام منصوب، امت، محروم بودند، تنها راه باقی مانده، انتخاب از راه بیعت  
خواهد بود. در بیعت باید امت شرایطی را رعایت کنند که عبارت است از:  
الف - مشورت با عالمان امت<sup>۳</sup>؛

ب - نظارت بر اعمال امام منتخب و در صورت نیاز تجدید یا بازگشتن از بیعت.<sup>۴</sup>

ج - بیعت با کسی که شبیه‌ترین کس به امام منصوب است.<sup>۵</sup>

گفتنی است بیعت در مورد امام منصوب، به معنای شناخت امام منصوب و عزم بر  
پیروی از او است.

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵.

۲. تاریخ الامم و الملوك، ج ۴، ص ۲۶۶.

۳. کتاب سلیم بن قیس، ص ۳۲۰ به بعد.

۴. تاریخ الامم و الملوك، ج ۴، ص ۳۰۵.

۵. الارشاد، ج ۲، ص ۳۹.

خلاصه‌ای از ساختار نظام سیاسی از دید امام حسین علیه السلام در نظام ولایی منصوب



## نتیجه

گفتنی است که این نظام در عصر غیبت، عملاً، قابلیت تحقق ندارد. گرچه، همه عاشقان و دل‌باختگان به امامت و ولایت، منتظر روزی هستند، که امام و ولی‌اهلی، حضرت مهدی «عج» ظهور کنند، در آن روز، امت باید تمامی اصول حاکم بر این نظام، را رعایت کند.

## خلاصه‌ای از ساختار نظام سیاسی در نظام ولایی غیر منصوب از دید امام حسین (ع)



## نتیجه

این نظام، تنها نظام سیاسی مطلوب در عصر غیبت است.

مسلمانان باید در بر تو تعالیم حسینی، که برخاسته از اسلام ناب است. امت واحد خود را سامان ببخشند و زمام امر و رهبری امور خود را به امامی شایسته، که از شرایط لازم و کافی برای رهبری امت اسلام است، بسپارند.

گرچه تحقق این نظام، مقصد اعلامی حکومت دینی نیست، لکن مطلوب‌ترین

شکل حکومت دینی است که در زمان غیبت، می‌تواند وجود داشته باشد.

## منابع

- ۱- ابن جرير الطبري، تحقيق: نخبة من العلماء الاجلاء، تاريخ الامم و الملوك، بيروت، موسسه الاعلمي.
- ۲- ابن شعبه الحراني (قرن چهارم)؛ تحقيق: علي اكبر غفاري؛ تحف العقول عن آل الرسول ﷺ، ج ۲، قم، موسسه النشر الاسلامي التابعة لجماعة المدرسين، ۱۴۰۴ هـ.ق.
- ۳- ابن شهر آشوب، ۵۸۸ هـ.ق؛ مناقب آل ابی طالب، التحقيق: لجنة من اساندة النجف الاشرف؛ نجف، مطبعة الحيدرية، ۱۳۷۶ هـ.ق ۱۹۵۶ م.
- ۴- ابن طاووس (علي بن موسى بن الطاووس الحسني) متوفى ۶۶۴ هـ.ق؛ اللهوف في قتلى الطفوف، ج ۱، قم، المطبعة مهر.
- ۵- ابن كثير (الحافظ ابی الفداء اسماعيل بن كثير الدمشقي) متوفى ۷۷۴ هـ.ق؛ تحقيق: علي شيري؛ البداية و النهاية؛ ج نخست؛ بيروت، دار احياء التراث العربي، ۱۴۰۸ هـ.ق.
- ۶- ابن مخنف (لوط بن يحيى بن سعيد بن مخنف بن مسلم الازدي العامدي) متوفى ۱۵۷ هـ.ق؛ التحقيق: الحاج ميرزا حسين غفاري؛ مقتل الحسين ﷺ؛ قم، مكتبة العامه للسيد شهاب الدين المرعشي النجفي، ۱۳۹۸ هـ.ق.
- ۷- ابن نما (الحلي) متوفى ۶۴۵ هـ.ق؛ مثير الاحزان؛ النجف الاشرف؛ الحيدرية النجف، ۱۳۶۹ هـ.ق. ۱۹۵۰ م.
- ۸- البحراني، الشيخ عبدالله، متوفى ۱۱۳۰؛ التحقيق: مدرسة الامام المهدي عج؛ العوالم؛ ج نخست، قم، المطبعة الامير، ۱۴۰۷ هـ.ق.
- ۹- سليم بن قيس (ابوصادق سليم بن قيس الهلالي العامري الكوفي) متوفى قرن ۱؛ تحقيق: شيخ محمد باقر الانصاري الزنجاني (نحويني؛ كتاب سليم بن قيس).
- ۱۰- الشيخ الصدوق متوفى ۳۱۸؛ التحقيق: قسم الدراسات الاسلامية مؤسسة البعثة، الامالي؛ ج نخست، قم، مؤسسة البعثة، ۱۴۱۷ هـ.ق.

- ١١- الشيخ الكليني متوفى ٣٢٩: التحقيق: على اكبر غفارى؛ ج ٣، الكافى؛ الناشر: دارالكتب الاسلاميه - اخوندى، ١٣٨٨ هـ ش.
- ١٢- المجلسى، محمد باقر متوفى ١١١١؛ بحار الانوار: ج ٣، بيروت، مؤسسة الوفاء، ١٤٠٣ هـ ق - ١٩٨٣ م.
- ١٣- الشيخ المفيد ٤١٣ هـ ق؛ تحقيق مؤسسة البيت للتحقيق والتراث؛ الارشاد فى معرفة حجج الله على العباد؛ قم، دارالمفيد.



## حکومت از دیدگاه امام حسین علیه السلام

(نگاهی به حدیث مجاری)

دکتر محمد رضا بندرچی

### مقدمه

امام شهید حضرت حسین بن علی، سید الشهداء، که با قیام جاودانه‌اش درس رادمردی و آزادگی به همه بشریت داد و لقب ثار الله را ویژه خود نمود، چونان خورشید تابان، تا ابد پرتو افشانی می‌کند. و یکی از این شعاع‌های نورانی، کلمات و سخنانی است که از آن امام برحق، برجای مانده و شیعیان، بلکه مسلمانان و شاید همه بشریت از این بیانات بهره می‌گیرند. یکی از احادیث برجای مانده از حضرت علیه السلام حدیثی است که در کتاب مشهور تحف العقول، که مجموعه‌ای نفیس از کلمات ائمه اطهار علیهم السلام می‌باشد، درج شده و به روایت «مجاری امور» مشهور است و یکی از مبانی بسیاری از اندیشوران در ضرورت ولایت فقها در امر حکومت اسلامی و اثبات آن، این روایت مشهور می‌باشد. ما در این مقال، با ذکر متن حدیث و بررسی سندی آن، برداشت‌های خود را در مورد آن ذکر می‌نماییم. از روح قدسی آن ولی معصوم علیه السلام در این کار مدد می‌جوییم.

### الف) متن کامل حدیث و ترجمه آن

حضرت سید الشهداء علیه السلام در بخشی از یک خطابه که درباره امر به معروف ایراد فرموده است، گروهی از علمای اسلامی را که به علت سهل انگاری و سازش کاری با

دستگاه حاکمه زمان، به وظیفه دینی خویش عمل نمی نمایند و بدین علت، اموری که باید به دست علما انجام گیرد، در اختیار دولت های ستمگر قرار گرفته و دیگران حق حاکمیت را که قاعدتاً باید از آن دانشمندان اسلام باشد، غصب کرده اند، ملامت و سرزنش کرده و چنین می فرمایند:

«و انتم اعظم الناس مصیبة لما غلبتم عليه من منازل العلماء لو كنتم تشعرون. ذلك بان مجاری الامور و الاحكام على ایدی العلماء بالله»<sup>۱</sup> الامناء على حلاله و حرامه. فانتم المسلوبون تلك المنزلة وما سلبتكم ذلك الا بتفرقكم عن الحق و اختلافكم في السنة بعد البينة الواضحة<sup>۲</sup>. ولو صيرتم على الاذى و تحملتكم المؤرنة في ذات الله كانت امور الله عليكم ترد و عنكم تصدر و اليكم ترجع، و لكنكم مكنتم الظمة من منزلتكم و اسلمتم امور الله في ایدیهم، يعملون بالشبهات و یسیرون في الشهوات، سلطهم على ذلك فراركم من الموت و اعجابكم بالحیاء التي هي مفارقتكم فاسلمتم الضعفاء في ایدیهم فمن بین مستعبد مقهور، و بین مستضعف على معیشة مغلوب...»

مصیبت و بی چارگی شما [علما] از همه مردم بیشتر است، زیرا مقام علما [رهبری و حکومت] را با زور از دستتان گرفتند، ولی شما هیچ توجهی به آن ننمودید،

۱- منظور از «علما بالله» دانشمندانی اند که شناخت کامل بشری به خداوند دارند و در این مورد و براساس خداشناسی و اجرای احکام او، امور مردم را به دست می گیرند و این، همان فقیه جامع الشرایط است که در السنة فقهی مشهور است، زیرا مراد از واجد شرایط بودن، داشتن ایمان و عدالت واقعی است و ممکن است تعبیر حضرت (ع) از فقهای جامع شرایط، با لفظ «علما بالله» اشاره به آیه شریفه: ﴿انما یخشی الله من عباده العلماء﴾ (سوره فاطر - آیه ۲۸ باشد).

به عبارت دیگر، از میان مردم فقط علمای الهی اند که از خدا می ترسند، چرا که آنان خدا را خوب شناخته و او را در همه احوال، مراقب اعمال خود می دانند، لذا در تمامی حرکات و سکنات خود، خدا را مد نظر قرار داده و از پیروی هوای نفس و خواسته های نفسانی دوری می کنند. بدین دلیل است که فقط اینان شایسته اند تا زمام امور مسلمانان را به دست گیرند. امام حسین (ع) در این مورد می فرماید: «مجاری الامور و الاحکام على ایدی العلماء بالله». و اما احتمال این که منظور از «علما بالله» خصوصاً ائمه اطهار (ع) باشد، مورد قبول نیست، زیرا اولاً: سیاق کلام امام (ع) چنین احتمالی را نفی می کند. ثانیاً: طرف خطاب حضرت در ابتدای سخنانش، گروهی از علمایند که به وظایف خود عمل نکردند و در جای دیگر از علمای شایسته بحث می کند، در حالی که ائمه اطهار هیچ گاه مناسب این عتاب و خطاب ها نخواهند بود.

۲- ظاهراً منظور امام (ع) مسئله خلافت اهل بیت (ع) است، چرا که در صدر اسلام موضوعی روشن و جزء سنت رسول خدا بوده است.

درحالی که جریان امور [کشور اسلامی و مردم مسلمان] و احکام آن باید به دست علمای الهی [که در این مورد با دستورات خدا انجام وظیفه می کنند] باشد، آن ها که امین بر حلال و حرام خدا می باشند. ولی [متأسفانه] این مقام و منزلت از شما سلب شده است و این نبود، مگر به علت دوری شما و انحرافات از راه حق و اختلافان در سنت رسول الله ﷺ با آن همه وضوح و روشنی اش [البته شایسته نبود در چنین مطلب روشن و واضحی اختلاف کنید] و اگر شما به خاطر خدا مشقت ها را صبر و تحمل نموده بودید، زمام امور الهی به دست شما می بود و احکام از طرف شما صادر می شد و نتیجه اش نیز به خودتان باز می گشت، ولی شما خودتان، راه ستمگران را باز نمودید و مقام و منزلت تان را به آن ها سپردید و کارهای الهی را به ایشان واگذار کردید، تا آن جا که اینان بدون پروا در شبهات [از روی حدس و گمان] عمل می کنند و راه شهوت رانی را پیش گرفتند و البته علت سلطه اینان چیزی جز فرار شما از مرگ و دل بستگی تان به زندگی و لذت های آن که حتماً هم از شما جدا خواهد شد، نیست. شما ضعیفان و بی چارگان را به دست آنان سپردید، تا آن که برخی را به بندگی و عبودیت خود درآوردند و برخی را نیز ضعیف کردند و در تنگنای زندگی قرار دادند...».

### ب) بررسی سندی حدیث

این روایت شریف در صفحه ۱۸۸ جلد سوم کتاب مستدرک الوسائل از باب ۱۱ ابواب صفات قاضی، حدیث ۱۶ درج شده و در صفحه ۱۶۹ کتاب تحف العقول نیز ذکر شده است.

مؤلف این کتاب شریف، «ابو محمد حسن بن علی بن الحسین بن شعبه حرانی» از بزرگان دانشمندان قرن چهارم قمری و معاصر با عالم جلیل القدر «شیخ صدوق» (م. ۱۲۸۱ ق) می باشد. وی از مکانت والایی در بین علمای امامیه برخوردار است، به طوری که هر کس که شرح حال او را نگاشته است، از وی با تجلیل و عظمت یاد نموده. ولی

متأسفانه به دلایلی که معلوم نیست، در تدوین احادیث تحف العقول از ذکر اسناد آن‌ها خودداری کرده و آنان را به صورت مُرسله ذکر نموده است؛ یعنی واسطه‌های بین خود و ائمه اطهار (ع) را نقل نکرده تا بتوان در احوال راویان احادیث دقت نمود. از آن جا که مؤلف از شخصیت‌های مهم علمی و عملی شیعه است، روایات کتابش مورد قبول جمعی از فقها قرار گرفته است. خود مؤلف در کتابش چنین می‌گوید:

من اسناد احادیث را به خاطر رعایت اختصار حذف کردم و بیشتر آن‌ها را از طریق سماع از بزرگان به دست آورده‌ام...

لذا از طریق اعتماد به شخص حُرّانی، ممکن است به احادیث مذکور در کتابش نیز اعتماد نمود و تصمیم قاطع در این باره، به فقیهی مربوط است که قصد اجتهاد در این زمینه را دارد.

نویسنده در صفحه ۱۶۹ همین حدیث را به مولا امیر المؤمنین علی (ع) نسبت داده، ولی با دقت بیشتر در متن کامل حدیث، انتساب آن به امام حسین سید الشهداء (ع) صحیح‌تر خواهد بود.

### ج) بررسی فقهی مفاد حدیث شریف

از بیانات امام (ع) به خوبی به دست می‌آید که اداره امور کشور اسلامی باید به دست «علماء بالله» یعنی علمایی که در اداره امور مردم، به جنبه الهی آن توجه دارند، صورت گیرد.

«مجارى الامور والاحکام على ایدی العلماء بالله»

گردش امور کشور و صدور احکام باید به دست علمای الهی باشد.

سپس حضرت در کلمات بعد اشاره می‌کند که: اگر شما (علماء) صبر می‌کردید و به مبارزه ادامه می‌دادید، هر آینه اداره ملت اسلامی به شما ارجاع می‌شد و تصمیم‌گیری درباره آن و صدور فرمان حکومت از جانب شما صورت می‌گرفت و نتیجه‌اش به شما گزارش می‌شد...

از این بیانات، با کمال صراحت به دست می‌آید که ریاست بر مسلمانان و حکومت اسلامی تنها شایسته رهبران الهی است، زیرا حکومت خدا جز از این طریق، عملی نیست.

نتیجه آن که، حکومتی که دولت‌ها بر ملت‌های مسلمان با زور و غلبه برقرار کرده‌اند، حق مسلم علمای الهی است و این، همان مفهوم «ولایت فقیه» می‌باشد. از دیدگاه سید الشهدا، دو نوع حکومت و دولت در میان مسلمانان حاکم می‌باشد:

۱- حکومت جائزین: حکومت جهل و شهوت و بتدکشین ضعیفان و سلطه غاصبانه بر امت!

۲- حکومت علمای الهی: حکومت علم و عدالت و دستگیری از ضعیفا که حکومت الله است.

مسلمان نهضت درخشان کربلای سید الشهدا (ع) برای سرنگون کردن حکومت طاغوت و برپا داشتن حکومت الله بود.

د) برداشتی دیگر از حدیث شریف (همزمانی ولایت امام (ع) و فقیه)  
از سخنان سید الشهدا (ع) چنین بر می‌آید که ولایت فقها حتی در زمان امام معصوم نیز ثابت است، چرا که ایشان خطاب به علمای عصر خود می‌فرماید:  
«فانتم المسلوبون تلك المنزلة و ما سلبتم ذلك الا بتفرقكم عن الحق...»  
جریان حکومت باید به دست شما می‌بود، ولی شما خودتان با سهل انگاری و اختلاف آن را از دست دادید.

یعنی امام (ع) این حق را به علمای زمان خود هم داده است.  
سؤال: ولایت معصوم (ع) بر همه ولایت‌ها اولویت دارد، پس چگونه فقیه و عالم بالله می‌تواند همزمان با امام معصوم صاحب حق حکومت باشد؟

در پاسخ باید گفت: وجود هر دو نوع این ولایت محذور علمی و عقلی ندارد، چرا که ولایت فقیه در طول ولایت امام (ع) است، نه در عرض آن و به عبارت دیگر، ولایت فقیه

از فروغ ولایت معصومین علیهم السلام می‌باشد، منتهی هر دو در یک زمان قابل اعمالند. بدین ترتیب، حکومت اسلامی نیز همانند سایر حکومت‌های عرفی باید هم دارای مرکزیتی باشد که در زمان حضور امام علیه السلام با شخص معصوم خواهد بود و علاوه بر آن، دارای حکومت‌های محلی که زیر مجموعه حکومت مرکزی‌اند، نیز هست. این حکومت‌های فرعی به دست علما و فقه‌های معتمد معصوم اداره خواهند شد. اما در زمان غیبت امام علیه السلام فقیه اعلم و آگاه به زمان، به نیابت معصومین علیهم السلام، رهبری کل حکومت را بر عهده می‌گیرد و سایر مؤمنین شایسته در مناصب فرعی انجام وظیفه خواهند کرد تا در مجموع، حکومت الهی برگزار شود. بدیهی است فقیه حاکم می‌تواند بخشی از وظایف و حقوق حکومتی را به طریقه اذن یا وکالت به افراد مورد وثوق و مؤمن واگذار کند. در حقوق موضوعه ما، در بند آخر اصل ۱۱۰ قانون اساسی صراحتاً به این موضوع اشاره شده است و در واقع یکی از مبانی فقهی اصل پنجم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، حدیث شریف مزبور است.

#### هـ) دلالت حدیث بر ولایت رهبری، ولایت فتوا، ولایت قضا

با استفاده از مبانی فقهی و قانونی، می‌توان برای رهبر جامعه اسلامی سه نوع ولایت قائل شد:

- ۱- ولایت رهبری: یعنی امور کلی و سیاست‌های کلان جامعه بر عهده رهبر است (مفاد اصول ۱۱۰ و ۱۰۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران)؛
- ۲- ولایت فتوا: بیان احکام و دستورات دینی در امور شخصی و روابط خصوصی مردم بخشی از وظایف رهبران الهی جامعه است؛
- ۳- ولایت قضا: دادرسی و رفع خصومات باید به دست کسانی صورت گیرد که عالم به احکام اسلامی بوده و واجد شرایط عدالت و تقوا هم باشند (مفاد بند ۶ فراز ۶ اصل ۱۱۰ و ۱۵۷ قانون اساسی).

کلیه امور مزبور از جمله کارهای لازم برای اداره حکومت و جامعه بوده و جزء مجاری امور بوده که می‌توان از آن به «امور جاریه» تعبیر نمود؛ یعنی امور جاریه باید به دست علمای الهی باشد. پس رهبری، فتوا و دادرسی، هر سه از شئون امام (ع) و در غیبت وی، از شئون فقیه است.

### نکته

حدیث شریف، تنها قادر به اثبات اختیارات کلی فقها و رهبری آنان است، ولی نحوه مشروعیت حکومت و به جریان انداختن کارها و همچنین نحوه استنباط احکام فقهی و یا چگونگی دادرسی از آن به دست نمی‌آید، بلکه باید تفصیل این امور را از دلایل دیگر و قواعد مقرر شرعی استنباط نمود. لذا جواز و یا عدم جواز تصرف در اموال و غیره به عنوان حکم اولی یا ثانوی، باید با دلایل دیگر ثابت شود و اثبات آن از عهده این حدیث خارج است و بدیهی است کلیه اموری که در مشروعیت آن تردید وجود داشته باشد، نیاز به استنباط فقیه - که خود اهل فن و خیره است - دارد.

### نتیجه

به موجب حدیث شریف، فقیه جامع الشرایط دارای دو منصب سیاسی و مذهبی خواهد بود، ولی دامنه و حوزه و اطلاق و تقیید آن، به بررسی دلایل دیگری نیازمند است.





## بازنمایی دو الگوی قدرت در حادثه کربلا

بهرام جاویدان

### مقدمه

«اقتدار» و «قدرت» به مثابه مهم‌ترین متغیری است برای هر جامعه‌ای که خواهان استقلال، عزت و هویت جداگانه‌ای از بقیه جوامع و گروه‌هاست. گویا در نظر چنین جامعه‌ای، این متغیر از زیربنایی‌ترین مبانی و شرط اساسی پیشرفت و توسعه معنوی و مادی آن محسوب می‌شود. وانگهی، در علم سیاست، از این متغیر به عنوان اصطلاح و مفهومی خاص که نفس حکومت بر آن است یاد شده است.<sup>۱</sup>

در این صورت «قدرت» و «اقتدار» را مجموعه عواملی گویند که موجب می‌شود فرد یا گروهی فرد یا گروه دیگر را به اطاعت وادار نماید که در اندیشه توحیدی این مجموعه عوامل به خدا ارتباط داده شده و او فعال مایشاء است.<sup>۲</sup>

«ماکس وبر» جامعه‌شناس و دانشمند علوم سیاسی، «قدرت» را این‌گونه

تعریف می‌کند:

۱. سید محمد، هاشمی؛ حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۲، (مجمع آموزش عالی قد، زمستان ۱۳۷۴)، ص

۳.

۲. عباسعلی، عمید زنجانی، مبانی اندیشه سیاسی اسلام (مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، بهار ۱۳۷۹)، ص

«قدرت عبارت است از امکان تحمیل اراده یک فرد بر رفتار دیگران».<sup>۱</sup>

در این جا به گوناگونی و تنوع قدرت در این حد اشاره می‌کنیم که همه قدرت‌ها را می‌توان در سه محور طبقه‌بندی کنیم.

الف) قدرت کیفر دهنده؛

ب) قدرت پاداش دهنده؛

ج) قدرت شرطی.

وجه مشترک قدرت کیفر دهنده و قدرت پاداش دهنده، این است که تسلیم شونده به تسلیم خود واقف است. در مورد نخست، به دلیل اجبار است و در مورد دوم، حساب پاداش را می‌کند، اما قدرت شرطی برخلاف این دو، با تغییر اعتقاد فرد اعمال می‌شود.<sup>۲</sup> در ادامه این گفتار، لازم است به اختصار به منابع اصلی قدرت اشاره کنیم، به طور کلی سه پدیده اساسی موجب دسترسی به قدرت می‌شود:

۱- شخصیت؛

۲- مالکیت؛

۳- سازمان.<sup>۳</sup>

در این جا به دلیل سنجیت موضوع پژوهش با دو عنصر قدرت و شخصیت، به این نکته اشاره می‌شود که: معروف‌ترین چهره‌های قدرت شخصیتی در تاریخ ادیان؛ یعنی حضرت موسی (ع)، عیسی (ع) و پیامبر گران قدر اسلام (ص) و امامان معصوم (ع) از جمله امام حسین (ع) و هم‌چنین شخصیت‌هایی، همچون: کنفوسیوس، بودا، ارسطو و افلاطون نه به قدرت بدنی خود متکی بوده‌اند و نه شخصاً به قدرت کیفر دهنده متوسل می‌شده‌اند. خصوصیات غیر علنی‌تر آن چنان توانایی و قدرتی به آنها می‌داد که باعث

۱. نقل از گالبرایت، جان کنت؛ آنا تومی قدرت، ترجمه: مهاجر، محبوبه؛ سروش، ۱۳۷۱، ص ۸.

۲. همان، ص ۱۰-۱۱.

۳. همان، صص ۱۱-۱۲.

می‌شود صدها میلیون نفر پیرو، مطیع آنها شود.<sup>۱</sup> پرداختن به موضوع قدرت و اقتدار در این پژوهش، نوعی تتبع است که هدفش، نه بسط معلومات، که کشف مجهول‌ها است. لذا از چنین تتبعی خصوصاً درباره موضوعی با چنان اهمیت عملی نباید دست شست.

همه استنتاج‌هایی که از قدرت می‌شود، خود نیز می‌توانیم آنها را به تمامی قراین تاریخی تعمیم دهیم و در عین حال، نتیجه‌گیری‌های به‌عمل آمده را در برابر شواهد امروزی سنجید. می‌توان در تشریح قدرت نشأت گرفته از نظام اموی، این نکته را یادآور شد که حاکمیت یزیدی برخوردار از قدرتی است که در کالبدشناسی قدرت به آن قدرت کیفر دهنده گفته می‌شود. قدرت کیفر دهنده رابطه‌ای دیرینه و دیرپا با تنبیه بدنی، تخریب شخصیت، حبس و توقیف و تحمیل شرایط سخت زیستی، ایراد ضرب و جرح، قطع عضو و سایر شکنجه‌های عجیب و غریب و یا مرگ همراه است.<sup>۲</sup>

با این حال، ویژگی‌های روان‌شناختی انسان به گونه‌ای است که در درازمدت قدرت کیفر دهنده را برنمی‌تابد. جوامعی که براساس سازمان و نظام کیفردهنده اداره می‌شوند، مترصد فرصت‌هایی‌اند که اختیار و آزادی به غارت رفته خویش را بازیابند. با نهادینه شدن آزادی در جوامع بشری، قدرت‌های کیفر دهنده و پاداش دهنده که تسلیم‌پذیری انسان را طالبند. پی در پی مشروعیت‌شان مورد تردید واقع می‌شود و قدرت‌های شرطی و شخصیتی امکان حیات می‌یابند.<sup>۳</sup> در تقابل دو الگوی قدرت در واقعه عاشورا، این تاریخ است که حکم نهایی را صادر نمود. هر روز که از این واقعه تاریخی می‌گذرد، شخصیت تابناک حماسه‌ساز عاشورا، تابنده‌تر می‌شود و بر میزان محکومیت نظام‌های سازمان یافته براساس قدرت کیفر دهنده، افزوده می‌شود.

روی هم رفته «در اسلام از هر سه ابزار قدرت بهره گرفته می‌شود؛ به همین دلیل

۱. قدرت، انسان، حکومت؛ مهدی، مطهرنیا؛ بی‌تا، ۱۳۶۸، ص ۱۹۴.

۲. کالبرایت، جان کنت، همان، ص ۱۸.

۳. همان منبع، ص ۲۴.

پیامبر اکرم اسلام در یک جا بشیر و نذیر لقب می‌گیرد. «و ما ارسلناک الا مبشراً و نذیراً»<sup>۱</sup>

و در جای دیگر خداوند به پیامبرش دستور می‌دهد تا با مردم با ادله متقن و سخنان حکیمانه و عالمانه رو به رو شود؛ آن جا که می‌فرماید:

«ادع الی سبیل ربک بالحکمه»<sup>۲</sup> و همان گونه که در برنامه‌های تمامی انبیاء به این سه ابزار اشاره می‌شود: «لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط و انزلنا الحديد فیه بآس شدید»<sup>۳</sup>

برای انسان‌های لجوج و عنود نیز، آهن گذاشته در نظر گرفته شد تا آنانی که به جای گام برداشتن در سیر فطرت و حق مانع رشد و تعالی جامعه و دیگر انسان‌ها می‌گردند... به سزای اعمال غیرانسانی خود برسند.<sup>۴</sup> البته - همان گونه که اشاره رفت - چون اصولاً منطق اسلام منطق پند و موعظه و تشویق است در ابتدا از دو ابزار تشویق و اقناع استفاده می‌شود و در آن هنگام که استفاده از آن دو ابزار بی ثمر باشد، بنابر فرمایش مولا علی (ع) استفاده از شمشیر و گلوله به عنوان آخرین دارو تجویز می‌گردد.<sup>۵</sup> و از گهی، همان گونه که در این پژوهش بررسی شده است، این منطقی قرآنی است که سالار شهیدان (ع) نیز از آن تبعیت نمود.

### خداوند می‌فرماید:

«محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار...»<sup>۶</sup>

محمد (ص) فرستاده خداست و آنان که با اویند، سخت گیرانند بر کافران...

۱. سوره بنی اسرائیل، آیه ۱۰۵.

۲. سوره نحل، آیه ۱۲۵.

۳. سوره حدید، آیه ۲۵.

۴. عیسی، ولایی؛ مبانی سیاست در اسلام (سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ۱۳۷۷) ص ۲۰-۲۱۹.

۵. همان، ص ۲۳۰.

۶. سوره فتح، آیه ۲۹.

توجه به تمایز میان دو الگوی قدرت در حادثه کربلا که هرطرف جهان‌بینی و ایدئولوژی خاص خود را دارد، توجه به رویارویی و برخورد دو جناح مختلف با منطق‌ها و عملکردهای متفاوت است:

در یک سو، جناحی است با تعداد کمی رزمنده و با کمترین ابزار مادی قدرت، اما مجهز به سلاح ایمان و قدرت معنوی که حرکت و تلاشی شگفت‌انگیز را علیه ظلم و احجاف طرف مقابل سامان می‌بخشد.<sup>۱</sup> این جبهه حق‌نبردش یادآور نبرد هابیل، ابراهیم، موسی، محمد ﷺ و... علیه طاغوت زمان است، و همان جناحی است که درصدد تحقق حاکمیت خداوند بر تمامی جوانب هستی و زندگانی بشر است.<sup>۲</sup> از طرف دیگر، جناحی به مقابله ایستاده است که جز سودای حاکمیت بر دیگر انسان‌ها و اقناع امیال نفسانی خود چیز دیگری در سر ندارد.<sup>۳</sup>

اولی چون جهان‌بینی‌اش توحیدی و اسلامی است، محدودیت نمی‌شناسد و نیز به دلیل این که چون می‌خواهد برای همیشه زنده و جاودان بماند، فراتر از زمان و مکان می‌اندیشد. در حالی که دومی، چون جهان‌بینی‌اش مادی و این‌جهانی است حوزه اندیشه‌اش محدود به همان ظرف زمانی و مکانی می‌باشد که زندگانی نکبت‌بار خود را در آن گذرانده است.<sup>۴</sup>

اهداف امام حسین علیه السلام که همان اهداف مشترک نهضت‌های توحیدی است، عبارتند از: غلبه یافتن حق بر باطل، تحقق امر به معروف و نهی از منکر، اصلاح امت و تأمین قدرت، استقلال و عزت موحدین، احیای عدالت اسلامی و در یک کلام تحقق اسلام راستین.

۱. سید علی، فرحی؛ بررسی و تحقیق، بی‌آمون نهضت حسینی، (دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸) ص ۲۱۶.  
۲. استاد مطهری، مجموعه آثار (۱۷)، حماسه حسینی، (انتشارات صدرا، ۱۳۷۸، ص ۳۹)، سید علی، فرحی؛ همان، ص ۲۴.

۳. فرحی، همان، ص ۳۰.

۴. همان، ص ۴ - ۵۲۳.

با توجه<sup>۱</sup> به آنچه که گفته شد، می‌توان تصویری از تقابل دو جبهه درگیر در کربلا به ترتیب ذیل ارائه نمود:

۱- خط امامت امام حسین (ع) همچون خط امامت سایر امامان (ع) بر مسیری روشن و مبتنی بر نوبت پیامبر (ص) قرار داشت که روشن بخش آن قرآن بود (امامت انتصابی)؛ اما سیر خلافت امثال یزید اساسش بر عصب و بر مسیرهایی مبتنی بود که ابتدائاً در جهت مقابله با خاندان پیامبر (ص) بر از ظلمت و تاریکی واقع شد (تعیین خلیفه توسط شورا، انتخاب و...) مسیری که قرن‌ها امت اسلامی را در بالاتکلیفی قرار داد.<sup>۲</sup>

۲- نوع جهان‌بینی حاکم بر سپاه امام حسین (ع) جهان‌بینی ناب اسلامی است. امام حسین (ع) و یارانش با داشتن تصویری روشن از هستی با تمام جوانیش و با اعتماد کامل به آفریدگار خود قیام کردند. در مقابل جهان‌بینی حاکم بر سپاه یزید، بیانگر تصویری جزئی نگر، ناقص و مبهم از هستی که افق دید آنها فقط تا محسوسات این عالم است.<sup>۳</sup>

۳- آرمان و اهداف نهفته در نهضت امام حسین (ع) اسلامی است، که همان بنا به تصریح آن حضرت هدفش از قیام امر به معروف و نهی از منکر، اصلاح امت، احیای سنت جدش و به طور خلاصه تحقق اسلام راستین است. اما آرمان‌ها و آرزوهای سپاه یزیدی، این جهانی و دست یافتن به حاکمیت دنیوی و تحقق بهشت خیالی خود در این جهان است.<sup>۴</sup>

۴- جهان‌بینی و اهداف امام حسین (ع) مستلزم منظور داشتن ایدئولوژی اسلامی است، لذا الفبای فکری امام حسین (ع) مبین بایدها و نبایدهای روشن و صریحی است

۱. بخشعلی، قنبری، فلسفه عاشورا، (دفتر بررسی‌های اسلامی سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹)، ص ۲۲.

۲. سید علی، قرچی، همان ص ۳۴.

۳. همان، ص ۵۱۹.

۴. استاد مطهری، همان، ص ۳۹، مؤسسه فرهنگی قدرت ولایت، امانت داران عاشورا در بیانان مقام معظم رهبری،

(ناشر: همان مؤسسه ۱۳۷۹) ص ۲۸.

که هرچه اسلام راستین اجازه داده انجام، و هرچه را منع کرده رد می‌نماید. برعکس، تار و پود فکری یزید و دار و دسته‌اش چون مبتنی بر جهان‌بینی ناقص و مادی آنهاست از نوع باید و نیاید‌های سودپرستانه و متقلبانه‌ای می‌باشد که رنگ و بوی شیطانی دارد و شبهه افکنانه است.<sup>۱</sup>

۵- با منظور نمودن آرمان، هدف، جهان‌بینی و ایدئولوژی حاکم بر هردو جناح می‌توان گفت منطق سپاه امام حسین علیه السلام منطق آزادی طلبی و جهاد اسلامی مبتنی بر عدالت خواهی است.<sup>۲</sup> برعکس، منطق سپاه یزید، منطق زور و تحکم است، منطقی که خود ذاتاً هدف است و بی! «و در واقع از میان دو قطب متضاد تظاهر به اسلام و تهاجم به اسلام پیش می‌رفت».<sup>۳</sup>

۶- براساس نکته بالا، چون در قیام حسین علیه السلام منطق اسلام - که عدالت و مساوات است - حاکم است، لذا با هر وسیله‌ای نمی‌توان به کسب قدرت پرداخت و یا به جنگ دشمن رفت، بلکه وسیله مانند خود هدف نیز بایستی مشروع باشد. اما در سپاه یزید، چون منطق براساس زور است<sup>۴</sup> در جهت دستیابی به قدرت با هر وسیله‌ای می‌توان به مقابله با دشمن پرداخت.

۷- از لحاظ شخصیت شناسی، جبهه امام حسین علیه السلام متشکل از دلاور مندانی بود که نمونه مسلمانان راستین در صدر اسلام بودند: افرادی مؤمن، شجاع، ایثارگر، فداکار مانند حبیب بن مظاهرها، در طرف مقابل یا افرادی بودند، همچون خود یزید و ابن زیاد اهل فسق و فجور بدون ذره‌ای ایمان قلبی و یا افرادی به ظاهر مسلمان (منافق) که فقط

۱. استاد مطهری، حق و باطل، (انتشارات صدرا، ۱۳۷۲) ص ۴۸.

۲. جواد، محمدی، پیامهای عاشورا، (مرکز تحقیقات اسلامی سپاه، ۱۳۷۹)، ص ۲۲۴-۲۲۷.  
بولتن مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما، جام عبرت، بررسی عملکرد عوام و خواص در صحنه عاشورا، (اردیبهشت ۱۳۷۹)، ص ۱۰۴.

۳. سید علی، فرخی، همان، ص ۹۴. استاد مطهری، همان، ص ۴۴.

۴. استاد مطهری، همان، ص ۹۶. سید علی فرخی، همان، ص ۲۰۶.

ظاهر اسلام را می‌خواستند و بس! مانند مغیره‌ها...<sup>۱</sup>

۸. اسلام برای گروه حق در کربلا نردبان صعود و راهی برای کمال انسانی و کسب قدرت الهی بود، ولی برای گروه باطل نردبانی جهت رسیدن به قدرت و سلطنت دنیوی و یا وسیله امرار معاش آنان.<sup>۲</sup>

۹. بنابر معیار فوق و براساس یک تحلیل درست از مفهوم قدرت، در صورتی که حامل قدرت فردی فاسد، چون معاویه یا یزید باشد هم قدرت و هم تابعین آن نیز فاسد می‌شوند. اما اگر حامل قدرت فردی صالح چون پیامبر (ص) یا امام حسین (ع) باشد، نه تنها خود فاسد نگشته بلکه هرگونه فساد و تباهی را از قدرت پاک و پیراستگی و پاکی قدسی را به قدرت زمینی نیز ارزانی می‌دارند.<sup>۳</sup>

۱۰. چون در سپاه امام حسین (ع) روح ایمانی نهفته بود، آنان دست‌یابی به قدرت واقعی و عزت اسلامی را در احساس آزادی، بالندگی و تحرک بدون ترس از مرگ و شهادت طلبی می‌دانستند.<sup>۴</sup> اما در سپاه مقابل چون روح دنیاپرستی و هوای نفسانی و ترس از مرگ حاکم بود، لذا دست‌یابی به قدرت و عزت پوشالی را در ظلم و ستم بر غیر خودها و بردگی و زبونی خودی‌ها در برابر حاکمان می‌دانستند و بس!<sup>۵</sup>

۱۱. واقعه عاشورا، برای حسینیان فرصتی طلایی برای دفاع و زنده نگه داشتن حق بود و برای یزیدیان فرصتی برای انتقام و آرامش خاطر روح ابوسفیان و ابوجهل‌ها و شکست خوردگان در جنگ بدر.<sup>۶</sup>

۱۲. امام حسین قیام کرد، تا سرمشق و الگویی برای آیندگان باشد، تا در مبارزه برای حق از قدرت پوشالی دشمن نهراسند و علیه ظلم با هر شکلی مبارزه نمایند. اما

۱. استاد مطهری، حماسه حسینی، ص ۳۵.

۲. سید علی، فرحی، همان، ص ۲۱.

۳. مهدی، مطهری، همان، ص ۲۰۲.

۴. استاد مطهری، همان، ص ۳۳.

۵. سید علی، فرحی، همان، ص ۵۱۰.

۶. همان، ص ۲۰.



یزید و گماشتگانش اساساً برای این جنگیدند که حکومت بی بنیان بنی امیه پایدار بماند، بنایی که زود از هم گسست.<sup>۱</sup>

۱۳- بعد از نهضت کربلا، مسلمانان راستین، به پاس خدمات شایان توجه امام حسین علیه السلام و یاران فداکارش ماه محرم به خصوص تاسوعا و عاشورای آن را گرامی می دارند. آنان ضمن یادآوری صحنه های دردآلود کربلا و اظهار ضجه و ناله علیه بیدادگری بنی امیه با بزرگداشت خاندان امام حسین علیه السلام و یارانش از چند نکته درس می گیرند: یکی، درس عاطفه تا ضمن دوست داشتن خاندان وحی و محبان آنان (تولی) به برکت این بار عاطفی و احساس اسلامی و انسانی از نظر<sup>۲</sup> معنوی از چنان قدرتی برخوردار شوند که علیه هرچه رنگ و بوی یزیدی دارد، با نفرت موضع گیری داشته باشند (تبری).<sup>۳</sup>

دیگری، درس عبرت<sup>۴</sup> است از، ناجوان مردی، خیانت، ظلم و ستم و محافظه کاری کوفیان و پیام جان بخش است به همه عصرها و همه نسل ها که در برابر ظالم و غاصب قدرت سکوت ننمایند و در هر زمان، مقام و موضعی که باشند با مظاهر کفر، شرک و ظلم و ستم مبارزه نمایند.

سرانجام<sup>۵</sup>، درس حماسه است که باید از قیام حسین فراگیرند، تا به برکت قدرت ایمان به اوج شجاعت و شهامت، فداکاری و شهادت که پیروزی واقعی است نائل آیند.<sup>۶</sup>

۱۴- امام حسین علیه السلام هم خواهان «اسلام حکومتی» بود؛ یعنی اسلامی که در تمام شئون فردی و اجتماعی جامعه اسلامی حاکمیت داشته باشد و هم خواهان

۱. همان، ص ۳۰.

۲. استاد مطهری، همان، ص ۳۴.

۳. جواد محدثی، همان، ص ۲۰ - ۲۱۶.

۴. جام عبرت، ص ۷.

۵. جواد محدثی، همان، ص ۲۲۷. عبرت های عاشورا (بیانات رهبر معظم انقلاب در تاریخ ۷۵/۳/۲۰). شورای حمایت از انتاگران سازمان صدا و سیما، مرداد ۷۸. آمانتداران عاشورا، ص ۷۷.

۶. استاد مطهری، همان، ص ۲۸.

«حکومتی اسلامی» بود که خود از تمامی جهات اسلامی باشد و به همین منظور قیام نمود. بالعکس، یزید خواهان اسلامی بود بدون حکومت و سیاست و از طرفی، حکومتی سلطنتی براساس رسوم جاهلیت و اشرافیت و تنها با ظاهری اسلامی.<sup>۱</sup>

۱۵- یکی از نشانه‌های حق و عجز باطل این است که طرفداران حق (حسینی‌ها) همه چیز خود را فدا می‌کنند، ولی در عین حال مسرورند. اما طرفداران باطل (یزیدها) همه چیز می‌گیرند و در عین حال از یکدیگر نفرت دارند.<sup>۲</sup>

۱۶- «باز یکی از نشانه‌های حق و عجز باطل، همین است که پویندگان حق چون در راه خدا حرکت می‌کنند؛ از این رو مانند یک روح در چند بدن پیش می‌روند و در هاله‌ای از صدق و صفا همکاری، بلکه فداکاری می‌کنند. و پیروان باطل در عین سماجت در مبارزه با پیروان حق، خود در هاله‌ای از تفرق و نفرت از هم‌دیگر به سر می‌برند.» چنین است نفرت یزید از ابن زیاد، نفرت ابن زیاد از ابن سعد و بالعکس و...<sup>۳</sup>

۱۷- در سپاه یزید اکثریتی با روحی ضعیف قرار دارند که در عین نفرت از یزید دلشان با حسین (ع) ولی زبان و سلاحشان علیه اوست. برعکس سپاه اندک امام حسین، همچون روحی واحد و با عزت همه یک دل و یک صدا در کنار آن حضرت علیه یزید قیام می‌نمود.<sup>۴</sup>

۱۸- امثال معاویه و یزید جاذبه داشتند، برای جذب امثال مغیره و عمر و عاص‌ها و افراد شیاد و ساده لوح (هر دو گونه) همچنین دافعه داشتند، برای دفع امثال ابوذر و مقدادها و افراد طالب حق و با ایمان؛ در حالی که جاذبه و دافعه امام حسین (ع) همچون پدر بزرگوارش در جهت جذب عناصر انقلابی و اسلامی چون حر و عمار یاسرها و دفع عناصر نامطلوب چون مغیره، ابن سعدها قرار داشت. چون اولی با تمسک به اسلام ظاهری، فقط

۱. امام خمینی، ولایت فقیه (حکومت اسلامی) (مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸) ص ۸.

۲. فرجی، همان، ص ۱۹۳.

۳. همان، ص ۴ - ۱۹۳ و ۴۳۰.

۴. همان، ص ۴۳۰ و ۵۱۶.

به تقویت و حفظ قدرت پوشالی خود می‌اندیشید و دومی، با تمسک به اسلام واقعی، تنها به عظمت خداوند، شرافت و عزت مسلمانان و مصلحت اسلام توجه می‌نمود.<sup>۱</sup>

۱۹- چون مکتب حسین علیه السلام همانا مکتب پدر و جدش اسلام است و قرآن و سنت معصومین علیهم السلام تکیه گاهش. از آن رو، مطابقت بر آن دو، در هر حال شرط لازم است. برعکس، چون مکتب یزید مثل مکتب پدر و اجداد پلیدش براساس اسلام ظاهری و مبتنی بر هوای نفس و مادی است تکیه گاهی دارد به نام تحریف، نشر اکاذیب جعل احادیث و... که امثال ابوهریره‌ها بنا به صلاح حکومت طاغوتی بنی امیه بانی آن بوده‌اند.<sup>۲</sup>

۲۰- به عنوان رهبر نهضت «حسین بن علی علیه السلام یک روح بزرگ و یک روح مقدس است» روح که بزرگ باشد برای رسیدن هدف مقدس تن به هر زحمت و هر دردسری می‌دهد. «روح بزرگ آرزو می‌کند که در راه هدف‌های الهی بزرگ خودش کشته شود...» هنگام شهادت فزت و رب الکعبه می‌گوید: «مردن با عزت و شرافت برای او از زندگی با ذلت بهتر است».<sup>۳</sup> اما در راس جهت مقابل روحی بسیار کوچک قرارداد چون یزید با توانایی‌های بسیار ضعیف که چون کوچک است برای رسیدن به هدف دنیایی خودش تن به هر پستی می‌دهد و...<sup>۴</sup>

۲۱- مکتب حسین علیه السلام مکتب اسلام است که: «وقتی از ائمه سؤال می‌کنند که ایمان چیست؟ می‌فرمایند: ایمان با سه چیز محقق می‌شود: اعتقاد قلبی، اقرار به زبان و عمل با اعضا و جوارح. از این رو، ایمان تنها با اعتقاد قلبی یا اقرار زبانی کامل نیست، بلکه عملکرد مثبت شرط هر مسلمانی است. بنابراین، حسین علیه السلام قیام کرد تا درس حرکت و تلاش به مردم زمان حال و آینده خود آموخته باشد. درسی که تمامی جریان‌ها و

۱. همان، ص ۹۹-۱۰۲.

۲. همان، ص ۵۹، ۳۹۲.

۳. اشاره است به فرمایشی حضرت علی علیه السلام به هنگام شهادت در مسجد کوفه.

۴. «موت فی عز خیر من حیاة فی ذل» «امام حسین علیه السلام». (بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۱۹۲).

۳. استاد مطهری، حماسه حسینی، ص ۴۱؛ سید علی فرجی، همان، ص ۴۲۳.

نهضت‌های برحق شیعه و حتی تا اندازه‌ای سایر جنبش‌های مردمی از آن تبعیت نمودند. برعکس مکتب یزید مکتبی بود از نوع مکتب جبر یون قدیم و جدید (اشاعره، مرجئه و...) و پوزیتویسم اجتماعی معاصر و... که اسلام ظاهری را برای هر مسلمانی کافی می‌دانستند! اسلامی که در مقابل وضع موجود سر تسلیم فرود آورد و هرگونه چون و چرا را به خاطر مصلحت حکومت و قدرت موجود در نطفه خفه نماید<sup>۱</sup> (اسلام آمریکایی)!

۲۲- حسین بن علی (ع) با آن جان‌بازی که کرد، اسلام را تجدید حیات و درخت اسلام را با ریختن خون خود آبیاری نمود: «اشهد انک قد اقامت الصلوه و اتیت الزکاه و امرت بالمعروف و نهیت عن المنکر و جاهدت فی الله حق جهاده»<sup>۲</sup> شهادت می‌دهم که تو اقامه نماز کردی و زکات دادی و امر به معروف و نهی از منکر کردی و در راه خدا جهاد نمودی و حق جهاد را به جا آوردی».

از این رو روح امام حسین (ع) هم اسلام را جانی تازه بخشید و هم آن نفس مطمئنه تا ابد زنده و جاودان باقی خواهد ماند. اما یزید بن معاویه با آن همه جنایت‌هایی که در حق خاندان پیامبر نمود، نتوانست به هدف اساسی‌اش که همانا ریشه کن کردن اسلام واقعی است نائل آید؛ خود و خاندان پلیدش نیز برای همیشه در بستر تاریخ مدفون گشتند.<sup>۳</sup> چرا که «باطل اصلاً رفتنی است» فاذا هو زاهق.

۲۳- بالاخره کربلا میدان نبردی است که حق و باطل، علم و جهل، نور و ظلمت<sup>۴</sup>، جاودانگی و تباهی، عزت و ذلت<sup>۵</sup> در مقابل هم قرار می‌گیرند تا نشان داده شود نبوت با امامت<sup>۶</sup> و دین با عزت و اقتدار است که ره به سرمنزله مقصود و آب به لب تشنه کام می‌برد.<sup>۷</sup>

۱. استاد مطهری؛ حق و باطل، ص ۹۸؛ سید علی فرحی، همان، ص ۹-۲۸۸.

۲. مناقب الجان، زیارت‌نامه امام حسین (ع) در روز عید فطر و قربان.

۳. استاد مطهری، همان، ص ۳۴، حماسه حسینی، ص ۴۹.

۴. همان، ص ۲۸.

۵. استاد مطهری، حق و باطل، ص ۴۶، سید علی فرحی، ص ۶۷.

۶. سید علی فرحی؛ همان، ص ۳۹۶.

۷. مصطفی دل‌ساد نهرانی، نهضت حسینی (مؤسسه نشر و تحقیقات ذکر، ۱۳۷۵) ص ۵.

بنابراین «حسین مظهر عزت الهی و نهضت او قیامی برای حفظ عزت آدمی و گشودن راه تربیت حقیقی بود، تا پس از او همگان به راه و رسمش تربیت شوند و به عزت حقیقی دست یابند»<sup>۱</sup>

## نتیجه

بنابر یک تعریف اجمالی می‌توان گفت که: قدرت و اقتدار را مجموعه عواملی می‌گویند که موجب می‌شود فرد یا گروهی، فرد یا گروه دیگری را به اطاعت وادار کند که در اندیشه توحیدی این مجموعه عوامل به خدا ارتباط داده شده که او فعال ما یشاء است. وانگهی، با بررسی در تاریخ ادیان، بزرگان دین چون حضرت موسی علیه السلام، عیسی علیه السلام، پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و از جمله امام حسین علیه السلام عمدتاً به خصوصیات غیرعلنی‌تر از توانایی بدنی و نیروی غیرمادی - اعتقاد وافر به قدرت لامتناهی خداوند و نفوذ کلام در مردم (قدرت شرطی) - متکی می‌شدند که این باعث می‌شد، میلیون‌ها نفر پیرو و مطیع آنها شوند. برعکس، در جبهه باطل با چهره‌های شخصیتی چون نمرود، فرعون و... و از جمله یزید بن معاویه مواجه می‌شویم که آنها بیشتر از قدرت کیفر دهنده استفاده می‌نمودند که گویی بهره‌برداری از چنین قدرتی به حد افراط می‌رسید.

درخصوص صحنه تقابل نیروهای درگیر در کربلا، می‌توان چنین تصویری ارائه نمود: گروهی که عمدتاً به قدرت شرطی و نفوذ در ذهن مردم و بر قدرت نامحدود خداوند تکیه دارد، دارای آرمان‌ها، جهان‌بینی، ایدئولوژی و منطق خاصی است که در کنش و واکنش‌هایش نسبت به نیروهای خود و هم‌نیروهای طرف مقابل (باطل) تنها و تنها به تعالیم اسلام راستین توجه دارد و بس.

اما در مقابل گروهی دیگر قرار دارد که عمدتاً به قدرت تنبیهی و قدرت فردی تکیه دارد؛ قدرتی که آرمان‌ها، جهان‌بینی، ایدئولوژی، منطق و کنش و واکنش‌هایش نسبت به نیروهای خودی و صحنه مقابل (حق) هرچند با ظاهر اسلامی اصولاً رنگ و بوی مادی و این جهانی دارد.

ماحصل کلام این است که: اولاً عزت و اقتدار حقیقی مخصوصی خداست که او آن را به اولیای برحق دین و مؤمنان خود هم ارزانی می‌دارد؛

۲- عملاً نیز در تقابل دو طرف درگیر در حادثه کربلا طرفی که براساس اسلام راستین با همه جوانبش عمل می‌کند، به رغم شکست ظاهری پیروز و با عزت خواهد بود؛ و این تاریخ است که چنین ادعایی را با ثبت نهضت‌ها و انقلاب‌های شیعی. متأثر از نهضت مقدس کربلا اثبات نموده است.

## عاشورا از اسلام تا اسلام

سید علی نظام‌زاده

### پیش در آمد

عاشورا، همچون کوهی است عظیم به وسعت تاریخ، به زیبایی جلوه الهی و به رنگ خون سیدالشهدا. قیام امام حسین (ع) مانند دشت نیست که بتوان تا انتهایش را دید و کرانه هایش را مشاهده کرد، داستان یک کوه است، از هر طرف می‌توان آن را درک کرد، می‌توان از آن بالا رفت و از جنبه‌های متفاوتش بهره برد.<sup>۱</sup> پس کربلا داستانی در دل خود جای داده است که هر چه از آن بگویی، کم گفته‌ای.

حسین (ع) فرزند دختر رسول الله (ص) که ایمان را بر مصلحت مقدم می‌داشت. او پسر علی (ع) است که شجاعت و هیبتش، دشمنان را فراری می‌داد و فرزند فاطمه (ع) است که در برابر ظلم و ستم می‌ایستد و می‌سوزد، ولی کوتاه نمی‌آید. پس باید حماسه‌ای را ایجاد می‌کرد که در تاریخ بشریت بماند و الگوی حق پرستان تاریخ باشد. او در مدینه النبی زیسته و با اسلام حقیقی، کاملاً آشنا بود، پس «جامعه اسلامی مطلوب» را می‌شناخت. اما انحراف خلافت، اشرافی‌گری‌ها، ظلم و ستم‌ها، خاموش کردن یاد و نام جدش رسول الله (ص) توهین به مادرش زهرا (ع) و سب و توهین به پدرش علی بن ابی‌طالب (ع) را دیده و شنیده بود.

۱. برای این قسمت پیش در آمد از «مقدمه کتاب «عاشورا» تألیف صفائی حائری بهره برده‌ام.

بعد از پنجاه سال پس از رحلت پیامبر، «تغییری در فرهنگ اسلام» به وجود آمد که با خود اسلام، در تضاد بود. لذا امام شرایط را مناسب دید که با قیام خود، اصلاحی عظیم در جامعه اسلامی ایجاد کند، اصلاحی که نه تنها در آن زمان و مکان، بلکه در هر عصر و مکانی، الگو و خواسته مسلمان واقعی باشد. سیدالشهدا بالاین قیام نشان داد که از اسلام تا اسلام فاصله زیادی هست، آموزه‌های دینی، یگانه است، اما برداشت‌ها متفاوت است، او خوب می‌دانست که وقتی شکل حکومتی اسلام، با روح آن در تعارض باشد، برداشت مردم عادی و تازه مسلمان‌ها از دین، جنبه طاعتی و اشرافی پیدا می‌کند و کم‌کم روح واقعی و اصیل اسلام فراموش می‌شود. پس باید یک مصلح از جان گذشته بیاید، چه بهتر که نوه رسول خدا، فرزندی خلیفه مسلمین و امام شیعیان باشد. او باید با حماسه و خون خود، تفاوت اسلام با اسلام را در تاریخ به یادگار بگذارد و با «انقلاب اجتماعی» خود، به اصلاح جامعه دینی بپردازد.

امسال که سال «عزت و افتخار حسینی» نام گرفته است، باید سال شناختن واقعی آن امام همام باشد، نه شناخت ظاهری، بلکه شناخت ارمان‌هایش، شناخت ایده‌هایش، فرهنگش و اخلاقش، او با قیامش عزت و افتخار را به اسلام بخشید و میراثش «نهضت حسینی» فراروی تمام حق پرستان تاریخ قرار دارد.

در این مقال کوتاه، سعی شده با بررسی جامعه مطلوب اسلامی و انحراف‌هایش، به قیام امام حسین و عوامل اجتماعی، فرهنگی آن نیم‌نگاهی انداخته و آثار اجتماعی آن را بررسی کنیم. تا نه این که حسین (ع) را بشناسانیم، بلکه خودمان، شیعه و وظایف شیعیان را شناخته و در رسیدن به الگوی عزت و افتخار کوشا باشیم.

### جامعه مطلوب از دیدگاه اسلام

اسلام، دینی اجتماعی است و فقط به بعد فردی انسان توجه ندارد. این دین با اصول، ارزش‌ها و هنجارهایش، و نیز اعیاد، مناسک، احکام و اخلاق اجتماعی، تک تک



مسلمانان را اجتماعی کرده و حتی احکام فردی‌اش نیز آهنگ اجتماعی دارد.<sup>۱</sup> آموزه‌های دینی، چون نص صریح قرآن، سیره پیامبر و ائمه معصوم نیز همگی بر این نکته تأکید دارند که اسلام دینی اجتماعی است.

تعالیم اسلام بر اساس مکتب و ایدئولوژی اجتماعی‌اش، ناگزیر به ایجاد جامعه‌ای می‌باشد، زیرا در جامعه‌ای که لانیسیسم یا کمونیسم حاکم است، مسلمانان نمی‌توانند زندگی اجتماعی مطابق با دستورات اسلام را اجرا کنند. پس جامعه‌ای از نظر اسلام، مطلوب و نمونه است که حاوی آداب، رسوم، ارزش‌ها، هنجارها، اخلاق اسلامی و در یک کلمه «فرهنگ اسلامی» باشد. بررسی ویژگی‌های جامعه مطلوب از دیدگاه اسلام، خود مجالی دیگر می‌طلبد که ما در این جا به گوشه‌هایی از آن اشاره می‌نماییم.

### عدالت

یکی از ویژگی‌های جامعه اسلامی، مودت و همدلی است که این امر، معلول روح عدالت، برابری و برادری موجود در اسلام است. زندگی مسالمت‌آمیز اسلامی که در قرآن تصریح شده و نیز سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در خواندن عقد برادری بین مهاجران و انصار و هم چنین سیره امام علی علیه السلام در عدالت اقتصادی و اجتماعی، همگی بر عدالت اسلامی تأکید دارند. عدالت و مساوات که از صفات خداوند تعالی است، به عنوان یکی از اصول اساسی جامعه اسلامی پذیرفته شده است. البته باید توجه کنیم که چنین عدالتی نه در زمان جاهلیت، و نه امروز در هیچ جامعه‌ای به طور کامل رعایت نمی‌شود و پس از انحراف در خلافت اسلامی نیز به افول گرایید و اشرافی‌گری و تضادهای طبقاتی و قومی جانشین آن شد.

۱. آموزه‌های دینی اسلام، به صورتی است که همراه با بعد فردی و شخصی نماز، نماز جماعت و نماز جمعه قرار دارد. و پس از اعمال فردی در ماه رمضان، عیدی جمعی به نام عید فطر قرار گرفته است.

## رواداری و اصول گرایی

احکام و ارزش های اسلامی، جامعه اسلامی را به سمتی هدایت می کند که تک تک افراد جامعه، پاسدار اصول و ارزش های اسلامی باشند و در مقابل پایمال شدن حقوق دینی و انسانی عکس العمل نشان دهند. امر به معروف و نهی از منکر و نیز احکام و اخلاق اجتماعی اسلام، مؤید این مطلب بوده و مسلمان واقعی باید در برابر جامعه مسئول و متعهد باشد.

اما در عین وجود اصول گرایی، اسلام، دین بخشش و گذشت و رواداری است. یکی از ویژگی های اسلامی است که در آموزه های دینی درباره آن تأکید فراوانی شده است. در اسلام، پذیرش دین، اختیاری است ﴿لا اکراه فی الدین﴾ اسلام احسن القول است، ولی دیگر دین ها نیز پذیرفته شده اند. در اسلام، بیعت با خلیفه نیز اجباری نیست (چنان چه سلوک امیر مؤمنان در آغاز حکومتش این گونه بود). در اسلام، در برابر دشمنان نیز روا داری هست که در مدینه النبی، و در حکومت علوی، در برابر خوارج چنین اصلی، حکم فرما بود.

بنابراین جامعه اسلامی نمونه، جامعه ای است که در عین پاسداری از اصول و ارزش ها، رواداری را نیز محترم بشمارد.

## حقوق بشر و امنیت

اسلام، دین حقوق بشر است و حقوق طبیعی و مادی و معنوی مسلمانان و غیر مسلمانان و حتی حیوانات نیز در جامعه اسلامی، محترم شمرده می شود. علی رغم، تفکر برخی اندیشوران علم حقوق مبنی بر این که مفهوم «حق»، پس از دوران مدرن ایجاد شده و دوران قبل از آن «عصر تکلیف» است، سیره ائمه معصوم ثابت می کند که در آن زمان نیز هر کس، حق انتخاب رهبر، حق آزادی در انتخاب دین، حق برخورداری عادلانه

از بیت المال و حق برابری و برادری داشته و تمامی این حقوق مهم و محترم شمرده شده. البته ممکن است که در یک حکومت به ظاهر اسلامی - مانند معاویه - این حقوق رعایت نمی‌شد، اما در ذات اسلام و فرهنگ اسلامی، توجه به حقوق جامعه جای گاه ویژه‌ای داشته و مورد تأکید ائمه معصوم بوده است.<sup>۱</sup>

یکی از حقوق اساسی و نیازهای فطری انسان «امنیت» است که با احکام و اخلاق اسلامی، تضمین شده است و با توجه به سنت اسلامی و آموزه‌های دینی، در هیچ جامعه‌ای چون جامعه اسلامی، امنیت و آرامش اجتماعی ناشی از آزادی اجتماعی به طور کامل ایجاد نمی‌شود. البته چنین امنیتی در زمان معاویه و یزید از بین رفته و تمامیت خواهی و استبداد و خفقان، جای‌گزین آن شده بود.

### حق محوری

یکی از ابعاد ایمان و جامعه اسلامی «حق محوری» و «خدا محوری» است.<sup>۲</sup> این حق محوری باعث می‌شود که خط قرمزهایی برای رفتار و سلوک هر فرد ایجاد شود و هر فرد در حیطة عمل خود، با توجه به حقوق خداوند و جامعه تصمیم‌گیری کند.

یکی از مشکلاتی که امروزه گریبان گیر غرب و تفکر سکولار و دین‌گریز شده است، مسئله پوچی جهان و نیز طغیان و یا سرگردانی در جامعه است، مثل همان مفهوم «از خود بیگانگی» الینیشن مارکس یا دیگر جامعه‌شناسان. ولی اگر فردی به خداوند و تکالیف خود در برابر او معتقد باشد، نه تنها دچار طغیان و سرگردانی نمی‌شود، بلکه زندگی

۱. یکی از مصدق تساهیل و تسامح و نیز رعایت حقوق بشر در اسلام، رفتار عادلانه امیر مؤمنان علیه السلام با خوارج بود و در عین این که آنها به آن حضرت اهانت می‌کردند و حتی نسبت کفر به ایشان می‌دادند ولی امیر مؤمنان حقوق آنها را رعایت می‌کرد و حتی به آنها فرموده بود: «لا تمنعکم مساجد الله ان تذکروا فیها اسمع، لا تمنعکم القی، عاذاً بکم مع ائمتنا، لا نقاتلکم حتی تبدؤنا از یروود شما به مساجد برای نماز خواندن جلوگیری نمی‌کنیم، تا وقتی که نزد ما هستید، از حقوق بیت المال محرومان نمی‌کنیم، با شما نمی‌جنگیم تا خودتان آن را آغاز کنید،» (سید اصغر نظام زاده، تجلی امامت، ص ۶۱۱).

۲. ر.ک: رضا رستمی زاده، جامعه مطلوب از دیدگاه قرآن و حدیث، مجله معرفت، ص ۱۰.

هدف داری همراه با خشوع در برابر خداوند، خواهد داشت.

همه این ویژگی‌ها و نیز مردم سالاری، قانون گرایی و... در اسلام و جامعه اسلامی وجود دارد و در مدینه النبی نیز با سعی و کوشش پیامبر اکرم و یارانش تا حدودی اجرا شد. اگر سیر جامعه اسلامی نبوی، تداوم می‌یافت و تا مهدی موعود، هر کدام از ائمه معصومین (ع)، جامعه و حکومت اسلامی را اداره می‌کردند، چنین جامعه‌ای را تجلی بخشیده و جهان مادی را پر از عدل و داد، معنویت و عقلانیت می‌کردند.

اما متأسفانه سیر خلافت و حکومت اسلامی، منحرف شد و با این که علی (ع) - در زمان حکومتش - با تمام وجود سعی داشت، این انحراف‌ها را جبران کند، اما دولتش دوام نیافت و چون مردم نیز به طور کامل آمادگی نداشتند، حکومت علوی تداوم نیافت و شخصی چون معاویه به خلافت اسلامی رسید، که برداشت او از اسلام و شیوه و ایده‌های او کاملاً با اسلام واقعی در تضاد بود. البته باید توجه کرد که امیر مؤمنان و سلوک سیاسی اجتماعی‌اش، در تاریخ ماندگار است و الگوی حکومت عدل علوی فراروی مسلمین جهان باقی ماند.

### تغییر فرهنگ اسلامی

هر جامعه‌ای دارای آداب، رسوم، ارزش‌ها، هنجارها، نهادها، اخلاق و احکامی است که با نام «فرهنگ» از آن یاد می‌کنند. هسته اصلی و اولیه هر جامعه‌ای فرهنگ آن جامعه است و به تعبیر جامعه شناسان، فرهنگ به مثابه هوا برای جامعه است که بدون آن حیات و تداوم ندارد. جامعه اسلامی نیز از فرهنگ اسلامی سرچشمه می‌گیرد که منبعث از سیره و سلوک نبوی و نیز واقعیت‌ها، حقیقت‌ها و موقعیت‌های خاص جامعه آن زمان عربستان است.

پیامبر اسلام (ص) با کوشش فراوان خود و یارانش توانست، فرهنگ جاهلیت که خود نوعی «ضد فرهنگ» بود را منسوخ سازد و ارزش‌ها، هنجارها، اخلاق و احکامی را در جامعه تجلی بخشد که در عین عقلانی بودن، الهی بوده و متناسب با نیازهای هر

مسلمان و انسان خردگرا در طول تاریخ می‌باشد. اما این جامعه اسلامی و این فرهنگ دینی که با همت نبوی و غیرت علوی و همراهی و مجاهدت مهاجران و انصار، شکل گرفته بود، پس از رحلت بنیان گذارش، رو به افول گرایید و از سیر اصلی اش خارج شد. نقطه آغاز تغییرات در فرهنگ اسلامی، تغییر و انحراف در ارزش های جامعه اسلامی بود که دشمنان جاهل و معاندان زیرک دست به دست هم دادند و به تغییر و انحراف در ارزش های اسلامی که عقاید عمیقاً ریشه دار در جامعه اسلامی بود، پرداختند که در این مقال به برخی از آن انحراف ها اشاره می‌کنیم.

## ۱- انحراف خلافت

اولین و مهمترین گام در تغییر ارزش ها و اصول اسلامی، منحرف ساختن سیر اصلی حکومت اسلامی بود که با «سقیفه» صورت گرفت. با این که بارها رسول اکرم ﷺ به خلافت امیر مؤمنان علیه السلام اشاره فرموده بود، اما عده ای از مهاجران و انصار در سقیفه بنی ساعده تجمع کرده و حکومت را از صراط حق و مسیر راستین آن منحرف کردند. جامعه شناسی سقیفه و علل تاریخی آن خود، مجال دیگری را می‌طلبد که به آنها اشاره کوتاهی می‌نماییم.

برخی ممکن است معتقد باشند چون جامعه آن زمان، آمادگی پذیرش عدالت، آزادی، مدارا- که در سیره نبی اکرم اجرا شده بود - نداشتند، با چنین انحرافی مقابله نکردند و حتی از آن استقبال نمودند.

عقیده دیگر این است که «سن و سال»، عامل اساسی انحراف مسلمانان بوده و چون هنوز در جامعه عرب، فرهنگ اسلامی برتری بر اسلاص تقوا و شایستگی مستحکم نشده بود، و حتی مهاجران و انصار مقابل پیامبر نیز مقاومت می‌کردند و زیر پرچم اسامه بن زید- که علی رغم جوانی از سوی رسول الله به رهبری سپاه گماره شده بود - نمی‌رفتند. پس نمی‌توانستند بپذیرند امیر مؤمنان که در آن زمان جوان ۳۳ ساله بود به حکومت اسلامی برسد.

برخی دیگر بر این عقیده‌اند که علت پذیرش سقیفه، «نخبه‌گرایی باطل» بوده است که رهبران و نخبگان جامعه، که صالح نبوده‌اند و از اسلام؛ حکومت و خلافت را می‌خواستند، این واقعه را ایجاد کردند و مردم نیز که در عمل انجام شده قرار گرفته بودند، اجازه یا جرأت اعتراض را نداشتند. البته درباره نخبه‌گرایی توضیح کافی را خواهیم داد.

به هر حال با هر دلیلی، سقیفه واقع شد و با انحراف حکومت اسلامی، در طی ۲۵ سال، تغییری در فرهنگ و ارزش‌های اسلامی، ایجاد شد که علی (ع) برای پذیرش خلافت و احیای سیره نبوی، ناچار به اصلاحی عظیم و حتی انقلابی اسلامی بود. اما دوران حکومت آن حضرت نیز به جنگ‌ها با گروه‌هایی سیری شد که در سال‌های انحراف حکومت، هویت و فرهنگ اسلامی را فراموش کرده بودند و تحمل پذیرش سیره علوی را نداشتند. دولت امیر مؤمنان بیش از پنج سال دوام نیافت و با این که ایده والگوی عظیمی برای اجتماع و حکومت اسلامی، به جای گذاشت، اما برای اصلاح کل جامعه دچار مشکل شد و پس از آن حضرت نیز دشمن دین و سنت؛ یعنی معاویه حاکم شد.

با انحراف خلافت، حکومت اسلامی که باید نماینده افکار و آرای مسلمانان و تجسم روح جامعه اسلامی باشد، تشکیل نشد و آثار و تبعات فراوانی به جای گذاشت:

۱- حاکمانی که صلاحیت کامل نداشتند - از نظر علم، تقوا، عدالت و سیاست - و با روح اصیل اسلامی بیگانه بودند، صاحب سیادت مطلق و ریاست بی قید و شرط شدند و حکومت‌هایی ایجاد شد که از حالت استبدادی خارج شده بود و تمامیت خواه - توتالیتر - گشته بود.

۲- بیت المال مسلمانان که در زمان پیامبر (ص) به طور عادلانه تقسیم می‌شد، نیز با بی‌خردی و سیاست‌های غلط، با تبعیض‌های نژادی، قومی و قبیله‌ای مواجه شد و مصارف خوش‌گذرانی - بعضی - خلفا و اشراف از آن تأمین می‌شد و نارضایتی عمومی و تضادهای طبقاتی را بیشتر می‌کرد.

۳- عصییت، جاهلیت و امتیازهای نژادی و قاملیلی که اسلام با آنها مبارزه کرده بود، دوباره از سوی حاکمان اسلامی رواج می‌یافت و بی‌عدالتی اجتماعی را نیز گسترش می‌داد. به طوری خلیفه دوم بین عرب و عجم تفاوت زیادی قائل می‌شد. و از سوی معاویه نیز این سیاست تداوم یافت و حتی معاویه به یکی از حاکمانش چنین دستور داده است: «رفتارت نسبت به عجم طبق سنت عمر باشد که سبب خواری و ذلت آنهاست. عرب‌ها از عجم زن بگیرند، ولی به آنها زن ندهند. ارث ببرند، ولی ارث ندهند. حقوق آنها را از بیت المال بسیار کم قرار بده و عجم‌ها را در مساجد در صف اول قرار نده و مناصب امامت و قضاوت را برای آنان قرار نده.»<sup>۱</sup>

۴- اخلاق حسنه، برتری بر اساس تقوا، حقوق و آزادی‌های فردی و اجتماعی محترم شمرده نمی‌شد و در برابر اعتراض‌ها و انتقادهای، تهدید، تبعید، زندان و حتی اعدام قرار داشت. علی علیه السلام مجبور به بیعت با خلیفه شد و همسرش نیز مورد اهانت قرار گرفت. عمار یاسر یار دیرینه پیامبر به علت انتقاد، مورد ضرب و شتم خلیفه سوم قرار گرفت ابذر مجاهد خستگی‌ناپذیر تبعید شد، حاکم مسلمین در کوفه، مست به مسجد رفت، دشمنان پیامبر که آنها را از مدینه تبعید کرده بود- مثل حکم بن ابی العاص - به احترام به مدینه باز گشتند، نماز جمعه از سوی معاویه در روز چهارشنبه خوانده شد، اشرافی‌گری، شراب خواری و غناو... و جای سادگی و تقوا را گرفته بود، یاران نزدیک و حتی همسر پیامبر، مقابل امیر مؤمنان جنگ به راه انداختند. و سرانجام چنان شد که از اسلام فقط نامش باقی ماند و تمام اینها معلول انحراف خلافت و حکومت نالایقان بود. امام حسین علیه السلام ثابت کرد، حکومت حق فرزندان رسول خداست که غضب شده و به انحراف رفته است.

## ۲- ممانعت از نقل حدیث

یکی از انحراف‌های دیگر در ارزش‌ها و فرهنگ اسلامی، ممانعت از نقل احادیث پیامبر در حکومت برخی خلفا بود. و به جای این که افراد عامی و تازه مسلمان با روح

۱. بزرگ: عبدالکریم هاشمی نژاد، درسی که حسین علیه السلام به انسانها آموخت، ص ۱۰

اصیل اسلامی و نیز آموزه‌های اولیه دین، آشنا شوند و از معدن ائمه معصوم بهره ببرند، نزد ابوهیره‌ها می‌رفتند و گروه مرجع جامعه اسلامی، افرادی لاابالی و منحرف و متملق گشته بودند که با تطمیع ناچیزی حاضر بودند احادیثی را به نام نبی اکرم (ص) جعل نمایند.

این سیر منع نقل حدیث از زمان خلیفه دوم آغاز شد و حتی در تاریخ ذکر شده که او دستور می‌داد تا احادیث نبوی جمع آوری شود و سوزانده شود و با این که امام علی (ع) سعی کرد که این سیاست را اصلاح کند و برخی از احادیث و روایات نبوی محفوظ بماند، اما معاویه پاره فراتر از خلیفه دوم گذاشت و با تطمیع برخی فرصت طلبان، به دست کاری در احادیث می‌پرداخت و یا حتی داستان‌های اهانت‌آمیزی به پیامبر و همسرانش نسبت می‌داد. ضمناً دستور به سب و لعن امیر مؤمنان نیز داده بود.

این رویه باعث می‌شد که احکام، هنجارها، اصول و اخلاق اصیل اسلامی، برای مردم ذکر نشود و تأسف بارتر این که سیره و سلوک اشرافی نیز به نام خلفای اسلامی مطرح می‌شد. بنابراین تازه مسلمانان از یک طرف نمی‌توانستند با اسلام اصیل و رهبران واقعی خویش آشنایی پیدا کنند و از سوی دیگر، بینش غلط و طاغوتی از اسلام را در سلوک خلفای اسلامی مشاهده می‌کردند که با روح واقعی اسلام فاصله داشت.

### نخبه‌گرایی باطل

متفکران جامعه‌شناسی و تاریخ، تغییر در ارزش‌های یک جامعه را حاصل دو حوزه در جامعه می‌دانند: یا عموم مردم و اهداف کلی عمومی تغییر می‌کند و ارزش‌ها دگرگون می‌شود- که کمتر اتفاق می‌افتد- یا عده‌ای از نخبگان و رهبران اعتقادی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، باعث انحراف یا تغییر ارزش و فرهنگ جامعه می‌شوند.

بر اساس نظریه نخبه‌گرایی (الیسیسم) در هر جامعه‌ای همانند جامعه نو پای اسلامی، به تدریج افرادی به دلایل و انگیزه‌های متفاوت، از موقعیت برجسته‌ای



برخوردار شده و در سازو کارهای اجتماعی و سیاسی نقش‌های مهمی را ایفا می‌کنند.<sup>۱</sup> این نخبگان دارای قدرت فراوانی در تصمیم‌گیری‌ها بوده و به هدایت افکار عمومی نیز می‌پردازند. بنابراین اکثریت مطلق مردم فاقد قدرت می‌باشند و اقلیت نخبه قدرت تام و کاملی دارند. اما متأسفانه به علت انحراف حکومت از مسیر الهی، نخبگان جامعه اسلامی در حقیقت نخبه نبودند و عده‌ای فرصت طلب بودند که از شرایط استفاده کرده و دارای موقعیت‌های فراوان می‌شدند. جنگ‌های امیرمؤمنان در حمله و صفین با همدین گروه‌های نخبه، اما جاهل بود، و با این که در جنگ اول به پیروزی رسیدند، ولی معاویه باقی ماند و او از این موقعیت خویش تا زمان خلافت و حکومت خود بهره می‌برد و حتی برای جانشین خود با تطمیع و تهدید نخبگان، جامعه را برای خلافت یزید آماده کرد.

امامی‌توانیم در نظریه نخبه‌گرایی قائل به دو نوع نخبه باشیم: نخبگان باطل و نخبگان حق که امام حسین (ع) و یارانش با ایفای نقش نخبگان حق توانستند تفاوت بین حق و باطل را آشکار کنند و هم چنین درس نخبه‌گرایی حق را به جهانیان داده و به انسان‌های حق مدار و خردگرا در هر عصر و مکانی بیاموزند که یا خود در گروه نخبگان حق باشند و یا طرفدار آنان باشند.

### قرائت‌های جدید از دین

به دلایلی که در بالا اشاره شد، و این که جامعه اسلامی از تعالیم و آموزه‌های اصیل اسلامی محروم شد و نخبه‌گرایی باطل در جامعه رواج یافت، به تدریج قرائت‌ها و برداشت‌هایی از اسلام مقبول افتاد که با نص صریح قرآن و اصول اساسی اسلام، منافات داشت. بازنگری، تفقه، روز آمد کردن و اجتهاد در دین از ارکان اسلام است که مهم و محترم شمرده شده است، اما اجتهاد در دین و قرائتی از آن که خود با اصول دین در تضاد باشد، در هیچ مکتب و دینی پذیرفته نمی‌شود.

سیره و روش معاویه، برداشتی جدید از اسلام بود که در سطح عالی آن، یعنی حکومت اسلامی، تجلی یافته بود و با عدالت، آزادی، تساهل و تکرر و پای بندی به اصول و ارزش ها و احکام اصلی در تعارض بود. او تجلی جدیدی از جاهلیت را با نام اسلام ارائه داد و اسلام طاغوتی را بنیان نهاد.

علاوه بر این، گروه ها و فرقه های ضاله و گمراه به نام اسلام، اعلام موجودیت می کردند که به تباه کردن اسلام اصیل منجر می شد. برای نمونه، «خوارج نهروان» که حتی خلیفه و امام مسلمین را تکفیر می کردند و یا «غلات» و کسانی که در باره ائمه معصوم مخصوصاً امیر مؤمنان غلو و بیهوده گویی می کردند و یا گروه «مرجئه» که در زمان معاویه ایجاد شد و تنها ایمان قلبی را کافی می دانستند و هر گناهی را جایز می شمردند. و احتمالاً اگر قرائت اصیل و الهی از اسلام که توسط مصلح بزرگ یعنی سید الشهدا (ع) در کربلا ارائه نمی شد، دیگر امروز نامی از اسلام باقی نمانده بود و با مکتبی تحریف شده و طاغوتی به نام اسلام به جهانیان معرفی می شد.

## ۵- انتخاب جانشین

یکی دیگر از انحراف ها در فرهنگ و ارزش اسلامی که آن را بیشتر به حکومت های استبدادی و طاغوتی شبیه می کرد، انتخاب جانشین از سوی معاویه بود که خلاف عهد نامه صلح وی با امام حسن (ع) بود.

معاویه، تصمیم گرفته بود ضمن سلب حق مردم در تعیین حاکم، جانشین خود را قبل از مرگ اعلام کند و کسی را برگزیده بود که در خمر و غنا و... مشهور بود و شعرهایش در زمینه های مشروب و میمون و... هنوز هم موجود است.

یزید ذره ای از اسلام را درک نکرده بود، ولی به صلاح دید پدرش می خواست خلیفه مسلمین و جانشین پیامبر اکرم باشد، پس حسین (ع) نمی توانست ببیند میراث جدش پس از نیم قرن از رحلت آن نبی مرسل، به تاراج می رود، او خود معتقد بود که:

«باید فاتحه اسلام را بخوانید، اگر نگهبانش فردی چون یزید باشد».<sup>۱</sup>

انحراف ها و تغییرها و تحول های منفی در جامعه اسلامی نوپا، به این پنج مورد منتهی نمی شود، ولی برای این که «آب دریا را اگر نتوان کشید، هم به قدر تشنگی باید چشید»، کوشیدیم به جنبه های اصلی این تغییرها اشاره کنیم تا اهداف قیام حسینی روشن تر و آشکارتر بررسی شود.

### ضرورت و اهداف اجتماعی نهضت حسینی

شهرت طلبی، خود خواهی، قدرت طلبی و زیاده خواهی و... به عنوان اهداف و علل هر قیامی ذکر شده، اما انگیزه جهاد اسلامی، ایمان است. کسی که مؤمن و موحد باشد، با سازش گری و بی تفاوتی کنار نمی آید، همراه با عقیده اش مجاهده می کند.<sup>۲</sup> حسین علیه السلام نیز یکی از آن مردان خداست که آرام و قرار ندارد، شرایط را مساعد می بیند و قیامش را آغاز می کند، گر چه نظرات متفاوتی درباره علم امام به شهادت وجود دارد، اما همگی اتفاق نظر دارند که او از بیعت با یزید امتناع کرد و قیامش را آغاز نمود. پس او یک انقلابی و مصلح بزرگ است و با توجه به تغییراتی که در فرهنگ اسلامی و نیز انحراف ارزش ها، مشاهده نمود، وظیفه خود دانست اقدامی مؤثر در مقابل تباهی دین انجام دهد. در این مجال به فلسفه و اهداف نهضت حسینی پرداخته می شود.

#### ۱- شهادت

قیام امام حسین علیه السلام یزید و یزیدیان با هدف شهادت آغاز شد. شهادت نه یک باختن، بلکه یک انتخاب است. شهادت غروب آزاد مرد نیست، بلکه پرده است، پرده ای که ظاهراً فرد را از دنیا دور می کند، اما او هست و در حال آبیاری و رشد جامعه است.

۱. مرتضی مطهری، حماسه حسینی، ج ۲، ص ۲۵۷.

۲. ر. ک: علی صفائی حائری، عاشورا، ص ۴۰.

اما برخی با این نظر که تنها هدف امام، شهادت باشد، مخالف بوده و معتقدند که وجود آن حضرت برای اسلام و جامعه اسلامی، قطعاً پر ثمرتر می‌بود و برای یزید نیز خطرناک‌تر. پس اگر حیاتش برای یزید و یزیدیان خطرهای زیادی نداشت، او را با توجه به موقعیت ویژه‌اش و طرفداران علوی‌اش، به شهادت نمی‌رساندند. بنابراین شهادت، هدف سید الشهدا (ع) نبوده است بلکه راهی برای رسیدن به هدف بزرگ‌تر است. شهادت متدلوژی و روشی برای رسیدن به ایدئولوژی بزرگ امام بود که حتماً بهترین و پر ثمرترین راه‌تیز بوده است. البته شفاعت نیز یکی از نتایج این راه و آن هدف است.

## ۲- تشکیل حکومت

بر مبنای این نظر، هدف امام حسین (ع) تنها تشکیل حکومت بود؛ یعنی او قیام کرد تا خلافت و حکومت را از غاصبان آن بگیرد. آن حضرت این موضوع را وظیفه الهی می‌دانست که در برابر ظالم مقاومت کند و حکومت فاسد را نابود کرده و حکومتی صالح جای‌گزین آن کند.

اما این نظر نیز با مخالفت برخی مواجه شده است، چون آن را با علم امام در تضاد می‌بینند و معتقدند که امام خوب می‌دانست که با آن یاران اندک به پیروزی نخواهد رسید، قیام و نهضت امام نیز قبل از دعوت کوفیان آغاز شد؛ یعنی پس از درخواست بیعت یزید، آن حضرت از مدینه خارج و اعلام خروج و قیام کرد. و قبل از یافتن یار و یابوری، نهضت خویش را اعلام کرد. هم چنین پس از شنیدن شهادت مسلم بن عقیل نیز به راه خود ادامه داد. پس اگر هدف آن حضرت رسیدن به حکومت بود، مبارزه با آن یاران اندک که «احتمال پیروزی» را بسیار کم کرده بود، غلط بود، چنان که پدر گران‌قدر و برادر مظلومش نیز به علت نداشتن یابوری، برای رسیدن به حکومت، قیام و نهضتی ایجاد نکردند. پس عامل اصلی قیام، ایده دیگری بوده است.<sup>۱</sup>

۱. البته برخی اندیشمندان - مؤلف شهید جاوید - معتقدند که امام از ابتدا برای حکومت قیام کرد و احتمال پیروزی

## ۳- عدم بیعت

برخی دیگر بر این عقیده‌اند که به علت شخصیت منفی و نا صالح بیزید، و نیز زیر پا گذاشتن عهدنامه صلح امام حسن (ع) با معاویه که تعیین جانشین ممنوع شده بود، پس خلافت او با عکس العمل شدید امام حسین (ع) مواجه شد و آن حضرت تصمیم گرفت برای این که تمامی مسلمین از اسلام ناامید نشوند و نیز فرهنگ اسلامی به طور کامل محو نگردد، با بیزیدین معاویه بیعت نکند، و چون از بیعت امتناع کرده بود و نمی‌خواست با چنین شخصیتی همکاری کند، پس قیام خویش را آغاز نمود.

البته اشکال‌هایی متوجه این عقیده است که امام می‌توانست مانند دیگر یاران پیامبر و امیرالمؤمنین، بیعت نکند و گوشه‌گیری و عزت را انتخاب نماید. ولی می‌توان به طور کلی عدم بیعت را به عنوان یکی از علل جنبی نهضت کربلا بر شمرده که سید الشهداء (ع) ذلت و خواری و بیعت با ناصالحان را نپذیرفت.

## ۴- امر به معروف و نهی از منکر

در جامعه‌شناسی، مفهومی به نام «هنجار» وجود دارد که به معنای بایدها و نبایدهای آن جامعه می‌باشد. هر جامعه‌ای مملو از این بایدها و نبایدهای اخلاقی و اجتماعی است که تک تک افراد جامعه باید آنها را محترم شمارند و طبق آنها رفتار نمایند، تا ناهنجار و منحرف تلقی نشوند. دین نیز به علت ایده و فرهنگی که دارد، دارای هنجارهای فراوانی است که برای حفظ و بقای دین و جامعه دینی باید این هنجارها حفظ شوند، یکی از راه‌های حفظ هنجار دینی، امر به معروف و نهی از منکر است، در نظام اعتقادی اسلام، امر به معروف و نهی از منکر جای گاه ویژه‌ای دارد که بدون فهم دقیق و صحیح آن، نمی‌توان مقام آن را در قیام امام حسین (ع) دریافت.

آن حضرت نیز بود، که این عقیده با عکس العمل مخالف شهید مطهری در حماسه حسینی و نیز دکتر علی شریعتی در شهادت مواجه شده است و برای اطلاع بیشتر از این نظریات باید به آن کتابها مراجعه نمود.

امر به معروف و نهی از منکر، یکی از ضروریات ایمان و رستگاری است و در قرآن تأکید فراوانی به آن شده است. چنان که در قرآن آمده است: ﴿كُنْتُمْ خِزَامَةَ الْخُرْجَتِ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾<sup>۱</sup> و یکی از ویژگی‌های امت اسلامی که آن را از دیگران ممتاز می‌کند، انجام این فریضه ذکر شده است.

یکی از راه‌های مشارکت و نظارت مردم بر امور، مهم و محترم شمردن همین فریضه است که باعث می‌شود مسلمانان با یکدیگر متحد شوند و همبستگی اجتماعی پیدا کنند. اما تلقی رایج از این فریضه غالباً خرد و محدود است و آن را منحصر به احکام عبادی و پاره‌ای از مسائل ابتدایی اجتماعی می‌کند. ولی باید بدانیم که اساساً امر به معروف و نهی از منکر، به معنای حساسیت زیاد در برابر منکرها و عدم حضور معروف است و این عامل حافظ هنجار نیز می‌تواند از جزئی‌ترین امور تا شکل حکومت و اوضاع سیاسی اجتماعی یک مملکت نیز تسری پیدا کند.

با تمام توصیفاتی که در بخش قبل به آنها اشاره شد، یعنی تغییر و انحراف فرهنگ اسلامی، انحراف خلافت، ممانعت از نقل احادیث، نابرابری‌ها و بی‌عدالتی‌ها و قرائت‌های نافی دین، هنجارهای بسیاری در جامعه دینی زیر پا گذاشته شد و باید‌ها و نیاید‌ها مهم تلقی نمی‌شدند. علی‌<sup>۲</sup> در رفع ناهنجاری‌ها و انحراف‌ها، تلاش فراوانی کرد، اما به علت این که انحراف‌ها به مثابه غده عظیمی در اسلام ریشه دوانده بودند، پس از حکومت امیرمؤمنان نیز اصلاحات کامل صورت نگرفت و پس از حکمرانی معاویه، تمام ضدا ارزش‌ها و ضد هنجارها به عنوان هنجار اسلامی در جامعه اسلامی حکمفرما شد.

برخی جامعه‌شناسان اصطلاحی به نام «هنجار قرار»<sup>۳</sup> را به کار می‌برند که به وسیله آن اکثر جامعه در خواست‌ها و مطالبات خود را - که با هنجار و ارزش رایج در جامعه

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۰۴

۲. در علم جامعه‌شناسی، مفهوم «هنجار» یا «ارزش» تفاوت دارد و هنجار قابلیت و اهمیتش کمتر از ارزش است و بیشتر عامل زمان و مکان در آن تأثیر دارد، که در این مقاله هر دو مفهوم به یک معنی و آن هم ارزش گرفته شد.

در تضاد می‌باشد - با شکلی دیگر انجام می‌دهند و ضمن عدم توجه به ارزش و هنجار اصلی، هنجاری جدید می‌سازند که به آن هنجار فرار می‌گویند. در زمان حکومت معاویه نیز، جامعه دچار چنین انحرافی شد و نخبگان و سر سپردگان حکومت تمام رفتار و نگرش غیر عقلانی و غیر دینی خود را به صورت هنجاری عمومی عرضه می‌داشتند و با قرائت‌های جدید از دین و نیز ساختن احادیث جعلی و... بایدها و نبایدهای جدیدی را در کل جامعه ایجاد می‌کردند. چابلوسی، خیانت، دروغ، تهمت، دزدی، تبعیض و... همه و همه به نام اسلام انجام می‌شد و کسی نبود که اعتراض کند و به نقد حاکمیت در بند قدرت بپردازد. و اگر جامعه اسلامی واقعاً اهمیت امر به معروف و نهی از منکر را درک کرده و به آن توجه وافر شده بود، اصلاً گرفتار چنین انحراف و مشکل عظیمی نمی‌شد.

در چنین وضعیتی که ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها از هم تشخیص داده نشوند و کسی هم به فکر امر به معروف و نهی از منکر اساسی نباشد، - البته معدود کسانی که اعتراض و انتقاد می‌کردند کشته می‌شدند - دعا و عبادت نیز فایده ندارد و حکومت غیر اسلامی ستمگر باقی خواهد ماند. چنان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: «التأمرین بالمعروف ولتنهون عن المنکر او یسلطن علیکم شرارکم فیدعوا خیارکم فلا یتستجاب لهم! امر به معروف و نهی از منکر را انجام دهید که این دو فریضه باید وجود داشته باشند وگرنه بدان بر شما مسلط می‌شوند پس هر چه خوبان شما دعا کنند - برای بهبود اوضاع - استجاب نمی‌شود.»<sup>۱</sup>

بنابراین دین اسلام توجه زیادی به نقش مردم و مشارکت و نظارت آنها بر جامعه خودشان و حکومت شان دارد. هر فرد در برابر خداوند و جامعه‌اش مسئول است: «کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیت»<sup>۲</sup> بر همین مبنا، معتزله امر به معروف و نهی از منکر را یکی از اصول پنج گانه دین دانسته و شیعیان نیز آن را به عنوان یکی از فروع ده گانه دین می‌دانند.

۱. ر.گ: مرتضی مطهری، حماسه حسینی، ج ۲.

بر همین اساس و این که امر به معروف و نهی از منکر باید از روی صداقت، آگاهی و بصیرت باشد، حسین (ع) به عنوان امام و پیشوای شیعیان و نیز مصلحی بزرگ که با تمام وجود معروف و منکر را می شناخت و درک کرده بود، وظیفه خود دانست که قیام کند و ضمن انجام امر به معروف و نهی از منکر با این مظاهر ظلم و ستم به مبارزه برخیزد. آن حضرت در این باره در وصیت نامه اشان فرموده اند:

«همانا من برای تجاوز و طغیان و خودداری از قبول حق و ایجاد ستم بیرون نشدم، بلکه برای اصلاح امور امت جدم محمد (ص) می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و بر سیره و روش جدم پیامبر و پدرم علی (ع) می باشم.»<sup>۱</sup>

پس او مصلحی اجتماعی بود که وقتی انحراف را در جامعه دید، قیام خویش را آغاز کرد تا به جامعه مطلوب اسلامی برسد و در احیای فرهنگ اصیل اسلامی نقش داشته باشد، در این میان از هیچ چیز نهرا سید و حتی خونس را برای این کار گذاشت تا به ثمر برسد و اگر در کوتاه مدت شکست خورد. اما پیروزی واقعی را تا قرن ها بعد، نصیب مسلمانان کرد و الگوی امر به معروف و نهی از منکر واقعی را به جهانیان نشان داد. یکی از دانشمندان اهل تسنن درباره قیام حسین (ع) چنین گفته است:

«حسین، شهید نمونه و برجسته مجاهدین راه خدا، دید بال و یر اسلام شکسته و باطل ره را به روی او بسته است. خود را دید که شاخ درخت نبوت و پسر آن امام شیر دلی است که هرگز از بیم و ذلت سر به زیر نینداخت، صدایی از اعماق درونش او را ندا می داد که تو ای پسر پیامبر! برای رفع این شناید هستی»<sup>۲</sup> پس گفت هیئات من الذله و ایستادگی کرد و شهادت را برگزید.

### نتایج اجتماعی نهضت حسینی

قیام امام حسین (ع) نهضتی اجتماعی بود که در عین الهی بودن، هدف اصلاح جامعه را نیز داشت. او ساکت نماند و آرام ننشست، چون آرمانش الهی و اجتماعی بود. او

۱. لطف الله مصافی قلی یگانی، بر تروی از عظمت حسین (ع) ص ۲۲۵.

۲. این مطلب از شیخ محمود مدنی استاد دانشکده شریعت الازهر بود. ک: ص ۲۶۰.



در یافته بود که اسلام دینی اجتماعی است. فردگرایی و منفعت جویی شخصی از یک سو و رهبانیت و فردیت نیز از سوی دیگر در اسلام جای گاهی ندارد. فرزند رسول خدا ﷺ امام مسلمانان و ولی خدا بر روی زمین، به سوی شهادت گام برداشت تا جامعه را اصلاح کند و اگر حکومت و جامعه در کوتاه مدت اصلاح پذیر نیست، برای اصلاح آینده آن را آبیاری و آماده کرد. پس قرن ها نام و یاد آن امام جاوید، زنده ماند، چون نهضتش سر لوحه و الگوی مسلمانان است. او وظیفه هر مسلمان را در تاریخ نشان داد که مسیرش باید اصلاح اجتماعی باشد. اگر جامعه اسلامی اصلاح شود و در صراط حق قرار بگیرد، تمام احکام، مناسک و ایده های اسلامی نیز اجرا می شوند و معنویت و عقلانیت نصیب جامعه می گردد.

نتایج بسیاری درباره نهضت امام حسین (ع) وجود دارد: از جمله تقرب و ارتقای درجه آن حضرت، نجات اسلام، بیداری شعور دینی، محبوبیت اهل بیت، بر چیده شدن حکومت اموی و تحول فکری در اسلام که به برخی از عوامل اجتماعی آن اشاره ای می نماییم.

### احیا در جامعه دینی

معمولاً در هر زمان و مکانی که ارزش ها و ارکان اصلی یک مکتب فراموشی، یا از مسیر اصلی خویش منحرف شود، باید نخبگانی در آن جامعه وجود داشته باشد، که با سعی و تلاش خویش به احیای آن فرهنگ پرداخته و ارزش ها و اصول آن را باز سازی کنند. نهضت ابا عبدالله الحسین نیز همچون شعله ای تابناک، ظلمت و جهالت و نادانی را از اسلام زدود و نهضت او احیا کننده اسلام حقیقی بود. او سنت نبوی و سیره علوی را زنده کرد و به مسلمین در آن روز و هر زمان دیگر نشان داد که ممکن است برداشت های دینی غلط شود و حکومت اسلامی منحرف شود. اما دین، ثابت و پایدار بوده و راهی به سوی سعادت و پیشرفت است که با احیای آن در جامعه دینی می توانیم به هدف متعال خویش

باید بدانیم که احیا و بازسازی در مکتبی موفق و قابل پذیرش است که خود قابلیت احیا و زنده شدن داشته باشد و فرهنگی می تواند در جامعه ای قرن ها زنده بماند که «الهی»، «عقلانی» و «انسانی» باشد، و هرکدام از این جنبه ها اگر نباشد به سرنوشت حکومت ها و جامعه های اموی یا مسیحی قرون وسطایی و یا کمونیستی مبتلا می شود و به حتم نابود خواهد شد. بنابراین احیایی که حسین (ع)، قصد انجام آن را داشت، به معنای ارتجاع و عقب نشینی از پیشرفت و فطرت عقلانی انسان نیست، بلکه احیا در فرهنگی است که خود رکود و خمودگی را قبول ندارد و اعتقاد به پیشرفت، سعادت و فعالیت جمعی بشر دارد.

احیای حسین (ع) در دینی بود که دین الهی، دین اجتماع، دین مدارا، آزادی، انسان گرایی و حقوق بشر است. نام او به اسلام عزت و افتخار داد، چون او واقعاً احیا کننده دین بود که در این راه حاضر بود، جان خود و خانواده اش را فدا کند.

### الگوی نهضت های اسلامی

نهضت عاشورا با احیای دینی و روشن کردن افکار مسلمانان، پس از چندی باعث ایجاد نهضت ها و قیام های مسلمین علیه بنی امیه شد که به تدریج خاندان اموی را نابود کرد و با این که پس از آنها نیز حکومت بهتری روی کار نیامد، اما روش نهضت حسینی برای اصلاح جامعه و این که حتی امام شیعیان برای امر به معروف و نهی از منکر قیام کند و کشته شود، ضمن درس آزادی و ایثار، الگوی کامل و جامعی را تاابد باقی گذاشت.

حتی پس از آن حضرت نیز، خواهر بزرگوارش زینب کبری (ع) و فرزند پیدارش امام سجاد (ع)، نهضت آن حضرت را ادامه دادند و با سخنرانی ها و روشنگری ها، جامعه اسلامی را به اصلاح در امور و نیز امر به معروف و نهی از منکر تشویق کردند که این روش و شیوه نهضت و حماسه تا به امروز برای کسانی که قصد اصلاح اجتماعی در جامعه دینی دارند، باقی بماند. که حجة بن الحسن العسکری فرزند موعود آن حضرت نیز، با همین

الگو و با ایده اصلاح جوامع بشری قیام خواهد کرد و جهان و جهانیان را به پیشرفت و سعادت خواهد رساند.

### پاسداری از اصول و ارزش‌های اسلامی

با وجود اینکه هدف نهضت حسینی، اصلاح و روش آن، شهادت بود، اما سیدالشهدا و یارانش هرگز اصول و ارزش‌های اسلامی را فراموش نمی‌کردند و در شرایط و موقعیت‌های مناسب برخی مسائل مهم و اساسی را بارفتار و سلوکشان به مسلمانان تذکر می‌دادند.

حسین علیه السلام در روز عاشورا، در مقابل دشمن و با وجود تیر اندازی‌های سپاه مقابل، نماز را فراموش نکرد. نماز ظهر عاشورا از هزاران رکعت نماز در مسجد و محراب برتر است. اصلاحی که او می‌کرد، احیای واقعی دین بود، در حالی که مقابل حکومت اسلامی ایستاده بود، درسی به مسلمانان داد که برای رسیدن به هدف، ارزش‌ها و اصول دیگر را فراموش و فدا نکنند.

حضرت سیدالشهدا، آزادی عمل را سرلوحه قیامش قرار داده بود و با این که نیاز به یاران بیشتری داشت، اما بارها و بارها به یارانش آزادی انتخاب و عمل داد که از مهلکه جنگ بگریزند.

ابا عبدالله الحسین، در میدان جنگ و در مقابل دشمن جلاد که فقط خواستار بیعت امام با یزید بودند، ایستاد و مقاومت کرد. او بیعت با چنین فردی را ذلت و خواری می‌دانست و با فریاد «هیهات من الذله» ازادگی و جوان مردی و ایثار و از خودگذشتگی را در راه دین و اصلاح اجتماعی فراموش نکرد.

او پاسدار واقعی اسلام بود، ولی با شهادتش و با خونش، اسلام تباه نشد، گر چه روز به روز از اسلام اصیل و دین واقعی در حال دور شدن هستیم، ولی خونی که او در روز

عاشورا ریخت، درخت اسلام را بارور کرد. و در هر زمان و مکان، مصلحان اجتماعی و عدالت گران اسلامی می توانند با شیوه او و هدف متعالی اش، پرچمدار دفاع از اسلام باشند و جامعه بشری را به نیکی و سعادت برسانند. به امید روزی که مصلح بزرگ و خلف صالح حسین (ع)، بیاید و یاد و خاطره نهضت حسینی را در جهان امروز احیا کند.

## منابع:

- ۱- قرآن کریم
- ۲- رستمی زاده، رضا، «جامعه مطلوب از دیدگاه قرآن و حدیث»، مجله معرفت، شماره ۵۶، مرداد ۱۳۸۱.
- ۳- رشاد، علی اکبر، «دانشنامه امام علی (علیه السلام)»، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۰.
- ۴- شریعتی، علی، «شهادت»، مؤسسه حسینیّه ارشاد، چاپ اول ۱۳۴۴.
- ۵- شهیدی، سید جعفر، «قیام حسین (علیه السلام)»، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ اول ۱۳۵۹.
- ۶- صافی گلپایگانی، لطف الله، «پرتوی از عظمت حسین (علیه السلام)»، دفتر انتشارات جامعه مدرسین، چاپ دوم ۱۳۷۳.
- ۷- صالحی نجف آبادی، نعمت الله «شهید جاوید»، انتشارات نمونه، چاپ پانزدهم ۱۳۶۸.
- ۸- صفائی حائری، علی، «عاشورا»، انتشارات هجرت، چاپ دوم ۱۳۸۰.
- ۹- مریجی، شمس الله، «عاشورا، پیامد تغییر ارزشها»، مجله معرفت، شماره ۵۶.
- ۱۰- مطهری، مرتضی، «حماسه حسینی»، انتشارات صدرا، چاپ پانزدهم، ۱۳۷۱.
- ۱۱- منصور نژاد، محمد، «ردیای عقل در کربلا»، انتشارات راستی نو، چاپ اول ۱۳۷۷.
- ۱۲- ناظم زاده، سید اصغر، «تجلی امامت»، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ چهارم ۱۳۸۰.
- ۱۳- نجفی یزدی، سید محمد، «اسرار عاشورا»، ناشر مؤلف، چاپ اول ۱۳۷۲.
- ۱۴- هاشمی نژاد، سید عبدالکریم، «درسی که حسین (علیه السلام) به انسانها آموخت»، انتشارات قراهنانی، چاپ دوم ۱۳۴۹.



## انگیزه مخالفت امویان و عباسیان با زیارت کربلا

محمدحسین رجایی فر

### مقدمه

تاریخ، علاوه بر روز شمار ایام و روزها، می‌تواند وسیلهٔ عبرت و آموزش مناسبی برای نسل‌های آینده باشد. به ویژه تاریخ تشیع که از این حقیقت مملو و موجب عبرت عام و خاص است. با نگاهی به گذشتهٔ تاریخ شیعه، با فرازهایی مواجه می‌شویم که حاکی از مرارت‌ها و رنج‌های تحمل‌ناپذیر شیعه در ادوار زمان بوده است. امویان که خود سلسله‌ای به ظاهر دینی و اسلامی بودند، با روی کار آمدن خویش بلایی بر سر شیعیان آوردند که گویا دیگر این فرقه از صفحهٔ روزگار محو شده است. آنان با استفاده از هزاران ترفند و مدد از دسیسه‌ها و توطئه‌ها، به نحو بارزی توانستند حرکت‌های شیعی را مهار کرده و آن را تحت نظارت خویش درآورند.

عده‌ای که از نابسامانی و بی‌عدالتی در حکومت هزار ماههٔ اموی به ستوه آمده بودند، بر این باور بودند که با برچیده شدن بساط این حکومت، مرغ عدالت و آزادی به سرزمین آنها پیر خواهد کشید و زمین پر از عدل و داد خواهد شد، و دیگر نشان و اثری از تیره روزی و پریشان حالی باقی نخواهد ماند.

این بی‌خبران ساده پندار، به این مهم نیندیشیده بودند که تا روزگار وصلی فرا نرسد و دست بیعت‌ها در دست امام عادل و باتقوا قرار نگیرد و تا اهل بیت علیهم‌السلام از

کنج عزت به اوج عزت قدم نهند، روزگار تیره از این هم تیره تر خواهد شد و حاکمان مستبد، دوباره شام بی سحری را آغاز خواهند کرد و امان را از بی امانان مستضعف خواهند برید.

در این میان، چراغ زندگی عباسیان درخشیدن گرفت و ستاره بختشان طلوع کرد. اگر چه آنها به ظاهر با رضای اهل البیت از توده ستم کشیده بیعت ستانند، ولی آن هنگام که بر شتر خلافت نشستند چه بی باکانه شتر رانند. و چه فشارها که بر گلوی بی خیران آوردند و نای از همگان بریدند. کار به جایی رسید که انقلابی خواهان عدالت خواه، آرزو می کردند ای کاش بنی امیه بر جای بودند و آنان تحت مظلمه حکومت اموی، روزگار سپری می کردند، تا روزی از عمر خود را با حکومت عباسیان سپری نسازند. اما دیگر دیر بود. آنچه باید نمی شد، شده بود.

امویان و عباسیان تا توانستند به اجحاف شیعه پرداختند. مالیات های سنگین بر آنان وضع کردند. حق شکایت و شهادت از آنها ستانند و شیعه را رافضی و نقطه ننگ زمان خویش معرفی کردند.

از جمله اقدامات آنان که در جهت محو و تحقیر شیعه انجام می شد، منع از زیارت کربلا بود. این دو حکومت به شکل های مختلف و انحاء گوناگون از زیارت قبر امام حسین (ع) ممانعت می کردند. گاه زوار را با مشکلات عدیده ای مواجه می ساختند؛ گاه بر آنان به صورت راه زن قافله می تاختند و دارو ندارشان را به یغما می بردند؛ و گاه خود قبر را با خاک یکسان می کردند تا نه نشانی از تاک ماند نه از تاک نشان. آن که زائر حسین (ع) بود، باید بهای گزافی را می پرداخت تا به زیارت حضرت برود؛ گاه عیال و خاندانش از نظر امنیتی در خطر بودند؛ و گاه خودش که حکومتیان مترصد جانش بودند. این همه شکنجه، آزار و مخالفت چرا؟ شاید در یک کلمه بتوان گفت: بُغْضاً لابیّک. به خاطر عنادی که از طرف این دو حکومت با تشیع و محور آن یعسوب دین، علی (ع) وجود داشت، دست به این گونه مخالفت ها می زدند و اقدام به ممانعت می کردند. عمل حکومت وقت، در ممانعت از زیارت حسین (ع) نه یک مورد شخصی، و غرض فردی و موردی بود بلکه یک حرکت و



جنبش بود؛ حرکتی موج‌افکن و حق‌برکن، تا تشیع که تلاش بر جوش و خروشی علیه استبداد است، به تمامه از بین رفته و نابود گردد. این حقیر، با تشکر از سعی بلیغ مجمع جهانی اهل بیت علیهم‌السلام که با طرح موضوعات متنوع پیرامون شخصیت امام حسین علیه‌السلام توانسته قدمی در راستای شناخت اهداف آن حضرت بردارد، در این مقاله، به مقدار وسیع و امکان، به تشریح دلایل این مخالفت خواهیم پرداخت، و در این سیر از خود حضرت طلب یاری و استعانت دارم.

### تشیع و مخالفین

شیعه در لغت به معنی پیرو و یاور است. بنابر این شیعیان یارانی هستند که از رای و نظریه رهبر خود پیروی می‌کنند. چنانکه خدای تعالی می‌فرماید: **وَإِنْ مِنْ شِيعَةٍ** لا ابراهیم<sup>۱</sup>

مورخین و فقها و علمای اسلام لفظ شیعه را برای دسته‌ای می‌دانند که علی بن ابیطالب علیه‌السلام و اولاد او را دوست می‌دارند و معتقد هستند که تصریح به خلافت واجب است و پیغمبر اسلام تصریح فرمود که علی علیه‌السلام جانشین من است.

مع الأسف کسانی که از نزدیک با امیرمؤمنان علیه‌السلام آشنا بودند و سوابق و امتیازات او را بر دیگر اصحاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به چشم خود دیده و شنیده بودند، بلافاصله پس از رحلت جانگداز آن حضرت، به انکار آن همه فضائل روشن‌تر از آفتاب پرداختند و از بن و ریشه منکر وجود هرگونه فضیلتی در مورد آن امام همام شدند.

با آن که پیامبر گرامی اسلامی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با ابرام و تأکید به عموم پیروان خود فرموده بود: **مَنْ دَر مِیَانِ شَمَا دُو چیز گرانبها به یادگار می‌گذارم؛ کتاب خدا و خاندان من.** این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند.<sup>۲</sup>

۱. سوره صافات، آیه ۸۳: یکی از پیروان نوح یا حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حضرت ابراهیم است. رک: مجمع‌البیان، ج ۸، ص ۴۹۹

۲. حاکم نیشابوری، المستدرک علی الضحیحین، ج ۳، ص ۱۴۸.

ولی هنوز آب غسل بدن آن حضرت نخشکیده بود که امت «خاندان رسول» را به بوته فراموشی سپرد و به جز تعدادی اندک، موج آدم‌ها دست بیعت به خلیفه‌ای که صرفاً سنّش از علی (ع) بیشتر بود دراز کرد و بیعتی زیر سقف سقیفه صورت گرفت که نا اید تاریخ بشریت را به ارتجاع و عقب‌گرد و قهقرا فرو برد.

خلیفه اول، و مساعد و رفیق راهش عمر، از چند حربه برای تخریب تشیع و حذف و نفی آن استفاده جستند.

آنان سلاح بدعت را به صلاح امت تبدیل کردند و آن را امری عادی و رایج جلوه دادند. اولین بدعت آنان غصب خلافت بود که به راحتی صورت پذیرفت و آنان بدون انجام هیچ جنگ و مجادله‌ای توانستند بر اریکه قدرت تکیه زده و به تصاحب خلافت نائل آیند.

پس از آن بدعتی دیگر برای مردم سنّت شد و آن این که اگر حاکم مسلمین جانور و ظالم بود، تمرّد از حکم او جایز نیست و اطاعت واجب است؛ زیرا هر نوع عصیان علیه او، ایجاد شقاق و شکاف بین صفوف مسلمین به حساب آمده و باعث تفرقه امت خواهد شد. در این راه، ابوبکر در نخستین سخنرانی خود در مسجد چنین گفت: «پیوسته شیطانی همراه من است که مرا از انتخاب راه صحیح و برگزینی تصمیم سنجیده باز می‌دارد و به کج روی سوق می‌دهد.<sup>۱</sup>

او با این جمله قباحات خطا و زشتی و کار ناروا از خلیفه مسلمین را فرو ریخت و به اطرافیان گوش زد کرد که نکوهش خلیفه به سبب انجام بعضی از کارهای خشونت‌بار آینده سزا نیست.

ورود به خانه فاطمه سلام الله علیها که مهبط وحی و نزول جبرئیل است، اخذ بیعت اجباری از امام مؤمنان علی (ع)، انگ ارتداد زدن به هر کسی که به مصاف خلیفه می‌رفت و از سر ستیز با او در می‌آمد، و تصاحب فدک، از جمله موارد بدعت‌گذاری این خلیفه است.

آنچه که در مورد این خلیفه مورد تحسین است این است که او پس از یک بیماری که حدود دو هفته به طول انجامید<sup>۱</sup> از انتخاب جانشین برای خود غفلت نورزید و هرگز راضی نشد که امت پس از او بدون راعی و راهبر باشد. و از این جهت عمر را به جانشینی بعد از خود معرفی کرد!!

خلیفه دوم، پس از اخذ صدارت کار را به جایی رساند که به آسانی اعلام کرد: «دو متعه در زمان رسول خدا حلال بودند (متعه حج و متعه زنان) و من حرام می‌کنم و هر کس آن را انجام دهد کیفر می‌دهم.»<sup>۲</sup>

بدعت‌هایی که عمر به جای گذاشت و در قبال آن سنت پیامبر ﷺ را شکست، بیش از آن است که بتوان در یک یا چند مقاله به نگارش درآورد.<sup>۳</sup>

آنچه در موضع‌گیری این دو خلیفه مهم است، مواجهه خشونت بار و سرسخت آنان با شیعه و شیعه‌گری است. این دو، با ایجاد بدعت‌های خود خواسته در مقابل سنت رسول خدا ﷺ، وجاهتی برای مقام خلافت به جا نگذاشته و حریم امامت را در نظام اجتماعی شکستند. یکی از موانع راه آنان وجود هزاران حدیثی بود که بر امامت حضرت امیر ﷺ دلالت می‌کرد. لذا منع حدیث از جمله کارهای این دو خلیفه است که باعث اکتفای ظاهری به کتاب خدا و ممنوعیت نقل هرگونه حدیثی در فضیلت اهل بیت علیهم‌السلام گردید. شیعه‌ستیزی و مخالفت با تشیع به گونه‌ای در وجود این دو خلیفه تعبیه شده بود که جرأت را از یاوران علی ﷺ - به جز تعدادی محدود - می‌ستاند و آنها را از استانه حریم ولایت دور می‌ساخت. پس از عمر، با دسیسه‌ای از قبل هماهنگ شده که ترکیب ناموزون شورای او بود، عثمان به خلافت رسید. در این برهه از زمان، دیگر شکستن حریم ولایت و بسیاری از امور که حتی شیخین بدان ملتزم بودند آسان می‌نمود.

۱. العقد الفرید، ج ۶، ص ۲۰۵.

۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۸۲؛ قوسجی، شرح تجرید، ص ۴۰۸.

۳. ر.ک: سید عبدالحسن شرف‌الدین، النص والاجتهاد.

خلیفه سوم، در زندگی شخصی از لباسهای فاخر، غذاهای عالی و خانه‌ای شبیه کاخ استفاده می‌کرد که شباهت او را به شاهان نزدیک و از شیخین و اصحاب رسول خدا (ص) بسیار کم می‌نمود. او اِبهت ساده زیستی و لزوم آن برای خلیفه مسلمین را با بدعت عملی و فردی خود شکست و عملاً ثابت کرد که خلیفه مسلمین می‌تواند از بالاترین حد امکانات رفاهی بهره‌مند باشد.

از دیگر حریم‌هایی که او توانست آنها را بشکند و خود را به پاشیدن شیرازۀ شیعه نزدیک سازد، رفتار ظالمانه و دور از انصافش با صحابی‌های خاص رسول خدا (ص) بود. ابوذر، عمار یاسر، عبدالله ابن مسعود، و مالک اشتر که محبت خود را به خاندان عترت (ع) و شخص امیرمؤمنان علی (ع) اظهار می‌کردند و گاه انحرافات دور از سیره و عترت خلیفه را گوش زد می‌کردند، چنان مورد بی‌مهری و عتاب و خطاب او واقع شدند که علمای اهل تسنن نیز آن را به رشته تحریر درآورده و نتوانسته‌اند منکر آن شوند.

تبعید ابوذر و خانواده او به بیابان خشک ریذه و جان سپردن همسر او در آن جا، از مواردی است که در تاریخ غیرقابل انکار می‌نمایند.<sup>۱</sup>

عثمان بنابر عداوتی که به شیعه و امام الشیعه علی (ع) داشت، بر همان منابر رفتار با حامیان ولایت می‌پرداخت؛ زیرا تنها کسانی که با بدعت‌ها و انحرافات و خصایص او برخورد کرده و به مصافش می‌رفتند، شیعیان پاک باخته‌ای بودند که نان به نرخ روز نخوردن را از سرچشمه زلال ولایت آموخته بودند.

از موارد شیعه‌ستیزی او، نصب کارگزاران در اطراف و اکناف حکومت خود بود که ملاک انتصاب، سرسپردگی به خلیفه و عداوت با خاندان اهل بیت علیهم‌السلام بوده است. در این مسیر، او «ولید بن عقیبه» را به ریاست برکوفه و معاویه ابی‌سفیان را برای حکومت شام برگزید.

۱. صحیح بخاری، ج ۷، ص ۹۴؛ مروج الذهب، ج ۱، ص ۴۴۰ و ۴۴۸.

## بنی‌امیه و شیعه

اینک پاسخ سؤال ما که «لنگیزه مخالفت امویان و عباسیان با زیارت کربلا چیست؟» واضح و روشن می‌شود. این لنگیزه، امری نبوده که در زمان «بنی‌امیه» و یا «بنی‌عباس» و در یک مقطعی تاریخی به وجود آمده باشد و بعد هم چند صباحی جولان داده و به مرور از بین رفته باشد. زیارت کربلا، خود یک عهد است؛ یک نشان و علامت است. علامت عشق به خاندان رسالت و اهل بیت علیهم‌السلام است. و این عشق، یعنی نابودی دنیا طلبانی مانند اموی‌ها و عباسی‌ها. مخالفت با زیارت قبر امام حسین (ع) بخش کوچکی از مخالفت‌های امویان با اهل بیت علیهم‌السلام و شیعه و زیر مجموعه‌ای از یک کل است.

معاویه پس از صلح با امام حسن (ع) و بعد از آنکه بر اریکه قدرت به صورت منحصر به فرد تکیه زد، خلافت را تبدیل به سلطنت کرد و مانند قیصرهای روم، دربار وسیعی تشکیل داد و سازمان مفصلی برای حکومت خود برقرار نمود.

معاویه مرکز خلافت را که در کوفه بود به شام انتقال داد؛ زیرا در شام هواخواهان او زیاد بودند و مردم کوفه و بصره که تربیت شده مکتب ولایت علی (ع) بودند عموماً، و مردم مدینه که پرورش یافتگان مکتب رسالت بودند خصوصاً نسبت به او و حکومتش بدبین بودند.

معاویه در اوان خلافت خود بخشنامه‌ای صادر کرد تا نام دوستان علی (ع) را از دیوان عطایا محو کنند؛ پیروان علی (ع) را قلع و قمع بکنند؛ هر کس را به دوستی علی (ع) متهم سازند اگر حقیقت هم نداشته باشد، به جرم همان اتهام، بکشند تا موجب عبرت دیگران گردد.

معاویه برای پستوانه اجرایی این بخشنامه، جاسوسان زیادی را در جامعه به کار گرفت؛ به نحوی که دو نفر دوست و رفیق که رفاقتی سی، چهل ساله با هم داشتند از یکدیگر خوف داشتند، و اگر محدثی می‌خواست از امیرالمؤمنین حدیثی نقل کند، جرأت

ذکر نام او را نداشت و می‌گفت حدیث کرد مرا مردی از قریش یا مردی از صحابه رسول خدا (ص) یا می‌گفت «حدثنی ابوزینب» و مانند این کنایات را به گونه‌ای استعمال می‌کرد که کسی از عامه مردم متوجه نگردد که او شیعه علی (ع) و پیرو اهل بیت (ع) است.

معاویه به این مقدار هم راضی نشد و بخشنامه دیگری صادر کرد و در آن نوشت که در هر شهر و قصبه دقت کنید هر کس را که گفتند از شیعیان علی (ع) است و شهادت دادند دوست‌دار اهل بیت است نام او را از دیوان عطایا محو کنید و روزی‌اش را قطع نمایید. تأکیدات پی‌درپی معاویه در سخت‌گیری به شیعه به جایی رسید که اگر در کوفه یک نفر شیعه به خانه دیگری می‌رفت که سر خود را به او بگوید، از خادم می‌ترسید مبادا جاسوس معاویه باشد تا آن که خادم قسم یاد می‌کرد که آمدن او را به خانه اربابش برای کسی نگوید و از او عهد و میثاق می‌گرفتند به کسی اظهار نکند و کتمان سر نماید.<sup>۱</sup>

موارد مخالفت و عناد معاویه با شیعه در تاریخ به اندازه‌ای است که در توان یک یا چند مقاله نیست تا همه آن را به نگارش در آورد. فقط نکته‌ای قابل ذکر است و آن این است که اگر به فرض امام حسین (ع) در این زمان، یعنی زمان معاویه شهید شده بود، آیا معاویه حاضر می‌شد با این همه عنادی که با شیعه داشت، زیارت قبر او را آزاد کند؟ آیا زیارت حسین (ع) خطری برای کیان و اقتدار سلطنتی او به شمار نمی‌رفت؟

اجحاف و سخت‌گیری به شیعه امر رایجی بود که با پایان عمر معاویه به اتمام نرسید؛ بلکه به گونه‌ای دیگر و به شکلی مستبدانه‌تر ادامه یافت. در سال ۶۱ هجری معاویه با پرونده‌ای سیاه از دنیا رفت و یزید به جای او بر تخت نشست.

طبیعی است که با روش حکومتی یزید که آزادی بی‌حد و حصر و قمار و شراب و هزاران تلوث دیگر از این موارد است، جایی برای انسانیت و دین و شیعه باقی نمی‌ماند.

۱. برای توضیح بیشتر ر.ک: روش حکومتی بنی‌امیه در تاریخ، از جمله: عمادزاده حسین، مجموعه زندگانی چهارده معصوم.

یزید در مدت سه سال خلافت، حسین علیه السلام فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و یارانش را به شهادت رساند. او به مدینه هجوم برد و واقع حربه که اسفناک ترین اوراق تاریخی در آن مسطور است به وجود آورد و به خانه خدا هجوم برد و و آن را به منجنیق بست. چنین انسان جانی و خطرناکی که با وضع فجیعی فرزند فاطمه زهرا سلام الله علیها و هفتاد و دو یار باوفایش را به قتل می رساند آیا پس از آن اجازه می دهد که مزار حسین علیه السلام محل تردد دوست داران او گردد؟ آن حسینی که زائر قبر او، از خود بی خود می شود و حالش دگرگون می گردد؛ و آن حسینی که فریاد می زند «زمامداری و خلافت بر آل ابی سفیان حرام است، آنها صلاحیت رهبری جامعه را ندارند»<sup>۱</sup> آیا مزارش از سوی یزید و بنی امیه و بنی مروان ممنوع الزیاره نمی گردد؟ بسیار خامی است اگر این منع و مزاحمت بنی امیه و بنی مروان و بنی عباس را صرفاً به پای یک مخاصمه شخصی بگذاریم. باید گفت عداوت دیرینه بنی امیه با شیعه و ولایت که سنگ اولین آن را در سقیفه گذاشتند، علاوه بر شور و حرارتی که در یاد و ذکر و زیارت حسین علیه السلام وجود دارد و خود بر پایی شورش دیگری است، مهمترین دلیل منع از زیارت قبر امام حسین علیه السلام به شمار می رود.

### بنی مروان و شیعیان

استمرار دولت بنی امیه در قالب انسان های مروانی، با خلق و خوهای سفیانی، یکی از سیاهترین برهه تاریخ است. در این زمان، وضعیت تلخ و اسفناکی بر شیعیان غالب می شد؛ در حدی که اگر به کسی می گفتند کافر هستی بهتر دوست می داشت تا این که بگویند شیعه علی علیه السلام هستی. ابن ابی الحدید می نویسد:

امام محمد باقر علیه السلام فرمود: شیعیان ما را در هر شهری به دست می آوردند، می کشتند و دست و پاها را به جرم شیعه بودن قطع می کردند. کسی که نامش به دوستی ما آشکار می گشت، زندانی می شد و یا این که مالش غارت می گردید و یا این که خانه او

خراب می‌شد. این بلاها روز به روز شدت پیدا می‌کرد تا زمان عبیدالله ابن زیاد که امام حسین (ع) را کشت. پس از آن حجاج آمد و شیعیان را می‌کشت و به گمان و تهمت شیعه بودن زندانی می‌کرد.

آن قدر وضع شیعه خطرناک بود که اگر به کسی می‌گفتند تو کافر هستی بهتر دوستی می‌داشت تا بگویند شیعه علی هستی.<sup>۱</sup> راستی در این شرایط چه کسی می‌تواند تظاهر به زیارت قبر امام حسین (ع) بنماید؟ و چه تمایلی از جانب زمامداران و سردمداران حکومت وقت جهت آزادی تشریف به مرقد امام حسین (ع) وجود خواهد داشت؟

### شیعیان در زمان عباسیان

روشن شد که دلایل منع حکومت اموی و عباسی از زیارت قبر امام حسین (ع) و ممانعت جدی آنان در این زمینه، به ریشه تعامل و رفتار و حتی برداشت این حکومت‌ها نسبت به شیعه بستگی دارد. با عنایت به این مطلب بنحو اجمال عرض می‌کنم که عباسیان با این که ابتدا با نام اهل بیت و رضای اهل بیت از مردم بیعت ستاندند، کار را به جایی رساندند که بسیاری از شیعیان، آرزو می‌کردند ای کاش در زمان اموی‌ها و در حکومت آنها به سر می‌بردند و شاهد این همه عداوت و کینه عباسیان و ظلم و ستم آنها نبودند. در این جا ذکر یک نمونه از آن همه جنایت تناسب زیادی با اختصار مقاله ما خواهد داشت. در «عقد الفرید» چنین نقل شده است: «منصور می‌نشست و واعظی را پهلوی خود می‌نشاند و پاسبان‌ها را احضار می‌کرد و دستور می‌داد با شمشیر گردن‌ها را بزنند. آن گاه که خون زیاد می‌شد و به لباس او می‌رسید، رو به واعظ می‌کرد و می‌گفت: مرا موعظه کن! هنگامی که واعظ او را به یاد خدا می‌آورد، منصور سر خود را مانند غمناکان به زیر انداخته سپس دستور می‌داد گردن بزنید، بار دیگر که خون فراوان می‌شد، متوجه واعظ



شده می‌گفت مرا موعظه نما!...<sup>۱</sup>

به نظر می‌رسد که از اهداف اساسی و اولیه دولت عباسیان با توجه به سوابق تاریخی آنها هدم کبان شیعه و برجیدن نام و عنوان شیعی در سراسر گیتی بوده است. آنها نسبت به زیارت قبر امام حسین علیه السلام نیز به عنوان یک الگوی مورد قبول همه شیعیان واکنش نشان داده و از آن ممانعت به عمل می‌آوردند. البته تخریب قبر امام حسین علیه السلام، جزء آمال و منویات آنها بوده که به دست یکی از خلفای عباسی محقق شد. انجام این تخریب، پاسخ گویایی است بر این سؤال که چرا دولت‌های اموی و عباسی از زیارت قبر امام حسین علیه السلام ممانعت به عمل می‌آورده‌اند؟

متوکل در سال ۲۳۶ قمری دستور داد آرامگاه سرور شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام و بناهای اطراف آن ویران و زمین پیرامون آن کشت شود و نیز در اطراف آن یاسگاههایی برقرار ساخت تا از زیارت آن حضرت جلوگیری کنند. گویا هیچ یک از مسلمانان حاضر به تخریب قبر امام حسین علیه السلام نبوده است؛ زیرا او این کار را توسط شخصی به نام «دیزج» انجام داد که یهودی الاصل بود. متوکل اعلام کرد که رفتن به زیارت حسین بن علی ممنوع است و اگر کسی به زیارت او برود، مجازات خواهد شد. او می‌ترسید قبر امام حسین علیه السلام پایگاهی بر ضد او گردد و مبارزات و شهادت آن شهید بزرگ الهام‌بخش حرکت و قیام مردم در برابر ستم‌های دربار خلافت شود.<sup>۲</sup>

## نتیجه

انگیزه مخالفت امویان و عباسیان با زیارت کربلا، پریشی است که تلاش بر آن است تا در این مقاله موجز، به نحو احسن و درست پاسخ گفته شود. آنچه مورد اهتمام نویسنده است این است که پندار مخالفت این دو حکومت، به عنوان غرضی شخصی و یا

۱. عقد الفرید، ج ۱، ص ۴۱.

۲. سیره بشوایان، بشوایی مهدی، ص ۵۹۰.

اختلاف حاکم با رعیت خویش در ارتباط با مخالفت کردن با زیارت کربلا از ذهن‌ها دوده شود. در واقع، انگیزه این مخالفت را باید در ریشه‌ها و اساس و بنیان مخالفت حکومت‌ها با شیعه جستجو کرد.

زیان و ضرری که زیارت کربلا برای حکومت‌های اموی و عباسی به وجود می‌آورد و در بیداری و آگاهی و پرسمان انسانی از انگیزه‌های قیام حسین مؤثر بود، در واقع زیر مجموعه‌ای از کلیت هویت شیعی بود که همواره حکومت‌های نام برده از آن احساس ترس می‌کردند.

آنچه به عنوان ویژگی حکومت اموی و عباسی می‌توان نام برد، تلاش این حکومت‌ها است برای نگهداری خویش و حفظ کیان قدرت و سلطنت.

در واقع، بنی‌امیه و بنی‌عباس برای نگهداری حکومت خویش از همه وسائل استفاده می‌نمودند و تمام خطرات احتمالی را دفع می‌کردند. آنها در این راه از آدم‌کشی اصلاً باک نداشتند. درباره هر کس که احتمال مزاحمت می‌دادند، در کشتن او کوشش می‌کردند و برای حفظ مقام خویش از کشتن برادر و پدر و پسر خودشان هم دریغ نداشتند. بدیهی است تنها فرقه‌ای که ستم‌گری آنها را مطابق با آرمان‌های مکتبی خود بر نمی‌تابید، مذهب تشیع بود. شیعیان که مرگ با عزت را بر زندگی با ذلت ترجیح می‌دادند، با اذبار خویش از این حکومت‌ها، و با تاسی به الگوهای دینی خود، همچون حسین ابن علی (ع) چوبه دار خویش را به دست خود حامل بودند.

این اذبار و مواجهه که کیان حکومت‌های جور را به خطر می‌انداخت، حکومت اموی و عباسی را بر آن داشت تا با هر نماد و نشانه‌ای که گویای تفکر شیعی است به مخالفت برخیزند. بنابر این، طبیعی است که آن‌ها با زیارت قبر حسین ابن علی (ع) که تأثیر شگرفی در بیداری ارواح انسان‌ها و شورش علیه ستمگران دارد، از در عناد و ستیز درآیند.

## چکیده

آنچه در این مقاله، مورد اهتمام نویسنده است، پاسخ به این پرسش است که انگیزه مخالفت امویان و عباسیان با زیارت کربلا چه بوده است؟ با بررسی تاریخی و ورق زدن صفحه‌های تاریک زندگی خلفاء اموی و عباسی، پرسش مذکور جواب روشنی یافته و بخشی از حقایق مسلم، مورد گوشزد و تأکید واقع می‌شود.

در واقع، عناد با زواری که قصد زیارت کرده و خود را آماده رساندن به محبوب و مطلوب خویش کرده‌اند، یک عناد شخصی و یا یک اتفاق سیاسی صرف نبوده است. این لجاج و عناد، از بدو تولد شیعه به وجود آمد و همواره سرکمان خویش را به سوی سردمدار تفکر علوی - علی ابن ابیطالب علیه السلام - نشانه رفته است.

شیعیان در دوران دو حکومت اموی و عباسی و قبل از آن، هرگز نیاסوده‌اند و انواع تهدیدها و فشارها، زندگی آنها را تحت فشار قرار داده است. مخالفت با زیارت قبر امام حسین علیه السلام و حتی تلاش برای هدم و نابودی بارگاه ملکوتی آن حضرت، در عداد برنامه‌هایی بوده که برای شیعیان در طول تاریخ ترتیب داده‌اند. زیارت امام حسین علیه السلام می‌توانست در رشد و آگاهی‌زائرین و تقویت پرسش‌هایی که خلفاء از جواب آن همواره امتناع کرده‌اند بسی مؤثر افتد و امکان برهم ریختن استوانه‌های حکومت سلطنتی بنی‌امیه، بنی‌مروان و بنی‌عباس را فراهم سازد. ولی از آنجا که شبیه این پرسش‌ها، از بدو انعقاد شیعه در تاریخ وجود داشته و مسیر حرکت خلفاء این دو حکومت، خلاف پاسخ‌های درستی است که مناسب آن پسرمان‌ها است، لذا همواره شیعه مورد هجوم سرسخت خلفاء زمان به ویژه از ناحیه امویان و عباسیان بوده است.

حقیقت آن است که این دو حکومت، با شیوه‌ها و استراتژی مخصوص به خود، با تمام تلاش در محو و امحاء فرهنگ شیعی کوشیده‌اند. و از آن جهت که شیعیان را موانع سرسخت تحقق اهداف و امیال و خوشگذرانی‌ها و عیاشی‌های خود می‌دیدند به مبارزه

با آن پرداخته، و سعی در سوزاندن ریشه و برگ و ساقه و بنیانش کردند. اما دست تقدیر الهی همراه آنان نبود؛ بلکه این شعر مصداق پیدا کرد که:

چراغی را که ایزد بر فروزد هر آن که بف کند ریشش بسوزد

در اینجا سزاوار است از طرح ابتکاری و همه جانبه مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام در فراخوانی که برای بررسی زندگانی امام حسین (ع) برگزار می شود و اهل قلم و اندیشه در موضوعات متنوع و مختلف، پیرامون زندگی آقا اباعبدالله الحسین (ع)، به تبیین ابعاد و مسائل مربوط به آن حضرت می پردازند، کمال تقدیر و تشکر را داشته باشیم. بدیهی است با انجام چنین همایشی، می توان از زوایای مختلف به مسأله قیام کربلا نگر است و برگ تازه ای از صفحات زرین و درخشان زندگی آن حضرت را به رشته تحریر درآورد.

## فتنه‌ای تاریک و کور

سید مصطفی میر محمدی عزیزی

قال علی علیه السلام: «...ألا وإن أخوف الفتن عندي عليكم فتنه بنی أمیه فإنها فتنه عسواء مظلمة؛

هشمار باشید؛ از دیدگاه من هول‌انگیزترین فتنه‌ها علیه شما فتنهٔ امویان است؛ فتنه‌ای کور و تاریک<sup>۱</sup>».

### مقدمه

«امویان» و یا «بنی‌امیه» سلسله‌ای از نسل «امیه بن عبد شمس» قرشی هستند که پس از خلفای راشدین بین سال‌های ۴۰ تا ۱۳۲ هجری قمری برابر با ۶۶۰ تا ۷۵۰ میلادی زمام امور مسلمانان را به دست گرفتند. نخستین خلیفه چهارده گانه اموی، معاویه بن ابی سفیان و آخرین آنان مروان دوم بود. حکومت امویان به دست ابومسلم خراسانی منقرض گردید.

بنی‌امیه و بنی‌هاشم دو تیره شناخته شده قریش‌اند. تاریخ نگاران رقابت و درگیری دو تیره اموی و هاشمی را ریشه‌ای و طولانی می‌دانند و برخی نیز بر این باورند که ادامه درگیری‌های این دو تیره پس از ظهور اسلام نیز به حوادثی که پیش از اسلام بین

این دو تیره اتفاق افتاده، پیوند دارد.<sup>۱</sup> از آن جا که محور بررسی نوشتار حاضر دوره‌ای از حکومت امویان است که با امامت امام حسین (ع) مصادف بوده است، بنابراین، بحث به طور عمده بر محور روی دادهایی خواهد بود که در نیمه دوم زمامداری معاویه و حکومت یزید روی داده است. لیکن زمینه‌های بروز این حوادث را باید در سال‌های پیش از آن جست و جو کرد. بدین منظور در پی‌گیری بحث نخست به روحیات حاکم بر تیره اموی پیش و پس از اسلام اشاره نموده و آن‌گاه به چگونگی انتقال قدرت به امویان خواهیم پرداخت.

### امویان و اسلام

مقریزی متوفای سال ۸۴۵ هـ. صاحب کتاب «النزاع و التخاصم بین بنی هاشم و بنی امیه» رقابت بین بنی هاشم و بنی امیه را در دو بیت زیر خلاصه می‌کند:

عبد شمس قد اضرمت لبني هاشم حربا يشيب منها الوليد  
فابن حرب للمصطفى، و ابن هند لعلي، و للحسنين يزيد<sup>۲</sup>

بنا به نقل برخی از نویسندگان بدترین قبایل عرب و مبعوض‌ترین مردم نزد پیامبر (ص) بنی امیه بودند. از ابن مسعود نقل شده که می‌گفت: هر دینی افتی دارد و افت دین اسلام بنی امیه است و از علی (ع) نیز آورده‌اند که فرمود: هر امتی افتی دارد و افت امت اسلام بنی امیه‌اند.<sup>۳</sup>

بنی امیه مردمانی متکبر، طبعی بست و زراندوزانه داشتند و به قول جاحظ «پیشینه‌ای به یاد ماندنی و ستودنی از امویان در دست نیست، آنچه از آنان نقل شده به

۱. المقریزی، النزاع و التخاصم بین بنی هاشم و بنی امیه، تحقیق: سید علی عاشور، ص ۴۷-۴۸.

۲. عبد شمس (بدر امیه) جنگی برای بنی هاشم برافروخت که فرزندان در آن کشته می‌شوند. ابن حرب (بنی امیه) برای پیامبر پسر هند (معاویه) برای علی و برای حسین یزید. المقریزی، همان، ص ۶۲.

۳. العلوی الحضری محمد بن عقیل، التصانح الکافیة لمن یتولی معاویه، ص ۱۳۹.

زبان مردم بوده است».<sup>۱</sup> این مطلب در تاریخ اسلام پذیرفته است که پس از ظهور اسلام و آغاز دعوت پیامبر ﷺ این خاندان اموی بودند که مبارزه با پیامبر ﷺ و برخورد با مسلمانان را در پیش گرفتند و سرشت آنان به دلایلی چند اجازه نمی‌داد که راه آشتی برگزینند:

اولاً: دین اسلام با طمع و ورزی‌ها و برنامه‌های اقتصادی امویان سازگار نبود. نظام اقتصادی اسلام نظامی مبتنی بر اقتصاد هدف‌مند و بالا بردن سطح زندگی همگانی و تشویق به کسب و کار است. احتکار، ربا، دارایی ناروا در اسلام مردود دانسته شد و این در حالی است که امویان از این طرق در مکه به ثروت رسیده بودند و طبیعی بود که برای برداشتن موانع سر راه منفعت طلبی‌های خود، با اسلام به ستیز پردازند.

ثانیاً: اسلام با ندای برابری، امتیازات طبقاتی را برداشته و ملاک برتری را بر تقوا و عمل شایسته بنیان نهاده است. چنین نگرشی با خوی جاهلی و مبتنی بر تفاوت، تمایز و تفاخر ناسازگار است. امویان و دیگر بزرگان قریش سخت از این نگاه برابر در اسلام خشم ناک بودند. توجه بردگان و مستضعفان شیفته عدالت به دین اسلام، و این که آنان هرگونه شکنجه قریشیان را به جان می‌خریدند تا با ایمان خود بر فراز قله‌های شرافت و عظمت قرار گیرند بر خشم آنان می‌افزود. امتیاز بر اساس ایمان و تقوا بر امویان سخت گران می‌آمد و وادارشان می‌نمود تا با پیامبر ﷺ و تازه مسلمانان سر ستیز در پیش گیرند.

تاریخ نگاران رفتارهای ناشایست و اهانت آمیز برخی از خاندان اموی را نسبت به پیامبر ﷺ و ایدای آن حضرت نقل کرده‌اند. حکم بن ابی العاص پشت سر آن حضرت به راه می‌افتاد و اسائه ادب می‌کرد. عقبه بن ابی معیط در خانه پیامبر را آلوده می‌کرد و همو بر صورت پیامبر خدو انداخت. ام جمیل - زن ابو لهب و خواهر ابو سفیان - که در قرآن «حمالة الخطب» معرفی شده است، بر سر راه پیامبر که به نماز می‌رفت، خار می‌گستراند.

۱. باقر شریف القرنی: الامویون و الاسلام، ص ۹.

هند زن ابو سفیان بیشترین کینه و عداوت را درباره پیامبر ﷺ اعمال می کرد و همو بود که در جنگ احد جگر حمزه را به دندان گرفت و بدن وی را به وضع دل حراشی منته نمود. ابوسفیان سر سلسله سفیانی خاندان اموی به مدت بیست سال، مبارزه با اسلام و پیامبر را رهبری می کرد و زمانی که پیامبر ﷺ به مدینه مهاجرت نمود، جنگ های علیه آن حضرت را هدایت می کرد. کمتر جنگی علیه اسلام بود که ابو سفیان در گردآوری اموال و افراد قبایل سهیم نبوده باشد.

به سال هفتم هجری مکه فتح شد و قبایل فراوانی اسلام اختیار نمودند. امویان که با قدرت اسلام مواجه شدند، چاره ای جز تسلیم یا مرگ نداشتند، آنان نیز اسلام آوردگانی بودند که چون شمشیر مسلمانان را بر سر خود دیدند تسلیم شدند. در همین فتح بزرگ بود که ابو سفیان، به رژه سربازان مسلمان نگاه می کرد و به عباس بن عبدالمطلب گفت: «امروز پادشاهی برادرزاده ات گسترده شد». عباس در پاسخ وی گفت: «این نبوت است». روزی در جنگ حنین دید، مسلمانان شکست خورده می گریزند، به استهزا گفت: «گمان ندارم تا رسیدن به دریا توقف کنند!» و نیز گویند در جنگ های شام هر گاه رومیان غلبه می یافتند، می گفت: «ایده یا بنی الاصفر! بشتابید ای رومیان» و هر گاه عقب می نشستند، می گفت: «ویل لبني الاصفر»<sup>۱</sup>

روزی در مسجد به دیده تعجب به پیامبر ﷺ می نگریست و با خود می گفت: «کاش می دانستم چگونه بر من چیره شد! پیامبر ﷺ از نگاه او ضمیرش را خواند و نزد وی آمد و با دستانش بر شانه ابو سفیان زد و فرمود: «بالله غلبتک یا ابو سفیان»! پس از رحلت رسول اکرم ﷺ و انتخاب ابوبکر به خلافت، ابوسفیان نزد علی (ع) رفت و اظهار داشت: چرا در خانه نشسته ای و اجازه می دهی این مرد که از بدست ترین خاندان قریش است بر اریکه قدرت بنشیند، اگر میل داری قیام کن و حق خود را مطالبه نما و من هم از

۱. محمود العقاد عباس، الحسين ابوالشهداء، ص ۲۷.

۲. همان.



شما طرف داری می‌کنم و مدینه را از سواره و پیاده پر می‌سازم. علی علیه السلام چون از نیت سوء وی اطلاع داشت و می‌دانست وی دلش به حال اسلام نسوخته، او را از خود دور ساخت و فرمود: ای ابوسفیان تو از آغاز با اسلام دشمنی کردی و با قرآن ستیزه نمودی، هنوز دست از عناد و مخالفت با اسلام بر نمی‌داری!<sup>۱</sup>

حکیم سنایی شاعر پارسی‌گوی خصومت، سلسله سفیانی اموی را در شعر معروف زیر آورده است:

داستان پسر هند مگر نشنیدی	که از او و سه کسی او به پیامبر چه رسید
پدر او لب و دندان پیامبر بشکست	مادر او جگر عم پیامبر بمکید
او به ناحق حق داماد پیامبر بگرفت	پسر او سر فرزند پیامبر ببرید

### پیش‌بینی فتنه امویان

این مطلب مسلم است که توزیع قدرت و در اختیار گذاشتن مدیریت جامعه، به افراد ناصالح یکی از جدی‌ترین آسیب‌هایی است که می‌تواند هر نهضت عقیدتی و آرمانی را با خطر بازگشت و ارتجاع روبه‌رو سازد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که پیام آور انقلاب تکاملی اسلام بود، به خوبی تهدیدات را شناسایی و به مسلمانان گوش زد نموده بود. حضرت در زمان خود، حکم بن العاص را با فرزندش به طائف تبعید کرد و آن دو تا زمان خلیفه اول و دوم همان‌جا به سر بردند.<sup>۲</sup>

ممنوع شدن تیره اموی در تصمیم‌گیری‌ها بر مسلمانان صدر اسلام به خوبی روشن بود و به دلیل پیشینه‌ای که از این خاندان داشتند، آنان را مورد تحقیر قرار داده و در تصمیم‌گیری‌ها شرکت نمی‌دادند؛ زیرا می‌دانستند که اینان به ظاهر اسلام آوردند و در سختی‌هایی که مسلمانان در آغاز دعوت اسلام متحمل شدند، نه تنها سهمی نداشتند

۱. علوی خضرمی، معاویه و تاریخ، ترجمه عزیرالله عطاردی، ص ۶۰

۲. یاقوت سریف القرشی، الامویون و الاسلام، ص ۱۴.

بلکه سد راه نیز بودند.

علی (ع) نیز با روحیه‌ای که از امویان سراغ داشت، خطر و فعالیت‌های خزنده آنان را در مبارزه با اسلام به مسلمانان گوش زد فرمود:

۱- «... ألا وإن أخوف الفتن عندی علیکم فتنة بنی أمیه فإنها فتنة عمیاء مظلمة، عمت خطتها وخصت بلیتها وأصاب البلاء من أبصر فيها وأخطأ البلاء من عمی عنها و أیم الله لتجدن بنی أمیه لکم ارباب سوء بعدی کالتاب الضروس تعذب بفيها و تحبیط بیدها و تزین برجلها و تمنع درها. لا یزالون بکم حتی لا یترکوا منکم الا نافعاً لهم أو غیر ضائر بهم و لا یزال بلاؤهم عنکم حتی لا یكون انتصار احدکم منهم الا کانتصار العبد من ربه و الصاحب من مستصحبه، ترد علیکم فتنهم شوهاء مخشیه و قطعاً جاهلیه لیس فیها منار هدی و لا علم یری؛ آگاه باشید ترسناک‌ترین فتنه‌ها بر شما به نظر من فتنة بنی امیه است، فتنة‌ای تاریک و ظلمت‌زا، سلطه آنان همه جا را فرا گیرد و بلا و سختی آن متوجه پرهیزکاران است هر که در آن فتنة بینا باشد - با بنی امیه مخالفت کند - بلا و سختی به او روی آورد و هر که نابینا باشد - مطیع آنان باشد - از بلا دور است. سوگند به خدا؛ بعد از من بنی امیه برای شما زمام دارانی بد خواهند بود، مانند شتر پیر لگدان‌داز بد اخلاق - که هنگام دوشیدن دوشنده را - به دهانش گاز می‌گیرد و با دستانش بر سر او می‌زند و با پاهایش لگد می‌زند و از دوشیدن شیر جلوگیری می‌کند. همواره مراقب شما هستند تا کسی از شما باقی نماند مگر این که برای ایشان سود داشته یا ضرر نرساند و همواره مسلط‌اند، طوری که انتقام گرفتن یکی از شما از آنان مانند انتقام گرفتن برده از مولاست و زیر دست از بالا دست، فتنة و فساد ایشان بدمنظر، ترسناک و بلسان مردم جاهلیت - توأم با جنگ و غارت و چپاول و فساد - بر شما وارد می‌گردد و نشانی از هدایت و رستگاری و راه یابی به حق در آن فتنة به چشم نمی‌خورد».

۲- در سخنی دیگر ضمن معرفی ستم کاری‌های بنی امیه می‌فرماید:

«...والله لا يزالون حتى لا يدعوا الله محرماً إلا استحلوه ولا عقداً إلا حلوه و حتى لا يبقى بيت مدر ولا وبر إلا دخله ظلمهم و نبا به سوء رعيهم و حتى يقوم الباكیان بباک بیکی لدینه و باک بیکی لدنیاه... سوگند به خدا: بنی امیه همواره ستم می‌کنند تا این که هیچ حرام خدا را باقی نگذارند، مگر آن که آن را حلال گردانند و عهد و پیمانی را که می‌بندند به جور می‌شکنند هیچ خیمه و خانه‌ای وجود ندارد که ستم‌کاری بنی امیه در آن راه نیابد در حکومت آنان دو دسته می‌گیرند: دسته‌ای برای دین خود که آن را از دست داده‌اند و دسته‌ای برای دنیای خود که به آن فرسیده‌اند»<sup>۱</sup>.

در این سخن، امام علیه السلام حکومت اموی را حکومتی سرکوب‌گر، ستم‌کار و اسلام‌ستیز معرفی می‌کند.

۳- حضرت هم چنین امویان را مرکب‌های عصیان و باربران گناه می‌داند:

«...انما هم مطايا الخطيئات و زوامل الاثام... آنان (امویان) مرکب‌های عصیان و نافرمانی و شتران بارکش گناهند»<sup>۲</sup>.

۴- در سخن دیگر آنان را پرچم‌گمراهی می‌داند:

«...رایة ضلال قد قامت علی قطبها و تفرقت بشعبها، تکیلکم بصاعها، و تخطبکم بباعها، قاندها خارج من الملة، قائم علی الضلة؛ پرچم‌گمراهی بر پایه‌های خود بر افراشته و طرف داران آن فراوان گشته، شما را با پیمانه خود می‌سنجند و سرکوب می‌کنند. پرچم دارشان (معاویه) از ملت اسلام خارج و بر راه گمراهی ایستاده است»<sup>۳</sup>.

۵- معاویه در نامه‌ای به امام علی علیه السلام درخواست می‌کند تا شام را در اختیار او گذارد و ضمن آن می‌گوید: «ما همگی فرزندان عبد منافیم». امام در پاسخ می‌فرماید: بلی درست است ما فرزندان عبد منافیم ولی امیه مانند هاشم و حرب مانند عبدالمطلب و

۱. همان، خطبه ۹۸، ص ۱۴۳.

۲. همان، خطبه ۱۵۸، ص ۲۲۴.

۳. همان، خطبه ۱۰۸، ص ۱۵۶.

ابوسفیان چون ابوطالب و مهاجر مانند اسیر رها شده و پاک زاده چون تبار الوده و برحق چون اهل باطل و مؤمن با دغل پیشه هم سان نیست.<sup>۱</sup>

احساس خطر از سوی امویان حتی در میان کسانی که قدرت و زمام داری مسلمانان را به امویان منتقل کردند، وجود داشت، گویند عمر خلیفه دوم که معاویه را به شام گماشت از جانب وی و پدرش درباره مسلمانان نگران بود. روزی که معاویه از عمر ولایت شام را گرفت، مادرش به او گفت: «این مرد - عمر - تو را شغلی داده است، بکوش تا آن کنی که او می خواهد نه آن که خود می خواهی». و ابوسفیان نیز به او گفت: «مهاجران پیش از ما مسلمان شدند و ما پس از آنان به این دین در آمدیم و عقب ماندیم. حالا مزد خود را می گیرند. آنان رئیس اند و ما تابع، به تو شغل مهمی داده اند، مواظب باش تا مخالف آنان نروی، چه پایان کار را نمی دانی!»<sup>۲</sup>

### چگونگی انتقال خلافت به امویان

فعالیت ها و تلاش های شبانه روزی بنی امیه، برای دست یابی به قدرت زمانی آغاز شد که خلیفه اول و دوم، یزید بن ابوسفیان و برادرش معاویه بن ابی سفیان را به فرمان روابی شام منصوب کردند. در این موقعیت عالی بود که نفوذ بنی امیه به تدریج و با نقشه قبلی در شهرها و قبیله ها افزایش یافت و زمانی که عثمان به خلافت رسید، امویان در اوج کام یابی و پیروزی قرار گرفتند، زیرا عثمان یکی از سران این حزب شمرده می شد. روزی که با عثمان بیعت شد ابوسفیان از همه شادمان تر بود. در آن روز ابوسفیان با لحنی آرام از اطرافیان پرسید، آیا کسی غیر از آشنایان و موثقان در این جا هست؟ چون مطمئن گردید، بیگانه ای در مجلس نیست، گفت:

«یا بنی امیه تلقفوها تلقف الكرة أما والذي يحلف به ابوسفیان ما زلت رجوها

۱. همان، نامه ۱۷، ص ۳۷۵.

۲. سید جعفر شهیدی، پس از پنجاه سال پژوهشی تازه پیرامون قیام حسین (ع)، ص ۸۳.

لکم و لتصیرن إلی صبیانکم وراثۃ؛ ای بنی امیه خلافت را چون گوی بازی دست به دست دهید. من از دیرباز امیدوار بودم که سرانجام خلافت به شما خواهد رسید، این خلافت در آینده حتی به فرزندان شما هم خواهد رسید و موروثی خواهد شد».

پس از آن روز ابوسفیان از کنار قبر حمزه که در جنگ احد شهید شده بود، گذشت و گفت: برخیز و ببین آن چه که بر سر آن با ما جنگیدی به دست ما افتاد.<sup>۱</sup>

خلافت عثمان را می‌توان سر آغاز دولت اموی به حساب آورد چرا که عثمان بنی‌امیه را در واگذاری مقام‌ها و مناصب حکومتی بر دیگران مقدم می‌داشت. مروان بن حکم، وزیر بزرگ خلیفه، عطایای فراوانی به امویان می‌داد و دیگر مردم را از عطایا محروم کرد. معاویه در شام نیز به جذب دوستان و طرف‌داران حزب اموی و کمک به آنان کمر همت بست و روزی که عثمان کشته شد، قدرت و اموال مسلمانان یک پارچه در اختیار امویان و دست پروردگان آنان قرار داشت. با شهادت علی بن ابی طالب نیز خلافت به طور کامل در اختیار معاویه قرار گرفت. هر چند برخی از اهل عراق و فارس با امام حسن (ع) بیعت کردند، ولی عدم ناپایداری و دورویی آنان امام را به صلح با معاویه کشاند و در این مرحله بود که شام مرکز حکومت اسلام شد و معاویه اموی خلیفه مسلمانان.

### رفتارهای اسلام ستیزانه امویان

شواهد تاریخی نشان می‌دهد که معاویه هم مانند پدرش در باطن به امور دینی چندان اعتقادی نداشت، و اگر به اسلام تظاهر می‌کرد، فقط برای رسیدن به مقام دنیوی بود. پس از این که معاویه با حسن بن علی (ع) صلح کرد به طرف کوفه حرکت نمود و در نخیله که پادگان نظامی کوفه بود منزل کرد، وی پس از گزاردن نماز جمعه برای مردم سخن گفت و در میان سخنان خود چنین اظهار داشت: «ای مردم کوفه! من برای این که شما نماز بخوانید، یا روزه بگیرید و یا حج خانه خدا به جای آورید و یا زکات بدهید، با

۱. عطاء الله تدین، رویدادهای مهم تاریخ جهان، ج ۲ ص ۳۰ - ۳۲.

شما جنگ نکردم بلکه تنها علت جنگ من با شما، برای این بود که بر شما ریاست کنم، و اکنون هم به آرزوی خود رسیدم»<sup>۱</sup>.

در دوران اقتدار معاویه و یزید رفتارها و نوآوری‌هایی پدید آمد که نشان از منحرف ساختن جامعه اسلامی و دور نمودن آن از اهداف آرمانی و اساسی خود داشت. برای نمونه به برخی از بدعت‌ها اشاره می‌شود:

### ۱- دست‌گیری و کشتن چهره‌های درخشان و انقلابی

هر چند معاویه را با ویژگی‌های حلم و شکیبایی و زیرکی ستودند، ولی برای تثبیت حکومت در برابر رفتارهای مخالف هرگز خویشن‌دار نبود. کشتن حجر بن عدی و شش تن از یاران او به جرم مخالفت با رسمی کردن دشنام به علی (ع) و شیعیان، شاهدی بر این مدعی است. معاویه پس از شهادت حجر و یارانش همواره از این عمل اظهار ندامت می‌کرد و می‌گفت: «هر که را کشتم دلیل آن را می‌دانم، مگر حجر که نمی‌دانم به چه جرمی او را کشتم»<sup>۲</sup>. امام حسین در باره این رفتار معاویه به او اعتراض کرد و طی نامه‌ای نوشت: «... مگر تو قاتل حجر بن عدی و یاران نیکوکار و عابد و ثابت قدمش نیستی؟ قاتل مردانی که با ظلم و بدعت و منکر مخالفت کرده و از قرآن تبعیت نمودند، کسانی که در راه خدا از سرزنش سرزنش‌گران باکی نداشتند. با این‌که به آنان امان دادی و سوگندهای شدید خوردی، ولی به ظلم و تجاوز آنان را به قتل رساندی»<sup>۳</sup>.

معاویه، همان سالی که حجر و یارانش را به شهادت رساند، به حج رفت و با امام حسین نیز ملاقات کرد به امام گفت: شنیدی که با حجر و شیعیان پدرت چه کردیم؟ فرمود: چه کردید؟ گفت: آنان را کشتیم کفن کردیم، و نماز گزاردیم و دفن کردیم. امام تبسمی کرد و فرمود: ولی ما شیعیان تو را اگر بکشیم نه کفن می‌کنیم و نه نماز می‌خوانیم.

۱. سید جعفر شهیدی، تاریخ تحلیلی اسلام، ص ۱۶۵.

۲. همان، محمود العقاد، ص ۶۵.

۳. باقر شریف القرشی، حیات الامام الحسن (ع) دراسة و تحلیل، ج ۲، ص ۱۶۸.

و نه دفن می‌کنیم.<sup>۱</sup>

زیاد بن ابیه به دستور معاویه دو مرد حضرمی را به اتهام تشیع بر در خانه‌هایشان به دار آویخت و چند روز آنان را بر سر دار نگه داشت. در نامه‌ای که امام حسین علیه السلام برای معاویه نوشته و جرایم کردار او را یادآوری نمود، به شهادت این دو مرد نیز، اشاره فرمود: «ألسـت صاحب حجر و الحضرمیین الذین کتب الیک ابن سمية أنهما علی دین علی و رأیه فکتبت الیه من کان علی دین علی و رأیه فاقتله و امثل به... آیا تو نبودی که حجر و یارانش و دو مرد حضرمی را کشتی که فرزند سمیه برای تو نوشت که این دو به دین علی و ایده او هستند در پاسخ به او نوشتی هر که بر دین علی و ایده او باشد او را بکش و قطعه قطعه کن. دین علی و پسر عموی او که با پدر تو پیکار کردند، در راه آن همان دینی است که تو را به این مقام رسانیده. اگر دین علی و پسر عمویش نبود، تمام افتخار شما به همان دو مسافرت تابستانی و زمستانی جاهلیت بود که خداوند به وسیله ما بر شما منت نهاد و این رنج را از میان شما برداشت»<sup>۲</sup>.

تعرض امویان نسبت به امام حسین علیه السلام را از سؤال «اباهره» و پاسخ آن حضرت می‌توان دریافت. امام حسین علیه السلام در پاسخ مردی از کوفه به نام «اباهره» که در بین راه حرکت به کربلا از امام پرسید، چرا از مدینه خارج شدی؟ فرمود:

«یا اباهره! ان بنی امیه شتموا عرضي فصبرت، و أخذوا مالي فصبرت، و طلبوا دمي فهربت. و أیم الله لیقتلونی فلیلبسهم الله ذلاً شاملاً و سیفا قاطعاً، و یسلط علیهم من یدلهم حتی یکونوا أذل من قوم سبا إذ ملکتهم إمرة فحکمت فی أموالهم و دمائهم»<sup>۳</sup>.  
ای اباهره! بنی امیه احترامم را درهم شکستند، شکیبایی نمودم، اموالم را گرفتند، تحمل کردم. خواستند خونم بریزند، گریختم. به خدا سوگند این گروه ستم کار مرا خواهند کشت، ولی خدا لباس ذلت و خواری را بر اندامشان خواهد پوشاند و شمشیر برنده انتقام را بر آنان

۱. طبری الاحتجاج، ص ۲۹۷.

۲. همان، ص ۲۹۵.

۳. محمد صادق نجمی، سخنان حسین بن علی از مدینه تا کربلا، ص ۱۵۷.

می‌تهد و کسی را بر آنان مسلط کند که آنان را از قوم سبا - که زنی بر آنها مسلط بود و در مال و خون ایشان هر طوری که می‌خواست، حکم می‌کرد - دلیل تر می‌سازد».

## ۲- ترویج فرهنگ جبر و سکوت و تسلیم

در دوره حکومت امویان مکتب فکری به نام «مرجئه» تأسیس شد. اساس این مکتب را سکوت در برابر رفتارهای حاکمان تشکیل می‌داد. امویان از این دسته برای توجیه ستمکاری‌های خود استفاده می‌کردند؛ زیرا، در مقابل «خوارج» که گناهان کبیره کننده را جاویدان در دوزخ می‌دانستند، مرجئه می‌گفتند کار این دسته را به خدا باید وا گذاشت. دلیل آنان این بود که اگر در این باره سخت‌گیری شود، جمعیت مسلمانان به تفرقه خواهد کشید. اینان با چنین طرز تفکری کار معاویه و دیگر خلفای اموی را در کشتن مردم پارسا و غارت‌های آنان در کوفه و بصره و دیگر شهرها تأیید می‌کردند.<sup>۱</sup>

## ۳- احیای ضد ارزش‌های دوران جاهلی

چنان‌که می‌دانیم پیامبر (ص) قبل از بعثت در پیمانی شرکت کرد که هدف آن حمایت از مظلومان بی پناه و ستم دیدگان بود. این پیمان «حلف الفضول» نام گرفت و حضرت پس از بعثت نیز می‌فرمود: «در خانه عبدالله بن جدعان در پیمانی شرکت کردم که اگر به جای آن شتران سرخ مو به من می‌دادند، آن چنان شاد نمی‌شدم و اگر مرا در اسلام به چنان مجلسی بخوانند حاضرم».

این هشام سیره نگار شهیر اسلام، پس از نقل این پیمان می‌گوید: پس از پیامبر (ص) یک‌بار دیگر امام حسین (ع) مردم را به این پیمان فرا خواند و حاکم مدینه را به تجدید آن تهدید کرد. داستان از این قرار بود که بین ولید بن عتبه - که از سوی معاویه عموی خود فرماندار مدینه بود - و امام حسین بر سر مالی اختلاف افتاد. ولید از حربه



قدرت سوء استفاده می‌کرد و به امام حسین علیه السلام زور می‌گفت و بی عدالتی در پیش گرفت. امام حسین علیه السلام به او گفت: به خدا سوگند یا حقم را عادلانه می‌دهی و یا شمشیرم را برداشته و در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را به «حلف الفضول» فرا می‌خوانم. عبدالله بن زبیر که نزد ولید بود، با شنیدن این سخن امام حسین، گفت من نیز با خداوند پیمان می‌بندم که اگر او مرا به این پیمان بخواند، شمشیرم را بردارم و با او باشم تا یا حقش را بستاند و یا همگی کشته شویم. چند تن دیگر نیز با شنیدن تهدید امام حسین علیه السلام اعلام نمودند که در این کار با حسین خواهند بود. وقتی ولید از این قضایا با خبر شد، تسلیم شد و امام را راضی ساخت.<sup>۱</sup>

پیامبر اکرم بیست سال پیش از بعثت و در جوانی به این پیمان پیوست و امویان همان زمان نیز آن را نپذیرفتند. پس از اسلام موردی برای تجدید این پیمان وجود ندارد، زیرا روح آموزه‌ها و مقررات اسلام حمایت از ستم‌دیدگان و مبارزه با زورگویان و ستم‌گران است. این که برای بار دوم امام حسین علیه السلام مردم را به این پیمان فرا می‌خواند، به خوبی گواه آن است که حاکمان اموی بار دیگر خوی ستم‌گری جاهلی خود را زنده کردند و اگر بر اسلام پای بند بودند نیازی به زنده کردن، مجدد «حلف الفضول» نبود.

#### ۴- محروم کردن شیعیان از حقوق سیاسی، اجتماعی و اقتصادی

سیاست اموی بر ریشه کن کردن اساس تشیع بود. معاویه در بخش نامه‌ای می‌نویسد: «من اهتمموا بموالاة هؤلاء القوم فنكولوا به و اهدموا داره...؛ بر هر کس که گمان بردید طرف دار این قوم است، سخت‌گیری کنید و خانه‌اش را ویران کنید». در بخشنامه‌ای دیگر نوشت: «انظروا إلى من قامت علیه البينة إنه يحب علیا و أهل بيته فامحوه من الديوان و اسقطوا عطائه و رزقه...؛ هر کسی که ثابت شد که دوست دار علی و خاندان اوست، نامش را از دیوان پاک کنید و حقوق و دریافتی‌اش را قطع کنید».<sup>۲</sup>

۱. ابن هشام الحمیری، سيرة النبی، ج ۸، ص ۲۲۴.

۲. مرتضی، مطهری؛ حماسه حسینی، ج ۳، ص ۲۱۹.

## ۵- اجبار مردم به بیعت با یزید و موروثی کردن خلافت

معاویه از آغاز تصدی خود در شام، نیت دولت اموی را در سر می‌پروراند و در صدد بود تا خلافت را موروثی کند، اما این نیت را حتی از نزدیک‌ترین افراد خود مخفی می‌داشت.<sup>۱</sup> ولی وقتی سنش زیاد شد و ترسید که موقعیت از دست رود، دست به کار شد و مقدمات ولایت عهدی یزید را فراهم ساخت. اهل شام پاسخ مثبت دادند، ولی حجاز مقاومت کرد.

معاویه پس از این مقاومت نامه‌ای به چند تن از بزرگان مدینه؛ از جمله امام حسین (ع) نوشت و سعید بن عاص را مأمور کرد که نامه را به آنان ابلاغ و پاسخ را دریافت کند.<sup>۲</sup> سعید بن عاص به معاویه نوشت که مردم مدینه یزید را به ولایت عهدی قبول ندارند، مخصوصاً بنی‌هاشم که یک نفر از آنان مرا اجابت نمی‌کند. بنابراین یا لشگری سواره و پیاده بفرست یا خود قصد مدینه کن. معاویه با خواندن نامه سعید نامه‌هایی به عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر و عبدالله بن جعفر و امام حسین (ع) نوشت و آنان نیز جواب‌هایی دادند؛ امام حسین (ع) چنین پاسخ داد: «و اعلم ان الله ليس بناس قتلک بائظنة وأخذک بالثمة و أمارتک صیبا يشرب الشراب و يلعب بالکلاب، ماأراک إلا وقد أویقت نفسک و أهلکت دینک و أضعّت الرعية، والسلام؛ بدان خدا فراموش نخواهد کرد که مردم بی‌گناهی را به گمان و تهمت می‌کشتی و کودک می‌گساری را که سنگ‌بازی کار اوست، برای خلافت بعد از خود نامزد می‌کنی، به راستی خود را هلاک کردی و دینت را از دست دادی و مردم را بیچاره کردی، والسلام».<sup>۳</sup>

معاویه با این کار در صدد بود، تا اصل انتخاب زمام‌دار از سوی مردم را نقض کند و نظر مسلمانان را در تعیین حکومت نادیده انگارد و حاکم مسلمانان بر اساسی تعیین شود که نه خدا در آن رعایت گردد نه رأی و نظر مردم. بدین سان رسم دیگری از رسم‌های

۱. عباس محمود العقاد، ص ۳۰.

۲. همان، ص ۳۱-۳۰.

۳. محمد ابراهیم آیتی، سرعایه سخن، ج ۲، ص ۷۰.

جاهلیت را زنده کرد. همان گونه که در نظام قبیله‌ای رسم بود، هر گاه بزرگ قبیله بمیرد، فرزند ارشد او جای وی را می‌گیرد، معاویه در صدد بر آمد این رسم را زنده کند.<sup>۱</sup>

داستان بیعت گرفتن همراه با تهدید و تطمیع معاویه برای یزید در مدینه و حجاز بسیار مشهور است و سرانجام به سال شصت هجری با ارعاب و تطمیع و تهدید معاویه، یزید خلیفه مسلمانان شد.

رفتارهای ضد اسلامی امویان منحصر در آنچه گفته شد نبود، کشتارهای دسته جمعی مسلمانان و سرکوب آنان در شهرها، کینه و عداوت با علی علیه السلام و شیعیان، غارت بیت المال مسلمین و صرف آن در راه منافع و امیال شخصی، فساد اخلاقی و ترویج فرهنگ فساد و شهوت، به کار گماردن عناصر نالایق و فاسد به دلیل «اموی» بودن، از دیگر شاخصه‌ها و رفتارهای حکومت اموی بود که البته در عهده این مقال نمی‌گنجد.

### موضع‌گیری امام حسین علیه السلام در برابر امویان

امام حسین علیه السلام نخستین موضع‌گیری رسمی خود را در برابر امویان با این سخن اعلام کرده است:

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ مِنْ رَأْيِ سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحَرَامِ اللَّهِ، نَاكِثًا عَهْدَهُ، مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ، يَعْمَلُ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ، فَلَمْ يَغْيِرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ كَانِ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَدْخُلَهُ مَدْخَلُهُ، أَلَا وَإِنْ هَؤُلَاءِ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ وَتَرَكَوا طَاعَةَ الرَّحْمَنِ وَأَظْهَرُوا الْفَسَادَ وَعَظَلُوا الْحُدُودَ وَاسْتَأْتَرُوا بِالْفِئَةِ وَأَحْلَوْا حَرَامَ اللَّهِ وَحَرَمُوا حَلَالَهُ وَأَنَا أَحَقُّ مِنْ غَيْرٍ...<sup>۲</sup> ای مردم! پیامبر فرمود: هر آن که قدرت مند ستم‌گری را ببیند که حرام خدا را حلال و پیمان خدا را می‌شکند، با سنت پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت می‌ورزد و در میان بندگان به گناه و ستم رفتار می‌کند چنانچه با سخن و رفتار

۱. سید جعفر شهیدی، ص ۸۲-۸۴.

۲. محمد صادق نجمی، همان، ص ۱۴۸.

خود با وی مخالفت نکند شایسته است که خداوند جایگاه شخص ساکت را همان جای قدرتمند ستمگر قرار دهد. هشیار باشید؛ اینان (بنی امیه) اطاعت خداوند رحمان را رها و فرمان برداری از شیطان را لازم دانستند، فساد را ترویج و حدود الهی را تعطیل کردند فیء (اموال مختص به خاندان پیامبر) را به خود اختصاص داده، حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام نمودند و من بیش از هر کس دیگر به تغییر این وضعیت سزاوارترم...».

امام در این سخن علاوه بر آن که به فساد دستگاه حاکمه (لزموا طاعة الشیطان... و اظهروا الفساد) اشاره می کند به اسلام ستیزی امویان (و حرّموا حلاله) فساد دستگاه قضایی (عطلوا الحدود) و فساد اقتصادی (استأثروا بالفیء) و فساد اخلاقی (قد لزموا طاعة الشیطان) امویان نیز اشاره می کند و هر کدام از این موارد در تاریخ نمونه های فراوانی دارد که تفصیل آن از هدف تحقیق حاضر خارج است.

این سخن امام حسین (ع) از جمله سخنانی است که در منابع دست اول آمده و برخی از نویسندگان آن را رسمی ترین و صریح ترین موضع گیری امام حسین (ع) نسبت به امویان دانسته اند. این که امام حسین (ع) از نگاه تاریخی پس از مرگ معاویه موضع رسمی خود را در برابر امویان مشخص می کند بدین جهت بوده که وی با معاویه بیعت کرده و نیز به معاهده صلح برادرش با معاویه احترام می گذاشت. اما با مرگ معاویه بیعتی وجود ندارد و از این جهت احساس آزادی می کند، لذا به صراحت موضع خود را در میان اهل عراق ابراز داشته و خود را برای تغییر و دگرگون نمودن اوضاع شایسته تر از دیگران می بیند.<sup>۱</sup> امام حسین (ع) به خوبی می دانست که آل ابی سفیان اساساً با اسلام و بقاء نام و یاد پیامبر (ص) مخالفت و برای خاموش کردن نور اسلام هر چه توانسته اند کوشیده و حاضر نیستند که نام پیامبر (ص) باقی بماند، و چنانچه خلافت در اولاد ابی سفیان بماند اثری از آثار اسلام باقی نخواهد ماند.

به همین دلیل امام (ع) در آغاز نهضت خود این سخن پیامبر (ص) را به مسلمانان

یاد آوری می‌کند که فرمود:

«الخلافة محرمة على آل ابی سفیان. فإذا رأيتم معاوية على منبري فابقروا بطنه وقد رآه أهل المدينة على المنبر فلم يبقروا بطنه فابتلاهم الله بيزيد الفاسق؛»<sup>۱</sup> خلافت بر خاندان ابو سفیان ممنوع است، هر گاه معاویه را بر جایگاه دیدید، شکمش را بدرید، مردم مدینه او را بر جایگاه پیامبر دیدند، ولی شکمش را ندریدند در نتیجه خداوند آنان را به یزید نا بکار مبتلا ساخت.

و نیز وقتی «نضر بن مالک» از امام حسین علیه السلام در مورد آیه **﴿هَذَا خِطْمَانُ اخْتَصَمُوا فِي رَيْبِهِمْ﴾**<sup>۲</sup>؛ «این دو دشمن دربارهٔ پروردگارشان با یکدیگر به مخاصمه پرداختند» سؤال می‌کند، حضرت در پاسخ می‌فرماید: «ما و بنی امیه در بارهٔ خدا با یکدیگر در افتادیم. ما و آنان تا قیامت دشمن یکدیگریم»<sup>۳</sup>.

بلی؛ آنچه آن را روح شریعت اسلامی می‌خوانیم - پرهیزگاری، عدالت، اخلاق - در اجتماع دیده نمی‌شد. از احکام اجتماعی دین تنها جمعه و جماعت، رونقی - آن هم به صورت تشریفاتی - داشت. گاهی همین صورت تشریفاتی هم به بدعت و بلکه به فسق می‌گرایید. ولید برادر مادری عثمان که از جانب وی حاکم کوفه بود، بامداد مست به مسجد رفت و نماز صبح را سه رکعت خواند، سپس به مردم گفت، اگر می‌خواهید رکعتی چند اضافه کنم.<sup>۴</sup>

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه آورده است که «مطرف بن مغیره» گفت من با پدرم در شام میهمان معاویه بودیم و پدرم در دربار معاویه بسیار آمد و شد داشت و او را ثنا

۱. محمد صادق نجمی، همان، ص ۱۸.

باقر شریف القرشی، حیاة الامام الحسین علیه السلام، ص ۲۵۷. (با اختلاف در عبارات)

ابن ابی الحدید نیز در شرح نهج البلاغه ضمن سخن مشابهی از پیامبر صلی الله علیه و آله مقصود آن را معاویه می‌داند: رک: ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۴ ص ۱۰۸.

۲. سورة حج، آیه ۱۹.

۳. باقر شریف القرشی، حیاة الامام الحسین علیه السلام، ص ۲۳۴.

۴. سید جعفر شهیدی، همان ص ۱۰۹.

می گفت، شبی پدرم از نزد معاویه برگشت، ولی بسیار ناراحت بود، سبب را پرسیدم گفت: این مرد یعنی معاویه مردی بسیار بد بلکه پلیدترین مردم روزگار است. گفتم مگر چه شده؟ گفت، من به معاویه پیشنهاد کردم، اکنون که تو به مراد خود رسیدی و دستگاه خلافت اسلامی را صاحب گشتی، بهتر است که در آخر عمر با مردم به عدالت رفتار کنی و با بنی هاشم این قدر بد رفتاری نکنی، چون آنان ارحام تواند و اکنون چیزی دیگر برای آنان باقی نمانده که بیم آن را داشته باشی که بر تو خروج کنند. معاویه گفت: هیبهات هیبهات، ابوبکر خلافت کرد و مرد و نامش هم از بین رفت و نیز عمر و عثمان هم چنین مردند، با این که با مردم نیکو رفتار کردند اما جز نامی از خود باقی نگذاشتند و رفتند، ولی نام برادر هاشم (پیامبر) هر روز پنج نوبت به نام او در دنیای اسلام فریاد می کنند: «أشهد أن محمداً رسول الله». می گویند: «فأی عمل یقی مع هذا لا أم لك، لا والله إلا دفناً» پس از آن که نام خلفای سه گانه از بین برود و نام محمد زنده باشد، دیگر چه عملی باقی خواهد ماند، مگر آن که نام محمد دفن شود و اسم او هم از بین برود.<sup>۱</sup>

آیا با چنین وضعی حسین بن علی (ع) می تواند، به چشم خویش بنگرد که با اسلام و قرآن مبارزه می کنند.

در اشعاری که به یزید نسبت داده اند، کمترین نشانی از دین، حکومت اسلامی و رفتار حاکم اسلامی دیده نمی شود. یعقوبی و دیگر مورخان نوشته اند، در سالی که معاویه یزید را با لشکری برای فتح روم فرستاده بود در محلی به نام (غذقذونه) لشکر اتراق کرده بود و یزید در آنجا سرگرم عیاشی بود و بر اثر بدی هوا لشکر مبتلا به تب و آبله شدند و بیماری چنان شیوع یافت که مسلمانان گروه گروه می مردند. هر چه به یزید اصرار کردند، زودتر از این جا کوچ کنیم، اعتنا نکرد و این اشعار را سرود:

ما ان ابالی بما لاقت جموعهم	بالغذقذونه من حمی و من موم
إذا اتکات علی الأنساط فی غرف	بدیر مران عثدی أم کلثوم <sup>۲</sup>

۱. شرح ابن ابی الحدید، ج ۵ ص ۱۲۰.

۲. به من چه که گروه گروه در (غذقذونه) به تب و بیماری مبتلا شدند.

و نیز از اشعار یزید است که در وصف شراب گفته و حکم اسلامی آن را به سخره گرفته است:

شمیسة کرم برجها قعر دنها      و مشرقها الساقی و مغربها فمی  
إذا نزلت من دنها فی زجاجة      حکمت نفرا بین الحطیم و زمزم  
فان حرمت یوما علی دین احمد      فخذها علی دین المسیح بن مریم<sup>۱</sup>

و نیز از اشعار اوست، آن گاه که سرگرم می‌گساری بود و صدای اذان به گوش رسید:

معشرالندمان قوموا و اسمعوا صوت الأغاني  
واشربوا کأس مدام واترکوا ذکرالمعاني  
شغلتنی نغمة العیدان عن صوت الاذان

و تعوضت عن الحور عجوزا فی الدنان<sup>۲</sup>  
و از جمله اشعار اوست که در آن شراب خواران را بر نماز گزاران برتر دانسته است:

دع المساجد للعباد تسکنها      و اجلس علی دكة الخمار واسقینا  
إن الذي شربا فی سكرة طربا      و للمصلین لا دینا و لا دنیا  
ما قال ربک ویل للذي شربا      لکنه قال ویل للمصلینا<sup>۳</sup>

۱- من در دیر مران بر بالش‌های بر قو تکیه داده و راحتم و ام کلثوم در آغوش من است.  
۲- خورشید من که از انگور است برج آن ته حمزه شراب است که از مشرق دست ساقی طلوع و به مغرب دهان من غروب می‌کند.

۳- چون از سبو در جام ریخته شود غلغل کردن و زیر و رو شدن آن حکایت از حجاجی دارد که بین کعبه و زمزم مشغول طوافند.

۴- اگر روزی به دین احمد حرام شد تو آن را بر دین مسیح بردار و سرکش.  
۵- ای یاران هم بیاله من بوخیزید و به نوای دلتواز گوش دهید و بیاله‌های بی دریی را سرکشید و مذاکرات علمی و ادبی را رها کنید.

۶- نغمه دلپذیر جنگ، مرا از ندای اذان باز می‌دارد، حاضریم جوارن بهشتی را که نسخه است با دُردهای ته خیم شراب که نقد است عوض کنیم.

۷- مساجد را برای عابدان بگذار تا در آن سنگینی گزینند و خود بر دکان شراب فروش بنشین و به ما شراب ده.

۸- خوش آن که شراب نوشد و در حالت خماری به طرب پردازد، نماز گزاران نه دین دارند و نه دنیا.

۹- پروردگارت در قرآن (وای بر شراب خواران) نگفته ولی (وای بر نماز گزاران) گفته است.

این ها نمونه ای از فکر و اندیشه و روحیه اموی است که از زبان یزید گفته می شود. اکنون معاویه چنین عنصری را که جرثومه فساد و نا به کاری است و از توهین به مقدسات مذهبی هیچ پروایی ندارد، مسند نشین پیامبر اسلام معرفی می کند. معلوم است که در این صورت برای اسلام و قرآن باید فاتحه گذارد.<sup>۱</sup> و جادارد که امام حسین (ع) بفرماید: «و علی الاسلام السلام إذا بليت الأمة براع مثل یزید؛ باید به اسلام بدرود گفت، اگر فرمان روای امت اسلام فردی هم چون یزید باشد».

چگونه می توان این شعر یزید را که هنگام دیدن سرهای شهیدان کربلا گفته است، توجیه نمود:

أما بدت تلك الرؤوس و أشرقت  
صاح الغراب فقلت صح أو لاتصح  
تلك الشمس على ربي جيرون  
فلقد أتيت من النبي ديوني<sup>۲</sup>

و در سروده کفرآمیز دیگر به هنگام دیدن سرهای شهیدان کربلا به اشعار «ابن زبیری»<sup>۳</sup> استناد کرده و می گوید:

ليت أسياسي ببدر شهديرا  
لاهلوا و استهلوا فرحا  
قد قتلنا القوم من أسياسهم  
لعبت هاشم بالملك فلا  
جزع الخرج من وقع الأسل  
ثم قالوا يا يزید لا تشل  
و عدلناه ببدر فاعتدل  
خبر جاء ولا وحي نزل  
من بني أحمد ما كان فعل<sup>۴</sup>

۱. رگ: آئینی محمد ابراهیم: بررسی تاریخ عاشورا، ص ۱۵-۱۷.

۲. چون آن سرها پیدا شد و آن خورشیدها به تپه های جیرون تابید.

- کلاغ صدا کرد، گفتیم چه صدا بکنی چه نکنی، طلب هایم را از پیامبر گرفتیم.

۳. بخشی از این اشعار از ابن «ابن زبیری بن قیس قرشی»، از شاعران قریش در عهد جاهلیت است. وی علیه مسلمانان شعر می گفت: پس از فتح مکه، چون مسلمان شد، رسول خدا او را عبدالله نامید، ولی او به تجران کریخت و در سال ۱۵ هـ ق مرد.

۴. ای کاش بزرگان طایفه من که در جنگ بدر کشته شدند، می بودند و می دیدند که طایفه خزرج چگونه از شمشیر زدن ما به جزع آمدند.

- تا از دیدن این منظره، فریاد خوشحالی آنان بلند شود و فرحناک گردند و بگویند: ای یزید! دست مریزاد.



به راستی دوران خلافت یزید، فتنه‌ای بزرگ در اسلام است. جهان اسلام در دوران استیلای این زمام‌دار اموی شاهد سه روی داد بزرگ بود که با شنیدن آن عرق شرم بر پیشانی هر مسلمانی می‌نشیند، و آن سه عبارت بود از: کشتن حسین بن علی و یارانش؛ واقعه حره و حمله به مدینه و سوم کوبیدن کعبه، هر یک از این سه روی داد پس است که یزید را در بالاترین مرتبه اتهام قرار دهد.<sup>۱</sup>

رویارویی حسین بن علی علیه السلام و یزید بن معاویه، رویارویی دو اندیشه و سرشت اخلاقی متفاوت است. حسین بن علی نمونه برترین مزایای بنی هاشم بود، ولی یزید نه فقط نمونه‌ای از امتیازات امویان را با خود نداشت بلکه زشتی‌های فراوان بنی امیه را در خود جمع کرده بود.<sup>۲</sup> «عقاد» نویسنده برآوازه عرب می‌گوید: تاریخ نگاری که حادثه کربلا را می‌نویسد چه عرب و مسلمان باشد یا غیر عرب و نامسلمان، چه به پیامبر اسلام معتقد باشد و یا خیر، به هر روی، چنانچه در بررسی و مطالعه این روی داد به برتری حسین بر یزید منتهی نشود در تحلیل خود به اشتباه رفته است.

پیروان یزید خود به مزیت و شرافت حسین آگاه بودند، ولی منفعت طلبی آنان بر شعورشان چیره شد و در حزب یزید اردو زدند.<sup>۳</sup>

نکته حائز اهمیت از نگاه مخاطبان و معاصران این حادثه، آن است که اکثر مردم، به خصوص طبقه جوان که چرخ فعالیت اجتماع را به حرکت در می‌آورد؛ یعنی آنان که سائل عمرشان بین بیست و پنج تا سی و پنج بود آنچه از نظام اسلامی می‌دانستند و در آن به سر می‌بردند، حکومتی بود که مغیره بن شعبه، سعید بن عاص، ولید، عمرو بن سعید و

۱- ما بزرگان بنی هاشم را کشتیم و آن را به حساب جنگ بدر گذاشتیم. این روز در مقابل آن روز قرار گرفت.

۲- بنی هاشم با پادشاهی بازی کردند، وگرنه نه خبری از رسالت بود و نه وحی نازل شد.

۳- من از فرزندان خندق نیاسم اگر از فرزندان احمد انتقام کارهای او را نگیرم.

ر.ک: باقر شریف القرشی، حیات الامام الحسین علیه السلام، ص ۱۸۷.

۱. العشی بوسف، همان، ص ۱۶۵

۲. محمود العقاد، همان، ص ۵۰

۳. همان، ص ۵۱

دیگر اشراف زادگان قریش اداره می‌کردند، مردمانی فاسق، ستمکار، مال اندوز، تجمل دوست و از همه بدتر نژاد پرست. این نسل تا خود و محیط خود را شناخته بود، حاکمان بی رحمی بر خود می‌دید که هر مخالفی را می‌کشت و یا به زندان می‌افکند. اعتراض کننده را گرفتن، تبعید کردن، روانه زندان ساختن و سرانجام کشتن، برای آنان کاری پیش پا افتاده و رایج بود و نظام جاری مملکت نیز آن را تأیید می‌کرد.<sup>۱</sup>

بدین ترتیب اکثر مردم سال شصت و یکم هجری را کسانى تشکیل می‌دادند که در عهد عثمان به دنیا آمده و در پایان دوره علی، به رشد رسیده و در دوره معاویه وارد اجتماع شده بودند. اینان از طرز رسیدن معاویه به زمام داری خاطره مبهمی در ذهن داشتند و آنچه خود شاهد آن بودند، به حکومت رسیدن یزید بود. برای این مردم شید تا حدی طبیعی به نظر می‌رسید که هر مخالفتی با یزید را به حساب بر هم زدن اجتماع اسلامی بگذارند.<sup>۲</sup>

اندیشه اموی در زیر لقافه و پرده‌ای وارد اسلام شد. این اندیشه، ترکیبی از اسلام و جاهلیت داشت؛ ظاهر مسلمانانی که در پناه اسلام زیست کنند و بر خصلت‌های منفعت جویانه، ستم گرانه، و نژاد پرستانه خود باقی بمانند. اندیشه اموی با انقراض امویان پایان نیافت، بلکه به نسل‌های پس از خود و حتی عباسیان نیز انتقال یافت و بسا در میان مسلمانان امروز نیز وجود داشته است و به تعبیر شهید مطهری (ره) چه بسا در فکر کسانی که معاویه و یزید را لعن می‌کنند، فکر اموی نیز وجود داشته باشد. این سکیت<sup>۳</sup> در یکی از سروده‌های خود وجود اندیشه اموی را در میان بنی عباس به خوبی نمایانده است:

تالله ان کانت امیه قد آنت	قتل ابن بنت نبیها مظلوما
فلقد اتاه بنو اُبیہ بمثلها	هذا لعمرک قبره مهذوما
أسفوا أن لا یکنوا و شارکوا	فی قتله فتبعوه رمیما <sup>۴</sup>

۱. سید جعفر شهیدی. همان، ص ۱۰۸.

۲. همان، ص ۸۷.

۳. شاعر، ادیب، و از اصحاب امام نهم و دهم (ع) که توسط متوکل به جرم جانبداری از تسبیح به شهادت رسید.

۴. سوگند به خدا اگر بنی امیه فرزند دختر پیامبرشان را مظلومانه کشتند.

اثر نهضت امام حسین علیه السلام در رسوا نمودن امویان و برملا ساختن فتنه آنان، چنان روشن گرانه است که هرگز به خاموشی نخواهد گرایید. آنچه در دهم محرم سال ۶۱ هجری روی داد یک حادثه عادی و یا سرکوب شورشی نبود که یک فرد انقلابی علیه حاکم بر پا کند، بلکه این روی داد هر چند صفحه سیاهی در تاریخ خلافت امویان به شمار آمد، ولی از یک سو نهضت مسلحانه شیعی علیه بنی امیه را سامان داد و به تدریج از مهم‌ترین عوامل سقوط و اضمحلال امویان به شمار آمد،<sup>۱</sup> و از سوی دیگر به اسلام جان دوباره داد.

### نتیجه

امویان پس از سیطره اسلام به ناچار مسلمانی اختیار نمودند، ولی تلاش کردند تا از حربه دین هم چون ابزاری برای رسیدن به حکومت بهره جویند. در اختیار گزاردن سرزمین شام به یزید بن ابی سفیان و برادرش معاویه بن ابی سفیان موقعیت مناسبی فراهم آورد، تا امویان به تدریج به آروزی دیرینه خود دست یابند. انتخاب عثمان و واگذاری مدیریت جامعه، به تیره اموی بستر مساعدتری را برای تحقق اهداف این تیره گشود. رفتارها و عملکردهای حاکمان اموی نشان می‌دهد که آنان دین را جز ابزاری برای استیلا بر مسلمانان نمی‌خواستند. در دوران معاویه و یزید تمام تلاش برای برگشت به رفتارهای جاهلی و تعطیل شدن مقررات اسلام به عمل آمد. امام حسین علیه السلام برای معرفی چهره واقعی امویان و برملا نمودن فتنه خرنده‌ای که آنان علیه اسلام و مسلمانان به راه انداخته‌اند، ناچار به قیام و مبارزه شد که نتیجه آن حماسه خونین کربلا بود.

۱- فرزندان یزید بنی امیه (بنی عباس) همانند آن رفتار کردند و قبر حسین را ویران ساختند.

۲- تاسف می‌خورند که در آن زمان نبودند تا در قتل حسین شرکت کنند بنابراین در پی خاکستر امام حسین رفتند.

۳- انبیا عیسی، النزاع بین افراد البیت الاموی و دوره فی سقوط الخلافة الامویة، ص ۱۰۵.

## چکیده

در بررسی تاریخ نهضت عاشورا و علل بروز این حادثه هرگز نمی توان نقش امویان را در برافروختن و پیدایش این روی داد غم بار جهان اسلام نادیده گرفت. حیات سیاسی و فکری امویان به خوبی گویای آن است که این حزب پیش و پس از ظهور اسلام از زاویه و نگاه خاص سیاسی و فرهنگی و اجتماعی خود با پدیده ها روبه رو می شده است. تاریخ نگاران بینش های خاص امویان را درباره اجتماع و روی دادهای آن به ما گزارش نمودند. تحقیق حاضر تلاشی است در شناسایی این مطلب که حزب اموی پس از قوت گرفتن اسلام با فتنه ای تدریجی و خزنده، در ستیز جدی با اسلام قرار گرفت. این ستیز در دوران امامت امام حسین (ع) و حکومت معاویه و فرزندش یزید به اوج خود رسید و تنها خون و شهادت امام حسین بود که توانست فتنه تاریک و ناپیدای امویان را در زدودن اسلام، برای مسلمانان آشکار سازد.

## منابع

- ۱- نهج البلاغة، الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، تصحیح: دکتر صبحی صالح، الطبعة الثانية، دارالكتاب اللبناني، ۱۹۸۲.
- ۲- ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغة، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، الطبعة الثانية، مطبعة آية الله المرعشي النجفي، قم، ۱۴۰۴ هـ.
- ۳- آيتی محمد ابراهيم، بررسی تاریخ عاشورا، چاپ ششم، کتابخانه صدوق، تهران، ۱۳۶۶.
- ۴- آيتی محمد ابراهيم، سرمایه سخن، ج ۲، اداره کل اوقاف، ۱۳۳۹.
- ۵- تدین عطاءالله، رویدادهای مهم تاریخ جهان، چاپ اول، چاپخانه حیدری، تهران، ۱۳۴۸.
- ۶- ریاض عیسی، النزاع بین افراد البيت الاموی و دوره فی سقوط الخلافة الامویة، الطبعة الاولى، دار احسان للطباعة و النشر، دمشق، ۱۴۰۶ هـ.
- ۷- شهیدی سید جعفر، پس از پنجاه سال پژوهشی تازه پیرامون قیام حسین علیه السلام، چاپ هشتم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۶۴.
- ۸- شهیدی سید جعفر، تاریخ تحلیلی اسلام، چاپ اول، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۲.
- ۹- شریف القرشی باقر، الامویون و الاسلام، دار الكتاب الاسلامی، بیروت، بی تا.
- ۱۰- شریف القرشی باقر، حیاة الامام الحسین علیه السلام دراسة و تحلیل، الطبعة الاولى، مطبعة الاداب، النجف الاشرف، ۱۳۹۴ هـ.
- ۱۱- الطبرسی احمد بن علی بن ابی طالب، الاحتجاج، الطبعة الثانية، منشورات الاعلمی للمطبوعات، لبنان، ۱۹۸۳، بیروت، ص ۲۹۵.
- ۱۲- العش یوسف، الدولة الامویة، الطبعة الرابعة، دارالفکر، دمشق، ۱۹۹۶.

- ۱۳- علوی حصرمی محمد بن عقیل، معاویه و تاریخ، ترجمه، عزیزالله عطاردی، چاپ دوم، انتشارات مرتضوی، تهران، ۱۳۶۴.
- ۱۴- العلوی الحصرمی محمد بن عقیل، النصائح الکافیة لمن يتولى معاوية، الطبعة الاولى، دار الثقافة، قم، ۱۴۱۲.
- ۱۵- فرهنگد پور فهمیه، تحلیل نیم قرن سیاستهای تبلیغی امویان در شام، چاپ اول، موسسه انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۷۸.
- ۱۶- مطهری مرتضی، حماسه حسینی، ج ۳، چاپ اول، انتشارات صدرا، ۱۳۶۵.
- ۱۷- محمود العقاد عباس، الحسین أبو الشهداء، الطبعة الاولى فی ایران، منشورات الشریف الرضی، ۱۴۱۳هـ.
- ۱۸- المقریزی تقی الدین احمد بن علی، النزاع و التخاصم بین بنی هاشم و بنی امیه، تحقیق: سید علی عاشور بی تا.
- ۱۹- نجمی محمد صادق، سخنان حسین بن علی از مدینه تا کربلا، چاپ پنجم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۶۴.

## امام حسین علیه السلام و مبارزه با بدعت‌ها

### حسین دریاب

بدعت آن است که چیزی را در دین وارد کنند که در دین نیست و یا چیزی را که کتاب و سنت حرام کرده‌اند، حلال کنند، و یا آن چه را حلال کرده‌اند، حرام بدانند. به این عمل از جهت تازه و نو بودن بدعت می‌گویند.<sup>۱</sup>

### بدعت‌های اهل کتاب

هر پیامبری را که خداوند برای بندگانش می‌فرستاد و با آنان دین و احکام می‌آورد، پس از وفات و غیبت آن پیامبر مدت کمی نمی‌گذشت که شیاطین سودجود و فرصت طلب، به عنوان‌های مختلف، احکام آن دین را تحریف و تغییر می‌دادند و بدعت‌هایی را در آن می‌گذاشتند و به نحوی آن بدعت‌ها را توجیه می‌کردند، و اصطلاحات فریبنده‌ای را به کار می‌بردند، مانند مصلحت، اهم و مهم، مقتضی زمان، و از این قبیل واژه‌هایی که می‌توان به وسیله این واژه‌ها متدینان بی‌خرد را اغوا کرد، چنان که آیات قرآنی به این امر کراراً اشاره می‌فرماید: «يَحْرِفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ»<sup>۲</sup>.

۱. مجمع البحرین، باب بدع / ۱۰.

۲. سوره نسا، آیه ۴۶.

این بدعت‌ها و تحریف‌ها را به گونه‌ای وارد می‌کردند، که نه تنها در احکام و شرایع دین بلکه در مسائل اعتقادی نیز انحراف و بدعت ایجاد می‌شد مانند: عیسی پسر خدا و عزیز پسر خدا و تثلیث و سه گانه بودن خدا که آیات فراوانی در این زمینه، ضمن اشاره به اهل کتاب و رد کردن این اعتقادات، آنان را به کافر بودن محکوم می‌کند.

### بدعت‌های خلفای فاسد

همواره شیاطین هر زمان، این شیوه شیطانی را تعقیب کردند تا زمانی که خداوند دین اسلام را (که برترین ادیان الهی است) به توسط بهترین برگزیدگانش محمد بن عبدالله ﷺ فرستاد و آشکار نمود. حضرت رسول ﷺ پس از این همه، تلاش و تحمل رنج و مشقت، دین مقدس اسلام را در میان مردم ترویج کرد و به دستور مؤکد خداوند، خلیفه و جانشین پس از خود را منصوب نمود. اما هنگامی که چشم از دنیای فانی بریست و هنوز آب غسل بدن مبارکش به کفن خشک نشده و بدن مطهر آن حضرت دفن نشده بود، حرامیان منافق و سودجویان فرصت طلب، در خفا گرد هم آمدند و نص حکم خداوند را تحریف کردند؛ یعنی، خلافت امیر مؤمنان ﷺ را که خداوند تعیین کرده بود و آیه تبلیغ ولایت را برای اولین آیه تحریف کردند و آن را خلیفه اختراع کردند، سپس احکام الهی را یکی پس از دیگری، تحریف کردند؛ چنان که بعد دومین آیه، آیه ارث بود که تحریف کردند و ابوبکر دروغی را به رسول خدا ﷺ نسبت داد و گفت: ما گروه پیامبران بر بازماندگان، ارثی نمی‌گذاریم و آنچه که از ما بماند از آن بیت المال است.

فخر رازی در تفسیر خود، ذیل آیه مزبور، بر این حدیث چندین اشکال وارد می‌کند و می‌گوید: «بماند که این گفته ابوبکر خلاف نص قرآن است... اضافه بر آن پیغمبر ﷺ یک فرد حکیم و دانا است، هرگز سخن بیهوده و بی ربط نمی‌گوید و مسئله ارث پیغمبر ﷺ به ابوبکر مربوط نیست، چگونه پیامبر ﷺ به کسی چیزی بگوید که او ربطی ندارد، در حالی که کسانی مربوط به ارث بودند، مانند ابن عباس و حضرت امیر مومنان ﷺ و حضرت فاطمه ﷺ که اینان از عقلا و دانایان بودند که اگر بنا بود پیغمبر



دربارهٔ ارت چیزی بگوید، به طریق اولی به اینان می‌گفت، در حالی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به آنها چیزی نگفته بود.<sup>۱</sup>

آری از این قبیل بدعت‌ها و انحراف‌ها در دین از جانب مدعیان خلافت غاصبان در دین وارد آوردند که زمینه را چنان برای یزید بن معاویه هموار کرد که بسیار آسان نه تنها غصب خلافت نمود بلکه شتاب زده مبادرت به تحریف و بدعت در احکام دین مقدس اسلام کرد.

### مبارزه با بدعت گذاران واجب است

آری، بنی امیه در واقع یزید را برای از بین بردن دین اسلام و محو قرآن برای خلافت و حکومت برگزیده بودند. اما حضرت سیدالشهداء علیه السلام، چنان در برابر این دسیسه‌ها و بدعت‌های بنی امیه منفعّل و بی تاب شده بود که دیگر تاب قرار و سکوت را نداشت زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «إِذَا رَأَيْتُمْ أَهْلَ الرِّيبِ وَ الْبِدْعِ مِنْ بَعْدِي فَاطْهَرُوا الْبِرَاءَةَ مِنْهُمْ وَ اكْثَرُوا مِنْ سِتْهِمْ وَ الْقَوْلِ فِيهِمْ وَ الْوَقِيعَةِ وَ بَا هَتْوَهُمْ كَيْلَا يَظْمَعُوا فِي الْفَسَادِ فِي الْإِسْلَامِ وَ يَحْذَرُ هُمُ النَّاسُ وَ لَا يَتَعَلَّمُونَ مِنْ بَدْعِهِمْ يَكْتُبُ اللَّهُ لَكُمْ بِذَلِكَ الْحَسَنَاتِ وَ يَرْفَعُ لَكُمْ بِهَ الدَّرَجَاتِ فِي الْآخِرَةِ»<sup>۲</sup>

هرگاه پس از من با گمراهان و بدعت گزاران در دین برخورد نمودید با صراحت و آشکارا با آنان مخالفت کنید و از آنها براءت بجوید و به آنان بدگویی گوید و آنان را بی ارزش کنید و هر چه زشتی است به آنان نسبت دهید، تا میان مردم بی ارزش شوند و نتوانند در دین اسلام فساد ایجاد کنند و از آنان دوری و کناره گیری کنند، بدعت‌هایشان را نیاموزند که خداوند برای هر کلمه‌ای که بر آنان گوید، حسناتی را ثبت خواهد نمود و برای آن، درجاتی را به شما خواهد افزود.

۱- فخر رازی، تفسیر کبیر، ذیل آیه ۱۸ نساء.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۷۵.

### افزایش‌های بدعت‌های یزید

هر روز از گوشه کنار گزارش‌هایی درباره تغییر احکام الهی و نادیده گرفتن ارزش‌های دینی می‌رسید؛ یک روز گزارش می‌رسید که قصرنشینان یزید، به دستور یزید شراب را حلال کرده‌اند و روز دیگر حرام دیگری را مباح و حلال کرده‌اند و اگر فرد بالیمانی پیدا می‌شد و نهی از منکر می‌کرد، با برخورد توجیه‌گرانه اموی‌ها روبه‌رو می‌گردید، و یا او را تکفیر و محکوم به مرگ می‌کردند.

لذا حضرت سیدالشهدا (ع) بر اساس رد این بدعت‌ها و انحراف‌های دینی حرکت جهادی خود را آغاز نمود، زیرا پیغمبر خدا (ص) فرموده بود:

«إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فِي أُمَّتِي فَلْيُظْهِرِ الْعَالَمَ عِلْمَهُ وَ إِنْ أَعْلِيَهُ نِعْنَعَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةُ النَّاسِ أَجْمَعِينَ»<sup>۱</sup> هرگاه بر امت بدعت‌ها آشکار شد، پس حتماً بر عالم باد که علم خود را آشکار کند وگرنه لعنت خداوند و تمام فرشتگان و همه مردم بر او خواهد بود.

و این یک دستور الهی بر علما است.

### امام حسین (ع) اهل بدعت را به مبارزه می‌طلبید

شکی نیست که مصداق بارز و برجسته «عالم» حضرت امام حسین (ع) بود، و لذا هنگامی که خواست، حرکت کند فرمود: «إِنْ كَانَ دِينَ مُحَمَّدٍ لَمْ يَسْتَقِمْ إِلَّا بِقَتْلِي بِأَسْوَفِ فِتْنَتَيْنِ»<sup>۲</sup>

اگر بنا باشد دین جدم [یا این دسیسه‌ها سقوط می‌کند] و برپا نمی‌شود مگر به ریختن خون من، پس ای شمشیرها مرا دریا بید، پس آن حضرت در آغاز نامه‌هایی که به گوشه کنار بلاد فرستاد<sup>۳</sup>، مسلمانان را از بدعت‌هایی که یزید در دین وارد کرده بود آگاه

۱. سفینة البحار، باب بدع.

۲. تاریخ الخميس، ج ۲، ص ۱۳۵.

۳. مقتل خوارزمی، ص ۹۹.

نمود و آنان را برحذر کرد، و در ضمن حرکت و قیام خود، به آنان ابلاغ نمود که ای مسلمانان من به جهاد با بدعت گزاران و دشمنان قسم خورده دین اسلام می‌روم که آنان قصد دارند، دین اسلام و قرآن را از بین ببرند.

### امام حسین اهداف قیام خود را بیان می‌کنند

امام به برادرش محمد بن حنفیه نوشت که بعضی از عبارات آن چنین است:

«وانی لم أخرج أشراً و لا بطراً و لا مفسداً و إنما خرجت لطلب الإصلاح في أمة جدي (علیه السلام) و أريد أن أمر به المعروف و أنهي عن منكر و أسير بسيرة جدي و أبي علي بن أبي طالب (علیه السلام)»<sup>۱</sup>

همانا من به قصد سرکشی و خون ریزی و ظلم قیام نکردم بلکه برای اصلاح امت جدم (علیه السلام) قیام کردم و قصدم امر به معروف و نهی از منکر بود و سیره من همان روش جدم و پدرم علی (علیه السلام) است.

سپس عزم بیت الله انحرام نمود که در موسم حج دسیسه‌های یزید و بنی امیه را که دشمنان قسم خورده اسلام بودند، در جمع مسلمانان که برای حج گرد آمده‌اند، افشا کند. وقتی که به مکه فرود آمد، بیانه‌هایی را درباره بدعت‌ها و انحرافات در دین اسلام، صادر نمود و به هر کس که می‌رسید، علم خود را در این باره و رسوا کردن بنی امیه ظاهر می‌کرد، آن گاه عمال بنی امیه افشاگری‌های آن حضرت را برای یزید بن معاویه گزارش کردند و یزید هنگامی که از حرکت آن حضرت با خبر شد، سی نفر از شیاطین بنی امیه را که سلاح، زیر پوشش خود مخفی کرده بودند، مأمور کرد که حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) را به قتل برسانند.

اگر چه به یرده‌های کعبه آویزان باشد، حضرت از نقشه بنی امیه مطلع شد و به سوی مدینه حرکت کرد، و بار دیگر به روضه جدش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رفت و اوضاع اسلام و

مسلمانان را با قبر جد بزرگوارش در میان گذاشت و مشغول دعا و نماز و راز و نیاز شد. سر به سوی آسمان بلند کرد و عرض کرد: پروردگارا، این قبر پیامبر تو محمد است و من فرزند پیغمبر تو هستم، خود از حال من باخبری، خودت می دانی که من می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم، پروردگارا تو را به صاحب این قبر قسم می دهم، مرا به راهی که رضای تو و رسالت است، راهنمایی کنی، سپس بسیار بگریست.

### رسول خدا امام حسین را به جهاد با بدعت ها می فرستد

لحظاتی به خواب رفت، در عالم رؤیا خود را در آغوش رسول خدا (ص) دید که به او می گوید:

«حیبتی یا حسین کائی اراک عن قریب مرملاً بدماک مذبحاً بارض کربلا؛ فرزندم برو به سوی شهادت، زود است تو را به خاک و خونت آغشته بنگرم....»  
فرزندم تو باید برای دین شهید شوی، آن گاه از خواب بیدار شد به دستور جدش رسول خدا (ص) بی درنگ عمل کرد و به حرکت خود ادامه داد.<sup>۱</sup>

### درخواست ها که از رفتن منصرف شود

در هر حالی که بزرگان مدینه، هر کدام از باب نصیحت، حضرت را از رفتن به عراق منع کردند، حضرت (ص) چون چیزی را می دید و آنان نمی دیدند و این بدعت ها و انحرافات امویان را در اسلام بزرگ ترن خطر احساس می کرد، برخورد با بدعت را ما فوق زندگی در دنیا می دید.

لذا هر کدام را به یک نوع مجاب می کرد و از آنان می گذشت و به حرکت خود ادامه داد، و شاید اگر آن حضرت (ص) به حرکت خود ادامه نمی داد، همه هستی اسلام از بین می رفت.

## اهداف بنی امیه از انتخاب یزید برای خلافت

بنی امیه با تلاش فراوانی به وسیله تبلیغات وسیع، قداستی برای یزید پدید آوردند و به گونه‌ای چهره منحوس یزید را، مقدس و والامقام نمایاندند که اگر یزید، حکمی را صادر می‌کرد، مردم بدون چون و چرا آن را باور می‌کردند. او به جایی رسیده بود که می‌توانست تک تک احکام اسلام و ارزش‌های اسلام را یکی پس از دیگری مندرس و نابود کند، زیرا یزید این موقعیت چنانی را از دو اهرم بزرگ به دست آورده بود:

۱- اموال بیت المال را در اختیار داشت که معاویه به مدت چهل سال آن مال‌های فراوان را ذخیره کرده بود و بی درنگ همه این اموال در اختیار یزید قرار گرفت و او می‌توانست با این مال بسیار، هر کاری را که اراده کند، انجام دهد؛<sup>۱</sup>

۲- حقد و کینه و دشمنی‌هایی که بنی امیه از جنگ بدر در سینه‌ها داشت، (همان طوری که در دعای ندبه آمده: أحقاداً بدریه و حنینیه) دست به دست هم داده بود که اسلام و مسلمانان را نابود کنند، این دو امر نیرومند و قوی یزید را بر عرش قدرت و مقام، علیه دین اسلام و مسلمانان جرئت داده بود.

این مطالب از حوادث حرکت امام حسین (علیه السلام) به دست می‌آید، طبری در تاریخ خود می‌گوید: حضرت امام حسین (علیه السلام) در زمین بیضه، میان دو لشکر، لشکر خود و لشکر حر بن یزید بن رباحی پس از حمد و ثنای الهی فرمود: ای مردم حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر آن کس که سلطان جائری را ببیند که حرام خدا را حلال کند و پیمان خداوند را بشکند، و خلاف سنت دین رسول خدا عمل کند، و در میان بندگان گناه ستم را رواج دهد، و آن کس علیه او کاری نکند و سخنی در زد او نگوید، این حق خداوند است که کیفر و عقاب او را با همان سلطان یک سان قرار دهد، ای مردم، همانا گروه بنی امیه به پیروی شیطان رفتند و از اطاعت خداوند سرپیچی کردند و در دین خدا رخنه و فساد ایجاد کردند.

و حدود الهی را تعطیل نمودند و اموال بیت المال را حیف و میل کردند و حرام خدا را حلال کردند و من سزاوارتر از دیگران به امر خلافت هستم...<sup>۱</sup>

### عزم راسخ آن حضرت برای مبارزه با بدعت‌ها

و در کتاب حلیۃ الاولیاء نقل شده هنگامی که لشکریان یزید، صحرای کربلا را پر کردند و جنگ قطعی شد، حضرت امام حسین (ع) رو کرد به اصحاب خود و فرمود: اوضاع را چگونه می‌بینید! مردم دنیا از اسلام برگشتند و همه چیز وارزون و محیط دنیا مانند شوره زاری تلخ شده و چیزی از آن جز پس مانده‌ای در چاله‌ها و چراگاهی پس مانده باقی نمانده، آیا نمی‌بینید به احکام دین حق عمل نمی‌شود و از بدعت‌ها و باطل‌ها نهی و جلوگیری نمی‌شود... تا این که مومن به لقاء الله رغبت نماید، سپس فرمود: «إِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَ الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرْمًا؛ اکنون مرگ را جز سعادت و زندگی را با ستم‌گران جز بدبختی و خواری نمی‌بینم».<sup>۲</sup>

و در بحار نقل شده در روز عاشورا به حضرت ابا عبدالله (ع) گفته شد، به حکم عمو زاده ات یزید فرود آی تا از مرگ رهای یابی، فرمود: نه به خدا قسم، هرگز دست ذلت به شما نمی‌دهم و مانند برده‌ها فرار نخواهم کرد، سپس این آیه را تلاوت کرد: «إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ»<sup>۳</sup>؛

من به خدای افریننده من و شما و همه عالم، از شر هر کافر متکبری که به روز حساب ایمان نمی‌آورد، پناه می‌برم، و از او یاری می‌طلبم.

سپس فرمود: مرگ با عزت بهتر است از زندگی با ذلت و این ابیات را انشا نمود.

الموت خيراً من ركوب العار و العار أولى من دخول ناري

والله ما هذا و هذا جاری<sup>۴</sup>

۱. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۰۷.

۲. المعجم الطبرانی الکبیر، ج ۳، ص ۱۱۴.

۳. سوره غافر، آیه ۲۷.

۴. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۲.

با حوادث روز عاشورا و بعد از آن، اسارت اهل بیت علیهم السلام پرده از چهره جنایات یزید بر کنار می‌رود و از آن حوادث جریحه دار، شهادت علی اصغر علیه السلام است که اگر علت شهادت علی اصغر طفل شیر خوار حضرت سیدالشهدا علیه السلام همیشه تحقیق و بررسی شود، مطالب مهمی به دست می‌آید. که واقعیت‌ها را آشکار می‌نماید.

### شهادت علی اصغر بدعت گزاران را رسوا کرد

۱- بنی امیه به طوری برای یزید و خلافتش تبلیغ کرده بودند که مسلمانان، یزید را خلیفه به حق رسول الله می‌دانستند. هر حکمی را صادر می‌کرد، حکم خدا می‌دانستند. شهادت علی اصغر تمام تبلیغات دروغ را بر ملا و خنثی نمود.

۲- مخالف یزید را کافر و مهدور الدم می‌دانستند، که شهادت علی اصغر نقاب اسلامی را از چهره یزید برطرف کرد و ثابت شد که یزید کافر است و دین اسلام از گزند او مصون باقی ماند.

۳- هر که بدعت‌های یزید را نمی‌پذیرفت، فوری از جهت مرتد شدن به قتل می‌رسید، ولی شهادت علی اصغر ثابت کرد که یزید و طرف دارانش بویی از دین نبرده‌اند و او دشمن دین و بشریت است.

۴- چنان بدعت‌ها گسترده و بسیار بود که رفته رفته بیم محو اسلام احساس می‌شد، و شهادت علی اصغر چنان یزید را از ولایت بر اسلام نزد مردم ساقط کرد که کسی دیگر جرئت نمی‌داشت، بگوید شراب خوردن به دستور یزید حلال است، و یا بدعت دیگری را مباح بدانند.

۵- اگر شهادت علی اصغر نبود، بیم آن بود که خون همه شهدا از بین برود و بنی امیه باقی بمانند و کسی دیگر سوگواری نکند، و می‌گفتند، مردی، مردی را کشت و کشته شد و تمام شد، ولی شهادت علی اصغر این عذر را از مردم گرفت و دیگر برای مردم سخنی نگذاشت، جز انزجار و تنفر وجدان‌ها از بنی امیه را افزود و نام یزید را نزد وجدان‌های دوست و دشمن متنفّر و زجر آور نمود.

۶- لذا هنگامی که حضرت قنذاقه علی اصغر را آورد، چنان لرزه به اندام قوم افتاد که نقل کرده‌اند: «کادالقوم أن يتفرقوا؛ نزدیک بود که لشکر از هم بپاشد» و لذا عمر سعد که در تنگنای سختی قرار گرفته بود و از این امر بسیار وحشت زده شد، دیگر نمی‌توانست کاری کند جز دستور به شهادت رساندن آن طفل را، هر چند در ظاهر تیر به حلقوم طفل شیرخوار حسین پرتاب شد و او را شهید نمود، لیکن در واقع عمر سعد دستور داد تیر به ریشه کاخ نشینان بنی امیه نشانه رود.

با همین تیر، ریشه بنی امیه و یزید قلع و قمع شد و نقاب قداستی که به وسیله آن برای انحراف دین و بدعت به چهره گذاشته بودند، شکافته شد، و چهره حقیقی مخوس آنان برملا و آشکار کردند، آن گاه حقیقت موزیانه و شریر یزید و بنی امیه بر همه دنیا برملا شد.

### کشانیدن یزید برای محاکمه علنی در مجلس شام

پس از رسوایی بنی امیه و پس از آن که بر همه آشکار شد که هدف یزید و بنی امیه از بدعت گذاشتن در دین، نابودی اسلام و محو آن بوده و یزید و بنی امیه دشمنان قسم خورده قرآن و اسلامند اکنون نوبت محاکمه علنی یزید خلیفه نماست، این رسالت را باید کسی بر عهده گیرد که فوق العاده باشد و سختی‌ها و مشقت‌های طاقت فرسایی را تحمل کند. در این رسالت دو مأموریت را باید انجام دهد.

اول یزید خلیفه غاصب را به پشت میز محاکمه جلب کند؛

دوم، او را به اقرار به ماهیت الحادی و مشرک بودن خود و این که هدف از ایجاد این بدعت‌ها در دین اسلام جزء دشمنی با دین اسلام و نابودی آن بوده، وادار کند.

### اعترافات خلیفه جنایت کار بر کفر الحاد و دشمنی با اسلام

آن وقتی که پاره تن حیدر کرار با غرور و عزت، به یزید نهیب زد که یابن الصلحا تو را چه به دین، تو کسی هستی که گوشت و پوست و استخوانت از خون شهدای اسلام



روپیده شده. تو کوچک‌تر از آنی که بتوانی رخنه و انحراف در دین اسلام ایجاد کنی، بدان ای یزید تو بازنده‌ای و آگاه باش که برادرم حسین نقشه‌های تو و هم دستانت را بر ملا کرد تو و پیروانت از بین رفتید،<sup>۱</sup> آن گاه خلیفه بدعت گذار از کلمات آن علیا مخدره حضرت زینب کبریا (علیها السلام) دهشت زده و وحشت کرده، جام شراب را در ملاء عام برداشت و نوشید، تا فسق و فجور خود را با این حرکت آشکار کند، سپس به الحاد و مشرک بودن خود اعتراف کرد و اشعار ابن زبعه را که در جنگ احد به تلافی کشته شده‌های کفار بدر گفته بود، بر زبان آورد:

لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء ولا وحی نزل  
لیت اشیای یسبدر شسهدوا و یقولوا یا یزید لا تشل

مردم اهل شام و اهل مجلس که اکثر شاد و خرم در آن مجلس بودند، شگفت زده و میبهوت با تعجب از حرکات و اعتراف یزید بر کفر و مشرک بودن خود، فریاد لعن بر یزید و بنی امیه سر دادند و همه بنی امیه رسوا و ماهیت تمام بدعت گذاران بعد وفات پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) تا آن روز آشکار شد.

حقیقت دین اسلام به سبب شهادت حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) از گزند یزید و اتباعش مصون شد و قیام حضرت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) و شهادت او و بارانش عبرتی برای هر بدعت گذار و درسی برای هر مجاهد و عالمی شد.



## بازخوانی رفتار سیاسی امام حسین (ع) در عصر معاویه

محمد باقر پورامینی

### مدخل

امام حسین (ع) در سال ۴۱ هجری و پس از شهادت، برادر ارشدش امام حسن مجتبی (ع)، منصب الهی داشت، امامت را عهده دار شد. ده سال نخست امامت امام، با زمامداری معاویه تلاقی داشت. در این مقطع، معاویه که از شهادت امام مجتبی (ع) بسیار خرسند بود،<sup>۱</sup> در تثبیت سلطه امویان کوشید و دایره اهل بیت ستیزی را گسترش داد او حتی فدک را میان مروان حکم، عمرو بن عثمان و یزید تقسیم کرد.<sup>۲</sup> و در همین دوره بود که دوستان اران امیرمؤمنان (ع) را به جرم پیروی از حضرتش به شهادت رساند و زمینه ولایت عهدی یزید را فراهم آورد. این مقطع از دوره امامت حسین بن علی (ع) را می توان مقطع «سال های دشوار و راه های ناهموار» نامید از این روباز خوانی این دوران مدخلی برای شناخت رفتار سیاسی آن حضرت است.

### دفاع از امیر مؤمنان (ع)

از دفاع اصلی معاویه، اعتبار بخشی به صحابه پیامبر و کاهش دادن جایگاه و فضیلت های اهل بیت بود از این رو دشنام به امیرمؤمنان (ع)، محوری ترین سازوکار او و

۱. اعیان شیعہ، محسن امین عاملی، ج ۱، ص ۵۷۶.

۲. مقدمه مرآة العقول، ج ۱، ص ۱۶۷.

کارگزارانش تلقی شد به گونه‌ای که وقتی فردی مغیره در سال ۴۱ به عنوان والی کوفی منصوب شد، معاویه به او تأکید کرد: «دشنام به علی و مذمت او را از یاد میر، از یا ان او عیبجویی کن، حرف آنان را گوش نکن و ایشان را تبعید کن».<sup>۱</sup>

مروان حکم که اداره شهر مدینه را در دست داشت، گستاخی و جسارت به امیرمؤمنان (ع) را به اوج برساند و با هر بهانه‌ای به علی (ع) دشنام می‌داد.<sup>۲</sup> معاویه در پی آن بود که «کودکان بر بدگویی‌ها و لعن‌ها بر امام علی (ع) تربیت شوند و قامت کشند و بزرگان پیر شوند و دیگر یاد کننده‌ای باقی نماند که یاد او و فضیلت‌های او را بدانند و زنده نگاه دارد!».<sup>۳</sup>

در برابر چنین اندیشه باطلی، امام حسین (ع) با بهره‌گیری از هر فرصتی، نام و یاد امیرمؤمنان (ع) را زنده نگه داشت امام حتی در نام گذاری فرزندان نیز همگان را علی نامید مروان حکم چون از نام امام سجاد (ع) و برادرش جويا شد و شنید که آن دو علی اند، خشمگین گشت و فریاد زد: «علی، علی! پدر تو نمی‌خواهد فرزندان خود را جز علی بنامد».

امام در واکنش به این سخن مروان فرمود: «لو ولد لی مائة لاحتیت ان لا اُسَمی احدا منهم الا علیاً؛ اگر صد فرزندم آید دوست دارم هیچ یک را جز علی بنامم!» امام حسین (ع) در تبیین جایگاه الهی و رفیع امیرمؤمنان (ع) بسیار کوشید تا از تأثیر تبلیغات معاویه بکاهد. حضرت در حضور معاویه و در یک مجلس رسمی، لب به سخن گشود و فرمود:

«من فرزند کسی هستم که در بزرگواری برجسته، در شرافت والا، در نیکنامی دیرین خانوادگی بر همه اهل دنیا سرور است. من فرزند کسی هستم که خشنودی او خشنودی خدای رحمان و خشم او خشم خدای رحمان است».

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۸۷.

۲. ترجمه الامام الحسین (ع)، تاریخ ابن عساکر، ص ۱۴۵.

۳. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۵۶.

آن گاه رو به معاویه کرد و فرمود:

«ایا پدر تو همچون پدر من است؟ آیا پیشینه تو همچون پیشینه من است؟ اگر بگویی نه، شکست خورده‌ای، و اگر بگویی آری، دروغ گفته‌ای.»<sup>۱</sup>

یک سال قبل از مرگ معاویه، در سال ۵۹ هـ ق امام حسین (ع) پیش از عزیمت به حج از بنی هاشم و دوستان، پیروان و نخبگان دعوت کردند که به حج آیند و در منی در جمع ۷۰۰ نفر که ۲۰۰ نفر آنان از صحابه رسول خدا (ص) بودند، به ایراد سخن پرداختند.<sup>۲</sup> حضرت با بیان این جمله که «دیدید و شاهد بودید که این شخص طغیانگر (معاویه) درباره ما و شیعیان ما چه اعمالی روا داشت!»

از عملکرد معاویه در تثبیت قدرت در خاندان اموی انتقاد کرد و همگان را بر ثبت و انتشار واقعیت حاکمیت دینی و محوریت آن در امیرمؤمنان (ع) فرا خواند و با سوگند دادن صحابه و تابعین، به هفده مورد از فضیلت های انحصاری امیرمؤمنان (ع) و شأنیت او برای خلافت پیامبر (ص) اشاره کرد. امام حسین (ع) به همه مطالبی که خدا در قرآن در شأن علی بن ابی طالب و خاندانش نازل کرده یا بر زبان پیامبرش جاری ساخته بود، آنان را قسم داد، از جمله فرمود:

«شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا می‌دانید که:

- علی بن ابی طالب برادر رسول خدا (ص) بود، هنگامی که پیامبر (ص) بین اصحابش برادری پدید آورد، بین او و خودش برادری برقرار کرد و فرمود: تو برادر منی و من برادر تو هستم، در دنیا و آخرت؟!

- رسول خدا (ص) روز غدیر خم علی (ع) را به ولایت نصب کرد و فرمود: باید حاضران به غایبان برسانند؟

- پیامبر در جنگ تبوک به علی (ع) فرمود: تو نسبت به من مانند هارون نسبت به موسایی و تو پس از من زمامدار هر مؤمنی.

۱. احقاق الحق، سید نورالدین نستری، ج ۱۱، ص ۵۹۵.

۲. الغدير، عبدالحسين اميني، ج ۱، ص ۳۹۹.

- رسول خدا (ص): هنگامی که نصاری نجران را برای مباحله فراخواند جز علی (ع) و همسرش (فاطمه (ع) و دو فرزند او (حسن و حسین (ع)) را نیاورد.

- پیامبر هیچ سختی و گرفتاری پیش نمی آمد مگر که علی (ع) را پی آن می فرستاد به خاطر اطمینانی که به او داشت؛ او هیچ گاه او را به اسمش صدا می زد مگر که می گفت: ای برادرم! و (یا) برادرم را فرا خوانید؟!<sup>۱</sup>

- او هر روز با رسول خدا (ص) خلوتی داشت و هر شب بر منزل پیامبر (ص) داخل می شد هرگاه می پرسید، پیامبر (ص) پاسخش می گفت و هرگاه سکوت می کرد، پیامبر (ص) خود آغاز سخن می کرد.

هنگامی که امام این ویژگی ها را بیان داشت. همگان سخنان حضرت را تصدیق کردند. آن گاه امام تاکید نمود:

«سخن مرا بشنوید و گفتارم را بنویسید، سپس به شهرها و قبایل خود برگردید و هرکس را که به او ایمان و اطمینان دارید، به آنچه درباره ما و حق ما می دانید دعوت کنید، چون من بیم دارم این امر کهنه شود و حق از بین رفته مغلوب گردد. خداوند نور خود را به اتمام می رساند، اگر چه کافران را خوش نیاید.»<sup>۲</sup>

### نقد عملکرد معاویه

امام حسین (ع) هر چند بر پیمان صلحی که برادر امضاء کرده بود، وفادار ماند<sup>۳</sup> اما این به معنای سکوت در برابر رفتارهای زشت معاویه نبود. وقتی معاویه در نامه ای به امام، به دروغ از تلاش حضرت برای نقض صلح سخن راند، امام حسین (ع) در پاسخ چنین ادعایی را رد کرد و فرمود:

«گمان ندارم که برای پیکار نکردن با تو نزد خدا بهانه ای داشته باشم! و من برای این امت هیچ فتنه ای را بزرگتر از زمامداری تو سراغ ندارم.»<sup>۴</sup>

۱. کتاب سلیم بن قیس، ص ۲۰۶.

۲. انساب الاشراف، بلاذری، ج ۳، ص ۱۵۱.

۳. ترجمه الامام الحسین (ع)، تاریخ ابن عساکر، ص ۱۹۷.

به گفته مورخان، امام به معاویه نامه‌ای نوشت که در آن با او به تندی سخن راند و او را ملامت کرد. این رفتار سیاسی امام تا پایان دوره خلافت معاویه ادامه داشت و حضرت هرگز از نقد عمل کرد معاویه خودداری نکرد، امام به او می‌فرمود:

«من تو را نمی‌بینم جز این که خود را هلاک و دینت را نابود و زیر دستان خود را تباه ساخته‌ای.»<sup>۲</sup>

### واکنش در برابر تصفیه خونین

معاویه جدا از حذف نام و یاد علی (ع)، به تصفیه خونین یاران و دوستداران امیر مؤمنان (ع) پرداخت و چهره‌های شاخص و نامداری چون حجر بن عدی را که در علی دوستی و ترویج فرهنگ علی شهره بودند و یا ستمگری و بدعت‌های او مخالف از دم تیغ گذراند. حجر یکی از مدافعان سرسخت، امیر المؤمنان (ع) بود و در مقابل بی حرمتی و جسارت‌های بنی امیه نسبت به امام ایستاد زیاد بن ابیه، حجر را دستگیر کرد و او و یارانش را به زنجیر کشید و به شام فرستاد. او در نامه‌اش به معاویه، حجر را رأس طاغوت‌های طرفدار ابوتراب علی (ع) دانسته که معاویه را قبول ندارد. او در نامه، شهادت برخی از بزرگان شهر را نیز برای معاویه یادآور شد.<sup>۳</sup>

امام در شهادت دوستان امیر مؤمنان (ع)، همچون عمرو بن حمق، حضرمی و حجر بن عدی که تنها به این بهانه که پیرو دین علی بودند، واکنش نشان داد و به معاویه تاکید کرد: «از بدگویی تو به علی (ع) و تلاشی تو در کینه توزی ما و عیب جویی از بنی هاشم آگاهم»<sup>۴</sup>

۱. دعائم الاسلام، نعمان بن محمد تمیمی، ج ۲، ص ۱۳۳.

۲. بحار الأنوار، محمد باقر مجلسی، ج ۴۴، ص ۲۱۲.

۳. الاغانی، ابوالفرج اصفهانی، ج ۱۷، ص ۱۵۳.

۴. کشف الغممه، ابوبلی، ج ۲، ص ۳۰.

آن گاه در نامه‌ای فرمود:

«آیا تو نبودی که حجر و یاران او را که عبادت گر و خاشع در برابر خداوند بودند، کشتی؟ کسانی که بدعت‌ها را وحشتناک می‌شمردند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کردند. آیا تو نبودی که عمرو بن حمق را به شهادت رساندی؟ او که پرستش خدا چهره‌اش را فرسوده بود.

آیا تو نبودی که حضرمی را کشتی؟ کسی که زیاد بن ابیه به تو نوشت او بر دین علی (ع) است؛ دین علی (ع) همان دین پسر عم او رسول خدا (ص) است که تو را در این مسند نشانده است و اگر دین اسلام نبود، برترین شرافت تو پدرانیت همان کوچیدن پر در دسر زمستان و تابستان بود، خدا به برکت ما منت بر شما نهاد و آن را از شما برداشت.»<sup>۱</sup>

سالار شهیدان در نامه‌ای دیگر به معاویه چنین فرمود:

«معاویه! جز در کمان خود زه میند و جز به مقصد خود تیر میفکن و ما را از جایی نزدیک هدف مگیر. به خدا سوگند در ارتباط با ما از کسی پیروی می‌کنی که در اسلام سابقه‌ای دارد و نفاق او تازه نیست.»<sup>۲</sup>

### مخالفت با ولایت عهدی یزید

معاویه در تلاشی استثنایی ولایت عهدی پسرش یزید را بر زبان‌ها جاری ساخت. مسأله‌ای که در اسلام بی سابقه بود!<sup>۳</sup> معاویه در سال ۵۶ هـ ق انجام این کار را از شام آغاز کرد و از بزرگان مدینه نیز خواست تا تن به این ولایت عهدی دهند. واکنش امام حسین (ع) و سایر اصحاب نامور منفی بود. میان معاویه و امام در این مدت مکاتباتی صورت پذیرفت و در نامه‌ای امام به معاویه هشدار داد و او را به خدا ترسی رهنمون کرد و تاکید فرمود «خداوند فرمانروا کردن و بیعت ستاندن تو برای فرزند جوانت را که شراب

۱. الامامه والسیاسة، ابن قتیبہ دینوری، ج ۱، ص ۱۸۰.

۲. کشف النعمه، ج ۲، ص ۳۰.

۳. تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۲۳۲.



می نوشند و سگ بازی می کنند، از یاد نخواهد برد.»<sup>۱</sup> حضرت در مرقومه ای دیگر، به تندى با معاویه سخن راند و او را بر کارهایش ملامت کرد و فرمود:

«فرزند خود را که نوجوانی شراب خوار و سگ باز است جانشین خود ساختی، پس در امانت خود خیانت روا داشتی و زیر دستان خود را به تباهی کشاندی و سفارش پروردگارت را به جا نیاوردی، چگونه کسی بر مسلمانان می گماری که شراب می نوشد؟! با این که شراب خوار از فاسقان و تبیهکاران است و شراب خوار بریک درهم نیز امین نیست، چگونه بر امتی امین باشد؟ بزودی آن گاه که نامه های استغفار و توبه پیچیده شود، نتایج شوم عمل خود را دریابی!»<sup>۲</sup>

معاویه برای تثبیت موقعیت یزید، به مدینه و مکه آمد و ابن عباس و امام حسین (ع) را خواست و حضرت در سختانی بر این گفته معاویه که «یزید خود به حد کمال رسیده و می تواند امت محمد را اداره کند!» اشاره کرد و فرمود:

«گویا شخص پوشیده و ناشناخته ای را توصیف می کنی، یا از کسی که آگاهی ویژه درباره او داری، خبر می دهی؟! یزید خود با رفتار و کردارش به جایگاه اندیشه اش رهنمون می شود. برای یزید از همان گونه که خود به آن پرداخته - هم چون پی سگ های برانگیخته افتادن و کبوترهای بیش افتاده و زنان نغمه سرا در تار و تنبور را سرگرم شدن - که او را یاور سخنان خواهی یافت، و دست از این تلاش ها بردار.»<sup>۳</sup>

معاویه چون از فضیلت و قرآن خوانی یزید و برتری اش بر حسین بن علی (ع) گفت، امام از این سخن باطل و دروغ معاویه تعجب نمود و در پاسخ فرمود:

«یزید خمار، فاسق و فاجر را بهتر از من می گویی!»<sup>۴</sup>

۱. معادن الحکمه، محمد بن محسن کاشانی، ج ۱، ص ۵۸۲.

۲. دعائم الاسلام، ج ۴، ص ۱۳۳.

۳. الامامه والسياسة، ج ۱، ص ۱۸۶، تاریخ یعقوبی، ج ۴، ص ۲۲۸.

۴. الفتوح، ابن اعثم، ترجمه مستوفی هروی، ص ۸۰۲.

معاویه از کیفیت برخورد امام ناراضی بود و به ابن عباس گفت: از حسین (ع) رنجیده‌ام که با پسر من بیعت نمی‌کند و او را به اهانت‌ها منسوب می‌دارد.<sup>۱</sup> گرچه در محفلی بزرگ، سران سپاه شام شمشیر کشیدند و امام حسین (ع) و سه نفر دیگر را تهدید کردند که در صورت عدم بیعت با یزید آنها را خواهند کشت و مردم نیز گمان کردند که ایشان بیعت نموده‌اند، امام حسین فرمود:

«والله که ما یزید را در مخفی و آشکار بیعت نکرده‌ایم».<sup>۲</sup>

معاویه در آخرین لحظات به یزید، درباره شیوه رفتار با امام حسین (ع) چنین توصیه کرد که «او را مرنجان، لکن گاه گاهی تهدیدی کن، زینهار در روی او شمشیر نکشی و به طعن و ضرب البته با او دیدار نیابی».<sup>۳</sup>

### روشنگری و هدایت نخبگان!

امام حسین (ع) در خطبه‌ای - که گویا در منی ایراد شده است<sup>۴</sup> - نخبگان و عالمان برجسته جامعه را مورد خطاب قرار داد؛ آنان که «نامور به نکویی، معروف به خیر خواهی، و به لطف خدا در دل مردم شکوه‌مند» بودند، کسانی که «شرافتمند و دولتیار» از ایشان پروا داشته و ناتوان» گرامیشان «وهرگاه حاجتمندان از رسیدن به نیاز خود محروم مانند» ایشان را «واسطه» آرند و «به شکوهی چون شوکت شهر یاران و بزرگواری بزرگان» در راه گام بر می‌دارند. امام، نخبگان را به درنگ در این پرسش واداشت که «آیا این همه از آن رو نیست که شما به پایگاهی رسیده‌اید که مردم از شما امید دارند تا به حق خدا قیام کنید و اگر از قیام به بیشتر حقوق الهی کوتاهی ورزید حق امامان را خوار شمرده‌اید».

۱. همان، ص ۸۰۴.

۲. همان، ص ۸۰۷.

۳. همان، ص ۸۱۴ و ۸۱۶.

۴. ولایت فقیه، امام خمینی، ص ۱۲۵.

امام با بیان این مهم که « شما را به خاطر خدا در میان مردم ارجی است»، رمز ارجمندی و برتری نخبگان را مرهون کرامت الهی دانست و سستی ایشان در برابر دفاع از دین خدا را این گونه مورد نقد و بررسی قرار داد: « نه مالی پراکندید و نه جانی را در راه جان آفرین به خطر افکندید و نه برای خدا با گروهی در افتادید.»

آن حضرت با توجه شناخت واکنش نخبگان و عالمان، آنان را به تأمل واداشت و فرمود:

« به چشم می بینید که پیمان های الهی شکسته شده، ولی نمی هراسید، و عهد (ولایت) پیامبر خدا ﷺ خوار شمرده شده است و کوران و لالان و زمین گیران در همه شهرهای (جهان اسلام) وانهاده مانده اند و بر آنها ترحمی نمی شود، شما به اندازه شأن و پایگاهی که از آن برخوردارید، کاری نمی کنید و بدان کس که (در آن جهت) کار می کند مددی نمی رسانید و با چرب زبانی و سازش پیش ستمکاران، خود را آسوده می سازید!»

در نگاه حسین بن علی (ع)، « گردش امور و اجرای احکام به دست عالمان به خداوند است که بر حلال و حرامش آمینند» و سستی چهره های نامی اسلام و کوتاهی آنان در « نگه داشت پایگاه علما»، سبب شد تا این پایگاه از ایشان گرفته شود. اما علت این خلع ید از عالمان را « پراکندگی و جدایی از حق و اختلاف در سنت پیامبر بعد از دلیل روشن» دانست و ثمره چنین عملکردی موجب شد که آنان ستمکاران را در پایگاه خویش جای دادند و زمام امور حکومت خدایی را به دست پلیدترین افراد سپردند، آنان که « به هر شهری سخنرانی زبان باز و نعره پرداز بر منبر دارند و تمام سرزمین اسلام، بی دفاع زیر پایشان افتاده و دستشان در آن جا باز است و مردم برده وار در اختیار آنانند.»

« لو صبرتم علی الأذى و تحملتم المئونة فی ذات الله کانت أمور الله علیکم ترد و عنکم تصدر و إلیکم ترجع و لکنکم مکنتم الظلمة من منزلتکم و استسلمتم أمور الله فی أیدیهم یعملون بالشبهات و یسیرون فی الشهوات؛ اگر بر آزار شکایتا بودید و در راه خدا تحمل به خرج می دادید امور خدا با شما، به دست شما در می آمد و احکام او از (جانب)

شما صادر می‌شد و مرجع همگان قرار می‌گرفتید، ولی شما خود ستمکاران را در پایگاه خویش جای دادید و زمام امور (حکومت) خدایی را به دست آنان سپردید تا به شبهه کارها کنند و به راه شهوت‌ها روند.<sup>۱</sup>

### سالار شهیدان با اظهار شگفتی از حاکمیت امویان چنین فرمود:

«چرا در شگفت نباشم که زمین از آن ستمگری دغل پیشه و باج‌گیری ظالم و حاکمی (شرور) است که بر مؤمنان رحم نیارد. پس خدا در کشاکشی که ما داریم، حاکم و به حکم خود در مشاجره‌ای که میان ماست داور باد.

بازالها! تو خود می‌دانی آنچه از ما برآمده از سر رقابت در سلطنت و میل به افزودن کالای دنیا نبوده است، بلکه از آن روست که پرچم دین تو را افراشته بینیم و اصلاح را در کشورت آشکار کنیم و بندگان ستم‌دیده‌ات را امانی دهیم تا به فرایض و سنت‌ها و حکم‌ات عمل شود.»

امام حسین (ع) سخن خویش را با این جمله پایان داد که:

«اگر شما ما را یاری نکنید و به ما حق ندهید، قدرت ستمگران هم چنان بر سر شماست و آنان به خاموش کردن نور پیامبران می‌پردازند.»<sup>۲</sup>

سخنان حضرت سیدالشهداء، وجدان گروه اندکی از چهره‌های نامور را متحول ساخت. هر چند که کلام نورانی امام برای بسیاری از آنان کارگر نیفتاد.

۱. تحف العقول، ابن شعبه حرانی، ترجمه پرویز اتابکی، ص ۲۲۸.

۲. همان، ص ۳۲۷-۳۲۹.

## تحلیل عملکرد کوفیان در قیام امام حسین علیه السلام

دکتر محمد علی چلونگر

### مقدمه

شهر کوفه از زمان امام علی علیه السلام از سال ۳۶ هجری که به آن نقل مکان کرد و حتی زودتر از آن، مرکز اصلی نهضت‌ها، الهامات، امیدها و بعضی اوقات کوشش‌های هماهنگ شیعیان شد. در داخل و اطراف کوفه، بسیاری از حوادث آشفته که تاریخ صدر تشیع را می‌سازد، واقع گردید. حوادثی نظیر تجهیز قوای امام علی علیه السلام برای جنگ‌های جمل و صفین، قیام حجر بن عدی و قیام امام حسین، از جمله آنان است.

در کنار آن‌ها، کوفه جایگاه موانع، ناامیدی‌ها، محرومیت‌ها و حتی خیانت و شکست آرزوهای شیعیان از طرف کسانی بود که نمی‌توانستند خاندان علوی علیه السلام را در فرمان‌روایی جامعه اسلامی ببینند. بررسی اوضاع اجتماعی و خاص حاکم بر آن، علل عدم موفقیت ظاهری امام حسین علیه السلام را روشن می‌کند.

مهم‌ترین حادثه‌ای که در تاریخ تشیع ارتباط مستقیمی با کوفه دارد، قیام کربلا است. کوفیان جزو دعوت‌کنندگان امام حسین علیه السلام بودند و از طرف دیگر لشکری که امویان در روز عاشورا برای کشتن امام علیه السلام بسیج کردند، همه از آنان بود.

این مقاله در پی پاسخ به این عمل‌کرد متضاد کوفیان در برخورد با قیام کربلا است. در این مقاله برای مردم‌شناسی کوفه در زمان قیام کربلا، پیشینه کوفه، بافت

جمعیتی از نظر نژادی و عقیدتی، روحیه کوفیان و نقش اشراف و رؤسای قبایل، بررسی و تحلیل شده است.

آن چه در زمان قیام امام حسین (ع) در کوفه اتفاق افتاد، جدای از پیشینه شهر و عمل کرد قبلی کوفیان نیست و بدون بررسی پیشینه کوفه، محقق نمی تواند، تحلیل جامعی از مردم شناسی کوفیان در قیام امام حسین (ع) به دست آورد.

### کوفه از تأسیس تا قیام کربلا

کوفه<sup>۱</sup> را سعد بن ابی وقاص در سال هفدهم برای جای دادن لشکریان ساخت. در آغاز کار غرض از ساختن آن، فراهم کردن جایی برای سکونت سربازان بود، اما دیری نگذشت که گروهی از اصحاب پیامبر (ص) و دیگر مردم بدان شهر روی آوردند.<sup>۲</sup> هرچه دامنه فتح در شرق گسترش می یافت، دسته های بیشتری از مردم سرزمین های فتح شده، به کوفه می آمدند.

امام علی (ع) پس از غلبه بر پیمان شکنان جمل، از بصره به کوفه رفت و آن شهر را مرکز خلافت خویش کرد و تا پایان عمر به مدینه بازنگشت. برخی از عواملی که موجب شد، امیرمؤمنان علی (ع) کوفه را مرکز خلافت برگزیند، عبارتند از:

۱- حضور بسیاری از اصحاب رسول الله (ص) در این شهر که در هیچ یک از شهرهای دیگر به این تعداد نبودند. در جنگ صفین دو هزار و شش صد تن از صحابه مقیم کوفه، همراه امام (ع) بودند.

۲- موقعیت خاص نظامی این شهر، در برابر شام و سرکشی معاویه.

۱. در وجه تسمیه کوفه، نظرهای زیادی مطرح است. طبری می نویسد: «هر جا رنگ و شن یا هم مخلوط شده باشد، آن جا را کوفه گویند» (تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۴۶). به نقلی هنگامی که سعد بن ابی وقاص، سپاه مسلمانان را به کوفه آورد، گفت: «تکوفوا فی هذا الموضع» «در این مکان گرد آید» (ابو عبدالله، بکری اندلسی، معجم ما استعجم من اسماء البلاد والمواضع، ج ۲، ص ۱۴۱) یا قوت حموی درباره واره کوفان می نویسد: گفته اند کوفان نام سرزمینی است که به اسم آن، شهر کوفه را «کوفه» خوانده اند (یا قوت حموی، معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۸۹).

۲. بلاذری، فوج البلدان، ص ۲۷۴.

۳- حضور نام‌آورترین قبایل و شخصیت‌های مسلمان از شهرهای حجاز، یمن و دیگر شهرها در کوفه.

۴- بی‌توجهی و عدم علاقه مردم دیگر شهرها به اهل بیت (ع).

۵- از نظر جغرافیایی، در قلب جهان اسلام آن روزگار جای داشت و بر ایران، حجاز، مصر و جزیره مسلط بود.

از زمان ورود امام علی (ع) به کوفه، این شهر اهمیتی خاص یافت. کوفه تا زمان شهادت امیرمؤمنان (ع) به سال چهارم هجری، مرکز تحولات نظامی، سیاسی و اجتماعی جهان اسلام بود. سرکشی کوفیان از رویارویی با لشکریان معاویه، غارت‌های ضحاک بن قیس، نعمان بن بشیر، سفیان بن عوف غامدی<sup>۱</sup> از جمله وقایعی است که به کوفه و کوفیان مربوط می‌شود.

بعد از شهادت امام علی (ع)، کوفیان با امام حسن (ع) بیعت کردند. سستی مردم کوفه در برابر ترفندهای بنی امیه از عواملی بود که امام حسن (ع) مجبور به صلح با معاویه شد.<sup>۲</sup> پس از آن که امام حسن (ع)، صلح کرد و کوفه را ترک کرد، خاطر معاویه از درگیری با سپاهی منظم در عراق آسوده شد. در این دوران معاویه، تا آن جا که توانست از آزار کوفیان دریغ نکرد. بسیاری از مردم دین دار را با مکر و حيله و دادن امان به دام انداخت و سپس بر خلاف مسلمانی، دستور کشتن آنان را داد و چه بسیار تحقیرها که در حضور شامیان بر بزرگان کوفه روا نداشت.<sup>۳</sup> اندک اندک کوفیان از تحمل این همه ستم و تحقیرها به جان آمدند و همین که معاویه مرد، کوفیان احساس کردند، فرصتی مناسب برای اقدامی تازه به دست آمده است. در این موقعیت تنها ایالتی که سرنگونی رژیم اموی را می‌خواست و برای اجرای این منظور عملاً دست به کار شد، کوفه بود. نامه‌های زیادی

۱. ر.ک: الثقات: ج ۲، ص ۴۱۶، بیعد.

۲. ابن قتیبہ الذہری، الامامہ والسیاسہ، ص ۱۶۳؛ احمد بن محمد بن واضح، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۴-۲۱۵.

۳. ر.ک: ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۴۴، ۴۶.

برای امام حسین (ع) نوشته شد و از او دعوت شد که به طرف کوفه حرکت کند.<sup>۱</sup> امام بر اساس خواست مردم کوفه به طرف آن شهر حرکت کرد ولی اکثر کوفیان برخلاف نامه‌ها خویشان، به امام خیانت کردند و وی را در مقابل امویان تنها گذاشتند.

### ترکیب جمعیت کوفه از نظر نژادی و عقیدتی

#### الف - نژادی

ترکیب جمعیتی کوفه در بعد نژادی از دو گروه بود: عنصر اول، عرب‌ها که نزاری و یمنی بودند.<sup>۲</sup> ترکیب عنصر عرب در کوفه، بیشتر از هر شهر عربی دیگر، پیچیده بود. با دقت در فهرست گروه‌های قبائلی عرب و امواج متوالی تازه واردان، متوجه می‌شویم که عنصر عرب در این شهر فوق العاده در اصل و زمینه، نامتجانس بوده است. در میان خود گروه‌های نزاری و یمنی، دسته‌بندی‌های گوناگون وجود داشته است؛

عنصر اساسی دیگر جمعیت کوفه، موالی بود که عمدتاً ایرانی‌ها بودند. عوامل فراوانی برای به حساب آوردن این جریان عظیم که در کوفه بیشتر از دیگر شهرها وجود داشتند، بود. این گروه از دوران فتوحات به بعد در این شهر ساکن شدند. حدود چهارهزار نفر از ایرانیان که معروف به دیالمه بودند در بین عرب‌ها وجود داشتند<sup>۳</sup> که از آغاز تأسیس کوفه در این شهر اقامت گزیدند و بعد از آن، تعداد آنان رو به گسترش نهاد.

اعراب رفتاری متفاوت با گروه‌های موالی داشتند. موالی ایرانی از موقعیت مساوی با شهروندان عرب در نظام اجتماعی شهری برخوردار نبودند. آنان را موالی یا گماشتگان می‌خواندند؛ اصطلاحی که دلالت بر مرتبه پایین پایگاه اجتماعی داشت. با وجودی که اینان در صحنه‌های نظامی نقش فعالی داشتند - به جز زمان امام علی (ع) - حقوق آنان

۱. ر.ک: ابوحنیفه احمد بن داود الدینوری، اخبار الطوال، ص ۲۶۹. ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۳ ص ۳۱ - به بعد، أموالحسن المسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۵۴.

۲. بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۷۶.

۳. همان، ص ۲۷۹.



مورد توجه نبود. برخورد دون پایه اشراف عرب با آنان موجب شده بود که نفرتی بین آنان و اشراف عرب به وجود آید. توجه امام علی (ع) به حقوق آنان موجب گرایش آنان به خاندان علوی شد. الفارات می نویسد: «در روز جمعه ای، امام علی (ع) بر روی منبری اجرای خطبه می خواند، اشعث بن قیس کندی از اشراف یمنی به نزد امام آمد و گفت: این سرخ رویان (ایرانیان) جلو روی تو بر ما غلبه کرده اند و تو جلو اینان را نمی گیری، سپس در حالی که خشم گین شده گرفته بود، گفت: من امروز نشان خواهم داد که عرب چه کاره است. امیرمؤمنان (ع) فرمود: این شکم گنده ها خودشان روزها در بستر نرم استراحت می کنند، و آنان (موالی ایرانی) روزهای گرم برای خدا فعالیت می کنند و آن گاه از من می خواهند که آنان را طرد کنم تا از ستم کاران باشم.»<sup>۱</sup> این گونه برخوردها رابطه نزدیکی بین موالی کوفه و اهل بیت (ع) ایجاد کرد. این موالی نقش برجسته ای در تاریخ سیاسی، مذهبی کوفه به خصوص در نهضت های شیعه ایفا کردند.

### ب - عقیدتی

ترکیب جمعیتی کوفه در بعد عقیدتی شامل گروه های خوارج، هواداران بنی امیه، بنی تفاوت ها و شیعیان بود.

خوارج از زمان رویارویی صفین به این نام، خوانده شدند و مخالفتشان را هم از زمان امیرمؤمنان (ع) و پس از آن بی درنگ آشکار کردند. هواداران بنی امیه، معمولاً از اشراف قبایل بودند. اینان در ساختار قدرت رسمی عراق واسطه حاکمیت بنی امیه و جمعیت قبیله ای بودند. آنان علاقه مند به نگهداری و برقراری موقعیت های سیاسی و امتیازات و انحصارات اقتصادی بودند و هر موقع که احساس می کردند، حمایت از اهل بیت (ع) این موقعیت آنان را مورد تهدید قرار می دهد، به طرف بنی امیه متمایل می شدند. آنان در بنی امیه، تأمین موقعیت های ممتاز و منافع بی شمار خود را می دیدند.

۱. ابو اسحاق تقی کوفی، الفارات، ج ۲، ص ۴۹۸؛ شیخ عباس قمی، سفینة البحار، ج ۲، ص ۶۹۳.

مراحل شکل‌گیری تشیع و خوارج در پیوند مخالفان با نظم قبیله‌ای موجود بود.

شیعیان موجود در کوفه شامل دو دسته می‌شدند:

الف) برخی از «نخستین مهاجران» به کوفه که از هواداران امیرمؤمنان (ع) بودند. اینان نقشی در حکومت یا سازمان قبیله‌ای نداشتند؛ از این جمله، حجر بن عدی کندی است که کاملاً تحت الشعاع اقتدار محمد بن اشعث کندی است.

ب) «مهاجران جدید» که تا زمان امام علی (ع) به کوفه نیامده بودند.

اینان به امید بهبودی وضعیتشان در برابر قدرت قبیله‌ای، مسلط ایستادگی می‌کردند. بعضی از دسته‌هایی که در آغاز از پر شورترین حامیان امیرمؤمنان ظاهر شدند و بعداً حمایت خود را از امام حسین (ع) نشان دادند، از این گروه بودند. شیعیان در صد قابل توجهی از کوفیان را تشکیل می‌دادند. ابوالفرج اصفهانی می‌نویسد: «وقتی زیاد در بصره بود، حجر و یارانش در مسجد، یک سوم و یا نصف آن را اشغال کرده و به مذمت و بدگویی معاویه می‌پرداختند.»<sup>۱</sup> این مسئله نشان از گروه قدرت‌مندی از شیعیان در بین کوفیان داشت.

این شیعیان به دو دسته تقسیم می‌شدند:

۱- شیعیان سیاسی که اکثر شیعیان کوفه از این دسته بودند. آنان از امام علی (ع) و بعد از آن از فرزندش امام حسین (ع) به جهت ملاحظات سیاسی و اقتصادی حمایت کردند. حمایت آنان از علویان به برای دشمنی با استیلای شامیان بود. در واقع آنان فقط در مسائل سیاسی، همراهی معینی با اولاد علی (ع) داشتند. این گروه از توده‌های وسیع کوفی و اکثر از قبایل یمنی و موالی غیر عرب به شمار می‌آمدند که ظاهراً متمایل به آرمان‌های رهبری شیعیان بودند، ولی از مواجهه با هر خطری که امکان وقوع آن وجود داشت، پرهیز می‌کردند. هرگاه، امید موفقیتی در یکی از افراد اهل بیت (ع) می‌دیدند، با شور و هیجان در اطراف او جمع می‌شدند و زمانی که امیدهای موفقیت رو به زوال

می گذاشت، او را رها می کردند. آنان فاقد شجاعت و شهامت لازم یا ثبات قدم در مرحله امتحان بودند. این دسته در حوادث زمان امام علی (ع)، صلح امام حسن (ع)، قضیه مسلم بن عقیل و امام حسین (ع) چون قدرت سیاسی، نظامی بنی امیه را برتر احساس کردند، از اطراف اهل بیت (ع) پراکنده و بعضاً دسته دسته به سوی بنی امیه فرار کردند.

۲- شیعیان اعتقادی: یعنی آنان که به امامت امام علی (ع) و فرزندانش از طریق نص قائل بودند و امامت و رهبری مسلمانان را بعد از پیامبر (ص) از طریق وحی الهی و خاندان پیامبر (ص) می دانستند. اینان خود را تسلیم وجود مقدس امام علی (ع) و فرزندان معصوم او کرده بودند. این گروه نسبت به دسته اول کمتر بودند. به فرموده امام باقر (ع) در میان یاران امام علی (ع) و بیعت کنندگان کمتر از پنجاه نفر معرفت حقیقی نسبت به او و مقام امامت او داشتند.<sup>۱</sup>

این گروه کم شمار با ارادتی خالصانه، برای گسترش تشیع در کوفه بسیار کوشیدند. کوفیان گرچه با خیانت به امام حسین (ع)، ننگی ابدی برای خویش خریدند، اما توجه امام حسین (ع) به کوفه در بین ایالات مختلف اسلامی نشان دهنده آن است که ارادت مندان راستین اهل بیت (ع) تنها در کوفه بوده اند، چنان که شهیدان رکاب آن حضرت در کربلا، شماری چشم گیر کوفی بودند.<sup>۲</sup>

کوفیانی که از امام حسین (ع) بعد از مرگ معاویه بن ابی سفیان برای رفتن به شهرشان دعوت کردند، تنها از شیعیان اعتقادی و راستین نبودند، بلکه از همه گروه هایی که نام بردیم، بودند. اکثر دعوت کنندگان با توجه به بافت جمعیتی اعتقادی شهر از گروه های غیر شیعی اعتقادی بودند. تصویری که از مردم و اوضاع کوفه در آستانه خلافت یزید می توان به دست آورد، آن است که چون برای مردم کوفه از جهت ملاحظات

۱. شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال (المعروف برجال الکشی)، ص ۶.

۲. فکة بلاذری، انساب الاشراف، ص ۱۶۷، ۱۹۲ - ۱۹۹، ابن اعمی، الفتوح، المجلد الثالث، ص ۱۱۴ - ۱۲۶؛ شیخ

مفید، الارشاد، ترجمه و شرح سید هاشم رسولی مخلافی، ص ۱۰۴ - ۱۱۰، شیخ طوسی، رجال، ص ۷۱ - ۸۱؛ ابن

شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۰۰ - ۱۱۳.

سیاسی، اقتصادی و مذهبی، حکومت بنی امیه و شخص یزید تحمل نکردنی بود، با مرگ معاویه بن ابی سفیان و روی کار آمدن یزید شروع به مخالفت کردند. آغاز این مخالفت از جانب شیعیان کوفه بود. به دنبال مخالفت شیعیان، دسته‌جات دیگر کوفیان هم که جانشین مناسبی برای یزید نداشتند، بر اثر جو عمومی به وجود آمده، امام حسین (ع) را برگزیدند و همراه هواداران شیعی حسین بن علی (ع) شدند. در کنار اظهار علاقه شیعیان به آمدن امام (ع) به کوفه، کسانی که موقعیت خود را در خطر می‌دیدند، تحت تأثیر روش دیگر مردم، اظهار حمایت از حسین بن علی (ع) کردند. جوی به جهت خلا سیاسی، پس از مرگ معاویه، در کوفه ایجاد شده بود که بنی امیه نیز نتوانستند جای آن را پر کنند.

در واقع، همه کسانی که امام (ع) را به کوفه دعوت کردند و آن دوازده یا هیجده هزار نفری<sup>۱</sup> که با فرستاده‌اش، مسلم بن عقیل، بیعت کردند، احساس مذهبی نداشتند، بلکه به دلایل سیاسی، هوادار خاندان رسول الله (ص) شده بودند، این نکته در درک روحیه مردم کوفه در برخورد با قیام کربلا، حتماً باید مورد نظر قرار گیرد. کوفیان صدها نامه به امضاهای گروهی<sup>۲</sup> به سوی حسین بن علی (ع) فرستادند و وقتی که مسلم بن عقیل به کوفه رسید، در اطراف او گرد آمدند، ولی این اقدام برای اکثر آنان بیان آرزوهایشان، یعنی سقوط استیلای شامیان بر کوفیان معنا می‌داد، اهدافی که به نظر آنان در آن موقعیت زمانی، دسترسی به آن فقط از طریق امام حسین (ع) ممکن بود.

این وضعیت با وجود حاکم سهل‌گیری، مثل نعمان بن بشیر گسترش یافت.<sup>۳</sup> مردم بر اثر عدم شدت عمل حاکم کوفه و جو ایجاد شده، به راحتی اظهار هواداری از امام کردند. غرض شدن حاکم و جای‌گزین شدن عبدالله بن زیاد که مردم کوفه و روحیات آنان را خوب می‌شناخت و به سیاست ماهرانه و مکارانه‌اش معروف بود، اوضاع را به کلی

۱. المسعودی: مروج الذهب، ج ۳، ص ۵۴؛ الذینوری: اخبار الطوال، ص ۲۳۵.

۲. الطبری: تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۲۵۷ - ۲۶۱؛ عزالدین ابوالحسن ابن الاثیر: الكامل فی التاريخ، تصحیح، علی شیری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۹ م، ج ۳، ص ۵۳۳. ابوحنفه دینوری: اخبار الطوال، ص ۲۲۹.

۳. الذینوری: اخبار الطوال، ص ۲۳۱؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۵.

تغییر داد.<sup>۱</sup> اتخاذ اقدامات شدید و افراطی، ابن زیاد، به منظور سرکوبی نهضت کوفیان، بسیاری از آنان را به هراس افکند و کسانی که زود و عجولانه تصمیم‌گیری می‌کردند، خود را از ناحیه ابن زیاد، در معرض خطر دیدند. بر اثر تهدید وی مبنی بر آمدن قریب الوقوع از شام<sup>۲</sup> افرادی که روی ملاحظات سیاسی، اقتصادی و نه اعتقادی، از امام دعوت کرده بودند، خود را به کلی باختند و عقب نشینی کردند، ویژگی عدم قاطعیت کوفیان بر افکار سیاسی‌شان چیره شد. از این رو، آنان خود را به واقعیت موجود تسلیم کردند و حاضر نشدند، خود را به مخاطره بیندازند.

اشراف قبیله‌ای که اکنون اطمینان به حکومت اموی کوفه داشتند و تثبیت امویان را آشکار می‌دیدند، به حمایت از امویان پرداختند. ابن زیاد برای سرکوبی قیام از آنان سود جست و آنان را نزد قبایل خود فرستاد تا مردم را از اطراف مسلم پراکنده کنند.<sup>۳</sup> این بزرگان به میان مردم رفتند و آنان را پراکنده کردند، بسیاری از مردم که مخالفت با رؤسای قبایل را چندان به مصلحت نمی‌دیدند، از اطراف مسلم پراکنده شدند. وقتی که مسلم به قصر ابن زیاد حمله کرد، همین اشراف با تهدید و تطمیع، یاران او را به حداقل رساندند و قدرت خود را بر مهار مردم خویش نشان دادند.

در مقابل آنانی که به حسین بن علی (ع) پشت کردند، گروه کوچکی از کوفیان بودند که از نهضت نواده پیامبر (ص) خالصانه و با احساسات عمیق مذهبی حمایت می‌کردند. این گروه، به مجردی که خبر ورود امام (ع) را به کربلا شنیدند، بر رغم وجود همه موانع،<sup>۴</sup> به هر طریقی ترتیب رساندن خود را به کربلا دادند. آنان جان خود را در مقابل امام حسین (ع) و یا هرکس از اعضای خاندان آسیب دیده او نهادند. عده‌ای از این دسته به جهت دستگیر شدن و یا راه‌بندان و مراقبت شدید جاده‌ها، نتوانستند در کربلا حضور یابند.

۱. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۱۰۱-۱۰۵، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۸-۲۸۰.

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۷۶، مقاتل الطالبیین، ص ۱۰۴.

۳. مقاتل الطالبیین، ص ۱۰۳-۱۰۴.

۴. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۹-۱۷۸؛ دیموری، اخبار الملوال، ص ۲۲۲.

## ویژگی‌های روحی و خلقیات کوفیان

آن چه که مردم این شهر در برخورد با قیام امام حسین (ع) از خود نشان دادند، برگرفته از خلقیات و ویژگی‌های روانی آنان بوده است. بدون بررسی و شناخت روحیات کوفیان، نمی‌توان علل این گونه عکس العمل آنان را متوجه شد.

آنان مردمی پر احساس و گرم بودند تا موقعی که خطر پیش نمی‌آمد، جسور به نظر می‌آمدند، زبان و عمل ظاهرشان دو تا بود و اعتماد به نفس آنان کار مشکلی بود. ظاهرشان خوب و دل فریب اما دل‌های آنان آلوده و پر از نیرنگ بود. تاریخ به خوبی شاهد این مطلب است.

مردم این شهر در مقاطع مختلف، مواضع متفاوتی داشتند. ترکیب قبیله‌ی شهر بر این تغییر مواضع سریع، مؤثر بود. حساسیت‌های قبیله‌ای آنان را گرفتار روحی تندخویانه کرده بود، به طوری که با دیدن حادثه‌ای، مقطعی تصمیم می‌گرفتند. این تصمیمات عمدتاً در جهت منافع قبیله‌ای آنان بود و سبب عدم یک‌پارچگی کوفیان می‌شد، چیزی که بنی امیه بارها از آن بهره گرفتند.

روحیه ترس و وحشت از دشمن و خود باختن در مقابل نیروی مخالف از ویژگی‌های دیگر آنان بود. این مسئله، همیشه در شکست‌ها و مغلوب شدن‌ها اثر مهمی داشته است.

دست خوش احساسات تند شدن، پذیرش تحریک انی، عاقبت نیندیشی، اخذ تصمیم سریع و پشیمانی از تصمیم گرفته شده، تذبذب، نظام ناپذیری، دنیا طلبی، تناقض در رفتار، فریب کاری، تمرد بر والیان از مختصات کوفیان است. بسیاری از نامه‌هایی که به امام حسین (ع) نوشته شد،<sup>۱</sup> برخاسته از همین ویژگی‌های روانی بود.

۱. برای آگاهی از متن این نامه‌ها و افرادی که آنها را نوشتند ر.ک: ابوالفرج اصفهانی. مقاتل الطالبیین، ص ۲۹۹. طبری: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۷-۲۵۸؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۳۳-۵۳۴.

آنچه به گوش این مردم کمتر فرو می‌رفت، سخنی بود که از واقع‌بینی و خیرخواهی برمی‌خاست و آنچه را که به گوش جان می‌خریدند، گفتاری بود که عاطفه و احساس را تحریک کند.

از پایان خلافت عثمان تا موقعی که مرکز خلافت به بغداد منتقل شد و حتی بعد از آن، کوفه آرام ننشست. هرگاه حاکمی ستم‌کار و با اقتدار بر سر آنان بود، در خانه‌ها می‌خزیدند و هرگاه ضعف حکومت بر آنان آشکار می‌گشت به دسته‌بندی و توطئه و سرانجام قیام و شورش برمی‌خاستند. کوفه فقط زمانی آرام می‌گرفت که افرادی؛ چون، زیاد یا پسرش عبدالله یا حجاج بن یوسف ثقفی بر آن حکومت می‌کردند، که با سیاست خشن و وحشتناک خود نفس‌هایشان را در سینه خفه می‌کردند. بدین گونه فقط استبداد موجب فروکش کردن تنش‌های سیاسی این شهر بود و این ویژگی را در قیام کربلا به روشنی و وضوح می‌بینیم، تا وقتی نعمان بن بشیر حاکم سهل‌گیر بر کوفه حکومت می‌کرد، کوفیان در سر، هوای شورش بر بنی امیه داشتند.<sup>۱</sup> ولی وقتی عبدالله بن زیاد بر آنان وارد شد، اکثر کوفیان از نهضت کنار کشیدند. تعبیرات امیرمؤمنان (ع) نسبت به روحیات کوفیان، بسیار گویای واقعیت آنان است. امام علی (ع) در قالب خطبه‌ای، دوگانگی شخصیت کوفیان و تذبذب آنان را، میان حقیقت و ایمان و نفاق و دورنگی، ترسیم می‌کند. محتوای این خطبه چهره جامع کوفه را می‌نمایاند. در نگاه امام (ع) کوفیان به خواری تن در داده بودند و خواری ایشان را دوایی نبود:

«ای مردمی که به تن فراهمید و در خواهش‌ها مخالف همید. سخنانتان تیز، چنان که سنگ خاره را گدازد و کردارتان کند، چنان که دشمن را درباره شما به طمع اندازد...»<sup>۲</sup>

۱. ابن اثیر، الكامل فی التاريخ، ج ۲، ص ۵۳۵.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۹.

در خطبه‌ای دیگر امیرمؤمنان روحیات کوفیان را تشبیه به زن حامله‌ای می‌کند که پس از تحمل درد و رنج دوران حمل در نهایت، بچه خود را سقط می‌کند.<sup>۱</sup> و بار دیگر آنان را به شتران بی سرپرستی تشبیه می‌کند که هرگاه از یک سوگرد هم آیند از سوی دیگر پراکنده می‌شوند.<sup>۲</sup>

این روحیه، طبیعتاً نمی‌توانست یک والی و زمام دار آرام و اصلاح طلب، آن هم پای‌بند به راه‌های منطقی و انسانی را تحمل کند؛ از این روست که امام علی (ع) در اواخر کار، هرچه به این مردم، اصرار می‌کند تا علیه شام متحد شوند، آنان حتی برای دفاع از خود عراق نیز تلاشی نمی‌کنند، آن وقت است که زبان ملامت امام علی (ع) به روی آنان گشوده می‌شود:

«ای گروهی که وقتی دستوری می‌دهم، اطاعت نکرده و وقتی دعوت می‌کنم اجابت نمی‌کنید. شما را به خدا قسم آیا دینی نیست که شما را وحدت بخشد؟ آیا جمعیتی نیست که شما را به خدا تحریک کند؟ آیا تعجب نیست که معاویه، ستم‌گران فرومایه را بدون پول فرا می‌خواند و او را متابعت می‌کنند و من شما را دعوت می‌کنم، در حالی که باقی مانده اسلام هستید، اما نسبت به هیچ کدام از دستورهای رضایت بخش من تن در نمی‌دهید و علیه هیچ فرمان‌مورد خشم من فراهم نمی‌آیید.»<sup>۳</sup>

تذبذب کوفیان در قیام کربلا بعد از تسلط عبیدالله بن زیاد بر اوضاع کوفه آشکار گردید. این روحیه موجب گردید که اشراف کوفه را در همکاری پنهانی با بنی امیه و نادیده گرفتن عصبیت‌های پیشین تشویق کند. در واقع آن تذبذب و این خیانت را برای سلطه همه جانبه یزید بر کوفه، تعامل کارسازی یافتند؛ یعنی، تسلط مردی که کوفیان تا دیروز از سر غیرت و حمیت و گاه ایمان و عقاد، او را دشمن خویش می‌شمردند.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۷۱.

۲. شیخ مفید، الارشاد، ج ۱، ص ۲۷۳.

۳. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۰، ص ۶۷.



بلای تسلط ابن زیاد، حاصل تذبذب و سستی اراده‌های کوفیان بود. این روحیه آنان موجب گردید که همه شمشیرها از کوفه بر ضد امام حسین علیه السلام به حرکت در آید، در حالی که رضای خود مردم در این کار نبود. کلام فرزاد به امام حسین علیه السلام گویای این روحیه کوفیان است: «قلوبهم معك و سیوفهم عليك»<sup>۱</sup> و «دل‌های آنان با توست، ولی شمشیرهایشان بر ضد توست». و یا گفتار دیگرش «أنت أحب الناس الى الناس و القضاء في السماء و السیوف مع بنی امیه»<sup>۲</sup>؛ تو محبوب‌ترین مردم در نزد مردم هستی، اما قضا در آسمان است و شمشیرها در کنار بنی‌امیه. در توضیح این جمله به گفتار مجمع بن عبدالله العائذی، یکی از کوفیانی که به امام ملحق شد، می‌توان استناد کرد که گفت: اشراف همگی بر ضد تو هستند، اما بقیه مردم قلوبشان با توست، هرچند فردا روی تو شمشیر خواهند کشید.<sup>۳</sup>

### نقش رئیس‌ان و اشراف قبایل کوفه

کوفه در آغاز، برای استقرار لشکریان مسلمان و مأمور فتوحات در قلمرو ایران ساسانی تأسیس شد، لذا از همان آغاز شمار بسیاری از قبایل گوناگون شمالی و جنوبی در کوفه ساکن شدند. مهاجرت قبایل از شهرهای مختلف، از دوران عمر آغاز شد بر خلاف دیگر شهرها که دارای ترکیبی تقریباً یک دست بود، کوفه تنوع جمعیتی و قبیله‌ای داشت. نخستین تقسیم‌بندی مردم کوفه به دو گروه کلی، نزاری (عرب شمالی) و یمنی (عرب جنوبی) بود. سوی شرق مسجد که مرغوب‌تر بود، یمنی‌ها، و سوی غرب آن نزاری‌ها ساکن شدند.<sup>۴</sup>

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۹۰؛ الذیلعوی: اخبار الطوال، ص ۲۴۵؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۵، ابن اثیر: الکامل، ج ۲، ص ۵۴۷.

۲. محمد بن سعد، ترجمه الامام الحسین علیه السلام (طبقات الکبری)، ص ۱۶۲، ابن عساکر، ترجمه الامام الحسین علیه السلام من تاریخ دمشق، ص ۲۰۶.

۳. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۴۳ - ۵۴۴.

۴. بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۷۵.

در دوران عمر، کوفه به هفت قبیله یا هفت بخش نظامی تقسیم شد که محل تجمع و بسیج نیروهای نظامی و رسیدگی به حقوق و غنیمت‌های جنگی بود. این گروه‌بندی مدت نوزده سال ادامه داشت، تا زمانی که امیرمؤمنان (ع) در سال ۳۶ هجری به کوفه آمد و تغییرات دیگری در آن داد. امام علی (ع) در حالی که گروه‌ها را در همان هفت گروه نگاه داشت، تغییراتی ژرف در ترکیب و صورت خارجی آنان پدید آورد.<sup>۱</sup> آخرین تغییر در اداره کوفه، چهارده سال بعد، وقتی که زیاد بن ابیه، به عنوان والی در سال ۵۰ به کوفه آمد، ایجاد شد. نظام قبیله‌ای که زیاد در کوفه پایه‌گذاری کرده بود، در زمان قیام امام حسین (ع) بود. تغییر شکل در تقسیم‌بندی قبیله‌ها، متناسب با مصالحی بود که حکام در نظر می‌گرفتند. با توجه به ماهیت قبیله‌ای کوفه، در بسیاری از موارد، قدرت رؤسای قبایل بیش از قدرت حاکمان شهر بود و همین موجب می‌شد که اغلب حکام ملاحظه رؤسای و بزرگان قبایل را بکنند.

در حوادث قبل از قیام کربلا، مثل جنگ صفین، صلح امام حسن (ع) و قیام حجر بن عدی رهبران قبایل نقش مهمی ایفا کردند. رهبران قبیله‌ای در کوفه در دوران حاکمیت امام علی (ع) چون علاقه‌مند به نگهداری و برقراری موقعیت‌های سیاسی و امتیازات انحصاری، اقتصادی بودند و با پیروزی و موفقیت امام (ع) موقعیت آنان در خطر جدی قرار می‌گرفت، نسبت به امام علی (ع) بی‌تفاوت و به سوی معاویه متمایل شدند، زیرا در معاویه تأمین موقعیت‌های ممتاز و منافع بی‌شمار خود را می‌دیدند. در عین حال، این رهبران، مردد بودند که آشکارا خود را به معاویه تسلیم کنند و موقعیت جنگ و ستیز خود را از دست بدهند. به همین واسطه بود که به صورت ظاهر، در زمرة لشکریان امیرمؤمنان (ع) باقی ماندند، در حالی که بر معاویه فشار می‌آوردند تا امتیازاتشان را تضمین کند. آنان چنین وانمود می‌کردند که از هواداران و حامیان شیعی هستند.

۱. سید حسین محمد جعفری، تشیع در مسیر تاریخ، ترجمه سید محمد تقی آیت اللهی، ص ۱۲۶ - ۱۳۰.

همین رهبران قبیله‌ای و طایفه‌ای در دوران کناره‌گیری امام حسن علیه السلام، وقتی که معاویه بر کوفه استیلا یافت، به خدمت‌گزاری در ساخت قدرت ایالت، میانجی شدند. اشراف قبیله‌ای در کوفه، در دوران معاویه که رویکرد گسترده‌ای به نظام قبیله‌ای داشت، موقعیت مهمی در بین مردم خود به دست آوردند.

در قیام حجر بن عدی، رهبران قبیله‌ای که بعضی نیز از دوستان قدیمی حجر به حساب می‌آمدند، بین او و حاکم کوفه، زیاد بن ابیه میانجی شدند. زیاد که نفوذ رهبران قبایل را می‌دانست، برای پایان دادن به قیام حجر بن عدی به تطمیع و تهدید اشراف و رهبران قبایل به خصوص یمنی‌ها پرداخت و خطاب به آنان گفت: اگر از حمایت حجر دست بر ندارید، نیروهای شامی را برای سرکوبی کامل همگی شما فرا می‌خوانم. آنان هم چنین تهدید شدند که اگر حجر را تسلیم نکنند به مرگ محکوم خواهند شد و اموالشان مصادره خواهد شد. در نهایت زیاد به یاری اشراف قبیله‌ای یاران حجر را پراکنده کرد.<sup>۱</sup>

نقش دو گانه و خیانت‌آمیز کوفیان در قیام امام حسین علیه السلام، ارتباط تنگاتنگی با عمل‌کرد اشراف و رهبران قبایل دارد. در این حادثه، منافع شخصی رهبران قبیله‌ای مورد بهره‌برداری امویان قرار گرفت و آنان را وادار کردند که علیه اصول مذهبی و ارزش‌های دینی خود قیام کنند. بنی‌امیه هم چنین در این حادثه از رقابت‌های قبیله‌ای به نفع خود سود جست.

ابن زیاد برای سرکوبی قیام مسلم بن عقیل از نفوذ رئیس‌ان قبایل و اشرافی که خواهان وضع موجود خود بودند و در نتیجه به راحتی در برابر تهدید و تطمیع حکام سرفرو می‌آوردند، بهره گرفت. فرهنگ قبیله‌ای حاکم بر جامعه کوفه، به گونه‌ای بود که عموم مردم، ناچار پیرو اشراف و رئیس‌ان قبایل خود بودند، تعصب و رقابت قبیله‌ای نیز بر

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۸۷ - ۳۰۲؛ ابن سعد، طبقات الکبری، ج ۶، ص ۲۱۷ - ۲۲۰، محمد بن یحیی بلاذری، انساب الاشراف، ج ۴، ص ۲۴۵ - ۲۵۴.

این امر دامن می‌زد، به تبلیغات وسیعی انجامید که در پراکندگی مردم از اطراف مسلم نقش مهمی داشت. عدم همکاری سران قبایل با مسلم و حتی مخالفت آنان با ایشان حاکی از درک آنان نسبت به مصلحت‌هایی بود که با منافع قبیله‌ای سازگاری بیشتری داشت.

عبدالله بن حازم ازدی در مورد نقش رئیس‌ان قبایل، در پراکنده ساختن همراهان مسلم می‌گوید: «سران قبایل از بالا بر ما ظاهر شدند، کثیر بن شهاب قبل از همه آغاز سخن کرد و گفت: ای مردم نزد افراد خودتان روید و به کار شر شتاب نیاورید که خویشتن را در معرض کشته شدن قرار می‌دهید. سپاهیان یزید در راهند و فرا می‌رسند، امیر قرار نهاده که اگر امشب به جنگ اصرار ورزید و شبان‌گاه نروید، باقی ماندگان شما را از عطا محروم دارد و جنگیانتان را بی مقرری در نبردگاه‌های شام پراکنده سازد، سالم را به جای بیمار بگیرد و حاضر را به جای غایب تا کسی از عصیان‌گران باقی نماند، مگر این که سزای کار خویش را دیده باشد»<sup>۱</sup>

اشرافی که ابن زیاد برای سرکوبی قیام مسلم از آنان سود جست و آنان را نزد قبایل خود فرستاد، تا مردم را از کنار مسلم دور کنند؛ عبارت بودند از: کثیر بن شهاب حارثی، محمد بن اشعث بن قیس کندی، قعقاع بن شوره‌ذلی، شیبث بن ربیع تمیمی، حجار بن ابجر عجلی و شمر بن ذی الجوشن عامری. این اشراف به میان مردم رفتند و مردم را پراکنده کردند.<sup>۲</sup>

با هم‌دستی اشراف، مردم از اطراف مسلم پراکنده می‌شدند. مردان و زنان دست فرزندان و برادران خود را گرفته و آنان را با خود می‌بردند، تا جایی که چون مسلم نماز مغرب خواند، تنها سی نفر همراه وی ماندند و هنوز از مسجد خارج نشده بود که عده همراهانش به کمتر از ده نفر رسید و چون از مسجد بیرون آمد، هیچ‌کس با وی نبود.<sup>۳</sup>

۱. تاریخ طبری، ج ۴ ص ۲۷۷؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، صص ۱۰۳ - ۱۰۴.

۲. رک: طبری، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۷۶ - ۲۷۷؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، صص ۱۰۲ - ۱۱۰.

۳. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۱۰۴.

در حادثه کربلا هم، اشراف یمن و نزاری کوفه برای کشتن امام حسین علیه السلام بسیج شدند. عبيدالله بن زیاد ضمن اعلان حکومت نظامی در کوفه از اشراف و سران کوفه؛ همچون کثیر بن شهاب حارثی، محمد بن اشعث کندی، قعقاع بن سوید منقری و اسماء بن خارجة فزاری برای بسیج مردم و حرکت آنان به طرف کربلا استفاده کرد.<sup>۱</sup>

فرماندهی سپاه انبوهی که ابن زیاد برای جنگ با امام حسین بسیج کرد، به عهده جمعی از اشراف و سران قبایل بود. هرکدام از اینان چندین هزار نیرو تحت فرمان داشتند.<sup>۲</sup>

این فرماندهان از همان دعوت کنندگان پیمان شکنی بودند که از روی خدعه و مکر، از امام حسین علیه السلام برای آمدن به کوفه دعوت نمودند و اکنون در صف مقابل امام، برای جنگ با ایشان فرمانده سپاه بودند. در روز عاشورا به سید الشهداء علیه السلام به دروغ پاسخ دادند که «ما نامه ننوشتیم...»<sup>۳</sup> امام علیه السلام درباره آنان فرمود: «آنان از روی خدعه و مکر به قصد نزدیکی به یزید نامه برای من نوشتند.»<sup>۴</sup>

### وابستگی کوفیان به مقرری و عطا

برقراری مقرری و عطا به خصوص در زمان امویان که بیت المال، به صورت یک صندوق خانوادگی در آمده بود و خلیفه به میل و رغبت خویش، آن را خرج می کرد، وسیله ای برای جلب بیعت و رضایت مردم بود، هم چنان که قطع آن نیز یکی از راه های ارباب و عقوبت افرادی به شمار می رفت که می خواستند از فرمان خلیفه یا عمل او سرپیچی کنند. به طور قطع افراد نیازمند و یاکسانی که مایل بودند از این درآمد بی دردمر استفاده کنند و یا مقرری خود را بالا ببرند، کم نبودند. مقرری و عطا، بهترین وسیله ای بود

۱. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۸.

۲. ابن اعمش کوفی، الفوج، المجلد الثالث، ص ۹۹.

۳. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۳.

۴. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۵.

که امویان با آن می توانستند به این نقاط ضعف افراد دست یابند و موجبات استحکام دولت خود و انقیاد مردم را فراهم نمایند. معاویه بن ابی سفیان، ابتدا عطای قبایل یمنی را بسیار کرد، ولی هنگامی که از نفوذ آنان بیم ناک شد، برای ایجاد موازنه، قبایل قیسی رقیب را هم با آنان در عطا مساوی گرداند.<sup>۱</sup> زیاد بن ابیه وقتی که به ولایت بصره منصوب شد برای استحکام موقعیت خود، عطای اهالی را بیفزود، ولی پس از یا برجا شدن حکومتش، هنگامی که مورد تعرض خوارج قرار گرفت و دید مردم در صدد مقابله با آنان نیستند، آنان را به قطع عطا تهدید کرد.<sup>۲</sup> در نامه هایی هم که کوفیان به امام حسین (ع) می نوشتند، همه شکایت می کردند که یزید بن معاویه عطا را فقط به ثروت مندان و اطرافیان خود می دهد.<sup>۳</sup>

وابستگی مردم کوفه به مقرری ها و بخشش های مالی می توانست، بخشی از آنان را در همراهی با قیام امام حسین مردم کند. ابن زیاد برای جلوگیری از پیوستن کوفیان به مسلم به آنان وعده افزایش مقرری و عطا را می داد. او از رئیسان قبایل خواست که از بالا بر مردم نمودار شوند و به اطاعت کنندگان، وعده افزایش (عطایا) را بدهند.<sup>۴</sup> عبدالله بن حازم می گوید که ابن زیاد برای متفرق کردن افراد از اطراف مسلم به سران قبایل گفت، به مردم بگویید اگر امشب پراکنده نشوید و به جنگ اصرار ورزید. باقی ماندگان شما را از عطا و مقرری محروم می دارم.<sup>۵</sup>

ابن زیاد، برای بسیج کوفیان به جنگ با امام حسین (ع) باز از وابستگی مردم به مقرری، استفاده کرد. او در سخن رانی خود در مسجد کوفه، به مردم وعده افزایش مقرری را، در صورت پیوستن به لشکریان برای کشتن امام حسین (ع)، داد.

۱. جولینوس و لیاوژن، تاریخ الدوله العربیه من ظهور السلام الی نهایه الدوله الامویه، نقله الی العربیه عبدالهادی

ابوریده و حسن مونس، ص ۶۵.

۲. علی بن الحسین ابوالفرج الاصفهانی، الاغانی، ج ۱۶ ص ۲.

۳. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۱ - ۲۶۲.

۴. همان، ص ۲۷۶ - ۲۷۷.

۵. ابوالفرج الاصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۱۰۳ - ۱۰۴.

وابستگی کوفیان به مقرری و عطایای حکومت، موجب شد که آنان در خدمت اهداف عبیدالله بن زیاد قرار گیرند و شریک هولناک واقعه کربلا شوند.

در روز عاشورا، کوفیان در مقابل پرسش امام حسین علیه السلام که چرا قصد جنگ و کشتن او را دارید، مسئله ترس از قطع عطایا و مقرری را مطرح کردند. امام علیه السلام به آنان فرمود: «یا هولاء! اسمعوا یرحمکم الله، مالنا و لکم، ما هذا بکم یا اهل الکوفه؟ ای مردمان! بشنوید، چه چیز بین ما و شماست. شما را ای اهل کوفه چه شده است؟» کوفیان پاسخ دادند: ما در مورد «عطا» می ترسیم. امام حسین علیه السلام پاسخ داد: «ما عندالله من العطاء خیر لکم»<sup>۱</sup>: «آنچه در نزد خداست، برای شما بهتر است» اما کسی به سخن امام علیه السلام توجه نکرد.

## نتیجه

خیانت کوفیان در برخورد با قیام امام حسین علیه السلام، نیازمند شناسایی جامعه کوفه از زمان شکل گیری این شهر است.

چون شهر کوفه تنوع قبیله‌ای داشته، رقابت بین قبایل مسئله‌ای بوده که مورد استفاده بنی امیه در مواقع مختلف قرار گرفته است. در قیام امام حسین علیه السلام این مسئله، مورد استفاده ابن زیاد که آشنایی کامل نسبت به جامعه کوفی داشت، قرار گرفت.

گرچه در این شهر برخی از قبایل به تشیع شهرت داشتند، اما نمی توان تشیع آنان را به مفهوم تشیع اعتقادی ارزیابی کرد. در حادثه کربلا فقط افراد معدودی وفادار به امام حسین علیه السلام باقی ماندند. این معدود افراد، کسانی جز شیعیان اعتقادی نبودند.

در این جا، استبداد ابن زیاد را هم می باید مد نظر داشت، به صورتی که اگر یکی از رؤسای قبایل هم مخالفتی می کرد، افراد قبیله اش جرئت حمایت از او را نداشتند. این وضع کوفه، اوضاع جدیدی را به وجود آورد که اکثر کوفیان یا در کنار ابن زیاد قرار گرفتند یا

۱. ابن سعد، ترجمه الامام الحسین علیه السلام، ص ۱۷۸.

برای این که در صف قاتلان امام حسین (ع) قرار نگیرند، مخفی شدند و یا فرار کردند. روحیات خاص کوفیان که برگرفته از نظام قبیله‌ای و بافت شهر کوفه بود، آنان را انسان‌هایی غیر پای بند به تصمیمات خود، زود رنج، عجول، مذبذب بار آورده بود. تذبذب کوفیان موجب گردید، بعد از آن که عبیدالله بن زیاد بر اوضاع مسلط شد، آنان تغییر روش دهند. این روحیه، اشراف کوفه را در همکاری پنهانی با بنی امیه و نادیده گرفتن عصبیت‌های پیشین تشویق کرد.

اشرافیت قبیله‌ای در کوفه که رویکرد گسترده‌ای به نظام قبیله‌ای داشت، موقعیت مهمی در بین مردم خود به دست آورده بود. از این موقعیت، ابن زیاد در جریان قیام امام حسین (ع) برای پراکندن مردم از اطراف مسلم بن عقیل، استفاده کرد. اشراف که خواهان وضع موجود بودند، به راحتی در برابر تطمیع و تهدید ابن زیاد، سر فرود آوردند. وابستگی مردم کوفه به عطا و مقرری و بخشش‌های بنی امیه، آنان را در یاری امام حسین (ع) مردد کرد. آنان برای حفظ مقرری خود، درخواست یاری امام حسین (ع) را در روز عاشورا زد کردند.



## منابع:

- ۱- ابن ابی الحدید، عزالدین: شرح نهج البلاغه، تحقیق ابوالفضل ابراهیم، قاهره، دارالاحیاء الکتب العربیه، ۱۳۸۷ ق.
- ۲- ابن الاثیر، عزالدین ابوالحسن: الكامل فی التاریخ، تصحیح علی شیری، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۹۸۹ م.
- ۳- ابن اعثم الکوفی، ابو محمد احمد: الفتوح، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۶ ق.
- ۴- ابن سعد، محمد: ترجمه الامام الحسین (طبقات الکبری)، تحقیق السید عبدالعزیز الطباطبائی، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۵ ق.
- ۵- ابن سعد، محمد: طبقات الکبری، بیروت، دار بیروت، ۱۴۰۵ ق.
- ۶- ابن شهر آشوب، محمد بن علی: مناقب آل ابی طالب، بیروت، دارالاضواء، [بی تا].
- ۷- ابن عساکر: ترجمه الامام الحسین (ع) من تاریخ دمشق، تحقیق محمد باقر محمودی، بیروت.
- ۸- ابن قتیبه الذینوری، ابو محمد عبدالله بن مسلم: الامامه والسیاسه، قم، منشورات اشرف الرضی، ۱۳۶۳.
- ۹- ابوالفرج الاصفهانی، علی بن الحسین: الاغانی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۹۹۴ م.
- ۱۰- ابوالفرج الاصفهانی، علی بن الحسین: الاغانی، قاهره، دارالکتب، ۱۹۳۰ م.
- ۱۱- ابوالفرج الاصفهانی، علی بن الحسین: مقاتل الطالیین، تصحیح السید احمد الصقر، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۹۹۸ م.
- ۱۲- البلاذری، احمد بن یحیی، فتوح البلدان، تصحیح رضوان محمد رضوان، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۳۹۸ ق.
- ۱۳- البلاذری، احمد بن یحیی: انساب الاشراف، تصحیح محمد باقر محمودی، بیروت، دارالاعراف للمطبوعات، ج ۳، ۱۳۹۷ ق.
- ۱۴- البلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، تصحیح احسان عباس، بیروت، دار النشر، ستانبر، ج ۴، ۱۴۰۰ ق.

- ١٥- بكرى اندلسى، ابو عبيد عبدالله: معجم ما استعجم من اسماء البلاد والمواضع، بيروت، عام الكتب، ١٤٠٣ ق.
- ١٦- ثقفى كوفى، ابواسحاق ابراهيم بن محمد: الغارات، تصحيح مير جلال الدين حسيني ارموى، تهران، انجمن آثار ملي، ١٣٥٤.
- ١٧- جعفرى، سيد حسين محمد: تشيع در مسير تاريخ، ترجمه سيد محمد تقى آيت اللهى، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامى، ١٣٧٣.
- ١٨- الدينورى، ابوحنيفه احمد بن داود: اخبار الطوال، تحقيق عبدالمنعم عامر، قم، منشورات الشريف الرضى، ١٣٧٠.
- ١٩- الطبرى، محمد بن جرير: تاريخ الطبرى، بيروت، مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، [بى تا].
- ٢٠- الطوسى، ابو جعفر محمد بن حسن: رجال، تحقيق محمد صادق بحر العلوم، نجف، المطبعه الحيدريه، ١٣٨١ ق.
- ٢١- الطوسى، ابو جعفر محمد بن حسن: اختيار معرفه الرجال المعروف برجال الكشى، تصحيح حسن المصطفوى، مشهد، دانشگاه مشهد، ١٣٤٨.
- ٢٢- قمى، شيخ عباس: سفينه البحار، تهران، انتشارات فراهانى، [بى تا].
- ٢٣- المسعودى، ابوالحسن: مروج الذهب، بيروت، دارالاندلس، ١٩٦٦ م.
- ٢٤- مفيد، محمد بن النعمان: الارشاد: ترجمه و شرح سيدهاشم رسولى محلاتى، تهران، انتشارات علميه الاسلاميه، [بى تا].
- ٢٥- و لهاوزن، جوليوس: تاريخ الدوله العربيه من ظهور اسلام الى نهايه الدوله الامويه، نقله الى العربيه عبدالهادى ابوريده و حسين مؤنس، ١٩٥٨ م.
- ٢٦- ياقوت حموى، ابو عبدالله شهاب الدين: معجم البلدان، بيروت، داراحياء التراث العربى، ١٣٩٩ ق.
- ٢٧- اليعقوبى، احمد بن واضح: تاريخ اليعقوب، بيروت، دار صادر، [بى تا].

## پیشوای خیرخواهان

حمید رضا ترابی

### مقدمه

خیر مفهومی آسمانی و از زیباترین واژه‌ها در ادبیات زندگی و یاد آور عالی‌ترین تجلیات جان انسان است. خیرخواهی همواره یکی از فضائل و ملکات اخلاقی بوده، که فوائد آن محصور به افراد نیست، بلکه احاد جامعه از آن بهره‌مند می‌شوند. از زاویه‌ای دیگر، آمیختگی خیرخواهی با «امر به معروف و نهی از منکر» روشن و آشکار است. از این جا سر فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله معلوم می‌شود که فرمود: حسین امام خیر است.<sup>۱</sup> می‌دانیم که برهمگان لازم است امام را در همه شؤون خود الگوی خویش قرار دهند، در معنای امام می‌نویسند:

«الامام، المؤمن به، انسان کان یقتدی بقوله او فعله او کتاب او غیر ذلك»؛ امام آن است که از او متابعت شود، خواه انسانی باشد که از گفتار و رفتارش پیروی می‌شود یا کتابی یا غیر آن».

در این مجال، ابتدا در معنای واژه خیر و سپس در مبحث خیرخواهی و نصیحت درنگی کوتاه صورت گرفته و آن‌گاه گفتاری گذرا و چکیده پیرامون مواردی از خیرخواهی

<sup>۱</sup> موسوعه کلمات الحسین صلی الله علیه و آله، ص ۵۸ به نقل از عین الاخبار الرضائیة، ج ۱، ص ۶۲، ح ۲۹.

امام حسین علیه السلام در جریان نهضت عاشورا طرح شده و در پایان خواننده محترم به تأمل در یک پرسشی دعوت گردیده است.

## خیر و معانی و جلوه‌های آن

۱- خیر اسم تفضیل به معانی نیکوتر و بهتر<sup>۱</sup> و از اسمای جمال الهی می‌باشد که ۱۷۶ بار در قرآن کریم ذکر شده است. این اسم شریف از آن جهت برخداوند اطلاق می‌شود که او خیر مطلق است و هیچ شر و بدی از او صادر نمی‌شود؛ خیر به معنای برگزیدگی و نیکویی نیز آمده است، چنان‌که در زیارت عاشورای ابی عبدالله علیه السلام می‌خوانیم: «السَّلامُ عَلَیْكَ یا حَیْرَةَ اللهِ وَابْنَ حَیْرَتِهِ»<sup>۲</sup>.

راغب اصفهانی در مفردات می‌گوید: خیر چیزی است که همه در آن رغبت کنند و مایل باشند و در یک کلام هر چیز نافع و سودمند، همچون عقل و فضل و عدل را گویند. پس خیر اسم حق است و خیر خواهان مظاهر حق هستند.

۲- از این اسم شریف الهی این نکته اخلاقی استفاده می‌شود که برای همگان خیر خواه باشیم، چنان‌که در تاریخ بشر بعضی از افراد بدین سبب کلمه خیر را لقب خود کردند، مانند سعد بن عبدالملک که از فرزندان عبدالعزیز بن مروان بود و امام جعفر (امام باقر یا امام جواد علیه السلام) او را سعد الخیر نام نهاد.

نوشته‌اند روزی گریه کنان بر امام علیه السلام وارد شد، در حالی‌که مانند زنان شیون می‌کشید. امام علیه السلام پرسید: چرا می‌گریی. عرض کرد: چرا گریه نکنم درحالی‌که از شجره معلونه در قرآن (یعنی خاندان اموی) هستم. امام علیه السلام به او فرمود: تو از آنها نیستی، تو گرچه به حسب خانوادگی اموی هستی، ولی در واقع از ما اهل بیت هستی «انت سَنَّا أَهْلَ الْبَیْتِ»: آیا نشنیدی که خدای عزوجل در حکایت از حال ابراهیم علیه السلام فرمود: «فَمِنْ تَبَعِنِی

۱. مرحوم غلامه طباطبائی رحمه الله خیر را صفت مشبیه می‌داند.

۲. سلام بر تو ای برگزیده خدا و فرزند پیامبر برگزیده خدا.

فَأَنْتَ مَنِيَّ<sup>۱</sup>! هرکس از من تبعیت کند از من است»<sup>۲</sup>.

۳- البته خیر مدارج و مراتبی دارد که اهل البیت علیهم السلام چون عالی ترین جلوه حق تعالی و مظهر تام و تمام اسما و صفات الهی هستند، بالطبع برترین تجلی خیر نیز می باشند، چنان که در زیارت جامعه کبیره می خوانیم: «وَعَلَّكُمْ الْخَيْرَ وَعَادَتُكُمْ الْإِحْسَانُ»<sup>۳</sup>! کار شما خیر محض و شیوه شما احسان و نیکی است.

وهرگاه ذات، خیر محض شد همه مواردش از گفتار تا نوشتار اعمال و افکار و از جوارح تا جوانح همه خیر خواهد بود. چنان که در زیارت جامعه کبیره آمده است: «ان ذکر الخیر کنتم اوله و اصله وفرعه و معدنه و مأویه و مُنتَهاه»<sup>۴</sup>! اگر یادی از خیر بشود، شما آغاز آن و بن آن و شاخه و جایگاه و نهایت آن هستید.

پس اهل بیت علیهم السلام انتهای خیرند و دیگران در خیر بودن با آنها سنجیده می شوند و در واقع آنها معیار خیر هستند. در بعضی از زیارت نامه ها - از جمله زیارت نامه حضرت معصومه علیها السلام و حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام - خطاب به نبی اکرم آمده است: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَيْرَ خَلْقِ اللَّهِ! سلام بر توای برترین مخلوقات خدا».

در واقع - چنان که در جای خود بیان شده است - اهل بیت علت غایی هستی می باشند و همه وجود برای به بار نشستن گل سرسید هستی که همان انسان کامل است خلق شده است و از آن طرف، کمال غایی و مطلوب همه موجودات عالم، نزدیک شدن به مقام انسان کامل و خلیفه الله فی الارض است.<sup>۵</sup>

عکس مطلب نیز صادق است: «لَا خَيْرَ لِمَنْ لَا دِينَ لَهُ»؛ کسی که دین ندارد، خبری در او نیست». زیرا در گوهر ذاتش از خیر خبری نیست، در هیچ مرحله ای از او توقع خیر

۱. سوره ابراهیم، آیه ۱۴.

۲. اهل البیت فی الکتاب والسنة، محمدی ری شهری، ص ۵۴۱.

۳. سنن لایحضره الفقیه، ج ۲، زیارة الجامعة الجمیع الائمہ علیهم السلام، ص ۸۵.

۴. همان.

۵. برای مطالعه بیشتر، ر.ک: علامه حسن راهه املی، انسان در عرف عرفان، ص ۷.

نمی‌رود؛ نه در گفتار نه در نوشتار و نه در نیت و نه در اعمال.

۴- وجود امام خیر محض است و تصرفات امام (ع) به اذن خداوند، در کائنات و در قلب ها و عقل های انسان های مستعد خیر دیگری از الطاف بیکران الهی است. وجود امام خود معجزه عینی مکتب رسول خدا (ص) است و در کنار قرآن که معجزه قولی است و نیز معجزات فعلی پیامبر (ص) قرار می‌گیرد و مکمل آنها می‌شود، چنان که امام رضا (ع) در توصیف مقام شامخ امامت با اشاره به خیر محض بودن امام چنین می‌فرماید:

«امام مانند خورشیدی طلوع کننده است که نورش عالم را فراگیرد و خودش در افق است بدان نحو که دست‌ها و دیدگان به آن نمی‌رسد.

امام ماه تابان و چراغ فروزان و نور درخشان و ستاره‌ای است راهنما در شدت تاریکی‌ها و رهگذر شهرها و کویرها و گرداب دریاها (یعنی زمان جهل و فتنه و سرگردانی مردم). امام آب گوارای زمان تشنگی و رهبر به سوی هدایت و نجات بخش از هلاکت است. امام آتش فروزان روی تپه (راهنمای گمگشتگان) است، گرما بخش سرمازدگان و راهنما در هلاکت گاه‌هاست، هر که از او جدا شود هلاک گردد.

امام ابری است بارنده، بارانی است شتابنده، خورشیدی است فروزنده، سقفی است سایه دهنده، زمینی است گسترده، چشمه‌ای است جوشنده و برکه و گلستان است. امام همدم و رفیق، پدر مهربان، برادر برابر، مادر دلسوز به کودک، و پناه بندگان خدا در گرفتاری سخت است...»<sup>۱</sup>

حضرت سیدالشهدا (ع) در میان انوار معصومین (ع) درخشندگی خاص دارد و درپاره‌ای از خصایص منحصر به فرد است، از جمله این ویژگی‌ها می‌توان موارد ذیل را بر شمرد:

۱- هر کس قبر مطهرش را زیارت کند مثل کسی است که خدا را در عرشش زیارت

کرده باشد.<sup>۲</sup>

۱. اصول کافی (مجموعه ۴ جلدی ترجمه)، ج ۱، کتاب الحجج باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته.

۲. شیخ صدوق، ثواب اعمال، ص ۱۴۸.

۲- هر کس بر مصیبت شهادتش شعری بخواند و بگوید و یک نفر را بگریاند برای هردو نفر آنها بهشت نوشته می‌شود.<sup>۱</sup>

۳- خاک تربت امام حسین (ع) داروی شفابخش هر دردی است.<sup>۲</sup>

۴- سجده بر تربت امام حسین (ع) حجابهای هفتگانه را (که مانع تقرب است) از بین می‌برد و....<sup>۳</sup>

۵- مطلب شایان گفتن این است که موجود از آن حیث که موجود است و جعل الهی به آن تعلق گرفته است خیر است و شر و بدی، از قبیل جهل و آفت، اموری عدمی هستند، و از این رو استناد بی واسطه آنها به واجب تعالی جایز نیست.

به عبارت دیگر، هرچه خیر و خوبی در عالم است از حق تعالی است و ریشه رحمانی دارد و هرچه که به آن شر و بدی گفته می‌شود در واقع چیزی غیر از فقدان خیر و خوبی نیست، چون امر عدمی است و جود و مصداق حقیقی خارجی ندارد. بلکه وجود اعتباری دارد که البته آن نیز بالعرض مستند به خداست؛ زیرا خارج از اراده کلی حق تعالی نیست. با این بیان معنای روشن تری از آیه شریفه: بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر<sup>۴</sup> به دست می‌آید.

۶- مطلب دیگر آن که حکما امورات و اشیای عالم را در مقام تصوّر به پنج دسته تقسیم کرده‌اند: خیر مطلق؛ خیر کثیر باشر قلیل؛ خیر و شر برابر؛ خیر قلیل و شر کثیر؛ شر مطلق.

آنها اثبات می‌کنند که سه قسم اخیر در نظام هستی آفریده نشده است، زیرا با حکمت الهی ناسازگار است، ولی قسم دوم (یعنی شر قلیل همراه با خیر کثیر) موجود است و البته در این جا هم شر امری نسبی است و در نگاهی دیگر خود خیر است، زیرا لازمه نظام احسن و حکمت بالغه حق تعالی است.

۱. تنبیخ حرعالمی، وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۵۹۵.

۲. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۲۰.

۳. همان، ج ۸۲، ص ۱۵۳.

۴. سوره بقره، آیه ۲۶.

لذا تصوير واقعه كربلا در نگاه عقيله بنتي هاشم زينب كبرى عليه السلام اين است: «ما رأيت إلا جملاً»؛ يعنى جز زيبايى و خوبى و خير از خدا نديدم. «سرسخن زينب عليه السلام در آن است كه چون آن مصائب احيائى دين را در پى دارد آسان و زيباست، هرچند در نگاهى ديگر جانكاه باشد. واين منطلق اهل بيت عليه السلام است كه همه بايد فداشويم تا دين خدا بماند و البته كه در مقابل چنين هدف والاى، در صورت لزوم همه چيز فدا شدننى است، حتى امام معصوم. به همين جهت است كه ابى عبدالله عليه السلام با كمال عزت و افتخار آماده شهادت بود و مى فرمود: «ما آقون الموت على سبيل العزّ و احياء الحقّ، ليس الموت في سبيل العزّ إلا حياةً خالدة... و لكنكم لا تقدرون على هدم مجدّى و محور عزّتى و شرفى»؛ چه آسان است مرگ در راه عزت و شرافت و احيائى ارزش هاى الهى. مرگ در راه عزت و ازادگى چيزى جز زندگى جاودانه و برافتخار نيست... شما نخواهيد توانست شكوه مرا نابود سازيد و عزت و افتخار و شرف مرا خدشه دار كنيد.»

۷- نكته درخور قابل توجه اين كه خداوند فقط به خير و خوبى راضى است و هيچ گاه به شر و بدى راضى نيست، ولى در عين حال هيچ امرى از امور عالم خارج از اراده تكوينى او واقع نمى شود، گرچه مخالف اراده تشريعى باشد: «كَلَّا تُمَدُّ هُوَ لَا وَ هُوَ لَا مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَخْطُورًا»؛ لذا فجايع كربلا و شهادت امام عليه السلام نيز از يك نظر خواست خدا بود، گرچه هيچ گاه خداوند راضى به ريخته شدن خون امام برگزيده خودش و اسارت اهل بيت شريفش نبوده...»

۱. عزم، مقتل الحسين، ص ۲۲۴، به نقل از تاريخ طبرى، ج ۶، ص ۲۶۴.

۲. ترجمه الخصاص، ص ۲۷.

۳. الاسراء، آيه ۱۷، و ما به هر دو لطف خود مده خواهيم داد كه از عطاى بزرگوارت هيچ كس بى نصيب نيست، و كن: تفسير الميزان ذيل آيه توبه، ج ۱۲، ص ۶۸-۶۹... فاهل الدنيا فى دنياهم و اهل الآخرة فى آخرهم يستعملون من عطائه تعالى، ولا يعود اليه سبحانه فى عطائه الا الحمد، لان الذى يعطيه نعمه على الانسان ان يستعمله استعمالاً حسناً فى موضع يرتضيه ربه، و اما اذا فسق بعدم استعماله فيه و حرف للكلمه عن موضعها فلا يلومن الا نفسه و على الله البناء على جميل صنعه و له الخيرة البالغة...»



## خیرخواهی و نصیحت

۱- خیرخواهی برای دیگران یکی از جلوه‌های خیر است. در لغت عرب واژه نصیحت به معنای خیرخواهی آمده است. البته اصل نصیحت در لغت به معنای خلوص است، چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید:

﴿تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا﴾<sup>۱</sup> یعنی خالصاً.

ولی این نیز به نحوی به همان معنای خیرخواهی بازگشت می‌کند.

۲- در قرآن کریم خیرخواهی و نصیحت از صفات انبیا علیهم‌السلام معرفی شده است، لذا همه مصلحان واقعی با الگوگیری از انبیای الهی انسان‌هایی ناصح و خیر خواه بودند و هستند، امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید:

«أَمْحُضُ اخَاكَ بِالنَّصِيحَةِ؟» نصیحت و خیرخواهی را برای برادر دینی‌ات خالص کن.

در جای دیگری می‌فرماید: «المؤمن غَرِيظَةُ النَّصِيحِ»؛ سرشت و فطرت مؤمن خیرخواهی و نصیحت است.

و رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در کلامی رسا فرمود: «الَّذِينَ النَّصِيحَةُ»؛<sup>۲</sup> یعنی حقیقت و گوهر و جوهره دین، همان نصیحت و اخلاص و خیرخواهی است.

۳- نصیحت و خیرخواهی گاهی برای اشخاص است و گاهی برای اجتماع، گاه با زبان و با قلم است و گاهی به دل و گاهی با عمل و گاهی با سکوت و گاهی با خروش. در روایت معصومین علیهم‌السلام می‌خوانیم: هر کس پنج خصلت را برای من ضمانت کند بهشت را برایش ضمانت می‌کنم؛ نصیحت و خیرخواهی برای خدا و برای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و برای قرآن و برای دین خدا و برای همه مسلمین. شیخ طریحی در مجمع البحرین در توضیح

۱. سوره تحریم، آیه ۶۶ به سوی خدا توبه خالص کنید.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، باب اهمیت النصیحة، ص ۲۲۵، ش ۴۳۱.

۳. همان، ص ۴۳۰؛ غرر الحکم، باب اهمیت النصیحة، ص ۲۲۵، ش ۴۵۵۰.

۴. مستدرک الوسائل، ج ۱۳، باب جوار خلط المتاع الجهد بغيره (باب ۱۴)، ص ۳۲۷.

این روایت می‌نویسد: نصیحت برای خدا همان اعتقاد در وحدانیت او و اخلاص در نیت عبادت و یاری حق در راه خداست، و نصیحت برای قرآن همان تصدیق به آن و عمل به رهنمودهای قرآن و دفاع از آن در برابر تأویل جاهلان و تحریف غالیان و حملات دشمنان است و نصیحت برای رسول خدا (ص) تصدیق به نبوت و رسالت او و انقیاد و فرمانبرداری از امر و نواهی اوست.

از این جا روشن می‌شود که معنای «النَّصِيحَةُ لِأَنَّمَةُ الْمُسْلِمِينَ»<sup>۱</sup> آن است که مؤمن نباید از آنچه که شرط خیرخواهی است، در مقام مشاور برای ائمه فروگذار کند و در مرحله آخر، آنچه شرط اخلاص و فرمانبری است به جا آورد و مطیع اوامر و نواهی باشد، چنان که گفته‌اند:

«النَّصِيحَةُ لِأَنَّمَةُ الْمُسْلِمِينَ هِيَ شِدَّةُ الْمَحَبَّةِ لَهُمْ وَعَدَمُ الشُّكِّ فِيهِمْ وَشِدَّةُ مَتَابَعَتِهِمْ فِي قَبُولِ قَوْلِهِمْ وَفِعْلِهِمْ وَبَذْلِ جَهْدِهِمْ وَمُخْهَرِّهِمْ فِي ذَلِكَ»<sup>۲</sup>.

۴- از بعضی از روایات استفاده می‌شود که حتی آتش جهنم که به ظاهر عذاب برای جهنمیان است به نوعی خیرخواهی است، هم برای دیگران و هم برای خود آنها، زیرا موجب می‌شود گناهانشان پاک شود و از سنگینی گناه آسوده شوند و بتوانند به سوی بهشت حق پرواز کنند.

۵- نکته‌ای که در خیرخواهی باید همواره مورد توجه قرار گیرد آن است که خیر خواه باید غیور باشد؛ یعنی در ابتدا سعی کند خودش اصل خیر باشد تا عملش از مجازیت در آید و با حقیقت پیوند پیدا کند، پس شایسته است که شخص خیرخواه، خود، در وادی خیر باشد و پیشتر از عرصه خوبی‌ها، شاید جمله شیخ الرئیس بوعلی در اشارات که فرمود: «عارف غیور ست» تنبیه بر همین معنا باشد، زیرا عارف همواره در صدد آن است که گامی از دیگران به محبوب نزدیک‌تر باشد و این مقتضای غیرت است.<sup>۳</sup> چنان که قرآن کریم

۱. نصیحت برای امام مسلمانان.

۲. مجمع البحرین، کتاب الحاء، باب ماؤلة القون.

۳. الاشارات والتنبیات، المنط التاسع، مقامات العارفین، تنبیه، ص ۳۹۲.

می‌فرماید: «فُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا؛ خودتان و اهلتان را از آتش دور نگه دارید».<sup>۱</sup>  
 عر باید توجه داشت که در اسلام نصیحت کننده و نصیحت شنونده هریک شرایط و آداب و احکامی دارند که باید آنها را مراعات نمود.<sup>۲</sup>

۷- نکته آخر این که نصیحت هیچ‌گاه زشت نیست، گرچه بسا شنونده آن را به جهتی زشت بشمارد و بسا ناصح و خیرخواه که قدرش را نداند و در حقش جفا و بی‌مهری کنند و به جای سپاسگذاری با او دشمنی و عداوت نمایند. متأسفانه آن طور که تاریخ نشان می‌دهد غالباً خیرخواهان مورد بی‌لطفی و جسارت یا حتی ازار و اذیت و بلکه تهدید و شهادت قرار گرفته‌اند و البته این نبود مگر به تلبیس شیطان و ائمه کفر و جهالت عوام، چنان‌که قرآن کریم در حکایت از گفتگوی حضرت صالح علیه السلام با قومش می‌فرماید:  
 «وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولًا مِنْ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ»<sup>۳</sup> و گفت: ای قوم، به درستی که رسالت خدایم را به شما رساندم و برای شما خیر خواهی کردم، ولی شما خیر خواهان را دوست نمی‌دارید.»

و در جای دیگری می‌فرماید: «وَاوْكَلْنَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ»<sup>۴</sup>؛ آيا هرگاه که رسولی برای شما آمد که نفسان نپسندید، گروهی را سرکشی کردید و گروهی را کشتید.»

چنان‌که در تاریخ آمده است هنگامی که امام علیه السلام برای نصیحت و خیر خواهی سپاه کوفه در مقابل آنها به خطابه ایستاد کوفیان هلهله می‌کردند تا صدای امام به آنها نرسد و آخر کار سنگی به پیشانی امام زدند و عمامه امام خون آلود شد و بابی مهری کوفیان مواجه شد و بازگشت.

۱. سوره تحریم، آیه ۶

۲. ر.ک: غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۲۵، از ش ۴۵۵ ش ۴۵۶.

۳. سوره اعراف، آیه ۷۹.

۴. سوره بقره، آیه ۸۷.

## خیرخواهی در کربلا

امام حسین علیه السلام که انسان کامل و مظهر کلمه الله و تجلی اسماء و صفات حق تعالی است عالی ترین معنای خیر و برترین مصداق ناصح و خیرخواه در میان مخلوقات است، چنان که رسول اکرم صلی الله علیه و آله خبر داد که در آسمان ها امام حسین علیه السلام را امام خیر نامیده اند و به ابی بن کعب فرمود: ای ابی، قسم به کسی که مرا به حق مبعوث کرد، حسین بن علی در آسمان بزرگ تر از آن است که در زمین مشهور است، بر سمت راست عرش خدا نوشته شده است که حسین چراغ هدایت و کشتی نجات امت و پیشوای خیر و برکت و عزت و افتخار و دانش و شرافت است «انّ الحسین مصباح الهدی وسفينة النجاة و امام خیر و یمن عزّ و فخر و علم دُخر»<sup>۱</sup>

روح خیرخواهی ابی عبدالله علیه السلام خصوصاً در حماسه بزرگ کربلا نمایشگاهی بزرگ از فضائل و کرامات انسانی را در پیش چشمان بشریت به تماشا می گذارد. حرکت و قیام امام حسین علیه السلام سراسر خیرخواهی بود، خیرخواهی برای خدا و برای دین خدا و برای قرآن و برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و برای مردم. حضرت ابی عبدالله علیه السلام تا لحظه آخر حتی از خیرخواهی برای دشمنانش کوتاهی نکرد و این از اسرار کربلاست که کمتر به آن پرداخته شده است.

در پی مواردی از خیرخواهی امام حسین علیه السلام در واقعه کربلا را با رویکردی به سخنان آن بزرگوار از نظر می گذرانیم:

### ۱- خیرخواهی برای دین خدا

خیرخواهی از اصلی ترین انگیزه های قیام امام حسین علیه السلام برای دین خدا بود، زیرا می دانست اگر امر دین خدا احیا گردد همه خیر به تدریج رو به بهبودی خواهد نه. د و اگر

۱. مجموعه، ص ۵۸ (به نقل از عبود الاخبار، ج ۱، ص ۶۲، ح ۲۹).

دین تو خالی و بی محتوا گردد همه چیز به فساد خواهد گرایید، لذا در خطبهٔ منی - در حجی که یک سال پیش از مرگ معاویه به جا می آورد - خطاب به عده‌ای از صحابه و تابعین فرمود: «قَدْ تَرَوْنَ عَهْدَ اللَّهِ مُتَّقِضَةً فَلَا تَقْرَعُونَ؛ دیدید که پیمان‌های الهی شکسته شد، ولی چیزی نگفتید.»

«... وَاسْلَمْتُمْ أُمُورَ اللَّهِ فِي أَيْدِيهِمْ يَقْمَلُونَ بِالشُّبُهَاتِ وَوَسِيرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ ... جُرْأَةً عَلَى الْجَبَّارِ؛ و امور الهی را به دست آنان سپردید و آنان به شبهات عمل می‌کنند و در راه خواهش‌های نفسشان راه می‌سپزند، در حالی که بر خدای جبار سرکشی می‌نمایند.» و آن‌گاه در تبیین قصد و نیت خود برای قیام در برابر یزید در حالی که خدا را شاهد گرفت فرمود:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُسًا فِي سُلْطَانٍ، وَلَا التَّمَاسًا مِنْ قُضُولِ الْحُطَامِ، وَلَكِنْ لِنَرَى النُّعَالَ مِنْ دِينِكَ وَنُظْهِرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ ... و بعمل بفرائضک و سنتک و احکامک<sup>۱</sup>؛ خدایا تو می‌دانی که هیچ حرکتی از ما برای مسابقه بر سر حکومت و قدرت یا متاع دنیا نیست، بلکه آموزه‌های دین تو مقصود ماست تا اصلاح را در زمین آشکار کنیم ... و به فرمان‌ها و دستورات و احکام تو عمل شود.»

امام علیه السلام بعد از مرگ معاویه با همین منطق در پاسخ به مروان که گفته بود «خیر تو در این است که با یزید بیعت کنی» فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامِ إِذَا بَلِيتِ الْأُمَّةُ بِرَأْسِ يَزِيدٍ؛<sup>۲</sup> همه از خداییم و به سوی او باز می‌گردیم، فاتحهٔ دین اسلام را باید خواند اگر امت گرفتار حکومت یزید شود.» بنابراین دغدغهٔ اصلی امام علیه السلام بدعت زدایی از دین و برپایی سنت ناب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بوده، در نامهٔ امام علیه السلام به اهل بصره

۱. تحف العقول، ص ۱۷۰.

۲. موسوعه، ص ۲۸۴. در این کلام امام علیه السلام ظرافتی نهفته است که سر آن از تأمل در جمله شرط و جواب معلوم می‌گردد؛ زیرا نفرمود: فاتحهٔ اسلام را باید خواند اگر اسلام گرفتار کسی چون یزید شود، گویا اشاره به این امر دارد که اگر «حاکم جائز» یا «امت جاهل» جمع شوند فاتحهٔ اسلام باید خوانده شود.

آمده است: «فان السنة قد اميتت وَاَنَّ البدعة قد احييت؛ سنت میرانده شده و بدعت‌ها اشکار شده است.»<sup>۱</sup> در راه احیای دین خدا، آن چه که مقصود امام حسین (ع) بود رضایت حق تعالی بود، لذا امام (ع) بر سر قبر پیغمبر (ص) از خدای بزرگ می‌خواهد تا رضای حضرتش را برای او مقدر کند: «استلک یا ذالجلال و الاکرام بحق هذا القبر ومن فيه الا ما اخترت من امری هذا ما هو لک رضی؛ ای خدای صاحب جلال و کرم از توبه حق این قبر و آن که در اوست می‌خواهم در این پیشامد آنچه رضای تو است برای من برگزینی.»

## ۲- خیرخواهی برای امت

از مقاصد مهم قیام ابی عبدالله (ع) خیرخواهی آن بزرگوار برای امت جدش بود. این معنا در وصیت امام (ع) به برادرش محمد بن حنفیه به روشنی دیده می‌شود:

«انّی لم اخرج اشرا ولا بطرا ولا مفسدا ولا ظالما واما خرجت لطلب الاصلاح فی امّة جدّی؛<sup>۲</sup> ... بلکه من فقط برای اصلاح امور امت جدّم به یا خواسته‌ام.»

## ۳- خیرخواهی برای خویشاوندان و دیگر اشخاص

همیشه کسانی که با مقاصد حقیر دنیوی دست به حرکتی می‌زنند درصدد آن هستند که به هر قیمت و با هر وعده دروغینی که شد جماعت را با خود همراه کنند. اما امام حسین (ع) چون قصدش خیرخواهی برای همگان است چیزی را از کسی کتمان نمی‌کند، لذا بدون هیچ توضیحی اضافی به بنی هاشم می‌نویسد:

«فانّ من لحق بی منکم استشهد ومن تخلف لم يبلغ مبلغ الفتح والسلام؛ هر کس از شما به من پیوندد شهید خواهد شد و هر کسی تخلف کند به گشایشی نخواهد رسید.»

۱. موسوعه، ص ۳۱۶.

۲. همان ص ۲۹۱ (به نقل از مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۸۹).

چنانچه هنگامی که خواست از مکه به طرف کوفه حرکت نماید فرمود: «من کان باذلاً مهجته وموطناً علی لقاء الله نفسه فلیرحل معنا»<sup>۱</sup> یعنی هر کس حاضر است خون عزیزش را ارزانی کند و خویشتن را آماده دیدار حق تعالی کرده است با ما کوچ کند. اما در همان حال، وقتی که اشخاصی را برای همراهی با خویش لایق می‌دید با اصرار زیاد از آنها برای حضور در کربلا دعوت می‌فرمود. زهیر بن قین یکی از این اشخاص است که رابطه خوبی هم درباره اهل بیت علیهم‌السلام نداشت، ولی امام علیه‌السلام از او شخصاً دعوت کرد. امام علیه‌السلام با همین منطق بود که در شب عاشورا بیعت را از دوش همگان برداشت.

#### ۴- خیرخواهی برای مقام خلافت

در نگاه ابی عبدالله علیه‌السلام مقام خلافت یک جایگاه الهی و مقامی مقدس است که هیچ‌گاه نباید اجازه داد ارزش و قداست آن، آن قدر پایین بیاید که مثل یزیدی بر کرسی خلافت تکیه زند و این همان سفارش پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بود که مبنای عمل امام حسین علیه‌السلام قرار گرفت:

«ولقد سمعت جدی یقول ان الخلافة محرمة علی ولد ابی سفیان»<sup>۲</sup> من خودم از

جدم شنیدم که فرمود خلافت بر آل ابی سفیان حرام است.

معاویه حداقل برخی از ظواهر را رعایت می‌کرد، ولی یزید به هیچ روی پایبند احکام نبود و حتی حاضر نبود تظاهر به دین داری کند. امام حسین علیه‌السلام در جاهای مختلف این حقیقت را بیان فرمود و با اعتقاد به آن به بیعت با یزید تن نداد، چنان‌که به ابن الزبیر فرمود:

۱. همان، ص ۳۲۸، (به نقل از مشیرالاحزان، ص ۲۸).

۲. همان، ص ۲۸۵، (به نقل از مشیرالاحزان، ص ۲۵).

«أبي ابیاع لیزید و یزید رجل فاسق معلن الفسق يشرب الخمر ويلعب بالكلاب والفهود ويغض بقیة آل الرسول ﷺ لا والله لا يكون ذلك أبداً؛ آیا با یزید بیعت کنم، در حالی که او مردی فاسق است و آشکارا گناه می‌کند و شراب می‌خورد و با سگان و یوزپلنگان بازی می‌کند و بازماندگان آل رسول ﷺ را دشمن می‌دارد، نه به خدا سوگند هرگز چنین نخواهد شد.»

در جای دیگر بعد از بیاناتی نظیر همین گفتار می‌فرماید: «مثلی لا یبیاع لمثله؛ مثل منی با مثل یزیدی بیعت نمی‌کند.»

در نقل دیگر: «ومثلی لا یبیاع مثله»<sup>۱</sup> آمده است.

در واقع، از نظر امام ﷺ در جایی که اساس دین در خطر باشد تقیه و پنهان کاری جایز نیست، زیرا سکوت شخصیتی چون امام حسین (ع) تأیید خلافت جور و موجب هدم اساس دین است.

لذا وقتی که ابن عمر گفت: «با یزید بیعت کنید شاید یزید زود مرد و از شرش خلاص شدید» امام ﷺ فرمود: «أف نهذا الكلام أبداً ما دامت السموات والارض: اف بر این سخن تا آسمان‌ها و زمین برقرار است.»

## ۵- خیرخواهی برای حرم خدا

مکه حرم امن الهی است و بر اساس احکام اسلام هیچ کس حق ندارد در محدوده حرم الهی متعرض دیگران شود.

امام ﷺ برای این که زیر بار بیعت یزید نرود، راه مکه را در پیش گرفت و مدت چند ماه در آن جا درنگ فرمود تا ایام حج فرا رسید و احرام حج پوشید. اما وقتی دید دشمن بر کشتن او تصمیم قطعی دارد اعمال حج را نیمه کاره گذاشت و لباس احرام را از تن درآورد

۱. مقتل الحسین للمقرم، ص ۱۳۶ (انقلا عن کتاب منیر الاحزان لابن نما الحلی).



و نیت حج را به عمره تبدیل کرد تا مبادا خون امام معصوم در سرزمین امن الهی ریخته شود، زیرا امام حسین علیه السلام خود بهتر از هر کسی می دانست که حرمت این حرم با هر تدبیری که شده باید حفظ شود.

لذا وقتی که ابن عباس گفت: ای پسر رسول خدا، شنیده‌ام از مکه می‌خواهی بیرون بروی و عزم عراق داری، تو می‌دانی که آنها اهل نیرنگ هستند، در مکه بمان. امام علیه السلام فرمود:

«لَا تَقْتُلِ وَاللَّهِ بِمَكَانٍ كَذَا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ اسْتَحِلَّ بِمَكَّةَ: <sup>۱</sup> بی شک اگر در چنین مکانی کشته شوم نزد من بهتر از آن است که حرمت مکه (یا کشته شدن من که حجت خدایم) پایمال شود.»

در جای دیگر به ابن الزبیر فرمود: «وَاللَّهِ لَنْ أَقْتُلَ خَارِجاً مِنْهَا بِشَرِّ أَحَبِّ إِلَيَّ مِنْ أَقْتُلَ دَاخِلًا مِنْهَا (او فیها) بشیر: <sup>۲</sup> به خدا قسم اگر یک وجب بیرون حرم کشته شوم برای من دوست داشتنی‌تر از آن است که یک وجب داخل حرم باشم.»

جالب است که سال‌ها بعد از واقعه کربلا مردی از اهل عراق از «ابن عمر» درباره احکام شرعی کسی که در حال احرام - در سرزمین مکه - ملخ و مورچه و شیش را بکشد سؤال کرد. او - با همه خباثتی که داشت - گفت: عجب از مردمی که پسر دختر پیغمبرشان را می‌کشند و درباره کشتن این چیزهای حقیر سؤال می‌کنند. <sup>۳</sup>

## ۶- خیر خواهی برای نسل پیامبر (امام بعد از خود)

حفظ جان امام از اهل بیت پیامبر علیهم السلام بر همگان واجب است تا زمین خالی از حجت خدا نماند. دیلمی روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «أَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لَأَهْلِ

۱. موسوعه، ص ۳۲۴. (به نقل از تاریخ طبری، ص ۲۹۵).

۲. مقتل الحسين للسید المقدم ص ۱۶۶. (نقل عن کتاب تاریخ مکه للآزرقی، ج ۲، ص ۱۵۰. أنه قال ذلك لابن عباس.)

۳. بلاذری، انساب الاشراف، ص ۴۴۶.

الارض فاذا ذهب اهل بيتي ذهب اهل الارض؛<sup>۱</sup> اهل بيت من امان برای اهل زمین هستند، پس هرگاه زمین از ایشان خالی شود اهل زمین نابود خواهند شد.»

لذا امامان (ع) خود بیشترین اهتمام را به حفظ نسل پیامبر (ص) داشتند. تاریخ می‌نویسد در عصر عاشورا هنگامی که امام سجاد (ع) با حال مریضی از خیمه خارج شد تا به میدان مبارزه برود، ام‌کلثوم از پشت سرش فریاد می‌زد: پسرم برگرد.

امام سجاد (ع) که بیش از این طاقت دیدن مظلومیت پدر را نداشت جواب داد: عمه جان، مرا واگذار تا کنار پسر رسول خدا بجنگم. در این حال، امام حسین (ع) آنها را دید و فرمود: اما کلثوم، او را بگیر تا زمین از (امام معصوم) نسل آل محمد (ع) خالی نشود «یا ام‌کلثوم! خذیه لئلا تبقى الارض خالية من نسل آل محمد (ع)».<sup>۲</sup>

و این قضیه نظیر همان واقعه‌ای بود که در صفین برای خود ابی‌عبدالله (ع) و برادرش امام حسن مجتبی (ع) پیش آمد، آن‌جا که امام علی (ع) او و برادرش را از جنگ تن به تن با دشمن بر حذر داشت تا مبادا نسل پیامبر قطع شود.<sup>۳</sup>

## ۷- خیر خواهی برای زنان اهل حرم

نیک اندیشی و خیر خواهی برای زنان و کودکان، حکم فطرت و مورد قبول و پذیرش همه انسان‌هاست، خصوصاً اگر زنان و کودکانی باشند که از خانواده نجیبان و بزرگ زادگان باشند. اگر کسی این حکم فطرت را زیر پا نهاد باید به او تذکر داد، اما این برای کسی است که خود اسیر جنگال پست فطرتان و سفلگان بیرحم نباشد، ولی امام (ع) که مظهر غیرت الله بود در حالی که خون از سر و روی مبارکش می‌چکید و رمق چندنی نداشت هنگامی که سپاهیان دشمن رو به خیمه‌ها نهادند به فکر زنان و کودکان اهل حرم بود و فریاد زد. شمر گفت: ای پسر فاطمه، چه می‌گویی؟ امام (ع) فرمود:

۱. الدیلمی، مستد الفرووس (فردوس الاخبار)، دار الکتب العربی، ج ۵، ص (۷۱۶۶)، ص ۵۶.

۲. موسوعه، مستد الفرووس (۴۸۹). (به نقل از بحار، ج ۴۵، ص ۴۶).

۳. در مقتل الحسین السید المقوم، ص ۲۷۱، عبارت این‌طور آمده است: احببته لئلا تخلص الارض من...

«أنا الذي أقاتلكم وتقاتلونني والنساء ليس عليهن جناح فامنعوا عتاتكم وطغاتكم و جهالكم عن التعرض لحرمي ما دمت حيًّا؛<sup>۱</sup> من هستم که با شما می جنگم و شما با من می جنگید، زنان داخل در نبرد نیستند. پس سرکشان و طغیانکاران و نادان هایتان را از تعرض به حرم من باز دارید تا من زنده‌ام.»

## ۸- خیرخواهی برای دشمنان:

گرچه خیرخواهی برای دوستان پسندیده است، ولی این ویژگی در بیشتر مکاتب ارزشی یافت می‌شود. اما آنچه که در این باره مکتب اهل بیت علیهم‌السلام را ممتاز می‌سازد آن است که حتی برای دشمنان خود نیز خیرخواهی می‌کردند. لذا امام علیه‌السلام در مواجهه با سپاه حر، اولین کاری که انجام داد این بود که آنها را و اسبانشان را سیراب کرد. تا روز عاشورا نیز امام علیه‌السلام پیوسته می‌کوشید آتش جنگ دیرتر شعله ور شود و سپاه حق آغاز کننده جنگ نباشد. حضرت سید الشهداء علیه‌السلام مدام آنها را نصیحت می‌کرد و از امام کشی بر حذر می‌داشت و از این که خون ولی خدا دامنگیرشان شود، آنها را بیم می‌داد، چنانچه به «عمر سعد» ملعون فرمود:

«أَعْلَى قَتْلِي تُحَاوِن، أَمَا وَاللَّهِ لَا تَقْتُلُون بَعْدِي عَبْدًا مِنْ عِبَادِ اللَّهِ اسْخَطُ عَلَيْكُمْ لِقَتْلِي مِنْي... أَلَا وَاللَّهِ لَوْ قَتَلْتُمُونِي لَقَدْ أَلْقَى اللَّهُ بِأَسْكُمْ بِئْسَكُمْ وَسُفْكَ وَمَاءَكُمْ، ثُمَّ لَا يَرْضَى إِلَيْكُمْ حَتَّى يُضَاعَفَ لَكُمْ الْعَذَابُ الْآلِيمُ؛<sup>۲</sup> آیا بر قتل من مشتاقید. آگاه باشید به خدا قسم که بعد از من بنده‌ای از بندگان خدا را که کشتنش بر شما دشوارتر باشد نخواهید کشت. هان، به خدا قسم که اگر مرا بکشید، خدا دشمنی بیتان می‌اندازد و خون هایتان ریخته می‌شود، و هیچ‌گاه از شما راضی نمی‌شود تا آن که دوچندان گرفتار عذاب دردناک شوید.»

۱. موسوعة، ص ۵۰۴. (به نقل از البزازیة والنهایة ابن اثیر، ج ۸، ص ۲۰۳).

۲. همان، ص ۵۰۵. (به نقل از تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۳۴).

## نتیجه

خیر از اسمای حسناى حق تعالى است و به این معناست که ذات حق تعالى خیر است و لذا هر چه از او صادر می شود خیر محض است. در سلسله موجودات، انسان کامل که گل سر سید هستی است چون برترین مظهر و مجالای حق تعالى است بهترین نمود اسم «خیر» نیز می باشد.

با این مقدمه بهتر می توان معنای سخن نبی مکرم (ص) را فهمید که فرمود: «حسین امام و پیشوای خیر و برکت و عزت و افتخار و دانش و شرافت است». و البته ذکر این موارد به عنوان نمونه است، و گرنه امام حسین (ع) امام و سرآمد همه فضیلت ها است. در حقیقت امام حسین (ع) یک «وجود خیری» است که در همه عرصه های حیات سراسر افتخار و عزت خویش حضور شایسته یافته است، به طوری که حتی در دشوارترین آزمایش الهی زندگانی خویش یعنی در آوردگاه رسالت کربلایی شدن، این معنا را در حد اعلی به منصه ظهور می رساند.

سیدالشهدا (ع) حرکت خویش را از همان ابتدا بر مبنای خیرخواهی برای دین خدا و امت پیغمبر (ص) و مقام مقدس خلافت شروع می کند و با خیرخواهی برای خانواده و پیروان و حرم امن الهی دنبال می کند و تا لحظه آخر برای هیچ کس جز خیر آرزو نمی کند، حتی برای دشمن و حتی برای مرکب دشمن.

این جاست که تاریخ از این همه خیرخواهی ابی عبدالله (ع) انگشت حیرت به دندان می گیرد و این درسی است که باید در مکتب حسینی آموخت و بدان پایبند بود و بنا و مبنای زندگی انسانی در حوزه حیات معقول قرار داد.

## خاتمه: تأملی در یک پرسش

دیدیم که سیدالشهدا (ع) مظهر خیرخواهی است و در بروز کمالات انسانی تا بدان جا پیش رفت که «آبروی عالمیان و آدمیان» شد. اکنون تأملی در این پرسش

می‌کنیم که آیا سزاوار نبود کسی برای امام حسین علیه السلام خیرخواهی کند، او که حتی برای اسب‌های دشمن خیرخواهی کرد چه می‌شد اگر کسی به کودک شش ماهه‌اش جرعه‌ای می‌نوشتند تا لااقل تشنه‌ی کام نمیرد، چه می‌شد اگر بعد از شهادت بر پیکرش اسب نمی‌تاختند و زنان و کودکان حرم را آن‌گونه مورد بی‌حرمتی قرار نمی‌دادند.

و آیا یک خیرخواه در میان آن جماعت نبود، وقتی که امام حسین علیه السلام فریاد زد: آیا در میان شما یک نفر مسلمان نیست. وای بر شما ای پیروان خاندان ابی سفیان.

## منابع:

- ۱- قرآن مجید
- ۲- تفسیر المیزان، علامه طباطبائی، موسسه الاعلمی بیروت، الطبعة الاولى ۱۴۱۷ هـ.ق.
- ۳- المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، محمد فؤاد عبدالباقی انتشارات اسلامی، چاپ پنجم ۱۳۸۰.
- ۴- مفردات القرآن، راغب اصفهانی.
- ۵- من لا یحضره الفقیه، شیخ الطائفة الطوسی، دارالتعارف بیروت، الطبعة الثانية ۱۴۱۲.
- ۶- مستدرک الوسائل، محدث نوری (لوح فشرده، نور ۲).
- ۷- بحار الانوار، علامه مجلسی (لوح فشرده، نور ۲).
- ۸- مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی.
- ۹- مجمع البحرين، شیخ طریحی، المكتبة المصطفوی.
- ۱۰- الاشارات والتنبيهات، شیخ الرئيس یوعلی سینا، نشر البلاغه قم الطبعة الاولى ۱۳۷۵ هـ.ش.
- ۱۱- انسان در عرف عرفان، علامه حسن زاده املی.
- ۱۲- اسماء الہی در قرآن و عرفان، استاد رمضان، ویراسته حمید رضا ترابی، انتشارات نسیم حیات قم چاپ اول ۱۳۷۸.
- ۱۳- تحف العقول فی اخبار آل الرسول، شیخ الحرانی، مطبعة الاعلمی، الطبعة السادسة ۱۴۱۷.
- ۱۴- انساب الاشراف، محمد بن یحیی بلاذری، دارالتعارف، لبنان، الطبعة الاولى ۱۳۹۸ هـ.ق.
- ۱۵- ویژگیهای امام حسین (ع)، علی کرمی (ترجمة الخصائص الحسينية لمؤلفه شیخ جعفر شوشتری (رحمته الله)، نشر حاذق، ویرایش دوم، زمستان ۱۳۸۰.
- ۱۶- تصنیف غرر الحکم ودرر الکلم، عبدالواحد آمدی، مکتب الاعلام اسلامی قم - الطبعة الاولى.

- ۱۷ - اهل البيت في الكتاب والسنة، محمدی ری شهری، انتشارات دار الحديث الطبعة الثانية ۱۴۲۵ هـ ش.
- ۱۸ - موسوعة كلمات الامام الحسين (ع)، مؤسسة باقر العلوم، نشر معروف قسم، الطبعة الاولى ۱۴۱۵.
- ۱۹ - مقتل الحسين (ع)، عبدالرزاق المقرم، انتشارات شريف رضى.
- ۲۰ - مسند الفردوس، ابن شيرويه ديلمى، دارالكتب العربى، بيروت.
- ۲۱ - اصول كافى (چهار جلدی)، با ترجمه و شرح آقاى مصطفى، دفتر نشر فرهنگ اهل بيت، تهران.
- ۲۲ - منتهى الأرب فى لغة العرب، عبدالرحيم صفى پور، انتشارات كتابخانه سنائى، قطع پالتوى.





## امام حسین (ع) و اسلام آزادی بخش

دکتر سوران کردستانی

متعادل ترین، صادق ترین و اصولی ترین قرائت از آیین ابدی و جهان شمول را باید در اسلام و سیره پیامبر و منادی این دین جست و جو نمود و چنان که اشاره شد، این یگانه قرائت متعادل و صادق از آموزه های قرآنی را می توان در اصول زیر - که اصول مشترک میان فریقین اسلامی است - خلاصه نمود:

۱- توحید یا ایمان به یگانگی آفریدگار جهان؛

۲- نبوت یا ایمان به رسالت حضرت محمد (ص) و پذیرش دین آسمانی و کامل و

جاودانه اسلام؛

۳- معاد یا ایمان به روز رستاخیز و حشر عظمی و قیام قیامت.

اما تفصیل این سه اصل اساسی و کلی، در هیئت شش اصل یا رکن، موسوم به «اصول یا ارکان اصلی دین»، مورد پذیرش مسلمانان اهل سنت و جماعت قرار گرفته است. این اصول بنابه فرموده پیامبر (ص) عبارتند از:

«أَلَا يُؤْمِنُ أَنْ تَوْحِيدَ اللَّهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبِالْقَدَرِ خَيْرٌ وَشَرٌّ

مِنْ اللَّهِ تَعَالَى؛

ارکان ایمان شش اصل است و آن عبارتند از: ایمان به «ذات و صفات خدا»؛

«ملائکه»؛ «کتاب‌های آسمانی»؛ «پیامبران الهی»؛ «رستاخیز» و «فضا و قدر الهی اعم از خیر یا شر».

نیز اصول اساسی و بنیادی دین در قالب پنج اصل زیر، موسوم به «اصول دین» مورد پذیرش مسلمانان اهل تشیع قرار گرفته است:

۱- توحید؛ ۲- نبوت؛ ۳- معاد؛ ۴- عدل؛ ۵- امامت. که البته دو اصل «عدل» و «امامت» «اصول مذهب» نیز گفته می‌شود.

البته مفهوم اساسی «عدل» که به عنوان یک اصل مستقل در اصول مذهب اهل تشیع وارد شده، در نزد اهل سنت نیز مورد قبول است و «عدالت خداوند» مورد اتفاق تمامی مسلمانان جهان می‌باشد؛ منتها نکات ظریف و عمقی تری در این بحث وارد شده که شرح و بسط آن از حوصله این مقال خارج است.

اما آنچه نگارنده رابه ذکر مقدمه فوق واداشته، این است که اصول اساسی و اصلی و مورد اتفاق همه مسلمانان - اعم از اهل سنت و اهل تشیع - همان سه اصل مشترک «توحید» و «نبوت» و «معاد» است. به دیگر سخن، هرگاه مؤمنی این سه اصل را پذیرفته باشد، قطعاً به دین اسلام درآمده و وارد در ساحت مقدس اسلامیت است و در زمره امت واحده اسلامی به شمار می‌رود و منکر این حقیقت، به یقین به کُزراه گراییده و به خطا رفته است.

حال، وقت آن رسیده است که اعتقادهای حضرت امام حسین (ع) - نور چشمی پیامبر عزیز اسلام (ص) - را بررسی کنیم و اندیشه و عمل ایشان را با این اصول مشترک و متفق علیه - که ذکر آن گذشت - بسنجیم. تا روشن شود که ایشان چگونه می‌اندیشید؟ و آموزه‌های قرآنی را چگونه دریافته؟ و چرا قیام کرده است؟ و مخالفانش چه کسانی بوده‌اند؟ و چرا علیه ایشان به محاصره و مبارزه پرداخته‌اند؟ و مهم‌تر از همه، ما و نسل‌های آینده، چگونه باید درباره اندیشه و عمل ایشان قضاوت کنیم؟ و چرا لازم است که اساساً به این بحث بپردازیم؟

و سرانجام از نظر این حقیر نگارنده، این نکته حائز اهمیت است که در این جا روشن شود: چرا نیاکان ما مسلمانان شافعی مذهب، امام حسین (علیه السلام) را دوست می داشته‌اند و چگونه است که ما نسل کنونی نیز، ایشان را دوست می داریم و آن بزرگوار رابه عنوان یک تن از «پنج تن آل عبا» و عضوی از خاندان اهل بیت - رضی الله عنهم اجمعین - که روزانه حداقل هفده بار در نمازهای یومیّه خویش بر ایشان درود می فرستیم، حقانیت نهضت وی را تأیید می کنیم.

اما برای دست یابی به عمق اندیشه های پاک امام حسین (علیه السلام)، چه راهی بهتر و راست تر و صادق تر از مراجعه به کلام خود ایشان می توان تصور نمود؟ هم از این رو، نخست نامه حاکی از وصیت ایشان به برادرش «محمد بن حنفیه» را، بررسی می کنیم:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ أَخَاهُ مُحَمَّدًا السَّعُوفَ بِابْنِ الْحَنْفِيَّةِ...  
إِنِّي مَا خَرَجْتُ أَشْرًا وَلَا بَطَرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا. إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الصَّلَاحِ  
فِي أُمَّةٍ جَدَى. أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَأَبِي عَلَيٍّ  
بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ...

بسم الله الرحمن الرحيم. این وصیتی است که حسین بن علی بن ابی طالب به برادرش محمد معروف به «محمد بن حنفیه» می نماید:

حسین شهادت می دهد به این که هیچ معبودی، جز خداوند یگانه وجود ندارد و اوست که یکتا و بی شریک است. و نیز شهادت می دهد که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بنده و فرستاده اوست و از سوی حق و برحق آمده است. هم چنین شهادت می دهد که بهشت و دوزخ حق است و آمدن روز قیامت قطعی است و تردیدی در آن نیست و خداوند همه مردگان را زنده خواهد کرد و من حسین بن علی نه برای برپا کردن شر و فساد و اخلال گری برخاسته ام، و نه برای افساد و ستم کاری. جز این نیست که قیام کرده ام برای اصلاح امت جدّم

محمد (ص) و می‌خواهم به فریضه امر به معروف و نهی از گناهکاری‌ها مبادرت ورزم و با روش جد و پدرم علی بن ابی طالب در میان مردم رفتار کنم. پس هر کس مرا بر مبتای حق بپذیرد، خداست که سزاوار حق است و هر کس این حرکت و قیام مرا نپذیرد، من تخم‌خواهم کرد تا خداوند میان من و این قوم حکم کند و او بهترین حاکمان است. ای برادر! این است وصیت من به تو، و برای من توفیقی جز از سوی خداوند نیست».

بررسی محتوی و مضمون نامه فوق‌الذکر، نشان می‌دهد که حضرت حسین بن علی (ع) به حقایق چند اشاره نموده و هر آینه براساس مقدمه‌ای که در آغاز این بخش مذکور گردید، ایشان به اصول دین اسلام اقرار فرموده‌اند؛ و اینک آن موارد:

۱- شهادت به یگانگی خدا؛

۲- شهادت به نبوت پیامبر اکرم (ص)؛

۳- شهادت به معاد؛

تا این‌جا بر اساس اصول مشترک متفق علیه میان فریقین اسلامی، آن بزرگوار به اصول دین اقرار فرموده‌اند و لذا به عنوان یک مسلمان از حقوق اسلامی برخوردار می‌گردند. این حقوق، عبارتست از: حق حیات؛ حق اختیار و انتخاب؛ مصون بودن از تعرض به جان و مال و ناموس و حریم زندگی؛ حق انتخاب محل زندگی؛ حق اراز عقیده در محدوده شرع، و نیز دیگر حقوقی که آیین حیات‌بخش اسلام برای انسان‌ها و به ویژه مؤمنان و خاصه مسلمانان روا دانسته‌است.

نیز امام حسین در بخشی دیگری از وصیت نامه خود به فریضه «امر به معروف و نهی از منکر» اشاره فرموده‌اند که در واقع، عصاۃ اصول دین و نتیجه عملی اعتقاد به «توحید» و «نبوت» و «معاد» است. و البته که همه مسلمانان در این عقیده متفقند و مبارزه با آثار شرک و بت پرستی و جهل و نادانی را بر خویش واجب می‌دانند. تا این‌جا، آن امام بزرگوار سخنانی فرموده‌اند که ابداً منافاتی با مجموعه عقاید اسلامی در نزد عموم مسلمانان ندارد.

اما در بخش دیگر از نامه امام، عباراتی بدین مضمون آمده است که «می‌خواهم با روش جدم و پدرم در میان مسلمانان رفتار کنم». آری همین نکته مهم است که ایشان را به روی گرداندن از بیعت با یزید و مخالفت و قیام در برابر او واداشته است، زیرا ایشان شیوه حکومت خلیفه وقت را اصولی و صحیح نمی‌دانسته و آن را مطابق با سنت و سیره پیامبر (ص) نیافته است...

نکته دیگر که در سخنان امام حسین (ع) تجلی یافته است، همانا حق طلبی و حق جویی و عدالت گرایی ایشان است. به دیگر سخن، آن امام مجاهد، ملاک و مدار شیوه زندگی را حق و عدالت می‌دانند که صد البته این نکته پُراهمیتی است، زیرا اساساً اسلام حق گراترین و باطل گریزترین ادیان الهی است و کامل بودن و ابدی ماندنش نیز از همین ویژگی سرچشمه می‌گیرد. و گر نه، دینی که با در گذشت آوردنده‌اش به انحراف گراید و کسی را بارای مخالفت و انتقاد از آن نباشد، آن دین به زودی دست خوش تحریف و انحراف خواهد گردید و مغز و لب اللباب آن تهی خواهد شد و تنها پوسته‌ای از آن بر جای خواهد ماند. لذا امام حسین (ع) این حق را داشته است که به عنوان یک مسلمان، از تحریف شدن و به انحراف کشیده شدن دینش انتقاد کند. ایشان حداقل به عنوان یک مسلمان، این حق را داشته است که در راستای اصلاح دینش قیام کند، یا در صورت مساعد نبودن شرایط اصلاح گری در سرزمینی، به سرزمین دیگری مهاجرت نماید، تا شاید برای اقدام به اصلاح دین، فرصت دیگری پیش آید.

اما امام حسین (ع) در بخشی از وصیت نامه‌اش، به نکته مهم دیگری اشاره نموده‌اند و آن این است که نکته‌ای بدین مضمون فرموده‌اند:

«هرگاه کسی این حرکت و قیام مرا نپذیرد، من تحمل خواهم کرد، تا خداوند میان من و این قوم حکم کند»... سبحان الله! که این چه نکته ظریفی است و هر کس که این نکته را دریابد، به یقین، شیوه درست و رفتار اصولی و اسلامی امام حسین (ع) را در ۱۴۰۰ سال و اندی پیش، درک خواهد نمود. و این همان رفتاری است که به روزگار ما به «حقوق

اجتماعی انسان‌ها» تعبیر می‌گردد و بر اساس آن هر کس حق دارد عقیده‌اش را و خاصه عقیده دینی و مذهبی‌اش را حفظ و ابراز کند و در مقابل، او نیز حق ندارد که عقیده‌اش را بر دیگران تحمیل نماید و در نتیجه، جامعه و یا بخشی از جامعه حق ندارد، برای اثبات حقانیت رأی و عقیده‌اش به زور و ارعاب و خشونت و بدرفتاری و ستم‌کاری منوئل گردد. لذا توجه به این نکته، خود نکته‌ها و دقایق و ظرایف دیگری را در عقیده امام حسین (ع) بر ما آشکار می‌سازد. ایشان می‌فرمایند که: «من تحمّل خواهم کرد».

آیا ایشان چه چیزی را تحمّل می‌کنند؟ البته عقیده مخالف را؛ عقیده اکثریت را، حتی اگر رأی این اکثریت ناصواب باشد، یا همین اکثریت در جهل و نادانی به سر برند. از سویی، ایشان در مواجهه با ستم، هرگز تسلیم و رضا را تجویز نمی‌کنند. آری، تحمّل می‌کنند، اما این تحمّل همراه است با امر به معروف و نهی از منکر.

از سوی دیگر، مراد امام حسین (ع) از امر به معروف و نهی از منکر آن نیست که برای اصلاح یک جامعه آلوده به فساد و کژروی، باید به اخلاص‌گری و افساد روی آورد؛ به هیچ وجه. البته مراد ایشان آن است که اصلاح‌گری در دین، شایسته است که از طریق قیام به قسط تحقق یابد، آن هم می‌بایستی در راستای برقراری عدالت باشد؛ نه آن که به نام اصلاح‌گری به افساد و اخلاص و ستم‌کاری مبادرت گردد.

به دیگر بیان، ظلم با ظلم از بین نمی‌رود؛ تنها از نوعی به نوعی دیگر تغییر شکل می‌دهد. یا این که می‌توان چنین نتیجه گرفت که ظلم، تنها و تنها، با عدالت خواهی و کوشش و قیام و مجاهده در راه برپاداشتن قسط و عدل برقرار می‌گردد و لا غیر.

### افراط و تفریط از منظر امام حسین (ع):

انعکاس باطل دانستن و برخط‌انگاشتن توسل به شیوه‌های مبتنی بر افراط و تفریط، از دیدگاه حضرت حسین بن علی (ع) را می‌توان در خطاب آن بزرگوار به معاویه بن ابوسفیان ردیابی نمود.

مورخان آورده‌اند: هنگامی که معاویه تصمیم گرفت از مردم مدینه به زور و اجبار، برای پسرش یزید بیعت بگیرد، مهاجر و انصار و بزرگان مدینه را در جایی گردآورد، که در این زمان امام حسین علیه السلام نیز در میان آنان بودند. آن‌گاه معاویه برای آنها سخنرانی کرد و اوصاف یزید را برشمرد و بسیار از وی تعریف و تمیجد نمود. سپس از حاضران خواست که با پسرش بیعت کنند.

در این هنگام، حضرت حسین علیه السلام به پا خاستند و بیاناتی به این مضمون خطاب به معاویه ایراد فرمودند:

«ای معاویه! بامداد روشن، سیاهی زغال را روشن کرده و روشنایی آفتاب چراغ‌های کم فروغ را از رونق انداخته است. در سخنان از حق به افراط و تفریط گراییدی. لذا، تو از اعتدال خارج شدی و به انحراف رفتی. شیطان نصیب خود را از سخنان برگرفت. آیا می‌خواهی مردم را دربارهٔ فرزندت یزید بفریبی؟ گویی می‌خواهی امر پوشیده‌ای را آشکار و توصیف کنی! یا این که می‌خواهی دربارهٔ چیزی که از دیده‌ها غایب است، توضیح دهی! یا می‌خواهی مطلبی را برای عموم روشن سازی که تنها تو از آن خبرداری و کسی دربارهٔ آن موضوع چیزی نمی‌داند. بس است ای یزید! سخن کوتاه کن و لب فرو بند! یزید خود حقیقت خویشان را که رأی و عقیده‌اش را اثبات می‌کند، ابراز نموده و منوابعش را فاش ساخته است. تو دربارهٔ یزید سخنانی بگو که او بر خود گرفته و پذیرفته است و شخصیت و رفتار و عمل او، آن را نشان می‌دهد. او را همان گونه که هست معرفی کن. زندگی او در سیاحت سگ‌هایی که بر یک‌دیگر هجوم می‌برند، خلاصه شده است. او عُمَر خویش را با کنیزکان خواننده و نوازنده در لهو و لعب سپری ساخته است. این دعوت را رها کن. بس است برای تو و بال سنگینی که به گردن گرفته‌ای. یقین بدان که تو خدا را با آن وزر و وبال ملاقات خواهی کرد... سوگند به خدا! که کار تو همواره زدن یا هماهنگ کردن باطل با ظلم و خفه کردن و ستم کاری بر مردم بوده است دیگر

مشک‌های خود را پُر کرده‌ای. بس است. میان تو و مرگ چیزی، جز چشم به هم زدنی  
نمانده است»<sup>۱</sup>.

هم‌چنانکه از متن فوق‌الذکر مستفاد می‌گردد، حضرت حسین بن علی (ع) به  
بطالت و زیان باری و خطر افراط و تفریط اشاره فرموده‌اند و به طور ضمنی معاویه را از  
توشل به اصل ویرانگر زیاده روی و تندروی و افراط و تفریط گرایمی منع می‌کنند و این  
عمل خانمان برانداز را منافی عدل و قسط اسلامی، و مغایر با اصول دین اسلام  
می‌شمارند و مرتکب اعمال افراطی را مستوجب عقوبت الهی می‌دانند.

**استقامت در برابر ظلم و قیام برای استقرار عدالت از منظر امام حسین (ع)**  
حضرت حسین بن علی (ع) در نخستین خطبه‌ای که در مکه ایراد فرموده‌اند، به  
مطالب و موضوع‌های مهمی اشاره داشته‌اند که در این جا پس از مروری براین خطبه  
تاریخی و پرمحتوا، به بررسی اجمالی این موارد می‌پردازیم:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ وَمَا شَاءَ اللَّهُ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ، خُطَّ الْمَوْتُ عَلَى  
وُلْدِ آدَمَ مَخْطُ الْفَلَاذَةِ عَلَى جَنِّدِ الْفَتَاةِ وَمَا أَوْلهِيَ إِلَى أَشْلَافِي إِشْتِيَاقُ يَعْقُوبَ إِلَى  
يُوسُفَ وَ خَيْرُ لِي مَصْرَةٍ أَنَا لَا قَبْدَ. كَأَنِّي بِأَوْصَالِي تَقَطُّعُهَا عَسَلَانُ الْفَلَوَاتِ بَيْنَ النَّوَارِيسِ وَ  
كَزَيْلَا فَيْسَلَانِ أَكْرَاشًا حَوْفًا وَ أَجْرَبَةً سَعْبًا، لَا مَحِيصَ عَنْ يَوْمٍ خُطَّ بِالْقَلَمِ، يَرْضَى اللَّهُ عَنَّا  
بِرِضَانَا أَهْلَ النَّبِيِّ، نُصِيرُ عَلَى بِلَاقَةِ وَ يُؤَفِّقُنَا أَجُورَ الصَّابِرِينَ، لِيْ يَشَدَّ عَنَّا رَسُولُ اللَّهِ  
لُحْمَتَهُ، بَلْ هِيَ مَجْمُوعَةٌ لَهُمْ حَضِيرَةُ الْقُدْسِ، تَقَرُّ بِهِمْ عَيْنُهُ وَ تَنْجَرُ بِهِمْ وَعْدُهُ، أَلَا فَكُنْ  
كَانَ فِينَا بِإِذْلٍ مُّهِجَتُهُ وَ مَوْطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسُهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا رَاحِلٌ مُّصْبِحًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ»

حمد و سپاس برای خداست که آنچه را بخواهد می‌شود، و جز او تکیه گاه و  
یشتیانی نیست و درود بر پیامبرش باد. مرگ برای اولاد آدم، مانند گردن‌بندی است که  
به دور گردن زن جوانی پیچیده شده است. اشتیاقم بسیار است به دیدن نیاکان و



درگذشتگانم، مانند اشتیاق یعقوب به دیدن یوسف. ای اطرافیان من! بدانید که برای من آرامگاهی آماده شده است و من آن را خواهم دید، و می‌بینم که چگونه خونم در کربلا ریخته شده و شکم حریصان سیر شده و جیبشان پر گشته است. البته از چنین سرنوشتی که رضای خدا در آن است، خشنود هستیم و بر هر بلایی که در راه او پیش بیاید صبر می‌کنیم و در جوار رحمت او پاداش استقامت خویش را می‌یابیم. ما پارهٔ تن پیامبریم که به زودی در «حظیره القدس» به حضورش می‌شتابیم و باعث روشنی چشم او می‌شویم، در حالی که رسالت مقدس را به پیش برده و به مسئولیت سترگمان عمل نموده‌ایم. اینک، بدانید و آگاه باشید! کسی که می‌خواهد نفس و جان‌ش را آمادهٔ دیدار خداوند سازد، با ما حرکت کند. ما بامدادان حرکت خواهیم کرد. انشاءالله».

خطبهٔ یاد شده، در برگیرنده نکته‌ها و موارد مهمی است که هر یک از آنها، رهنمای صادقی است به اندیشه و عمل حضرت حسین بن علی (علیه السلام). به باور این حقیر نگارنده، اهم این موارد عبارتند از:

- ۱- خداوند تنها تکیه‌گاه و پشتیبان مطمئن و راستین و جاودانهٔ مؤمنان است؛
- ۲- مرگ در راه رسیدن به حقیقت، عین زنده شدن دوباره است و چه زنده شدن زیبایی! همان‌گونه که یک گردن‌بند زیندهٔ گردن زنی جوان است، مرگ نیز زیندهٔ مؤمنان و جویندگان حقیقت است؛
- ۳- من از مرگ ترسی ندارم، زیرا به نزد ارواح نیاکان و درگذشتگانم باز می‌گردم و این بازگشتن چقدر برایم خوشایند است. از برای آن که من به دیدن آنان اشتیاق فراوانی دارم، اشتیاقی همچون شور و شوق و آرزومندی یعقوب به دیدن فرزند دل‌بندش یوسف...؛

- ۴- من مرگ قریب الوقوع خویش را می‌بینم و این مرگ به من الهام شده است؛ می‌بینم که چگونه خونم دشت کربلا را رنگین خواهد نمود، این سرنوشت من است و من به این مقدر و قضای الهی ایمان دارم و در رسیدن به آن سر از پانمی‌شناسم و از تحمل

هر گونه رنجی در راه نیل به این سرنوشت محتوم، هراسی ندارم و همه شتاید ممکن این راه را به جان خود خواهیم خرید...!

۵ - در ازای این استقامت در برابر ظلم آشکاری که بر من و اطرافیان و امت جد من می رود، فقط خشنودی خدای بگانه و مهربان را می طلبم و از کسی انتظار حمایت و تحسین ندارم و پاداش معنوی این جهاد حماسی را از آفریدگار خویش مسئلت می نمایم؛

۶ - ما اهل بیت، پاره تن پیامبریم و دیری نخواهد پایید که به ملاقات روحانی ایشان «حضرة القدس» نائل خواهیم گردید و البته موجب خرسندی و مایه شادی روح ایشان خواهیم شد؛

۷ - مجاهده ما در راه قیام علیه ظلم و امر به معروف و نهی از منکر، مسئولیتی مقدس و بس سترگ است، بر دوش ما؛ که البته به آن عمل می کنیم و سرانجام این حرکت زیبا و انسان ساز و معنویت گستر و اصلاح گر دینی، همانا به دیدار معبود رفتن است و ما به اذن خداوند سبحان، فردا صبح علی الطلوع حرکت خواهیم کرد... کیست آن که با ما همراه گردد و یاریمان دهد؟...

حضرت سید الشهداء حسین بن علی (ع) در جای دیگری از بیاناتشان به مذسبت حادثه جان گذار کربلا، یک بار دیگر، زیر بار ظلم رفتن را دوتان یک مؤمن مسلمان می داند و مرگ با افتخار را بر زندگی ذلت بار ترجیح می دهند و خطاب به شمشیرزنان اجیر شده آل ابوسفیان و افسین سخنان آگاهی بخش خویش را، این چنین بیان می فرمایند:

«وَلَكُمْ يَا سَيِّدَةَ آلِ أَبِي سُفْيَانَ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَلَا تَخَافُونَ السَّعَادَ، فَكُونُوا أَخْرَازًا فِي دُنْيَاكُمْ؛ ای مردمی که خود را به آل ابوسفیان فروخته اید، ای پیروان آل ابوسفیان! اگر خدا را نمی شناسید و اگر به قیامت و بازخواست رستخیز ایمان ندارید، لااقل در این دنیا آزاده باشید!».

در همین زمینه، در جای دیگر، حضرت اباعبدالله (علیه السلام) می فرماید:

«قَدْ زَكَّرَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ بَيْنَ السَّلَةِ وَالْذَلَّةِ، وَهَيْهَاتَ مِنَّا الذَّلَّةُ»<sup>۱</sup> سغیانیان و پیروان آنها، مرا میان شمشیر و ذلت و خواری قرار داده اند که یکی از آنها، را انتخاب کنم، اما هیهات... که دور است از ما قبول ننگ و فرومایگی، ما تسلیم پستی و دنائت و سرافکندگی اطاعت از ظلم و بی عدالتی نخواهیم شد...».

## نتیجه

آیین جاودانه و کامل و جهان شمول اسلام، یازده قرن است که از افق بشریت طلوع نموده و تاکنون از منظر قرائت ها و برداشت ها و نگرش ها، این آیین دوره های متمایزی را پشت سر نهاده است که مشهورترین نگرش ها عبارتند از:

۱- اسلام محمدی یا اسلام ناب و راستین که مطابق است با آموزه های قرآنی و سنت و سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و روش ائمه اطهار (علیهم السلام) و خاندان پاک اهل بیت (علیهم السلام) و بزرگان دین (علیهم السلام). پیروان این نگرش که تنها نگرش و قرائت راستین و اصیل از دین اسلام است، عبارتند از: اکثریت اهل سنت اعم از حنفی و حنبلی و مالکی و شافعی و علی الخصوص شافعی مذهبان و نیز اکثریت اهل تشیع و به ویژه شیعیان دوازده امامی؛

۲- اسلام حکومت گرایی افراطی اباحی مسلک یا اسلام یا نگرش سغیانیان که سلسله جنبان این دسته معاویه بن ابی سفیان بوده است. بخشی از اهل سنت و جماعت پیرو این مسلکند و از معاویه دفاع می کنند و به نام ویاد او مسجد می سازند و وی را خدمت گزار اسلام می دانند؛

۳- اسلام افراطی وهابی مسلک که به جز هم فکران خودشان، اکثریت مسلمانان را - اعم از اهل سنت و اهل تشیع - به دلیل دوست داشتن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و خاندان و ذریه پاک ایشان - رضی الله عنهم -، کافر و مشرک می دانند. پیروان این مسلک عبارتند از: بخشی

از مسمانان تندرو حنبلی مذهب عربستان و جمعی از هم فکراتشان در دیگر کشورهای اسلامی. اینان به غلط و از سر تزویر و عوام فریبی، مسلمانان مبارزه و نستوه و اندیشوری، همچون: «سید جمال الدین» و «شیخ محمد عبده» و «رشید رضا» و «سید قطب» را حامی مسلک خویش معرفی می‌کنند.

برخی از دین پژوهان اهل سنت، تاریخ اسلام را به سه دوره هفت ساله تفکیک نموده و هفت قرن اول را «عصر طلایی اسلام» و هفت قرن دوم را «عصر رکود اسلام» و هفت قرن سوم را «عصر معاصر تاریخ اسلام» نامیده‌اند و جمعی بر همین اساس، معتقدند که اسلام ناب و صد در صد مطابق سنت و سیره پیامبر اسلام (ص)، همان اسلام هفت قرن اول بوده است و لذا آن را «عصر طلایی تمدن اسلام» خوانده‌اند.

اما در یکی دو سده اخیر، اندیشورانی در جهان اسلام پا به عرصه وجود نهاده‌اند که اینان معتقدند: آیین جهان شمول و ابدی اسلام، نیاز به اصلاح‌گری دارد و لازم است که با حفظ اصول بنیادین این دین، فروع و احکام آن، از طریق افتتاح باب اجتهاد، با شرایط نیازهای روز مطابقت داده شود و قوانین نوینی بر اساس همان اصول لایتنیج بنیادین وضع و اجرا شود، تا این دین حنیف و متکامل، همواره بتواند به نیازهای نسل‌های بی‌پاسخ‌گو باشد. هم از این رو، تنی چند از علمای اهل سنت و اهل تشیع در کشورهای اسلامی، این نهضت را آغاز نمودند که تا اکنون نیز هم‌چنان تداوم یافته است و - انشاءالله - هم‌چنان استمرار خواهد یافت.

اما هم‌چنان که یاد شد، مسلمانان اهل سنت دوره‌های «پیروی از روش سلف صالح» و «بنیادگرایی» را پشت سر نهاده‌اند و اکنون به روزگار ما به دوره نوینی گام نهاده‌اند که می‌توان آن را «دوره پس‌بنیادگرایی» نامید. از مشخصات این دوره تکامل‌گرا، می‌توان به مواردی چند اشاره نمود:

الف) تلاش همگانی مسلمانان - اعم از اهل سنت و اهل تشیع - در راستای ایجاد «وحدت اسلامی» و نیز «تقریب مذاهب اسلامی» در حول محور قرآن و سنت پیامبر (ص).

و سیره و معارف خاندان اهل بیت - رضی الله عنهم -؛

(ب) احترام متقابل همه مذاهب و نحله‌ها و فرق اسلامی به یک دیگر و پرهیز از مبادرت به هر گونه توهین و تکفیر و ایراد اتهام در قبال هم دیگر؛

(ج) اسوه و سرمشق قرار دادن اندیشه و قیام امام حسین (ع) در زندگی اجتماعی و سیاسی جوامع اسلامی، جهت اشاعه روحیه ایثارگری و شهادت‌طلبی و ظلم‌ستیزی و امر به معروف و نهی از منکر در میان مسلمانان؛

(د) پرهیز از اختلاف‌های تاریخی فقهی و اجتهدادی در میان فریقین اسلامی و اجتناب جدی از شعله‌ور ساختن خصومت‌های وحدت‌شکن و دشمن‌شادکن، میان مسلمانان اهل سنت و اهل تشیع؛

(ه) پرهیز از جزم‌اندیشی و روی آوردن به نهضت اصلاح‌طلبی دینی که از امام حسین (ع) آغاز گردیده و تاکنون تداوم داشته است؛

(و) اتکای هر چه بیشتر به عقلانیت و اندیشه‌های دینی فلاسفه مسلمان در راستای بارور نمودن و شکوفا ساختن اندیشه تکامل‌گرا در فرهنگ و تمدن اسلامی؛

(ز) ترویج اسلام آگاهی بخش در جوامع اسلامی، بر اساس اعتدال و اجتناب از افراط و تفریط در اندیشه و عمل مسلمانان؛ هم‌چنان که امام حسین (ع) برای مسلمانان جهان پیامی جاودانه دارد و آن این است که اسلام راستین و آگاهی‌بخش، همواره می‌بایستی از «انحراف» و «تحریف» و «ابتدال» و «افراط» و «تفریط» محفوظ و مصون بماند.

نگارنده این سطور به عنوان مسلمانی شافعی مذهب، آرزو دارد که مسلمانان اهل سنت، همچون اسلاف صالح و پاک نیت و درست‌کردار خویش، از دامن زدن به نفاق و اختلاف تاریخی میان فریقین اسلامی جداً پرهیزند و جنگ بی‌سرانجام شیعه و سنی را پایان ببخشند و بر گرد قرآن و سنت پیامبر و معارف معنویت‌گستر اهل بیت - رضی الله عنهم اجمعین - و صحابه بزرگوار ایشان - رضی الله عنهم اجمعین - حلقه بزنند و از این

مراجع قدسی، خود و جامعه خویش را سیراب و مستفیض نمایند و بدانند و یقین داشته باشند که برای مبارزه با شرک و بت پرستی هیچ راهی بهتر و اصیل تر و مؤثر تر و شرعی تر از راه امام حسین (ع) متصور نیست و نیز شایسته است مسلمانان همواره سنت اقتدا به سلف صالح را همواره نصب العین خویش قرار دهند؛ راه اسلاف صالحی، همانند امام ابوحنیفه (ع) و امام احمد حنبل (ع) و امام مالک (ع) و امام شافعی (ع) و دیگر اندیشوران و عالمان والامقام اسلام؛ همان هایی که راه اعتدال پویدند و از افراط و تفریط پرهیز نمودند و متابعت از سنت پیامبر (ص) و سیره و معارف اهل بیت - رضی الله عنهم اجمعین - ایشان را سرمشق زندگی خویش قرار دادند....

## منابع:

### الف - منابع عربی:

- ۱ - قرآن کریم.
- ۲ - نهج البلاغه.
- ۳ - صحاح تسعه.
- ۴ - نفس الممھوم.
- ۵ - تحف العقول.

### ب - منابع فارسی:

- ۶ - ویل دورانت، «تاریخ تمدن»، جلد ۱۱.
- ۷ - استاد مرتضی مطهری، «سیره نبوی».
- ۸ - محمود اردکانی، «تاریخ تحلیلی اسلام»، انتشارات اساطیر، تهران ۱۳۷۱.
- ۹ - سید جعفر شهیدی، «تاریخ تحلیلی اسلام»، مرکز نشر دانشگاهی تهران، ۱۳۷۵.
- ۱۰ - حسن حنفی، «تبارشناسی بنیادگرایی»، ایران، ۲۵ آبان ۱۳۸۱.
- ۱۱ - حسن حنفی، «بنیادگرایی»، ایران، ۲۶ آبان ۱۳۸۱.
- ۱۲ - ویلیام چیتیک، «امام حسین در نگاه مولوی»، ترجمه حسن لاهوتی، میراث جاویدان، سال پنجم، شماره ۱.
- ۱۳ - باتومور بی. بی.: «جامعه‌شناسی»، ترجمه امیر حسن منصور و سید حسن حسینی کلجاهی، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۵ خورشیدی.
- ۱۴ - کوئن بروسی، «جامعه‌شناسی سیاسی»، ترجمه منوچهر صبوری کاشانی، تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۶۸ خورشیدی.
- ۱۵ - گی روشه، «در آمدی به جامعه‌شناسی»، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، انتشارات فرهنگ معاصر، ۱۳۷۰ خورشیدی.









الجميع العالمين

تهران - خیابان استاد نجات‌اللهی - بن بست دوم - پلاک ۱۵

تلفن: ۸۹۰۷۲۸۹ نمابر: ۸۸۹۳۰۶۱

[www.ahl-ul-bait.org](http://www.ahl-ul-bait.org)

ISBN: 964-7756-28-3